

دروغ‌های خروشیچف



نویسنده: گروور فور

مترجم: خ. طه‌وری

تارنگاشت عدالت

بهار ۱۴۰۱

مدار کی که ثابت می‌کند، کلیه «افشاگری‌ها» در مورد «جنایت‌های»

استالین و «بریا» در «سخنرانی محرمانه» ننگین نیکیتا خروشچف در

۲۰-مین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در روز ۲۵ فوریه

۱۹۵۶ غلط (*) است.

(*) به جز یکی، که نه می‌توانم آن را ثابت کنم و نه می‌توانم آن را رد

نمایم.)

با پیش‌گفتاری از

دومینکو لوسوردو

فهرست:

۸	پیش‌گفتار از دومنیکو لوسوردو
۱۱	معرفی. مکتب جعل خروشچف: «مؤثرترین سخنرانی در قرن بیستم»
۱۷	فصل ۱. کیش شخصیت و «وصیت‌نامه لنین»
	۱. کیش شخصیت
۲۲	۲. «وصیت‌نامه لنین»
۳۳	فصل ۲. همکار بودن «زیر پا گذارده شد»
	۳. «همکار» بودن در کار
۳۴	۴. استالین کلیه رهبرانی را که مخالف او بودند از نظر «جسمی و روحی نابود کرد»
۳۶	۵. سرکوب توده‌ای به طور کلی
۳۹	۶. «دشمن خلق»
۴۱	۷. زینویف و کامنف
۴۳	۸. تروتسکیست‌ها
۴۵	۹. استالین حزب را به حال خود رها کرد
۴۸	فصل ۳. «خودکامگی استالین در مقابل حزب»
	۱۰. استناد به «کمیسیون حزب زیر کنترل هیأت ریسه کمیته مرکزی»؛ جعل مدارک در طول سرکوب

۵۳. ۱۱. «فرمان» ۱ دسامبر ۱۹۳۴، به امضای «ژنوکیدزه»
۵۴. ۱۲. خروشچف اشاره می‌کند که استالین در قتل «کیروف» سهیم بوده است.
۵۶. ۱۳. استالین و تلگرام «اشدانف» به دفتر سیاسی در تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۳۶
۵۷. ۱۴. گزارش استالین در پلنوم فوریه - مارس کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۷
۶۱. ۱۵. «بسیاری از اعضا، به ویژه "پستیژوف" سرکوب توده‌ای را زیر سؤال قرار می‌دهند»

فصل ۴. «موارد» علیه اعضای حزب و سؤالات مربوط به آن

۶۵. ۱۶. ایشه
۷۲. ۱۷. یژوف
۷۵. ۱۸. رودسوتاک
۸۰. ۱۹. روزن‌بلوم
۸۳. ۲۰. جی. دی. کاباکف
۸۵. ۲۱ تا ۲۴. کوزیور، چوبار، پستیژوف، کوزارف
۹۴. ۲۵. لیست‌ها
۹۷. ۲۶. قطع‌نامه پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۳۸
۹۹. ۲۷. باند «بریا»
۱۰۰. ۲۸. «تلگرام شکنجه»
۱۰۵. ۲۹. «رودوس به دستور بریا، چوبار و کوزیور را شکنجه کرد.»

فصل ۵. استالین و جنگ

۱۰۹. ۳۰. «استالین به هشدارباش‌ها در مورد جنگ واقعی ننهاد.»
۱۱۲. ۳۱. «نامه ورونزوف»

۱۱۳. ۳۲. یک سرباز آلمانی
۱۱۴. ۳۳. «قتل فرماندهان»
۱۱۷. ۳۴. استالین در آغاز جنگ اعتماد به نفس خود را از دست داد.
۱۱۹. ۳۵. «استالین، یک فرمانده نظامی بد»
۱۲۰. ۳۶. خارکف ۱۹۴۲
۱۲۲. ۳۷. «استالین عملیات نظامی خود را روی یک کره جغرافیایی طراحی می‌کرد.»
۱۲۲. ۳۸. استالین ژوکف را تنزل درجه داد.

فصل ۶. در باره توطئه‌ها و روابط نامشروع

۱۲۴. ۳۹. تبعید اقلیت‌های نژادی
۱۳۱. ۴۰. مورد «لنین گراد»
۱۳۳. ۴۱. مورد سامگرلو
۱۳۵. ۴۲. یوگسلاوی
۱۳۶. ۴۳. توطئه پزشکان

فصل ۷. «بریا»، «ساخت و پاخت‌ها» و «جنایت‌هایش»

۱۴۱. ۴۴. بریا
۱۴۲. ۴۵. «کامینسکی» بریا را به همکاری با حزب مساوات متهم می‌کند
۱۴۴. ۴۶. «کارت و لیش‌ویلی»
۱۴۶. ۴۷. کِدرُوف
۱۴۷. ۴۸. برادر اورژنیکیدزه

فصل ۸. ایدئولوژی و فرهنگ

۱۵۱

۴۹. استالین. معرفی کوتاه او

۱۵۷

۵۰. «دوره تعلیمی کوتاه»

۱۶۱

۵۱. «استالین روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ دستور ساختن تندیس از خود را صادر کرد.»

۱۶۳

۵۲. کاخ شوراها

۱۶۴

۵۳. جایزه لنین

فصل ۹. آخرین سال حکومت استالین

۱۶۵

۵۴. «استالین مالیات‌های سنگینی برای کلخوزها پیشنهاد کرد»

۱۶۶

۵۵. «استالین به پستیژوف توهین کرد.»

۱۶۸

۵۶. «بی‌نظمی» کار دفتر سیاسی

۱۶۸

۵۷. استالین به وروشیلف مظنون بود که «جاسوس انگلیس» است

۱۷۰

۵۸ تا ۶۰. آندریف، مولوتف، میکویان

۱۷۵

۶۱. توسعه هیأت ریسه

فصل ۱۰. گونه‌شناسی تحریف واقعیات

۱۷۶

در مورد گونه‌شناسی تکنیک‌های تحریف خروشچف

۱۷۸

در باره مشکلات ایجاد یک پارادیم جدید

۱۸۴

افشای دروغ با بیان حقیقت یکی نیست

۱۸۶

دلایل تاریخی در مقابل دلایل حقوقی

۱۸۹

شکنجه و معضلات تاریخی ناشی از آن

۱۹۳

نوعی گونه‌شناسی تقلب‌های خروشچف

۱۹۵

«افشاگری‌ها»

۲۰۵

فصل ۱۱. نتایج «افشاگری‌های خروشچف، اعاده حیثیت‌های جعلی»

اعاده حیثیت‌های جعلی

۲۳۱

نامه ایشه به استالین در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹

۲۳۹

اعاده حیثیت فله‌ای از روی لیست. یادداشت ۲ مارس ۱۹۵۶

۲۴۲

فصل ۱۲. نتیجه‌گیری: میراث پایدار تقلب‌های خروشچف

چرا خروشچف به استالین حمله کرد؟

۲۴۷

توطئه خروشچف؟

۲۵۴

الکساندر چچرباکف

۲۶۰

پی‌آمدهای آن برای جامعه شوروی

۲۶۵

تأثیرهای سیاسی

۲۶۸

تروتسکی

۲۶۹

ضعف‌های حل نشده سوسیالیسم در سیستم شوروی

۲۷۲

زیرنویس‌ها

پیش‌گفتار

پس از ترمیدور ژاکوبن‌ها در فرانسه از نظر اخلاقی هم زیر تیغ گیوتین قرار گرفتند. تبلیغاتی شایع شد که آن‌ها را «آن سلطان» و «آن ساتیری» نامیدند که همه جا «عشرتکده» و «اماکن لهو و لعب» بر پا ساخته و «به هر نوعی افراط‌گرایی تن در داده اند.» «روبسییر» همراه میل جنسی وافر، اسیر «شهوة قدرت» بود؛ او به خود اجازه داد دختر «لویی شانزدهم» را به همسری انتخاب کند تا تاج و



تخت فرانسه را از آن خود کند. بدون شک این اتهام بسیار جنجالی بود ولی دلایل کافی برای تأیید آن وجود داشت. «قرارداد ازدواج» به امضاء رسیده بود و گذشته از آن در خانه این فرد ستمگر، «مُهر مزین به زنبق فرانسه» یعنی مُهر خاندان بوربن یافته شده بود. جای هیچ شبهه‌ای نبود: روبسییر قصد داشت پادشاه فرانسه شود و به همین دلیل ترور را در کشور توسعه داد! نمایندگان ترمیدور (یازدهمین ماه در تقویم انقلاب فرانسه از ۱۹ ژوئیه تا ۱۷ اوت م.) بر سر غلو کردن در مورد تعداد قربانیان ترور مسابقه می‌دادند: ده هزار، صدها هزار، یا حتی میلیون‌ها نفر! «بابُف» نیز مدتی دچار این وسواس ایدئولوژیکی بود و حتی آن‌را شدت بخشید و مدعی شد که روبسییر علیه قیام Vendée (تصویر) ن جنگ داخلی را پایان بخشد، بلکه او خواستار «سیستم کاهش جمعیت» و اعمال نسل‌کشی و «از بین بردن نژاد انسانی» بود! ولی «بابُف» به زودی دریافت که ترمیدورها او را بازی داده بودند و اکنون او به نوبه خود آن‌ها را مجری سیاست نسل‌کشی می‌نمود چون توده مردم را به فقر و گرسنگی محکوم کرده بودند.

در تاریخ گاهی رخ می‌دهد که انقلابی و یا یک جنبش انقلابی پس از آن‌که سرکوب شد زیر کوهی از اتهامات واهی و دروغ مدفون گردد. امروز حتی متعصب‌ترین مخالفین ژاکوبن‌ها با وجود خشونت بی‌نظیر جنگ داخلی که فرانسه پس از سرنگونی رژیم کهنه با آن روبه‌رو شد، دیگر اتهامات هم‌زمان وقت خود

را جدی تلقی نمی‌کنند. برعکس، استالین از این شانس برخوردار نیست. و این واقعیت حتی قابل درک است: اسطوره سیاهی که پیرامون او ایجاد شد، بسیار مناسب است تا کشوری را که او سه دهه هدایت کرده بود به طور کامل بدنام کرد. بدیهی است که اتحاد جماهیر شوروی دیگر موجود نیست ولی جمهوری خلق چین وجود دارد، رشد می‌کند و قوی می‌شود. و به همین شکل امروز به اسطوره سیاه استالین، اسطوره سیاه مائوتسه دونگ نیز افزوده می‌گردد!

آنچه که به استالین مربوط می‌شود ما با سناریوی نمایشی بسیار عجیب و غریبی روبه‌رو هستیم. از زمان «سخنرانی محرمانه» خروشچف علیه استالین اتهاماتی مطرح می‌شود که مثلاً او کشور خود را برای جنگی که هیتلر در صدد روشن کردن آتش آن بود، آماده نکرد. و درست برپایه این سخنرانی فیلسوف مشهوری مانند خانم «هانا آرنت» سهم فلسفی بی‌ارزش خود را در مورد پدید آمدن و از بین بردن اسطوره سیاه ایفاء کرد: که مثلاً استالین خود را برای جنگ آماده نکرد، زیرا به هیتلر اعتماد داشت؛ و یا هر دو دیکتاتور برادران دوقلو بودند! از طرف دیگر در آلمان تاریخ‌نویسی رویزیونیستی پدید آمد، که درست اتهامات متضادی را علیه رهبران شوروی مطرح می‌نمود: با وجود قرارداد عدم تجاوز، استالین تلاش‌های شدیدی برای بهینه‌سازی تسلیحاتی انجام داد تا به آلمان حمله کند و آلمان را تسخیر نماید؛ طرح «بارباروسا»ی هیتلر خیلی محدودتر از آن بود که مانع از اجرای برنامه‌های جنگی کرملین شود و از این قبیل.

این «افشاگری‌های» جدید باید «افشاگری‌های سخنرانی محرمانه» را دچار بحران می‌کرد: اکنون وقت مناسبی بود تا تئوری اتحاد محکم بین دو «توتالیتاریسم» مجسم را که به ویژه از طرف «آرنت» تبلیغ می‌شد، مجدداً مورد بررسی قرار داد. ولی در واقع هیچ اتفاقی رخ نداد: «مطبوعات اطلاعاتی» بزرگ اتهامات را یکی پس از دیگری پخش و ترویج می‌کردند. ایدئولوژی حاکم علیه استالین متضادترین ادعاها، اظهارات و «افشاگری‌ها» را انتشار داد: آنچه مهم بود، این که حتی‌الامکان همه ادعاها افتراآمیز باشد.

ما باید کار «گروور فور» را بستاییم. او با تسلط کامل به زبان روسی در آرشیوهای روس کنکاش کرد؛ فارغ از **political correctness** او کار تحقیقاتی دقیق، ژرف‌نگر و با حوصله‌ای را ارایه کرد. او بدون شک و تردید عنوان کتابی را که منتشر کرده مبنی بر این که «خروشچف دروغ گفت»، ثابت کرده است. این که خالق «سخنرانی محرمانه» از نظر تاریخی این‌طور بی‌ملاحظه و غیرمتعارف رفتار می‌کرد، از طرف تاریخ‌نویسان عمدتاً شناخته شده است؛ ولی اکنون تحقیق‌ها و دستکاری‌های، نیم‌چه حقیقت‌ها و دروغ‌های خروشچف که بدون ارایه فاکت و سند مطرح شد، یکی بعد از دیگری برملا می‌شود. برای نمونه یک مورد جنجالی را مطرح می‌کنم: این استدلال که استالین بلافاصله پس از آغاز تجاوز نازی‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی دچار افسردگی روحی شد و شانه از مسئولیت خالی کرد، امروز بیش‌تر به یک رمان سوررئالیستی شباهت دارد. این قصه اختراعی است شبیه رمانی که ترمیدورها بافتند و ربسپیر را متهم کردند که او قصد داشته با دختر لویی شانزده ازدواج کند و تخت و تاج خاندان بوربن را در اختیار گیرد. در پس به اصطلاح «سخنرانی محرمانه» قبل از هر چیز مبارزه سیاسی نهفته است که باید هنوز بیش‌تر مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. به برکت این تحقیقات از سوی «گروور فور» تاریخ‌شناسان قادر خواهند بود این وظیفه را فارغ از اسطوره‌های بی‌پایه مورد بررسی قرار دهند.

دومینکو لوسوردو

اورینو، آوریل ۲۰۱۴

معرفی

مکتب جعل خروشچف: «مؤثرترین سخنرانی در قرن بیستم»

قابل پیش‌بینی بود که پنجاهمین سالگرد «سخنرانی محرمانه»، که نیکیتا خروشچف روز ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ ایراد کرد، نقد و انتقاداتی را به دنبال خواهد داشت. در مقاله‌ای در روزنامه لندن «تلگراف» این سخنرانی «مؤثرترین سخنرانی در قرن بیستم» نامیده شد. در نیویورک تایمز در همان روز «ویلیام تائوب‌مان» که زندگینامه خروشچف او در سال ۲۰۰۴ جایزه «پولیتزر» را دریافت کرد، «سخنرانی محرمانه» را یک «اقدام بزرگ» نامید که «ارزش ستودن دارد».^۱

چندین سال پیش من مجدداً «سخنرانی محرمانه» خروشچف را خواندم. من همان‌طور که در شماره ویژه نیویورک لیدر که در سال ۱۹۶۲ منتشر شده بود، از یک نسخه HTML سخنرانی استفاده کردم.^۲

در حین مطالعه متوجه شدم که دانشمند مشهور منشویک «بوریس نیکلایفسکی» در یادداشت خود در مورد سخنرانی خروشچف بر این عقیده بود که برخی از ادعاهایی که در آن مطرح شده بود، غلط است. مثلاً خروشچف در ابتدای سخنرانی خود می‌گفت:

«کمیته مرکزی حزب به تازگی پس از افشای باند بریا، یک سلسله از مواردی را که این باند به وجود آورده بود، بررسی کرد. در این بین تصویر کثیفی از خودکامگی خشنی که با رفتار غیرعادلانه استالین مربوط بود، آشکار شد.»

در یادداشت شماره ۸ «بوریس نیکلایفسکی» در رابطه با این بخش از سخنرانی آمده بود:

«این بخش از اظهارات خروشچف زیاد درست نیست: تحقیقات در مورد اقدامات تروریستی استالین در سال‌های آخر زندگیش زیر نظر بریا صورت می‌گرفت... خروشچف که اکنون خود را مبتکر تحقیقات در مورد سلول‌های شکنجه استالین قلمداد می‌کرد، در اولین ماه‌ها پس از مرگ استالین کوشش کرد مانع از این تحقیقات شود.»

به خاطر می‌آورم که «آرچ گتی» در تز لیسانس خود زیر عنوان **Origins of the Great Purges** (سرچشمه پاکسازی‌های بزرگ) نوشته بود:

«دیگر ناسازگاری‌ها در تصاویری که خروشچف ترسیم می‌کرد، نشان می‌داد که ظاهراً او "یژوف" را با "بریا" عوضی گرفته بود. در حالی که نام "یژوف" تنها گه‌گاه مطرح می‌شد، "بریا" متهم به تخلف‌ها و انتقام‌جویی‌های فراوانی می‌شد، با این که او تا سال ۱۹۳۸ فقط یک دبیر محلی بود. علاوه بر این، در گزارشات فراوانی مطرح می‌شد که پس از این که در سال ۱۹۳۸ "بریا" مسئولیت "یژوف" را عهده‌دار شد، ترور پلیسی کاهش یافت. آیا ممکن است خروشچف در گزارش خود جای "یژوف" و "بریا" را با هم عوض کرده باشد؟ چه چیز دیگری می‌توانست احتمالاً دستکاری شده باشد؟ در هر حال اعدام بریا که با سرعت به دست خروشچف و تیم حکومتی او صورت گرفت «بز عزازیل» مناسبی از بریا به وجود آورد. ابزارسازی اپورتونیستی خروشچف از بریا به شک و تردید در مورد دقت و صحت دیگر اتهاماتی که مطرح می‌کرد، دامن می‌زند.»

از این رو مظنون بودم که امروزه در پرتوی این همه اسناد موجود از آرشیوهای مخفی شوروی سابق، تحقیقات جدی جدید افشا خواهد کرد که بقیه «پرده‌دری»‌های خروشچف در مورد استالین نیز غلط بوده است.

ولی در واقع کشف کاملاً متفاوت و غیرمنتظره دیگری نیز کردم. حتی یک عبارت مشخص از «افشاگری»‌های خروشچف، نه در مورد استالین و نه بریا حقیقت از آب درنیامد. همه آن اظهاراتی که

ممکن بود صحت و سقم آن‌ها را جست‌وجو کرد، نادرست از آب درآمد. این‌طور که معلوم شد خروشچف تنها در مورد استالین و بریا «دروغ» نگفت. او در واقع کار دیگری جز پخش کذب و دروغ انجام نداد. تمامی «سخنرانی محرمانه» از اطلاعات جعلی تشکیل شده بود. این آن «کار بزرگ» خروشچف بود که از طرف «تائوبمان» این‌طور مورد ستایش قرار می‌گرفت! (اگر بخواهیم همه دروغ‌هایی را که «تائوبمان» در مقاله خود در نیویورک تایمز مطرح کرده بود و سخنرانی متقابلانه خروشچف را آن‌چنان ستوده بود علنی کنیم یک مقاله مستقل ولی کوتاه‌تر دیگر خواهد شد.^۳

برای من در مقام محقق این کشف بسیار نگران‌کننده و حتی نامطلوب بود. اگر همان‌طور که انتظار می‌رفت، معلوم می‌شد که شاید ۲۵٪ «افشاگری‌های» خروشچف جعلی است، تحقیقات من مطمئناً برخی تردیدها و همین‌طور تعجب‌ها را به دنبال می‌داشت. ولی بر روی هم می‌توانستم انتظار داشته باشم که مورد قدردانی و سپاس قرار گیرم: «بارک‌الله فور... تحقیقات خوبی بود» و چیزهایی شبیه به آن.

ولی اکنون نگرانم و نگرانی من ناشی از تجربیاتی است که با انتشار نسخه روسی این کتاب که در دسامبر ۲۰۰۷ منتشر شد، کسب کردم. اگر ادعا می‌کردم که همه افشاگری‌های خروشچف کذب است، هیچ‌کس آن‌را باور نمی‌کرد. تفاوتی هم نمی‌کرد که تا چه حد استدلال‌اتم کامل و دقیق باشد.

سخنرانی کامل خروشچف را رد کردن، به معنی به چالش کشیدن تمامی پارادایم تاریخی تاریخ‌نویسی در مورد اتحاد شوروی در دوران استالین بود، پارادایمی که در آن سخنرانی خروشچف بسیار اساسی بود.

آیا مؤثرترین سخنرانی قرن ۲۰ -اگر نه کلیه دوران‌ها- یک کلاهبرداری کامل بود؟ تصور وحشتناکی بود. چه کسی حاضر بود با تجدیدنظر در مورد شوروی، کمینترن و حتی تاریخ جهان مقابله کند که نتیجه منطقی چنین نتیجه‌گیری بود؟ برای هرکس ساده‌تر قابل باور بود که من «کتاب‌ها را دستکاری می‌کنم»، حقایق را کتمان می‌نمایم، که من مطالب را قلب می‌کنم، همین‌طور که خروشچف را به این کار متهم کردم. در آن

صورت کتاب من مورد توجه قرار نمی‌گرفت و معضل «ناپدید» می‌شد، به ویژه که به عنوان یک هوادار جنبش جهانی کمونیستی و رهبر شناخته شده آن استالین، شهرت دارم. وقتی که محققى به نتایجى برسد که مشکوک به تحمیل پیش‌فرض‌های اوست، منطقی است که او را متهم به فقدان عینیت و یا شاید حتی بدتر از آن کرد.

خوشبخت‌تر می‌شدم اگر تحقیقات من آشکار می‌کرد که فقط ۲۵٪ از «افشاگری‌های» خروشچف علیه استالین و بریا، دروغ و بهتان است. البته، چون عملاً کلیه این «افشاگری‌ها» که می‌توانست مورد بررسی قرار گیرد، واقعاً جعلیات از آب درآمد، بار سنگین اثبات روی شانه من به عنوان محقق، سنگین‌تر از آنچه که معمول است، شد. از این‌رو گزارش خود را در مورد این تحقیقات به شکل غیرمعمولی تنظیم کردم.

تمام کتاب به دو قسمت مستقل، ولی مربوط به هم، تقسیم شده است.

در قسمت اول که از بخش‌های ۱ تا ۹ تشکیل شده، من تک تک اظهارات و ادعاهای خروشچف را که در سخنرانی خود مطرح کرده بود و در واقع عصاره به اصطلاح «افشاگری‌های» او بود، مورد بررسی قرار داده‌ام (پیشاپیش بگویم که من ۶۱ اتهام آن‌چنانی را یافته‌ام).

در مقابل هر یک از این «افشاگری‌ها» نقل قولی از سخنرانی مجرمانه قرار داده خواهد شد که بعد در پرتو اسناد و مدارک مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اغلب این اسناد به عنوان نقل قول از منابع اولیه ارایه داده خواهد شد. تنها در تعداد کمی از موارد از منابع ثانوی استفاده شده است. من این هدف را برای خود تعیین کردم که بهترین اسناد را که (عمدتاً در آرشیوهای آن‌زمان شوروی) یافته‌ام، ارایه کنم تا عجیب بودن این سخنرانی در کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی را به نمایش بگذارم. اگر نقل قول‌های مستند طولانی مربوطه تمامی متن را پر می‌کرد، مطالعه آن خیلی سخت می‌شد و از این‌رو در متن تنها خیلی کوتاه به سند

اشاره می‌کنم و توضیحات کامل از منابع اولیه (و بعضاً ثانویه) را در قسمت بخش مربوطه در ضمیمه ارایه می‌دارم.

قسمت دوم کتاب در بخش‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ به روش‌شناسی و بحث در مورد نتیجه‌گیری‌هایی اختصاص دارد که از این تحقیقات حاصل شده است. من در این قسمت توجه ویژه‌ای به گونه‌شناسی کذب، شیوه‌های مکرر و نیرنگی که از سوی خروشچف مورد استفاده قرار گرفت اختصاص می‌دهم. تحقیقات در مورد اسناد جمع‌آوری شده برای «اعاده حیثیت» برخی از رهبران حزبی که در سخنرانی نامیده می‌شوند نیز در این قسمت قرار گرفته است.

من استفاده از منابع اولیه را به دو طریق انجام می‌دهم. من کوشش می‌کنم علاوه بر ثبت سنتی آکادمیک به کمک زیرنویس‌ها هر جا که ممکن باشد خواننده را یا بعضاً و یا کاملاً از طریق اینترنت به این اسناد اصلی هدایت کنم. همه آدرس‌ها (URL (Uniform Resource Locator در زمان چاپ نسخه انگلیسی کتاب هنوز معتبر بود.

در برخی از موارد خود من اسناد اصلی مهمی را اغلب در فرمات PDF در اینترنت قرار دادم. در نتیجه در موارد نادری توانستم به شماره صفحات استناد کنم. در داده‌های HTML اغلب یا سخت و یا غیرممکن است.

در پایان مایلم از همکاران خود در ایالات متحده آمریکا و روسیه تشکر کنم که این تحقیقات را در طرح‌های اولیه آن مطالعه کرده و توصیه‌های سودمندی به من ارایه نمودند. بدیهی است که آن‌ها با وجود کوشش‌های بی‌دریغ خود هیچ نوع مسئولیتی در مقابل اشتباهات و نقص‌هایی که در این کتاب می‌تواند وجود داشته باشد، ندارند.

تشکر ویژه من شامل حال همکار فوق‌العاده‌ام در مسکو، «ولادیمیر لوئیچ بوبروف» می‌شود. دانشمند، محقق، ناشر و مترجم، استاد زبان مادری خود روسی و هم‌انگلیسی که بدون الهامات و مشاورات و انواع و اقسام کمک‌های او هرگز چنین کاری را آغاز نمی‌کردم، چه رسد که آنرا به پایان برسانم.

از نقد و انتقاد خوانندگان کتاب همواره تشکر می‌کنم.

فصل ۱. کیش شخصیت و «وصیت‌نامه لنین»

۱. کیش شخصیت

خروشچف:

«رفقا! در گزارش کمیته مرکزی حزب به بیستمین کنگره، در یک سلسله از سخنرانی‌های نمایندگان و همین‌طور قبل از آن در پلنوم‌های کمیته مرکزی در مورد کیش شخصیت و تبعات مضر و مخرب آن زیاد سخن گفته شد.

پس از مرگ استالین کمیته مرکزی حزب به طور دقیق و پیگیر سیاستی را به اجرا گذاشت که می‌باید ثابت می‌کرد برجسته و بزرگ کردن یک فرد و تبدیل او به یک انسان خارق‌العاده با خصوصیت‌های ماوراءالطبیعه و الهی مجاز نیست و با روح مارکسیسم-لنینیسم بیگانه است. چنین انسانی گویا همه چیز را می‌داند، همه چیز را می‌بیند، برای همه فکر می‌کند، قادر به هر کاری هست و در اقدامات خود مرتکب خطا نمی‌شود.

چنین تصویری در مورد یک انسان، اگر مشخص بگویم، در مورد استالین در کشور ما از سال‌ها پیش تاکنون متداول بوده است.

وظیفه گزارش زیر ارایه یک قضاوت همه‌جانبه زندگی و عملکرد استالین نیست. در مورد دست‌آوردهای استالین، هنگامی که او در قید حیات بود به قدر کافی کتاب، جزوه نوشته شده و تحقیقات انجام گرفته است. آنچه برای عموم روشن است، نقش استالین در فراهم کردن مقدمات انقلاب سوسیالیستی، در طول جنگ‌های داخلی و همین‌طور مبارزه برای استقرار سوسیالیسم در کشور ما است.

در مورد این نکات همه ما به خوبی آگاهی داریم. در حال حاضر مسأله‌ای مطرح است که برای حزب در حال حاضر و در آینده دارای دارای اهمیت زیادی است، و آن این که چگونه کیش شخصیت رفته رفته پیرامون استالین پدید آمد، که در فاز معینی به سرچشمه یک سلسله از اعوجاجات بسیار جدی و سنگین در اصول حزبی، دموکراسی درون حزبی و قانونمندی انقلابی انجامید.»

هرگاه که به «افشاگری‌های» خروشچف اشاره می‌شود، خیلی ساده فرض می‌شود که این یک سخنرانی در مورد کژروی‌ها و جنایات استالین بوده است. «کیش شخصیت» و «کیش فردیت» مربوط به استالین موضوع اصلی این سخنرانی است. خروشچف وجود کیش شخصیت را به خودی خود «کشف نکرد.» وجود آن طبیعتاً به طور وسیع شناخته شده بود. بلافاصله پس از مرگ استالین این موضوع همواره در جلسات هیأت ریسه مورد بحث قرار داشت.

با این وجود خروشچف از اول ادعا نکرد که استالین مروج این «کیش» است. این امر عمداً مورد نظر خروشچف بود. او متوالیاً در سخنرانی خود به طور ضمنی و یا بیش‌تر به عنوان یک مورد بدیهی چیزی را که باید ثابت می‌کرد ولی نمی‌توانست ثابت کند، فرض می‌کرد و آن این که استالین خود این کیش را به وجود آورده و ترغیب می‌کرد، تا قدرت دیکتاتوری به دست آورد. ولی در واقع این‌طور بود که خروشچف در طول سخنرانی خود نتوانست حتی یک نمونه قاطع ارایه کند که نشان می‌داد استالین چگونه شخصاً این «کیش» را ترویج و ترغیب می‌کند، البته شاید به این خاطر که حتی یک نمونه وجود نداشت.

تمام سخنرانی خروشچف برپایه این دروغ بنا گردیده بود. بقیه «افشاگری‌ها» در فرض اصلی توضیحی «کیش شخصیت» که به نظر خروشچف از طرف استالین ساخته و پرداخته شده بود، جای داده شده بود.

این تحقیقات نشان خواهد داد که عملاً کلیه «افشاگری‌های» خروشچف که به استالین مربوط می‌شود، غلط است. ولی بسیار مهم است که ما در بدو امر روشن کنیم که سیستم مرجع توضیحی خروشچف، یعنی این

تصور از «کیش شخصیتی» که از سوی استالین ایجاد شده بود، که به کمک آن توانسته بود بدون ترس از مجازات «جنایات» دیگری را مرتکب شود، خود یک دروغ بزرگ است. استالین نه تنها جنایات و بزه‌کاری‌هایی را که خروشچف به او منصوب می‌کند، مرتکب نشد، بلکه همین‌طور در رابطه با شخص خود خالق «کیش شخصیت» نیز نبود و در واقع شواهد خلاف آن را ثابت می‌کند: استالین با «کیش شخصیت» تنفرآوری که پیرامون او ساخته شده بود، مخالفت می‌کرد.

برخی افراد استدلال می‌کردند که مخالفت استالین با کیش شخصیت احتمالاً از روی دورویی و تزویر بوده است، زیرا استالین آنقدر قدرتمند بود که اگر می‌خواست، می‌توانست به این کیش‌پرستی خاتمه دهد. ولی این استدلال چیزی را فرض می‌کرد که اول باید ثابت می‌شد. یعنی این فرض که استالین واقعاً همان شخصیتی بود که کیش شخصیت از او ساخته بود، یعنی یک فرد خودکامه با قدرت نامحدود در مقابل همه و هرچیز که در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت.

۱. مقاومت استالین در مقابل کیش شخصیت

استالین سال‌های متمادی کراراً به چاپلوسی و مدیحه‌سرایی که در مورد او صورت می‌گرفت اعتراض کرد. او با نظر لنین در قضاوت در مورد «کیش فردیت» هم عقیده بود و در واقع همان چیزی را که لنین در این زمینه می‌گفت، تکرار می‌کرد. خروشچف از لنین نقل قول می‌کرد، بدون این که اذعان کند که استالین هم همان نظرات را اعلام کرده بود. به عنوان مدرک برای رد کیش شخصیت از سوی استالین در خاتمه این بخش یک سلسله از نقل قول‌های استالین ارایه می‌گردد،^۴ که البته نقل قول‌های بیش‌تری را می‌توان به آن افزود، زیرا تقریباً کلیه زندگی‌نامه‌های افرادی که شخصاً با استالین تماس داشته‌اند، گزارش می‌دهند که استالین با کیش شخصیت مخالف بود و حتی در مقابل ستایش‌های بی حد از شخص خود انزجار نشان می‌داد.

مثلاً خاطرات «آکاکی مگلادزه» دبیر اول سابق حزب کمونیست گرجستان به نام استالینی که من می‌شناختم که پس از مرگش منتشر شد. او که بعد مورد بی‌مهری خروشچف قرار گرفت و به حاشیه رانده شد، کراراً از انزجار استالین در مقابل «کیش شخصیتی» که ایجاد شده بود، سخن می‌گفت. «مگلادزه» که در سال ۱۹۸۰ از دنیا رفت، تعریف می‌کرد که استالین آرزو می‌کرد که از برگزاری جشن هفتادمین سالگرد تولد او در سال ۱۹۴۹ صرف‌نظر شود و نهایتاً آن‌را با اکراه بسیار پذیرفت، زیرا دیگر رهبران حزبی بر این عقیده بودند که همایش رهبران احزاب کمونیستی، وحدت جنبش کمونیستی در سراسر جهان را تقویت خواهد کرد.

استالین در مقابل دیگر اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در جلوگیری از تغییر نام شهر مسکو در سال ۱۹۳۷ به «استالینودار» (هدیه استالین) موفق‌تر بود. ولی کوشش او برای رد جایزه «قهرمان اتحاد شوروی» به این صورت خنثی شد، که مدالی که به هنگام حیات خود هرگز حاضر به پذیرفتن آن نشد، پس از مرگش روی بالشتی در تابوت وی قرار گرفت.

۲. کوشش مالنکف برای تشکیل پلنوم کمیته مرکزی ۱۹۵۳ برای بحث در مورد کیش شخصیت

بلافاصله پس از مرگ استالین، مالنکف (در تصویر با اونیفورم سفید) پیشنهاد کرد که پلنوم کمیته مرکزی تشکیل شود تا در مورد پی‌آمدهای مخرب کیش شخصیت بحث صورت گیرد. مالنکف به اندازه کافی صادق بود که خود و همکارانش را شریک جرم



بداند. او خاطرنشان کرد که استالین کراراً بیهوده به همه در مورد «کیش شخصیت» هشدار داده بود. هیأت ریسه این پیشنهاد را رد کرد و پلنوم ویژه هرگز تشکیل نشد. اگر این پلنوم انجام شده بود، «سخنرانی محرمانه» خروشچف هرگز ایراد نمی‌گردید.

این که آیا خروشچف از پیشنهاد مالنکف در این زمینه حمایت کرد یا خیر زیاد مشخص نیست ولی با اطمینان می‌توان گفت که او در بطن بحث و گفت‌وگو در این زمینه شرکت داشت. خروشچف از همه چیز در مورد کوشش مالنکف برای برخورد صریح و سریع با کیش شخصیت باخبر بود ولی او هیچ نگفت و با موفقیت منکر این شد که چنین کوششی اساساً صورت گرفته بود.

۳. پلنوم ژوئیه ۱۹۵۳ - «بریا» گویا به خاطر مخالفت با کیش شخصیت مورد حمله واقع شد.

در پلنوم ژوئیه ۱۹۵۳ که تشکیل شد تا «بریا» (در تصویر بالا با لباس نظامی) که در جلسه حضور نداشت (و احتمالاً قبلاً به قتل رسیده بود) زیر حمله قرار داده شود، چون «بریا» از طرف افراد زیادی متهم شد که با کیش شخصیت مقابله می‌کرده است. نقش تعیین کننده خروشچف در این پلنوم و در توطئه‌چینی علیه «بریا» نشان می‌دهد که او در حملات علیه بریا سهیم بوده و از کیش شخصیت به عنوان اسلحه استفاده کرده تا «بریا» را بدنام سازد.

۴. چه کسی مبلغ کیش شخصیت بود؟

تحقیق در مورد سرچشمه پیدایش کیش شخصیت از حوصله این کتاب خارج است ولی دلایل مکفی وجود دارد که نیروهای اپوزیسیون کیش شخصیت در پیرامون استالین را یا آغاز کردند و یا به عنوان پرده استتاری برای فعالیت‌های مخالف خود، با جدیت در ترویج آن کوشیدند. بوخارین در یک لحظه بی‌دقتی در یکی از روبه‌رویی‌های شخصی، مجبور بود اذعان کند که او نیروهای اپوزیسیون سابق را که برای روزنامه ایزوستیا قلم می‌زدند، مجبور کرده بود و به شکل غلوآمیزی به ستایش از استالین پردازند. بورخاین خود از عبارت «کیش شخصیت» استفاده کرده بود. اغلب در مورد یک فرد دیگر اپوزیسیون به نام «کارل رادک» گفته می‌شود که نمونه کامل کیش شخصیت را در مقاله آینده‌نگر و عجیب «معمار جامعه سوسیالیستی» برای شماره ۱ روزنامه ایزوستیا در سال ۱۹۳۴ که بعد به صورت جزوه مستقل انتشار یافت، ارایه کرده بود.

۵. خروشچف و میکویان

خروشچف و میکویان، محرکان و ترغیب کنندگان «جنبش استالین‌زدایی» دفتر سیاسی استالین، هر دو در دهه ۱۹۳۰ اعضای گروهی بودند که کیش شخصیت را به شدت ترویج و تبلیغ می‌کردند.

اگر فقط این بود، می‌توانستیم فرض کنیم که خروشچف و میکویان در واقع آن‌چنان احترامی برای استالین قایل بودند که قدرت مقاومت از آن‌ها سلب شده بود. این امر مطمئناً در مورد بسیاری از اعضای صدق می‌کرد. در خاطرات «مگلادزه» مورد یک عضو حزبی مطرح می‌شود که احترام و ستایش او از استالین مدت‌ها پس از این که احترام به استالین دیگر از مد افتاده بود، هنوز ادامه داشت.

ولی در جلسه مباحثه هیأت ریسه در مارس ۱۹۵۳ که کوشش مالنکف برای تشکیل پلنوم کمیته مرکزی برای بحث در مورد کیش شخصیت خنثی شد، خروشچف و میکویان شرکت داشتند. آن‌ها در پلنوم ژوئن ۱۹۵۳ رهبرانی بودند که از بریا به خاطر انتقادش از کیش شخصیت استالین شدیداً انتقاد کرده بودند.

این مسأله و همین‌طور این واقعیت که «افشاگری‌های» خروشچف در حقیقت همگی جعلی از آب درآمد می‌توانست به این معنی باشد که جریان دیگری در کار بود!

۲. «وصیت‌نامه» لنین

خروشچف:

«با نگرانی در مورد سرنوشت حزب و دولت شوروی، لنین خصایص استالین را به درستی تعبیر کرد و به این امر اشاره کرد که در باره مسأله کنار گذاشتن استالین از مقام دبیرکلی در ارتباط با این امر صورت گیرد که استالین بسیار خشن است، برخوردش با دیگر رفقا درست نیست، دمدمی مزاج است و از قدرت خود سوءاستفاده می‌کند.

در دسامبر ۱۹۲۲ ولادیمیر ایلیچ در نامه‌ای به کنگره حزب نوشت: "رفیق استالین، پس از این که دبیرکل حزب شد، قدرت بی حد و حسابی را در دستان خود متمرکز ساخته و معتقد نیستم که او همیشه قادر خواهد بود از این قدرت به اندازه کافی با احتیاط استفاده کند."»

ما باید این نقل قول را قطع کنیم تا به یک واقعیت ویژه اشاره کنیم. این اتهام را که استالین «از قدرت خود سوءاستفاده می‌کند»، خروشچف به لنین منصوب می‌کند. در حقیقت لنین فقط نوشت که «او مطمئن نیست که آیا او (استالین) همیشه قادر خواهد بود از قدرت با احتیاط لازم استفاده کند.» در سخنان لنین هیچ اشاره‌ای به «سوءاستفاده از قدرت» از سوی استالین وجود ندارد.

خروشچف ادامه می‌دهد:

«این نامه، یک سند سیاسی با وزنه‌ای بسیار سنگین که در تاریخ حزب به عنوان "وصیت‌نامه لنین" شهرت یافته است، در اختیار نمایندگان شرکت‌کننده در کنگره ۲۰ قرار داده شد. آن‌ها همگی آن‌را مطالعه کردند و مطمئناً آن‌را مکرراً مطالعه خواهند کرد. به این سخنان ساده لنین که در آن نگرانی‌های ولادیمیر ایلیچ در مورد حزب، در باره خلق، در باره دولت و سمت و سوی سیاست‌های حزب بازتاب می‌یابد، بیاندیشید.

ولادیمیر ایلیچ گفت: "استالین بسیار خشن است و این ضعف که در بین ما و در ارتباط بین کمونیست‌ها کاملاً قابل تحمل است، نمی‌تواند در مقام دبیرکلی حزب قابل تحمل باشد. از این رو به رفقا پیشنهاد می‌کنم به تعمق بنشینند که چگونه می‌توان استالین را به کنار گذارد و فرد دیگری را به جای او گماشت که در این زمینه تنها در یک مورد مثبت با او متفاوت باشد، یعنی بردبارتر، وفادارتر، مودب‌تر باشد و نسبت به رفقا توجه بیش‌تری نشان بدهد و کم‌تر دمدمی مزاج باشد."

این سند لنین در اختیار نمایندگان کنگره ۱۳ حزب در سال ۱۹۲۴ قرار گرفت که موضوع برکناری استالین از مقام دبیر کلی حزب را مطرح می‌کرد. نمایندگان خواستار ابقای استالین در مقام خود شدند به این امید که او اشارات انتقادی ولادیمیر ایلیچ را به گوش خواهد گرفت و بر اشتباهات خود که لنین را به طور جدی نگران می‌کرد، فایق خواهد آمد.

رفقا! کنگره باید دو سند دیگر را که برآورد شخصیت استالین را مورد تأیید قرار می‌دهد و لنین در «وصیت‌نامه» سیاسی خود توضیح داده بود، در نظر گیرند. این اسناد نامه‌های رفیق «نادژدا کنستانتینوا کروپسکایا» به «کامن» که در آن زمان رییس دفتر سیاسی حزب بود و همین‌طور نامه خصوصی ولادیمیر ایلیچ لنین به استالین است.

من این دو سند را قرائت می‌کنم:

۱. نامه ن. ک. کروپسکایا:

«لئو بوریسوویچ!

به خاطر نامه کوتاهی که ولادیمیر ایلیچ با اجازه پزشکان معالج به من دیکته کرده بود، استالین دیروز به خود اجازه داد مرا مورد عتاب شدید قرار دهد. من تازه از دیروز به عضویت حزب درآمده‌ام. در ۳۰ سال گذشته از هیچ یک از رفقای حزبی یک حرف خشن نشنیده بودم. منافع حزب و ایلیچ برای من کم‌تر از استالین مهم نیست. من اکنون باید به شدت خویشتن‌داری کنم. در مورد کدام مسائل می‌توانم و در مورد کدام مسائل نمی‌توانم با ایلیچ گفت‌وگو کنم را بهتر از هر پزشکی می‌دانم، زیرا می‌دانم چه چیز او را به هیجان می‌آورد و چه چیز نه. در هر صورت از استالین بهتر می‌دانم. من به شما و رفیق "گریگوری" رجوع می‌کنم چون از رفقای نزدیک ولادیمیر ایلیچ هستید و خواهش می‌کنم از من در مقابل دخالت در امور شخصی زندگی من، مقابل تهدیدات و دشنام‌گویی‌های ناشایسته حفاظت کنید. در مورد تصمیمات به اتفاق آرای کمیسیون کنترل که استالین به خود اجازه می‌داد با آن مرا تهدید کند، تردید ندارم. ولی من نه توان و

نه وقت آنرا دارم که خود را با این توطئه‌های احمقانه سرگرم کنم. من یک انسان زنده‌ام و اعصابم تا مرز از هم گسیختن کشیده شده است.

ن. کروپسکایا»

این نامه را «نادژدا کنستانتینونا» روز ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ نوشته است. پس از گذشت دوماه و نیم، در ماه مارس ۱۹۲۳ لنین نامه زیر را برای استالین فرستاد:

۲. نامه و. ا. لنین:

«به رفیق استالین.

محرمانه

شخصی

رونوشت به رفقا کامنف و زینویف

رفیق گرامی استالین!

شما بی‌ادبانه به خود اجازه دادید پای تلفن همسر مرا مورد دشنام و عتاب قرار دهید. و با این که او از شما خواسته بود که گفته شده‌ها را فراموش کنید ولی زینویف و کامنف از طریق شما از محتوای گفت‌وگو مطلع شدند. من قصد ندارم به سادگی فراموش کنم که با من چه‌ها شد و طبیعتاً کاری را که با همسر من شد این طور برداشت می‌کنم که گویی با من صورت گرفته است. از این‌رو خواهش می‌کنم بیاندیشید که آیا حاضرید آنچه گفته شد را پس بگیرید و عذرخواهی کنید و یا ترجیح می‌دهید که روابط میان ما قطع شود؟

با احترامات فائقه لنین

۵ مارس ۱۹۲۳»

(جنب و جوش در پلنوم)

«رفقا! من این اسناد را نقد نمی‌کنم. آن‌ها به اندازه کافی گویا است. استالین هنگامی که لنین هنوز زنده بود

می‌توانست این‌طور رفتار کند و می‌توانست در مقابل نادژدا کنستانتینونا کروپسکایا، که حزب او را

می‌شناخت و به عنوان هم‌رزم باوفای لنین و مبارزی فعال در راه حزب ما از آغاز کار برایش احترام قایل بود این‌گونه رفتار کند، می‌توان متصور شد که استالین در قبال افراد دیگر چه رفتاری داشت. این خواص منفی روزه‌روز در او بیش‌تر می‌شد و در سال‌های آخر خصلت مطلقاً غیرقابل تحملی را به خود گرفت.»

این سند سؤال‌برانگیز به هیچ‌وجه در تاریخ حزب به عنوان «وصیت‌نامه» لنین شهرت نداشت. خروشچف این عبارت را از تروتسکی به عاریت گرفت که در سال ۱۹۳۴ کتابی با این عنوان منتشر کرده بود. این عبارت به این عنوان (به استثنای نیروهای اپوزیسیون) در حزب بلشویک ناشناخته بود. ولی روایتی دیگری نیز در مورد استعمال عبارت «وصیت‌نامه لنین» وجود دارد که تصویر خوبی از خروشچف به جای نمی‌گذارد.

یک جنبه دیگر سخنرانی خروشچف باز به نوشته‌های تروتسکی شباهت دارد. مثلاً تروتسکی دادگاه‌های مسکو را انکار می‌کرد و آن‌ها را دادگاه‌های نمایشی می‌نامید که البته قابل فهم بود، چون او خود جزو متهمین غایب این دادگاه به شمار می‌رفت. با این که اولین متهم در دادگاه‌های مسکو، «آکبال ابرامف»^۵ در دادگاه بوخارین در سال ۱۹۳۸، پس از کنگره ۲۰ حزب رسماً در سال ۱۹۵۷ «اعاده حیثیت» شد ولی خروشچف در سخنرانی محرمانه خود از اعدام «زینویف»، «کامنف» و تروتسکیست‌ها شکایت کرد. و از این طریق به طور ضمنی بی‌گناهی آنان را توجیه کرد، زیرا مجازات جنایاتی را که در سال ۱۹۳۶ آن‌ها بدان متهم شده بودند، نمی‌توان زیاد سخت تلقی کرد. ولی در واقع سخنرانی خروشچف که تنها استالین را متهم به جنایات سنگینی می‌کرد و تنها او را مسؤول اعوجاجات سوسیالیسم می‌دانست کاملاً مطابق با لحن پراکنی‌های تروتسکی خطاب به استالین بود. بیوه تروتسکی این امر را به سرعت دریافت و بلافاصله یک روز پس از ایراد «سخنرانی محرمانه» خواستار اعاده حیثیت شوهر فقیدش شد.^۶ این واقعیت که «ناتالیا سه‌دووا تروتسکایا» بلافاصله از «سخنرانی به اصطلاح محرمانه» مطلع شد، نشان می‌دهد که تروتسکیست‌ها هنوز دارای سخن‌چینان بلندپایه‌ای در درون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بودند.

دلایل خوبی برای تردید وجود داشت که نامه لنین در تاریخ ۵ مارس ۱۹۲۳ به استالین می‌تواند جعلی بوده باشد. «والنتین آ. ساخارووا» یک کتاب علمی بسیار مهم در این مورد و با این فرضیه در مطبوعات دانشگاه مسکو منتشر کرد. قوی‌ترین استدلال‌های او در مقالات و همین‌طور نقدهای متعددی در مورد این کتاب ارایه گردید.^۷

جای تردید نیست: در این زمان هم استالین و هم هرکس دیگر که از آن اطلاع داشت، باور داشت که نامه ۵ مارس ۱۹۲۳ لنین به استالین واقعی است. ولی حتی اگر واقعی بود، آن‌طور که اغلب فرض می‌شود، ثابت نمی‌کرد که لنین و استالین از یکدیگر بیگانه شده بودند. کمی بیش از دو هفته بعد همسر لنین، «نادژدا کنستانتینونا کروپسکایا» که در این ارتباط رفیق اولیانوا نام داشت، به استالین گفت که لنین با اصرار از او خواسته که این قول را از استالین بگیرد که برایش کپسول سیانور تهیه کند تا درد و رنج عظیمش را پایان بخشد. استالین قبول کرد ولی روز ۲۳ مارس به دفتر سیاسی گزارش کرد که نمی‌تواند به این وعده خود وفا کند، «هرچند هم که بسیار انسان‌دوستانه باشد».

این سند از طرف «دیمیتری ولکوگوف» در زندگی‌نامه بسیار خصمانه‌ای که در مورد لنین نوشت، نقل گردیده است.^۸ کپی نامه‌های «ولکوگوف» هنوز در کتابخانه کنگره موجود است. در مورد اصل بودن آن هیچ تردیدی وجود ندارد. «لیدیا فوتیوا» یکی از منشی‌های لنین در سال ۱۹۲۲ یادداشتی آماده کرده بود که در آن لنین گفته بود که اگر بیماری وی از نقطه مشخصی فراتر رود و بدتر شود، او خواستار کپسول سیانور خواهد بود.^۹

از این رو حتی اگر نامه ۵ مارس ۱۹۲۳ لنین حقیقی بوده باشد - و تحقیقات ساخاروونا آنرا زیر سؤال می‌برد - لنین به استالین اعتماد داشت و روی او حساب می‌کرد و هیچ نوع بیگانگی بین آن دو وجود نداشت.

به قول «ولکوگوف» و دیگران روز ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲ استالین، کامنف و بوخارین در مورد وضعیت گفت‌وگو کردند. آن‌ها حق نداشتند رهبر خود (لنین) را مجبور به استراحت کنند ولی مراقبت و دوراندیشی لازم بود. تصمیمات زیر گرفته شد:

۱. این حق به ولادیمیر ایلیچ داده می‌شود که روزانه ۵ تا ۱۰ دقیقه دیکته کند ولی نه بصورت نامه‌نگاری و ولادیمیر ایلیچ نباید توقع داشته باشد که به نوشته‌های او پاسخ داده شود.
۲. نه دوستان و نه بستگان او اجازه دارند در مورد مطالبی از زندگی سیاسی با ولادیمیر ایلیچ بحث و گفت‌وگو کنند، همین‌طور کسی مجاز نیست مطالبی مطرح کند که باعث بحث و گفت‌وگو و تهیج خاطر او شود.

به گفته «رابرت سرویس» (لنین) در روزهای زیر با «وقایع» بسیار جدی (احتمالاً سکتة مغزی) روبه‌رو شده بود.

- ۲۵ ماه مه ۱۹۲۲: یک سکتة مغزی شدید

- ۲۳/۲۲ دسامبر: لنین به طور کامل کنترل سمت راست بدن خود را از دست داد

- شب ۶ به ۷ مارس ۱۹۲۳: همی‌پلژی (فلج) سمت راست بدن لنین.

روز ۱۸ دسامبر ۱۹۲۲ دفتر سیاسی مسئولیت سلامتی لنین را به استالین محول کرد و ممنوع کرد که کسی با او در مورد سیاست بحث و گفت‌وگو کند. کروپسکایا علیه این مقررات اقدام کرد و از این‌رو روز ۲۲ دسامبر از طرف استالین مورد توبیخ قرار گرفت. همان شب لنین دچار یک سکتة مغزی شدید شد.

روز ۵ مارس ۱۹۲۳ کروپسکایا برای لنین تعریف کرد که استالین در دسامبر گذشته بسیار خشن با او رفتار کرده بود. لنین که بسیار برافروخته بود یادداشت مشهور خود را خطاب به استالین نوشت. بنا



به نوشته منشی کروپسکایا، «و. دریدزو» که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد تفسیر او از این جریان، این گونه بود.

حالا که نام نادژدا کنستانتینونا و رابطه استالین با او در برخی از نشریات به کرات ذکر می‌شود، مایلم این داستان را طوری تعریف کنم که واقعاً رخ داده بود:

«چرا دو ماه پس از برخورد خشن استالین با نادژدا کنستانتینونا لنین آن نامه را نگاشت و از استالین خواست که از او (نادژدا کنستانتینونا) عذرخواهی کند؟ امکان دارد که من تنها کسی باشم که واقعاً می‌داند چه رخ داده بود، زیرا نادژدا کنستانتینونا کراراً در آن مورد با من درد دل می‌کرد.

این جریان در اوایل ماه مارس ۱۹۲۳ رخ داد. نادژدا کنستانتینونا و ولادیمیر ایلیچ در مورد مطلبی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند. تلفن زنگ زد. ن. کنستانتینونا رفت پای تلفن (در آپارتمان لنین تلفن همیشه در راهرو قرار داشت). وقتی که او بازگشت، لنین پرسید: "کی بود؟" - "استالین بود. من و او باهم آشتی کردیم" - "منظورت چیست؟"

و ن. کنستانتینونا مجبور شد آن‌چه را که اتفاق افتاده بود، تعریف کند؛ که استالین تلفن کرده بود و با عتاب با او سخن گفته بود و او را تهدید کرده بود که او را به کمیسیون کنترل ارجاع خواهد کرد. نادژدا کنستانتینونا از ولادیمیر ایلیچ خواهش کرد که زیاد اهمیتی برای این موضوع قایل نشود، زیرا مسأله فیصله پیدا کرده و او دیگر آن‌را فراموش کرده بود.

ولی ولادیمیر ایلیچ پافشاری می‌کرد. او عمیقاً از رفتار غیرمحترمانه استالین نسبت به نادژدا کنستانتینونا دلگیر شده بود و روز ۵ مارس ۱۹۲۳ نامه‌ای به آدرس استالین دیکته کرد که رونوشت آن‌را به زینویف و کامنف ارسال نمود و اصرار داشت که استالین باید عذرخواهی کند. استالین عذرخواهی کرد ولی هرگز آن‌را فراموش نکرد و نادژدا کنستانتینونا را نیز هرگز نبخشود و این وضعیت پی‌آمدهایی برای روابط بین آن دو به همراه داشت.^{۱۱}

روز بعد لنین دچار یک سکته مغزی شدید دیگر شد.

در هر یک از موارد هرگاه کروپسکایا در مورد مسایل سیاسی با لنین گفت‌وگو کرد، لنین با یک سکته مغزی دیگر روبه‌رو شد، کاری که او به عنوان عضو حزب اجازه انجامش را نداشت. این امر تصادفی نبود، به ویژه که پزشکان معالج لنین تأکید کرده بودند که باید لنین را از هر نوع هیجان جسمی و روحی دور نگاه داشت. لذا بسیار محتمل است که در واقع رفتار کروپسکایا به دو سکته مغزی شدید آخر لنین ختم شد.

آن‌طور که منشی پرسابقه لنین، «لیدیا فوتی‌یوا» گفت:

«نادژدا کنستانتینونا همیشه آن‌طور که در واقع باید رفتار می‌کرد، عمل نمی‌نمود. شاید او بیش از اندازه برای ولادیمیر ایلیچ تعریف می‌کرد. او عادت داشت که همه چیز را با او در میان بگذارد، همین‌طور در وضعیت‌هایی که شاید باید اصلاً هیچ چیز نمی‌گفت ... مثلاً چرا باید برای ولادیمیر ایلیچ تعریف می‌کرد که استالین پشت تلفن نسبت به او بی‌احترامی کرده است؟...»^{۱۲}

در ضمن هنگامی که همسر استالین در سال ۱۹۳۲ دست به خودکشی زد، کروپسکایا نامه‌ای جهت ابراز همدردی به استالین نوشت که در روز ۱۶ نوامبر ۱۹۳۲ در روزنامه پراودا منتشر گردید:

«ژوزف ویسارینوویچ عزیز:

امروز همه چیز مرا به این سو می‌کشد که به شما بیاندیشم، به این سو که دستان شما را در دست خود گیرم. از دست دادن فردی که به شما بسیار نزدیک بوده، خیلی سخت است. من به گفت‌وگوهای مختلف با شما در دفتر ایلیچ در دوران بیماری او می‌اندیشم. شما در آن دوران به من جرأت بخشیدید.

من بار دیگر دستان شما را می‌فشارم.

ن. کروپسکایا»^{۱۳}

این نامه بار دیگر نشان می‌دهد که استالین پس از درگیری لفظی روز ۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ با همسر لنین به هیچ‌وجه با او در قهر به سر نمی‌برد.

استالین به شدت مورد احترام بیت لنین بود. «آلکساندر بک» نویسنده‌ای که خاطرات «لیدیا فوتی‌یوا» را به رشته تحریر درآورد از قول او نوشت:

«شما این دوران را فراموش نخواهید کرد. شما اهمیتی را که استالین دارا بود درک نمی‌کنید. استالین فرد بسیار مهمی بود... ماریا ایلیچنا (اولیانونا، خواهر لنین) هنگامی که ولادیمیر ایلیچ هنوز در قید حیات بود، برایم تعریف کرد: "پس از لنین، استالین هوشمندترین فرد در حزب است... استالین دارای جذبه زیادی بود. ما شیفته استالین بودیم. او فرد بسیار مهمی بود." با این حال او اغلب می‌گفت: "من شاگرد لنینم."»



خروشچف به جای آن که در مورد آنچه که واقعاً رخ داده بود، تفاهم ایجاد کند تنها سعی داشت «تصویر بدی از استالین ترسیم کند.»

کاملاً روشن است که خروشچف نامه لنین به استالین را از بطن مطلب جدا ساخته و در نتیجه وضعیت را به کلی مخدوش جلوه داده بود. او این واقعیت را درز گرفت که کمیته مرکزی به استالین مأموریت داده بود لنین را از موضوعات سیاسی دور نگه دارد تا خللی به سلامتی وی وارد نگردد. این ممنوعیت اکیداً «دوستان» و «اهل بیت» لنین را منظور می‌کرد. از آنجا که منشی‌های لنین این اوامر کمیته مرکزی را زیر

پا نمی‌گذارند، در نتیجه منظور از «اهل بیت» نامبرده احتمالاً به ویژه خواهر لنین و همسر او کروپسکایا بود. استالین از کروپسکایا به خاطر رعایت نکردن انزوای لنین انتقاد کرده بود.

خروشچف همین‌طور به پاسخ استالین به لنین در نامه خود به تاریخ ۷ مارس ۱۹۲۳ و یا خواهش بعدی لنین از استالین برای تهیه سیانور اشاره نمی‌کند. با درز گرفتن این واقعیات خروشچف به طور جدی ارتباط مفهومی یادداشت لنین به استالین را که روز ۵ مارس ۱۹۲۳ نگاشته شد، جعل کرده و عمداً رابطه بین لنین و استالین را مخدوش جلوه می‌داد.

خروشچف گزارش خواهر لنین، ماریا ایلچنا را نادیده گرفت. منشی‌های لنین «ولودیکچوا» و «فوتی‌یوا» و همین‌طور منشی کروپسکایا «دریدزو» هنوز در قید حیات بودند ولی نظر آن‌ها خواسته نشد. خروشچف علایم و اشارات زیر پا گذاردن مقررات کمیته مرکزی حزب کمونیست برای جلوگیری از ایجاد هر نوع هیجان در لنین از سوی کروپسکایا را که احتمالاً مسبب اصلی دو سکتة مغزی لنین بود، به کلی نادیده گرفت. او همین‌طور مسکوت گذارد که لنین که به هیچ‌وجه با استالین قطع رابطه نکرده بود، دو هفته بعد محرمانه از او خواسته بود که اگر او این نیاز را احساس کرد برایش سیانور تهیه کند. او تنها به استالین اعتماد داشت. خروشچف نهایتاً همین‌طور آشتی کروپسکایا با استالین را نیز درز گرفت.

خروشچف سعی می‌کرد در همه این قضایا تصویر بدی از استالین ارایه دهد. او هیچ علاقه‌ای به آنچه که رخ داده بود نداشت و نمی‌خواست وقایع را در ارتباط با یکدیگر ببیند و درک کند.

فصل ۲. همکار بودن «زیر پا گذارده شد»

۳. «همکار» بودن در کار

خروشچف در بخش‌های مختلفی از سخنرانی خود از رفتار غیررفیقانه استالین و زیر پا گذاردن قواعد رهبری دسته‌جمعی شکوه می‌کرد. در اینجا یک بخش کاملاً نمونه:

«ما باید به طور جدی به این مسأله بیاندیشیم و آن‌را تجزیه و تحلیل کنیم تا از هر نوع امکان تکرار، به هر صورت هم که باشد همواره جلوگیری نماییم. چیزی که در طول حیات استالین رخ داد که هر نوع شراکتی در رهبری و در کار را مطلقاً تحمل نمی‌کرد و نه تنها علیه هر چیز که مخالف او بود، بلکه با در نظر گرفتن گرایش‌های خود کامگی و دمدمی مزاجی او، هر کس که مخالف طرح‌ها و برنامه‌های او بود، خشونت شدید اعمال می‌داشت.

استالین از ابزار متقاعد کردن و توضیح دادن و کار صبورانه با مردم استفاده نمی‌کرد، بلکه طرح‌های خود را تحمیل می‌نمود و از مخاطبانش قبول مطلق نظراتش را طلب می‌کرد. هر کس که با آن مخالفت می‌کرد و یا کوشش می‌کرد نظر خود و صحت موضع خود را استدلال کند، به اخراج از جمع رهبری اشتراکی و در نهایت نابودی اخلاقی و فیزیکی محکوم بود.»

این ادعای بسیار کلی را می‌توان به سادگی، البته آن‌هم به همان اندازه کلی، با ارایه اظهارات بسیاری دیگر از افراد که با استالین کار می‌کردند و برخی از آن‌ها نسبت به خروشچف به مراتب به استالین نزدیک‌تر بودند، رد کرد. مارشال ژوکف در طول جنگ همکاری بسیار نزدیکی با استالین داشت و شیوه کار او را به خوبی می‌شناخت. او ظاهراً با نظر به «سخنرانی محرمانه»، خروشچف را درغگو نامید. ژنرال «چتمکو» نیز نظری مشابه آن داشت.^{۱۴}

به گفته وزیر پرسابقه کشاورزی «ایوان آ. بنه‌دیکتف» تصمیمات همیشه به اتفاق گرفته می‌شد. «دیمتری شه‌پیلَف» که به مراتب از استالین جوان‌تر بود و همکار بسیار نزدیکی هم نبود، داستان بسیار گویایی را بیان می‌کرد. حتی خروشچف در کتاب خاطرات خود دچار تناقض‌گویی است. او توانایی استالین در تغییر عقیده خود را، وقتی با کسی برخورد می‌کرد که با او هم‌نظر نبود ولی از موضع خود خوب دفاع می‌کرد، یکی از «ویژگی‌های» استالین می‌نامید.

«آناستاس میکویان» بی‌چون و چرا از خروشچف حمایت می‌کرد و در مقابل استالین برخوردی خصمانه داشت. با این حال میکویان شکوه می‌کرد که دمکراسی و رهبری دسته‌جمعی هرگز نه در دوران خروشچف و نه برژنف حاصل نشد.

این خروشچف بود که رهبری کلکتیو را رد کرد و به همین دلیل هم در سال ۱۹۶۴ از کار برکنار شد. به نظر می‌رسید که در جمله‌بندی «میخائیل سوسلف» که سخنرانی اصلی علیه خروشچف را ایراد کرد هم نامه نامبرده لنین در سال ۱۹۲۲ به استالین و هم حملات خروشچف به «کیش شخصیت» استالین، در «سخنرانی محرمانه» اش منعکس شده بود. خروشچف و مخاطبینش از این طعنه تلخ بی‌نصیب نماندند.

۴. استالین کلیه رهبرانی را که مخالف او بودند، از نظر «جسمی و روحی نابود کرد»

خروشچف:

«استالین از ابزار متقاعد کردن و توضیح دادن و کار صبورانه با مردم استفاده نمی‌کرد، بلکه طرح‌های خود را تحمیل می‌نمود و از مخاطبینش قبول مطلق نظراتش را طلب می‌کرد. هر کس به مخالفت با او برمی‌خاست و یا کوشش می‌کرد نظر خود و صحت موضع خود را استدلال کند، به اخراج از جمع رهبری اشتراکی و در نهایت نابودی روحی و جسمی محکوم بود.»

در دوران حیات استالین حتی یک نمونه وجود ندارد که «کسی از رهبری کلکتیو» اخراج شده باشد، زیرا نظرش با نظر استالین هم‌خوان نبوده است. قابل توجه است که حتی خروشچف خود، نمونه‌ای برای اثبات این فرآیند فرضی ارایه نکرد.

استالین دبیرکل کمیته مرکزی حزب بود. او می‌توانست هر لحظه از طرف کمیته مرکزی از این مقام برکنار شود. او در دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تنها یک رأی داشت. استالین ۴ بار کوشش کرد از مقام دبیرکلی حزب کناره گیرد. هر چهار بار خواهش او رد شد. او برای آخرین بار در کنگره ۱۹ حزب در اکتبر ۱۹۵۲ کوشش کرد استعفا دهد. این بار هم درخواست او رد شد.

خروشچف و دیگران نه تنها می‌توانستند در مقابل استالین ایستادگی کنند، بلکه ایستادگی هم کردند. مثلاً فرمان افزایش مالیات برای دهقانان که ظاهراً در فوریه ۱۹۵۳ مطرح شد.^{۱۵} هیچ‌یک از کسانی که مخالف افزایش مالیات بودند، «از جمع رهبری کلکتیو برکنار و از نظر جسمی و روحی نابود نشد.»

استالین هرگز کسی را به خاطر اختلاف نظرش با او در رهبری حزب از بین نبرد. ولی خروشچف این کار را کرد. خروشچف و دیگران روز ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳ «لاورنتی بریا» را به اتهامی مجعول و بدون ارایه هیچ سندی دستگیر کرده و سپس به اتفاق ۶ نفر دیگر، «مرکولف»، «دکانوزوف»، «کوبولف»، «گوگلیدزه»، «مشیک» و «ولوزیمیرسکی» که از همکاران نزدیک او بودند، به قتل رساندند.

و «بریا» تنها فرد از رهبری نبود که به دستور خروشچف از بین برده شد، زیرا حاضر با همکاری با او (خروشچف) نبود. در ژوئیه ۱۹۵۷ خروشچف خواستار تشکیل پلنوم کمیته مرکزی شد تا مولوتف، کاگانوویچ و «شه‌پیلَف» را از رهبری حزب اخراج کند، زیرا آن‌ها از سیاست‌های وی راضی نبودند و کوشش کردند با رأی عدم اعتماد، او را از رهبری حزب برکنار کنند. خودرأیی خروشچف یکی از دلایل عمده برای برکناری او از طرف کمیته مرکزی در سال ۱۹۶۴ بود.

خروشچف و آنانی که حامی او بودند نیازمند توضیح و یا عذر و بهانه برای ناتوانی خود در طول سال‌هایی بودند، که رهبری حزب را با استالین تقسیم کرده بودند، بدون این که علیه «جنایات» او مخالفت و مقاومتی نشان دهند. این‌طور به نظر می‌رسد که «تهدید به نابودی» بهانه خوبی برای آن‌ها بود. خروشچف علناً و بارها گفت اگر «آن‌ها» کوشش می‌کردند «مجدداً هنجارهای لنین را در حزب احیاء کنند» و یا خواستار استعفای استالین شوند «حتی یک لکه خیس کوچک از ما باقی نمی‌ماند.»^{۱۶}

دیگران در جنبش کمونیستی این بهانه نخنما را متوجه شدند:

«هنگامی که "آناستاس میکویان" یکی از رهبران شوروی با هیأت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی برای شرکت در کنگره ۸ حزب کمونیست چین در سال ۱۹۵۶ به چین رفت و "پنگ ته هوآی" از او سؤال کرد که چرا استالین تنها از طرف حزب شوروی مورد انتقاد قرار گرفته بود، میکویان ظاهراً پاسخ داده بود: "ما در آن زمان جرأت نمی‌کردیم نظر خود را اعلام کنیم. این کار به معنی مرگ ما بود." و "پنگ" پاسخ داده بود: "شما چه نوع کمونیست‌هایی هستید که از مرگ می‌هراسید؟"^{۱۷}

البته این اتهام غلط است.

۵. سرکوب توده‌ای به طور کلی

خروشچف:

«باید به این نکته توجه کرد که حتی در دوران مبارزه بی‌امان ایدئولوژیکی علیه تروتسکیست‌ها، هواداران زینویف و بوخارین و دیگران اقدامات سرکوبگرانه شدیدی به کار گرفته نشد. این مبارزه در سطح ایدئولوژیکی صورت می‌گرفت. ولی پس از گذشت چندین سال، هنگامی که سوسیالیسم در کشور ما در واقع برقرار شده بود، هنگامی که طبقات استثمارگر در واقع از بین برده شده بود، هنگامی که ساختارهای اجتماعی جامعه شوروی به نحو رادیکالی تغییر یافته بود، هنگامی که پایه‌های اجتماعی جهت‌گیری‌های

سیاسی و گروه‌های ضدحزبی به شدت محدود شده بود، هنگامی که از مدت‌ها پیش از آن حریف ایدئولوژیکی حزب متلاشی شده بود، سرکوب علیه آنان آغاز شد.

و درست در این دوران (سال‌های بین ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸) اعمال سرکوب توده‌ای گسترده از طرف دولت اول علیه مخالفین لنینیسم یعنی علیه تروتسکیست‌ها، هواداران زینویف، بوخارین که از مدت‌ها پیش به وسیله حزب متلاشی شده بودند و سپس علیه بسیاری از کمونیست‌های صادق، علیه آن بخش از کادرهایی که بار سنگین جنگ‌های داخلی و همین‌طور سخت‌ترین سال‌های صنعتی‌سازی و اشتراکی‌سازی را بر شانه‌های خود حمل کرده بودند، که فعالانه علیه تروتسکیست‌ها و منحرفین راست‌گرا برای ادامه خط حزبی لنین مبارزه کرده بودند، آغاز شد.»

هیچ چیز در سخنرانی خروشچف شوکه کننده‌تر از ادعای او مبنی بر این که استالین به شدت و به شکلی غیرمنصفانه سرکوب بلشویک‌های بلندپایه را تحریک کرده بود، نبود. ما این اتهامات را در پایین مطرح خواهیم کرد ولی در ابتدا باید چند نکته ذکر شود.

- به استثنای «نیکولای یژوف»، که از سال ۱۹۳۶ تا آخر ۱۹۳۸ رییس NKWD (کمیساریای خلق در امور داخلی) و مطمئناً خون‌خوارتر از هر کس دیگر^{۱۸} - خروشچف بیش از هر فرد دیگری خود مسبب سرکوب شدید دگرانیشان بود. خروشچف برخلاف استالین که در مقابل رهبری مرکزی حزب پاسخگو بود، مانند «یژوف» و بسیاری دیگر می‌دانست که بسیاری و احتمالاً اکثریت غالب سرکوب‌شدگان بی‌گناه بودند و یا او حداقل می‌دانست که سرنوشت آن‌ها بدون تحقیقات جامع رقم خورده بود.

خروشچف هم از «یژوف» و هم از «گنریخ یاگودا» (که قبل از او رییس کمیساریای خلق در امور داخلی بود) دفاع کرد. آخرین بار روز ۱ فوریه ۱۹۵۶، یعنی تنها ۲۴ روز قبل از «سخنرانی محرمانه». او این دفاع را کمی رقیق‌تر در «طرح خام» سخنرانی خود در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۵۶ تکرار کرد. این واقعیت به سختی

قابل توضیح است، مگر این که خروشچف سعی داشت انکار کند که اساساً توطئه‌ای در کار بوده و در نتیجه همه کسانی که سرکوب شدند، بی‌گناه بوده‌اند. خروشچف این موضع را واقعاً در کنگره بیستم اتخاذ کرد. او در سخنرانی خود مدعی شد که استالین مسؤول کلیه سرکوبگری‌های «یژوف» بوده است. او باید می‌دانست که این اتهام غلط است، زیرا اسناد و اطلاعات بیش‌تری از آنچه امروز در اختیار ما است، در دست داشت. از اطلاعات ناچیزی که امروز در اختیار ما است چنین برمی‌آید که «یژوف» مرتکب سرکوب‌های غیرقانونی شدیدی شده بود.

خروشچف در زمانی که تحقیقات برای اثبات اتهامات «یژوف» صورت می‌گرفت، یا نامزد و یا عضو اصلی دفتر سیاسی حزب کمونیست بود. دیگران نیز چون «میکویان»، «مولوتف»، «کاگانوویچ» و «وروشیلف» نیز عضو دفتر سیاسی بودند. میکویان یک هم‌دست بسیار نزدیک خروشچف بود ولی چرا این که «مولوتف»، «کاگانوویچ» و «وروشیلف» نیز حداقل بعضاً سخنرانی خروشچف را مورد تأیید قرار دادند، نمی‌توان از این طریق توضیح داد.^{۱۹}

خروشچف بسیاری از رهبران حزبی اعدام شده را اعاده حیثیت شده و بی‌گناه اعلام کرد بی‌توجه به مدارک مربوطه که دیگر امروز برای مطالعه در اختیار همگان قرار دارد. او گاهی از اوقات پیشاپیش، گاه حتی قبل از این که تحقیقات رسمی اسناد و مدارک صورت گرفته باشد و یا قبل از این که دادستانی اعلام جرم کرده باشد و یا قبل از این که منتظر حکم دیوان عالی قضایی شده باشد، آن‌ها را قربانیان بی‌گناه سرکوب بی‌دلیل نامید. گزارش «پوسپلف»^{۲۰} تهیه شد تا مدارک لازم را مبنی بر این که رهبران حزبی بی‌دلیل و غیر منصفانه اعدام شده بودند در اختیار خروشچف بگذارد. نتیجه آن از پیش تعیین شده بود. مقدار زیادی از مدارک که امروز موجود است، مورد توجه قرار نگرفت. و حتی گزارش نامبرده که امروز هنوز موجود است، بی‌گناهی افرادی را که سرکوب آنان فرض شده بود، ثابت نمی‌کند.

بنا بر شواهد و مدارکی که امروز در دست است، یک شبکه گسترده تروتسکیستی راست از توطئه‌های ضددولتی وجود داشت که بسیاری از رهبران بلندپایه، از جمله هر دو رییس کمیساریای خلق در امور داخلی یعنی «یاگودا» و «یژوف» و همچنین افسران بلندپایه ارتش و بسیاری دیگر از افراد در آن شرکت داشتند.^{۲۱} کلی بگوئیم، این آن تصویری است که از دولت استالین در آن زمان ترسیم می‌شد البته با پرانتز گرفتن برخی از فاکتورهای تعیین کننده. مثلاً شرکت «یژوف» در رهبری توطئه دست راستی که هرگز علناً افشاء نشد.

شواهد و مدارک زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد احتمالاً خروشچف شخصاً یکی از شرکت کنندگان در این توطئه دست راستی تروتسکیستی بوده است.^{۲۲} این فرضیه اکثر مدارک را موجه جلوه می‌دهد، لکن نمی‌تواند آن‌را رد و یا ثابت کند. ولی چنین فرضیه‌ای تقریباً تمامی حملات خروشچف به استالین و حتی ادامه تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را توجیه می‌کند.

در ضمیمه کتاب و همین‌طور در آنالین به روسی و انگلیسی مدارک سرکوب‌های شدید خروشچف را پیدا می‌کنید. بخش‌هایی از اعترافات «یاگودا»، «یژوف» و «فرینفسکی» (معاون یژوف) و شرکت آنان در توطئه دست راستی تروتسکیستی را در بخش جداگانه «یژوف» خواهید یافت.

۶. «دشمن خلق»

خروشچف:

«استالین واژه "دشمن خلق" را رواج داد. این نوع واژه شناسی فوراً هرنوع ضرورتی را برای اثبات اشتباهات ایدئولوژیکی یک یا چند نفر از افرادی که مورد پلیمیک قرار داشتند زاید می‌نمود. این کار امکان استفاده از سرکوب وحشتناک را که مغایر با کلیه هنجارهای قانونمند انقلابی بود، علیه هرکس که در هر مورد نظرش با نظر استالین تطابق نداشت، علیه هرکس که مظنون به داشتن نیت مخالف بود و خیلی ساده به او تهمت زده می‌شد، مقدور می‌ساخت. عبارت «دشمن خلق» در واقع به خودی خود امکان نوعی مبارزه ایدئولوژیکی

و یا بیان عقاید و نظرات خود در مورد این و یا آن معضل را عملاً غیرممکن می‌ساخت. تنها دلیل اثبات جرم در واقع بر خلاف کلیه هنجارهای حقوقی امروزی "اعتراف" مجرم بود و امروز پس از تحقیقات لازم معلوم شده که این "اعترافات" به کمک ابزار فیزیکی تاثیرگذاری بر متهم به دست آمده بود.

این امر باعث زیر پا گذاردن قانونمندی انقلابی شد و باعث شد که بسیار از افراد کاملاً بی‌گناه که در گذشته از خط حزب دفاع کرده بودند، قربانی شوند.

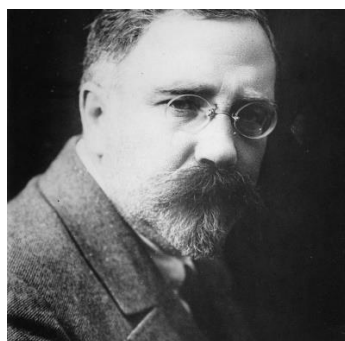
باید پذیرفت که در مقابل کسانی که علیه خط حزب برمی‌خاستند، اغلب پایه و اساس کافی برای نابودی فیزیکی آن‌ها وجود نداشت. برای توجیه نابودی فیزیکی چنین افرادی، فرمول "دشمن خلق" مورد استفاده قرار گرفت.

استالین مطمئناً این عبارت را «رواج» نداده بود. عبارت دشمن خلق در دوران انقلاب فرانسه بسیار متداول بود و برای اولین بار از سوی «ژان پل مارا» نویسنده در سال ۱۷۹۳ در اولین شماره روزنامه انقلابی خود به نام *L'Ami du peuple* (من با شما مردم هستم)^{۲۳} مورد استفاده قرار گرفت. استفاده بعدی از این عبارت از انقلاب فرانسه ناشی می‌شد. همان‌طور که می‌دانیم عبارت عنوان نمایشنامه‌ای از «ایسن» است. ماکسیم گورکی این عبارت را در طنز کوتاه خود «خرسونی غمگین» در «قسم خرسونی» (خرسون منطقه‌ای در جنوب اوکراین، م.) آورده که در سال ۱۸۹۷ منتشر کرد.

از آنجا که انقلابیون در سال ۱۹۱۷ علاقمند بودند که انقلاب روسیه را در پرتو انقلاب ۱۷۸۹ ببینند، این عبارت از همان ابتدا به کرات مورد استفاده قرار گرفت. لنین هم قبل از انقلاب از این عبارت استفاده کرده بود. دمکرات‌های مشروط که «کادت» نام گرفته بودند و در واقع حزب بورژوازیِ توانمند بود، روز ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ از طرف کمیساریای خلق به عنوان «دشمن خلق» شناخته و ممنوع شد. لنین فرمان مربوطه را امضاء کرد.

یک استفاده معمول از عبارت «دشمن خلق» در دهه ۱۹۳۰ به دنبال فرمان کمیته اجرایی مرکزی و شورای کمیساریای خلق در روز ۷ اوت ۱۹۳۲ که به نام «قانون سه گوش» شهرت یافت، متداول شد. در اینجا منظور از عبارت «دشمن خلق» نه نیروهای اپوزیسیون، بلکه پیگرد دزدان، راهزنان و کلاهبرداران مختلف در چارچوب قوانین موجود بود. این قانون را «کالنین» رئیس کمیته اجرایی مرکزی (بخش مقننه)، مولوتف، رئیس شورای کمیساریای خلق (بخش اجرایی) و «ژنوکیدزه» دبیر کمیته مرکزی امضاء کردند. از آنجا که استالین نه عضو بلندپایه مقننه و نه مجریه دولت شوروی بود، این قانون را امضاء نکرد.

عبارت «دشمن خلق» به روسی **Vrag naroda** در آثار استالین پس از سال ۱۹۱۷ چندین بار به چشم می‌خورد. خروشچف شخصاً این عبارت را به کرات مورد استفاده قرار داده است.^{۲۴}



لئو بوریزوویچ کامنف

گریگوری یوزوویچ زینوویف

۷. زینوویف و کامنف

خروشچف:

«لنین در "وصیت‌نامه خود هشدار می‌دهد که این رویداد در اکتبر با زینوویف و کامنف طبیعتاً تصادفی نبود." ولی لنین مسأله دستگیری و یا حتی تیرباران آن‌ها را مطرح نکرد.»

با این نتیجه‌گیری خروشچف استالین را متهم می‌کند که زینویف و کامنف را ناعادلانه تیرباران کرد. او این واقعیت را نادیده می‌گیرد که آن‌ها در دادگاه‌های ۱۹۳۶ اعتراف کردند که خطاهای سنگینی را مرتکب شده‌اند، و مشکل درست همین جا است.

لنین از دست کامنف و زینویف به خاطر فعالیت‌های «اعتصاب شکنانه» آن دو قبل از انقلاب اکتبر خشمگین بود. ولی دستگیری و اعدام آنان در نظر گرفته نشد. آن‌ها در این دوران به خاطر شرکت در سوءقصدها مورد پیگرد واقع شده بودند.

تاکنون شواهدی در دست نیست که اعترافات زینویف و کامنف واقعی نبوده است. پس از سال ۱۹۹۱ مدارکی به دست رسید که اعترافات آنان به تقصیر خود را تأیید می‌کرد. دولت روسیه تا کنون رد کرده بود که مدارک مربوط به تحقیقات را در این مورد در اختیار عموم قرار دهد. ولی ما در این بین مدارک جدیدی برای تقصیر آنان در دست داریم.

یکی از اسناد، یعنی در هر حال مدرکی که نشان می‌دهد استالین به تقصیر آنان معتقد بود و همین‌طور مطمئن بود که واقعاً توطئه‌ای در کار است، نامه خصوصی است که استالین به «کاگانوویچ» نوشته و تازه در سال ۲۰۰۱ منتشر شده است. از این نامه چنین برمی‌آید که استالین اعترافات متهمین را در طول روند دادگاه خوانده و کوشش کرده بود حقایق را دریابد و نتیجه‌گیری‌های لازم را بکند.

آن بخش از اعترافات «دیمیتریف» که برای اولین بار در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، بخشی از گزارش تحقیقاتی بود که «بریا» روز ۲۳ اکتبر ۱۹۳۸ برای استالین ارسال کرد. بریا در صدد بود که اعضا سازمان امنیت کشور NKWD را دستچین کند که جمع شده بودند تا افراد بی‌تقصیر را بدنام کنند، تحقیقات را گمراه کنند و افراد دست راستی چون بوخارین، ریکف و دیگران را که قصد سرنگونی دولت را داشتند مورد حمایت قرار دهند. «د. م. دیمیتریف» متهم، رئیس NKWD بخش «سوردلفسک» بود. او مستقیماً به بازجویی همسر

کامنف استناد می‌کرد و دلیل قاطعی برای صحت محتوی نامه استالین در ۲۳ اوت ۱۹۳۶ به «کاگانوویچ» بود که همراه با دیگر اسناد در بخش ضمیمه کتاب آمده است و کاملاً در تأیید ظن وجود یک توطئه دست راستی بود.

از طریق اسناد «ولکوگونیف»، چند پروتکل بازجویی‌های زینویف و کامنف قبل از تشکیل دادگاه در اختیار ما است که در آن‌ها، آنان همگی یکدیگر را متقابلاً متهم می‌کنند و از این طریق اعترافات یکدیگر را تأیید می‌نمایند که با اظهارات آنان در طول دادگاه مطابقت داشت.

ما همین‌طور به درخواست برائت آنان از دیوان عالی کشور که پس از محکومیت آنان نوشته شده بود، دسترسی داریم. در این نامه آنان بار دیگر به جرم خود اعتراف می‌کنند. حتی گزارش اعاده حیثیتی که در سال ۱۹۸۹ انتشار یافت با این که به شدت تصحیح شده بود، دارای شواهد و نکاتی بود که به تقصیر آنان اشاره می‌کرد. زینویف دوبار تأکید می‌کند که «دیگر دشمن» نیست.

زینویف، کامنف و دیگران را وقتی که مقصر بودند، به جرم خیانت، محکوم کردن و تیرباران نمودن، نشانه خودکامگی نبود. کلیه شواهد و مدارکی که در دست ماست گناه آنان را تأیید می‌کند. می‌توان از این نقطه حرکت کرد که خروشچف هیچ دلیلی برای اثبات بی‌گناهی آنان نداشت که اگر داشت مطمئناً منتشر می‌کرد. لذا می‌توان نتیجه گرفت که خروشچف وقتی در مورد سرنوشت زینویف و کامنف مویه می‌کرد، مزورانه دروغ می‌گفت.

۸. تروتسکیست‌ها

خروشچف:

«یا بیایید نمونه تروتسکیست‌ها را بررسی کنیم. در حال حاضر از آنجا که بخش تاریخیِ درازی سپری شده است، می‌توانیم به آسودگی در مورد مبارزه علیه تروتسکیست‌ها سخن بگوییم و این مسأله را با عینیت

کافی تجزیه و تحلیل کنیم. به هر حال در پیرامون تروتسکی افرادی وجود داشتند که به هیچ‌وجه همه دارای منشأ بورژوایی نبودند. بخشی از آنان روشنفکر بودند و بخش مشخصی نیز به طبقه کارگر تعلق داشتند. نام‌های فراوانی را می‌توان شمرد که به صفوف تروتسکیست‌ها پیوستند ولی همان‌ها قبلاً فعالانه قبل از انقلاب در جنبش کارگری شرکت داشتند و در انقلاب نیز شرکت کرده بودند و همین‌طور در تثبیت دست‌آوردهای این انقلاب بزرگ سهمیم بودند. بسیاری از آن‌ها از تروتسکیسم بریدند و به سوی مواضع لنین روی آوردند. آیا واقعاً ضرورت نابودی فیزیکی آنان وجود داشت؟»

روز ۳ مارس ۱۹۳۷ استالین در پلنوم فوریه/مارس یک سخنرانی بسیار خصمانه علیه تروتسکیست‌ها ایراد کرد ولی توصیه نکرد که تروتسکیست‌های سابق تحت پیگرد قرار گیرند. هر چند که استالین لزوم هوشیاری مجدد را مورد تأکید قرار داد ولی در عین‌حال ایجاد دوره‌های ویژه ایدئولوژیک برای کلیه اعضای بلندپایه حزبی را توصیه کرد. یعنی استالین مسأله تروتسکیسم را نتیجه فرهنگ ناکافی سیاسی در بین بلشویک‌ها می‌دانست.

استالین در همان پلنوم در سخنرانی پایانی خود در روز ۵ مارس مواکداً علیه مجازات کسانی که روزی تروتسکیست بودند، سخن گفت و در عوض از همگان خواستار «برخورد فردی و متفاوت» با آن‌ها شد. خروشچف در «سخنرانی مجرمانه» خود ادعا کرد که استالین چنین کاری را نکرد و از این‌رو خروشچف درست همان کاری را که استالین در پلنوم فوریه/مارس ۱۹۳۷ تأکید کرده بود^{۲۵}، توصیه کرد و هم‌زمان با آن مواضع استالین را منکر شد. شباهت‌های متعدد در سخنان خروشچف و استالین در این زمینه این احساس را پدید می‌آورد که خروشچف این نکات را از سخنرانی استالین کپی کرده بود!

حجم زیادی از اسناد نشان می‌دهد که تروتسکی و پیروانش در توطئه‌های ضدشوروی از جمله توطئه به کمک نازی‌ها شرکت داشتند. مستندات کامل باید در تحقیقات مجزایی مورد بررسی قرار گیرد.^{۲۶} ادعای

ژنرال «پاول آ. سودوپلاتف» در ارتباط با برخی از اسناد نازی‌ها نشان می‌دهد که «سودوپلاتف» حقیقت را می‌گفت، که در ضمیمه کتاب آمده است.

۹. استالین حزب را به حال خود رها کرد

خروشچف:

«در حالی که در سال‌های اول پس از مرگ لنین کنگره‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی نسبتاً منظم تشکیل می‌شد، بعد که استالین رفته رفته بیش‌تر از قدرت سوءاستفاده کرد، این اصول را به شدت نقض کرد. این امر به ویژه در ۱۵ سال آخر زندگی‌اش کاملاً آشکار شد. آیا این واقعیت عادی بود که بین کنگره ۱۸ و ۱۹ بیش از ۱۳ سال گذشت که طی آن حزب ما و کشور ما این همه واقعه تجربه کرد؟»

خروشچف اشاره می‌کرد که استالین نخواست به بود که کنگره تشکیل شود. شواهد نادری که تاکنون از آرشیوهای شوروی سابق منتشر شده، نشان می‌دهد که حزب به رهبری استالین خواستار تشکیل کنگره در سال ۱۹۴۷ و یا ۱۹۴۸ بوده است. این پیشنهاد از طرف دفتر سیاسی به دلایلی که تاکنون افشا نشده، رد شد. این پیشنهاد از طرف «آندری شانف» که به استالین بسیار نزدیک بود، مطرح شد. احتمال آن نمی‌رود که «شانف» بدون موافقت استالین این پیشنهاد را مطرح کرده باشد.

علاوه بر این، خروشچف به عنوان عضو دفتر سیاسی حضور داشت و باید این پیشنهاد را شنیده باشد! در نتیجه این واقعیت بسیار برجسته می‌شود که خروشچف هرچند زیاد حرف زد ولی مستقیماً نگفت که استالین از تشکیل کنگره «خودداری» کرده و یا «ناموفق» بود، زیرا احتمالاً بسیاری از شنوندگان وی از برنامه تشکیل یک کنگره زودتر از موعد مطلع بودند. خروشچف نه اشاره‌ای به جنگ ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ و نه اشاره‌ای به جنگ روسیه/فنلاند ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰ می‌کند. اگر تنها سال‌های صلح در نظر گرفته شود، تشکیل کنگره در سال ۱۹۴۷ و یا ۱۹۴۸ به موقع صورت می‌گرفت، یعنی ۳ سال صلح پس از کنگره حزب در سال

خروشچف یک بار دیگر هم صداقت نشان نداد: کنگره حزب برای سال ۱۹۴۷ یا ۱۹۴۸ در نظر گرفته شده بود ولی هرگز تشکیل نشد. در واقع خروشچف باید از جزییات این گفت‌وگوی جالب و از جمله دلایلی که کنگره تشکیل نشد، مطلع بوده باشد. ولی او هرگز به این واقعیت اشاره‌ای نکرد. نه او و نه جانشینان او اسناد این پلنوم و پلنوم‌های بعدی کمیته مرکزی را تا امروز منتشر نساختند.

خروشچف این ادعای مشابه و غلط دیگر را نیز مطرح کرد:

«نمونه بارزی است که طی همه این سال‌های جنگ بزرگ میهنی عملاً حتی یک پلنوم کمیته مرکزی تشکیل نشد. البته در اکتبر ۱۹۴۱ هنگامی که اعضای کمیته مرکزی از سراسر کشور به مسکو دعوت شده بودند، کوششی برای تشکیل یک پلنوم صورت گرفت. آن‌ها دو روز منتظر تشکیل پلنوم شدند ولی انتظار آنان بی‌نتیجه بود. این واقعیت نشان می‌دهد که استالین در ماه‌های اول جنگ تا چه حد مأیوس شده و اعتماد به نفس خود را از دست داده بود و تا چه حد با نخوت و بی‌اعتناء به اعضای کمیته مرکزی رفتار می‌کرد.»

حتی یادداشت «بوریس نیکلایفسکی» در مورد نسخه اصلی این سخنرانی در «نیو لیدر» به روشنی نشان می‌دهد که این یک دروغ بزرگ بود، با این‌که «بوریس نیکلایفسکی» در جمله آخر خود ترجیح داد به گفتار خروشچف باور کند و نه به منابع دوران استالین.

اگر بتوان به منابع شوروی باور داشت، این موضع‌گیری خروشچف حقیقت نداشت. در تطابق با مجموعه‌ها: حزب کمونیست اتحاد شوروی در قطع‌نامه‌ها، تصمیمات کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی (که از سوی انستیتوی مارکس، انگلس، لنین، استالین کمیته مرکزی در سال ۱۹۵۴) در طول جنگ یک پلنوم کمیته مرکزی روز ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴ تشکیل شد و تصمیم گرفته شد که جمهوری‌های مختلف شوروی حق دارند که وزارت امور خارجه ویژه خود را داشته باشند و همین‌طور تصمیم گرفته شد که سرود ملی

شوروی جایگزین سرود انترناسیونال گردد. ولی احتمال دارد که خروشچف حق داشت و یک کلاهبرداری صورت گرفته بود: رسماً اعلام شد که پلنوم تشکیل شده در حالی که این پلنوم هرگز تشکیل نشده بود.

البته این آرزوی خفته «نیکلایفسکی» بود. اگر خروشچف اینجا هم دروغ گفته بود، پس دیگر کجا دروغ نگفته بود؟ نشر روسی سخنرانی خروشچف در سال ۱۹۸۹ تأیید می‌کند که تشکیل دو پلنوم در نظر گرفته شده^{۲۸} ولی فقط یکی از آن دو برگزار شده بود، ولی این نتیجه‌گیری که خروشچف دروغ گفته بود، حاصل نشده بود.

در طول دوران به ویژه سخت جنگ در اکتبر ۱۹۴۱ اعضای بلندپایه حزبی همگی در جبهه به سر می‌بردند. با وجود حضور فاشیست‌ها در چند قدمی دروازه‌های مسکو، آن‌ها نمی‌توانستند در نشست کمیته مرکزی شرکت کنند. ولی با این حال در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴ واقعاً جلسه پلنوم کمیته مرکزی تشکیل شد و در همان پلنوم بود که تصمیم گرفته شد سرود ملی اتحاد شوروی تغییر کند. عملاً کلیه شنوندگان خروشچف در جلسه ۱۹۵۶ باید این‌را می‌دانستند! با این حال خروشچف این حرف را زد.^{۲۹} احتمالاً این هم یکی از من‌درآوردی‌های عمدی خروشچف بود. در هر حال این هم یکی از دروغ‌های فراوان در سخنرانی وی بود که قاعده‌تاً باید در آن زمان برای همگان روشن می‌بود.

فصل ۳. «خودکامگی استالین در مقابل حزب»

۱۰. استناد به «کمیسیون حزب زیر کنترل هیأت ریسه کمیته مرکزی»؛ جعل مدارک در

طول سرکوب

خروشچف:

«کمیسیون، فاکت و اسناد بسیاری از آرشیو NKWD و اسناد دیگر را مورد بررسی قرار داد و مداراک متعددی در مورد خلق جرم علیه کمونیست‌ها، اتهامات جعلی، نقض وحشتناک قانونمدی سوسیالیستی را یافت که برپایه آن‌ها مردمان بی‌گناه به قتل رسیدند. افشا شد که بسیاری از اعضای حزبی، شوروی و کاربران اقتصادی که در سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸ به عنوان "دشمن" معرفی شدند در حقیقت هرگز دشمن، جاسوس و یا مخرب نبودند، بلکه واقعاً کمونیست‌های صادق بوده اند. ولی برای آن‌ها پرونده‌سازی شد و گه‌گاه آن‌ها زیر شکنجه‌های وحشیانه دوام نیاوردند و زیر نظر بازرس مربوطه که با اطلاعات جعلی کار می‌کرد به اتهام خود اعتراف کردند. (...)

مشخص شد که از بین ۱۳۹ عضو اصلی و نامزدهای عضویت کمیته مرکزی که در کنگره ۱۷ انتخاب شده بودند، ۹۸ نفر، یعنی ۷۰٪ (عمدتاً در سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸) دستگیر و اعدام شدند. (خشم و هیجان حضار)... این سرنوشت محتوم تنها شامل حال اعضای کمیته مرکزی نشد، بلکه اکثریت نمایندگان کنگره ۱۷ را نیز در بر گرفت. از ۱۹۶۶ نماینده اصلی و علی‌البدل، برپایه اتهامات به خاطر جنایات ضدانقلابی بیش از نیمی، یعنی ۱۱۰۸ نفر، دستگیر شدند.»

این اظهارات به دلیل زیر یکی از سه «مورد ویژه»^{۳۰} مورد نظر من است: خروشچف اشاره کرد که استالین مسؤول است ولی دقیقاً نگفت مسؤول چه چیزی. او تهمت‌های مشخصی هم ابراز نمی‌داشت و در واقع سخنان او نه «افشاگری» بود و نه از روی چیزی پرده برمی‌داشت.

با این حال خروشچف در نظر داشت با این اظهارات القاء کند که استالین خیلی ساده دستور قتل همه این اعضا را صادر کرده است. این فرض کاملاً بی‌پایه است و مهمل بودن آن در ادامه این قسمت ثابت خواهد شد. البته با این که این ادعاها کاملاً عمدی مطرح می‌شد و بی‌اساس بودنش قابل اثبات است، ولی استالین را به صراحت متهم نمی‌کرد.

اکنون گزارش این کمیسیون که به نام کمیسیون «پوسپلف»^{۳۱} (پتر ن. پوسپلف مدیر انستیتوی مارکس، انگلس، لنین و دبیر کمیته مرکزی) شهرت یافته در اختیار ما است. «پوسپلف» تاریخ‌شناس و رییس این کمیسیون بود. او بعدها اولین طرح «سخنرانی محرمانه» خروشچف را آماده کرد. در دوران حیات استالین، آثار پوسپلف وقیح‌ترین نمونه‌ها برای ترویج «کیش شخصیت» بود. او به یکی از نزدیک‌ترین همدستان خروشچف مبدل شد. پوسپلف شهرت داشت که تاریخ‌شناسی با پیش‌داوری‌های سیاسی است. با در نظر گرفتن موضع او، تعجب‌آور بود اگر این شهرت بی‌پایه بود. حتی اگر موضع او را هم نمی‌شناختیم، گزارشی که کمیسیون او تهیه کرده بود، مبین آن بود.

گزارش کمیسیون پوسپلف واقعاً به این نتیجه رسید که بسیاری از اعضای بلندپایه حزبی بی‌گناه بوده اند. ولی اسناد و مدارکی که در گزارش یاد شده بود بی‌گناهی آنان را ثابت نمی‌کرد. کمیسیون خیلی ساده آن‌ها را بی‌گناه اعلام کرد. تمامی ساختار گزارش نشان می‌دهد که هدف آن تنها متهم کردن استالین به سرکوب شدید بود و لذا کلیه اسناد و مدارکی که این نتیجه‌گیری از پیش تعیین شده را نفی می‌کرد، نادیده گرفته شده بود.

همین‌طور گزارشات مجملی برای «اعاده حیثیت» مقامات بلندپایه حزبی که در دهه ۱۹۳۰ سرکوب شده بودند، در دست است. برخی از این گزارشات قبل از گزارش کمیسیون پوسپلف ولی اکثر آنها بعداً تهیه شده بود. آنها از سوی «Memorial Fund» «آلکساندر. ن. یاکوولف» تهیه شده و انتشار یافته بود که گزارش پوسپلف و داده‌های دیگری را در برمی‌گرفت. بنیاد Memorial یک سازمان شدیداً ضد کمونیستی و شدیداً مخالف استالین است. می‌توان فرض کرد که آنها کلیه شواهدی که استالین را در سرکوب افراد بی‌گناه مجرم نشان می‌داد، در گزارش وارد کرده بودند.^{۳۲}

در این قسمت ما موضوعات زیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

دلایل اثبات کننده متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد بخش برجسته‌ای از مقامات بلندپایه حزبی که خروشچف از سرکوب آنان سخن می‌گوید، واقعاً مقصر بوده اند! حداقل برای اثبات تقصیر آنان اسناد معتبری وجود دارد که گزارش پوسپلف و خلاصه نتیجه‌گیری نهایی برای اعاده حیثیت و بی‌گناهی آنان را کاملاً ناکافی نشان می‌دهد.

«یژوف» مسؤول خلق اتهام علیه شهروندان شوروی بود. ممکن است که برخی از این موارد به اعضای حزبی که خروشچف به آنها اشاره کرده بود مربوط شود. «یژوف» به این ساخت و پاخت‌ها اعتراف کرده بود و به همین خاطر محکوم و اعدام شد (مراجعه کنید به بخش مستقل ۱۷ در مورد «یژوف»)

اگر نه همه، ولی بسیاری از تحقیقات که اعترافات قلابی و شکنجه دستگیرشدگان را عمیقاً مورد بررسی قرار داده بود، از سوی NKWD تحت رهبری «بریا» که در پایان سال ۱۹۳۸ جانشین «یژوف» شد، صورت گرفته بود.

خروشچف دستور کتمان مناسبت‌های خاص دستگیری، اطلاعات به دست آمده و گزارشات دادگاه و اعدام اعضای کمیته مرکزی را صادر کرد.

خروشچف به درصد بالای نمایندگان و اعضای منتخبه کمیته مرکزی کنگره ۱۷ در سال ۱۹۳۴ اشاره می‌کند، که بعد قربانی سرکوب شدند. مانند «حسابداری دقیق» در مورد نمایندگان کمیته مرکزی^{۳۳} که بعد منتشر شد، خروشچف جزییات در مورد این که نمایندگان مختلف در چه زمان و برای چه دستگیر، محکوم و بسیاری از آنان اعدام شدند، ارایه نمی‌کند. اظهارات او این احساس را پدید می‌آورد که این رویدادها از طرف استالین به شکل و شیوه‌ای بی تفاوت اعمال می‌شده است.

ولی خروشچف بهتر می‌دانست. می‌توان اطمینان داشت، زیرا «گزارشات اعاده حیثیت» به انضمام «گزارش پوسپلف» در اختیار ماست. محتوای آن‌ها نشان می‌دهد که دلایل مختلفی برای دستگیری و اعدام آن‌ها در دست بوده است. بنابر گزارش کمیسیون «اغلب» آن‌ها بی‌گناه بوده اند، که البته به این معنی است که برخی از آنان بی‌گناه نبودند. ولی کمیسیون مشخص نمی‌کرد که به غیر از «یژوف» چه کسی بی‌گناه بوده است.

برخی به غلط از طرف دیگران متهم شده بودند. «ایشه» و «ا. جی. یودوکیملف» می‌گفتند که به غلط دیگران، از جمله اعضای کمیته مرکزی را لو داده بودند، زیرا مورد ضرب و شتم قرار گرفته و شکنجه شده بودند.

برخی آنقدر شکنجه شدند تا در مورد خود و یا دیگران اعتراف دروغ کردند.

علاوه براین، کمیسیون تأکید کرد که اعترافات و بازپرسی‌های گروه عظیمی از متهمین برای استالین فرستاده شد و او در اختیار دیگر اعضای دفتر سیاسی نهاده بود. ما می‌دانیم که این امر حقیقت دارد، زیرا برخی از آن‌ها در این بین انتشار یافته است.

خروشچف و کمیسیون «پوسپلف» کوشش می‌کردند «بریا» را مانند «یژوف» مسؤول این سرکوب‌ها قلمداد کنند. ولی اسناد و مدارک خود آن‌ها - بسیاری از این اسناد به وسیله تحقیقات بریا در مورد جنایات و زیاده روی‌های NKWD در دوران ریاست «یژوف» تهیه شده بود - و همین‌طور آمار و ارقام خود آن‌ها دروغ‌های آنان را آشکار می‌کند. در واقع «بریا» به «معرکه یژوف» پایان بخشید.

«کمیسیون پوسپلف» پرده را کمی به کنار زد و نشان داد که در حقیقت چه وقایعی رخ داده بود در حالی که «سخنرانی محرمانه» خروشچف برعکس همه چیز را قاطعانه کتمان می‌کرد. ولی نه در دوران حیات اتحاد شوروی و نه بعد از آن، از سال ۱۹۹۱ داده‌های مربوطه انتشار نیافته است و در نتیجه حقیقت کامل در پرده ابهام باقی می‌ماند. می‌توان فرض کرد که به این خاطر ما با چنین وضعیتی روبه‌رو هستیم، زیرا تحقیقاتی وجود دارد که هم استالین و هم بریا را بی‌گناه اعلام می‌کند با این که خروشچف و شرکاء مساعی زیادی به کار گرفتند تا آنان را در همه موارد متهم قلمداد کنند.

در واقع شخص خروشچف یکی از متهمین اصلی در ماجرای سرکوب توده‌ای بود. ما به طور اجمال در فصل قبل به آن اشاره کردیم و در ضمیمه کتاب نیز اسناد لازم را منتشر خواهیم ساخت.

در این فصل و در فصل بعدی تک تک موارد سرکوب خشونت‌آمیز بلندپایگان حزبی را که از طرف خروشچف مطرح شد، مورد بررسی قرار خواهیم داد. در هیچ‌یک از این موارد در «داده‌های اعاده حیثیت»، از جمله گزارش کمیسیون پوسپلف، به حد کافی سند برای اثبات بی‌گناهی آن‌ها ارایه نشده است. در گزارش حتی سخن از وجود شواهد متناقض در برخی از موارد است.

از زمان پایان حیات اتحاد جماهیر شوروی و گشایش بسیار جانبدار آرشیوهای سابق اتحاد شوروی برای تعداد کمی از محققین، برخی از اسناد متهم کننده علیه خروشچف و افراد بلندپایه‌ای که در گزارش کمیسیون پوسپلف نامیده شده بودند، افشا شده است. دولت روسیه از انتشار کامل نتایج تحقیقات در مورد

آن‌ها خودداری می‌کند و از این رو نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آیا آن‌ها گناهکار بوده‌اند یا نه. ولی اسناد و مدارک اثبات‌کننده‌ای که امروز در اختیار ما قرار دارد، مبین نارسایی کامل نتیجه‌گیری‌های کمیسیون پوسپلف بر این مبنی است، که این افراد بی‌گناه بوده‌اند. بخش عمده اسناد و شواهد به گناهکار بودن آنان اشاره دارد.

۱۱. «فرمان» ۱ دسامبر ۱۹۳۴ به امضای «ژنوکیدزه»

خروشچف:

«در غروب روز اول دسامبر ۱۹۳۴ دبیر هیأت ریسه کمیته اجرایی مرکزی، «ژنوکیدزه» به ابتکار استالین (بدون تصمیم دفتر سیاسی، که تازه دو روز بعد تلویحاً صورت گرفت) امضاء کرد...»

این اظهارات غلط است. خروشچف در مقابل رهبری حزب شکوه می‌کرد که این قانون از طرف یک نهاد دولتی - هیأت ریسه کمیته اجرایی مرکزی - ولی نه از طرف دفتر سیاسی امضاء شده بود.

ولی قانون اساسی شوروی اختیارات مشابهی برای دفتر سیاسی منظور نکرده بود و در نتیجه دلیلی وجود نداشت که این قانون از طرف دفتر سیاسی به تصویب برسد. این قانون از طرف کالینین که صدر هیأت ریسه بود و ژنوکیدزه که دبیر کمیته اجرایی مرکزی بود امضاء شد و خروشچف دلیلی برای اثبات این که این قانون «به ابتکار استالین» تصویب شد، ارایه نمی‌کند. استالین طی یادداشتی در طرح پیشنهادی تأکید کرد که با انتشار آن موافقت دارد. این بدان معنی است که طرح مزبور در اختیار او قرار گرفته بود تا سؤال شود که آیا او با انتشار آن موافقت دارد. «در اختیار او قرار گرفت» به این معنی است که طرح اولیه از طرف استالین نیامد بود.^{۳۴}

مسأله این فرمان در نسخه رسمی سخنرانی خروشچف در سال ۱۹۸۹ مغشوش مطرح می‌گردد. در آن آمده که این فرمان نه به خاطر تأیید در اختیار کمیته اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود. ولی

این نظر با هیچ سندی تحکیم نمی‌شود. ولی حتی اگر این‌طور بود، این چه ربطی به استالین داشت؟ او رییس کمیته اجرایی مرکزی نبود و برای ما هم زیاد مهم نیست، زیرا خروشچف در مورد تصویب این فرمان از سوی کمیته اجرایی مرکزی **ZEK** موضع‌گیری نکرد. او شکوه می‌کرد که دفتر سیاسی که یک نهاد حزبی بود این فرمان را امضاء نکرده. و برای این کار هیچ دلیلی وجود نداشت.

این واقعیت که خروشچف شکوه می‌کرد که استالین مانع شد که این فرمان از طرف دفتر سیاسی امضاء شود، فرضیه برخی از محققین را تقویت می‌کند که کوشش‌های استالین برای دور کردن حزب از تسلط بر جامعه و رهبری اقتصاد را انگیزه‌ای برای حملات خروشچف علیه استالین برآورد می‌کنند. این فرضیه به انحای مختلف از طرف داشمندانی چون «یوری شوکف»، «آرچ گتی» و «یوری موجین» و همین‌طور نویسنده این کتاب پشتیبانی می‌شود.^{۳۵}

۱۲. خروشچف اشاره می‌کند که استالین در قتل کیروف سهیم بوده است.

خروشچف:

«باید پذیرفت که در واقعه قتل رفیق "کیروف" تاکنون سؤالات فراوان غیرقابل درک و معماگونه‌ای وجود دارد، که باید دقیقاً مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. شواهدی برای این نظر موجود است که کسی از نگهبانان شخصی "کیروف" به "نیکلایف" قاتل کیروف، کمک کرده بود. یک‌ماه و نیم پیش از وقوع قتل "نیکلایف" به خاطر رفتار مشکوکش دستگیر ولی پس از مدت کوتاهی آزاد شد، حتی بدون این‌که مورد بازپرسی قرار گیرد. مسأله‌ای که بسیار مشکوک به نظر می‌رسد این‌که «چکیستی» که به خدمت کیروف گماشته شده بود و برای بازجویی برده می‌شد، روز ۲ دسامبر در اثر یک «سانحه» به قتل رسید، در حالی‌که هیچ یک از مشایعین او زخمی نشدند. پس از قتل کیروف مقامات بلندپایه **NKWD** لنین‌گرا از پست‌های خود برکنار شدند و به مجازات‌های بسیار ملایمی محکوم گردیدند ولی نهایتاً در سال ۱۹۳۷ به دست جوخه اعدام سپرده شدند. می‌توان حدس زد که آن‌ها اعدام شدند تا آثار سازمان‌دهندگان قتل کیروف را پاک کنند.»



سرگئی میرونوویچ کیروف

در این قسمت خروشچف بدون این که صریحاً بیان کند، اشاره می‌کند که استالین در قتل کیروف سهیم بوده است. همان‌طور که «آرچ گتی» توصیف کرده بود کمیسیون‌های متعدد شوروی و پساشوروی کوشش کردند دلایلی برای اثبات این امر بیابند که استالین در قتل کیروف سهیم بوده است، که بی‌نتیجه ماند. طی مقاله طولانی در این مورد در کتاب **The Road to Terror** «گتی» نتیجه گرفت که تاکنون دلیلی بر اثبات شراکت به نحوی از انحاء استالین در قتل کیروف وجود ندارد. همین‌طور به نظر «سودوپلاتف» هم دلایلی برای متهم کردن استالین به قتل کیروف موجود نیست.

مانند اکثر محققین روس، «گتی» هم براین باور بود که استالین با اختراع یک مورد دروغ، به اتهام همدستی در ترور کیروف به شخصیت‌های اپوزیسیون تهمت زد، آن‌ها را به دادگاه کشید، محکوم و سرانجام اعدام کرد. ولی اسناد متعددی وجود دارد که به آن‌ها چنین اتهاماتی وارد نشده بود. با این که نتایج تحقیقات و بازرسی در مورد سوءقصد به کیروف فقط به اندازه بسیار محدودی در اختیار محققین قرار گرفته و بخش کوچکی از آن منتشر شده با این حال بخشی از نتایج بازرسی «نیکلایف» در دست ماست. او در این بازرجویی یک گروه «زینیفیست» و از جمله «کوتولینف» را متهم کرد. و در بخشی از بازرسی «کوتولینف» یک روز قبل از آن، او «مسئولیت سیاسی و اخلاقی» نیکلایف در قتل کیروف را

۱۳. استالین و تلگرام «شدانوف» به دفتر سیاسی در تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۳۶

خروشچف:

«پس از تلگرام استالین و شدانوف از سوچی به کاکانوویچ، مولوتف و دیگر اعضای دفتر سیاسی در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۶ سرکوب‌های توده‌ای از پایان سال ۱۹۳۶ به شدت افزایش یافت. محتوی تلگرام چنین بود: به نظر ما بسیار لازم است که رفیق "یژوف" به کمیسار خلق برای امور داخلی منصوب گردد. این طور که معلوم است "یاگودا" در افشای بلوک تروتسکیستی-زینویفستی زیاد موفق نبود. OGPU (اداره سیاسی متحده دولتی) در این زمینه چهار سال عقب بود. این امر برای همه فعالین حزبی و اکثر نمایندگان بخش‌های NKWD روشن بود.

نحوه بیان استالین که NKWD در استفاده از سرکوب توده‌ای «چهار سال عقب بود»، که این کار عقب افتاده هرچه سریع‌تر «باید جبران شود»، همکاران NKWD را مستقیماً به سوی دستگیری‌ها و اعدام‌های توده‌ای سوق می‌داد.

منظور استالین اصلاً سرکوب نبود (چه رسد به سرکوب توده‌ای)، بلکه ابراز نارضایتی خود از تحقیقات در مورد بلوک تروتسکیستی-زینویفسکی بود، که اخیراً افشا شده بود. «گتی»^{۳۷} نشان می‌دهد که منظور از جمله «چهار سال عقب بودن» نه پیگرد پلاتفرم بی‌اهمیت «ریوتین»، بلکه افشای بلوک راست‌گرای تروتسکیستی بود، که در سال ۱۹۳۲ شکل گرفته بود. این بدان معنی است که «یاگودا» مورد سوءظن قرار گرفته بود. «تورستون»، «یانسن» و «پتروف» نیز بر همین عقیده اند.^{۳۸}

در واقع خروشچف نیز بر این امر واقف بود ولی این واقعیت را در «سخنرانی محرمانه» خود کتمان کرد. در طرح پوسپلف-اریستف این سخنرانی آمده که منظور چهار سالی است که از شکل گرفتن بلوک در سال ۱۹۳۲ گذشته. «پوسپلف» و «آریستف» جمله «باید جبران شود» را وارد کردند. ولی این جمله اختراع آنان بود و استالین هرگز این جمله را به کار نبرده بود.

خروشچف این اظهارات را مورد استفاده قرار داد ولی این واقعیت را مسکوت گذارد که عبارت «چهار سال» در رابطه با شکل گرفتن بلوک منظور شده بود. گزارش پوسپلف نیز به همین شکل رابطه «چهار سال» با شکل‌گیری بلوک را ندیده گرفت و آنرا در رابطه با لزوم تشدید سرکوب‌ها تعبیر کرد. یک بخش مهم از فرض خروشچف و پوسپلف این بود که اصلاً بلوکی وجود نداشت.

از تلگرام نامبرده چنین برمی‌آید که استالین و شدانف با فرمول «کار عقب‌افتاده»، تحقیقات در مورد شرکت داشتن بلوک راستگرایی تروتسکیستی و نمایندگان دولت‌های خارجی در برنامه‌ریزی یک «کودتای درباری» و همین‌طور استفاده از «ترور» (سوءقصد و قتل) بود. «آرچ گتی» و همین‌طور نویسنده برجسته تروتسکیست «پیر بروئه» تأیید می‌کنند که چنین بلوکی واقعاً وجود داشت. تحقیقات آنان در آرشیوهای شخص تروتسکی در دانشگاه هاروارد که در سال ۱۹۸۰ برای عموم گشوده شد، این امر را بی‌هیچ شک و تردیدی تأیید می‌کند.^{۳۹}

۱۴. گزارش استالین در پلنوم فوریه-مارس کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۷

خروشچف:

«گزارش استالین در پلنوم فوریه/مارس ۱۹۳۷ در مورد "کمبودهای کار حزبی و اقدامات برای نابود کردن تروتسکیست‌ها و دیگر مزورّان" کوششی بود برای توجیه تئوریک سیاست سرکوب توده‌ای به این بهانه که در طول پیشرفت ما به سوی سوسیالیسم گویا باید مبارزه طبقاتی مدام تشدید یابد. در اینجا استالین ادعا می‌کرد که هم تاریخ و هم لنین این را به ما می‌آموزند.»

در گزارش استالین حتی یک نمونه از چنین توجیه تئوریکی وجود نداشت. خروشچف سخنان استالین را به شدت وارونه جلوه می‌داد. استالین هرگز نگفته بود: «در طول پیشرفت ما به سوی سوسیالیسم باید مبارزه طبقاتی شدت پیدا کند.»

او گفته بود:

«... هرچه بیش‌تر پیشرفت کنیم و هرچه موفقیت‌های ما بیش‌تر شود خشم و غضب باقیمانده‌گان طبقات سرکوب شده استثمارگر بیش‌تر خواهد بود و بیش‌تر متوسل به اشکال شدیدتری از مبارزه خواهند شد و بیش‌تر کوشش خواهند کرد به کشور شوراها لطمه بزنند و بیش‌تر به امکانات بی‌فرجام‌تر مبارزه به عنوان آخرین چاره برای خروج از وضعیتی که خاصه انسان‌های محکوم به فناست روی خواهند آورد. باید به خاطر سپرد که باقیمانده‌های طبقات شکسته شده در اتحاد شوروی تنها نیستند. آن‌ها از حمایت مستقیم دشمنان ما خارج از مرزهای اتحاد شوروی برخوردارند.»^{۴۰}

استالین ادامه داد و خواستار نحوه برخورد فردی و تعلیمات سیاسی شد و نه سرکوب و یا «ترور». و در رابطه با «حمایت مستقیم دشمنان خارج از مرزهای اتحاد شوروی» حق با استالین بود. اسناد و مدارک زیادی در مورد به خدمت گرفتن شهروندان شوروی از سوی جاسوسان خارجی برای خرابکاری و جاسوسی جمع‌آوری شده بود و در ماه‌های پس از پلنوم نیز موارد بیش‌تری کشف شد.

در واقع لنین نیز در بخشی از تأملات خود مطلب مشابهی را بیان کرده بود که استالین در سخنرانی خود در سال ۱۹۲۹ از آن نقل قول کرده بود. در این سخنرانی نیز پیشنهادات استالین، هوشیاری و سازماندهی کلاس‌هایی برای ارتقای دانش سیاسی کلیه رهبران حزبی از سطوح مشخصی به بالا بود. فراخوان برای تعلیمات سیاسی - نه سرکوب توده‌ای - هسته مرکزی این سخنرانی را تشکیل می‌داد.

روز ۵ مارس ۱۹۳۷ استالین سخنرانی دیگری در پایان گزارش در پلنوم فوریه/مارس کمیته مرکزی ایراد کرد. این سخنرانی پایانی را نمی‌توان به هیچ‌وجه «توجیه تئوریک سیاست ترور توده‌ای» نامید. استالین صریحاً استدلال می‌کرد که «باید نحوه برخورد فردی و متفاوت وجود داشته باشد.» استالین بعد بیش‌تر به این موضوع پرداخته و مؤکداً علیه نحوه برخورد فله‌ای استدلال کرد. استالین توضیح داد که حداکثر چند

هزار عضو حزبی وجود دارد که به نحوی به تروتسکیست‌ها تمایل دارند و یا «تقریباً ۱۲ هزار عضو حزبی هستند که کم‌وبیش به تروتسکیست‌ها سمپاتی دارند. در اینجا می‌توانید کل نیروی آقایان تروتسکیست را مشاهده کنید.»

استالین به جای این که از «سیاست ترور توده‌ای» حمایت کند استدلال سنگینی در مقابل آن ارایه کرد. «یوری شوکف» در کتاب خود (Inoi Stalin 360ff) تأیید کرد که سخنرانی استالین بسیار نرم و خفیف بود. در مورد این گزارش قطع‌نامه‌ای به تصویب رسید. این قطع‌نامه به اتفاق آراء تصویب شد ولی هرگز منتشر نگردید. «شوکف» از کپی یک سند آرشیوی نقل قول می‌کند. (۳-۳۶۲) استالین برخلاف آن چه که خروشچف به دروغ ادعا می‌کرد خواستار «سرکوب توده‌ای» نبود، بلکه خواستار آموزش درون حزبی به ویژه برای رهبران حزبی اعضای پلنوم کمیته مرکزی حزب بود. او هریک از این رهبران را فرامی‌خواند دو عضو علی‌البدل انتخاب کنند تا خود بتوانند در کلاس‌های آموزشی که ۴ ماه به طول می‌انجامید، شرکت کنند. رهبران محلی باید در دوره‌های شش‌ماهه شرکت می‌کردند.

اکثر شرکت‌کنندگان در پلنوم دبیران اول و رهبران محلی حزبی بودند. آن‌ها می‌توانستند این برنامه را به عنوان خطری برای موقعیت خود محسوب کنند. عملاً آن‌ها باید جانشین بالقوه خود را انتخاب می‌کردند. به نظر می‌رسید که برای رسیدن به این مقامات بالای حزبی، نوعی «مسابقه» جریان یافته بود. اگر دبیران حزبی در این کلاس‌های آموزشی شرکت می‌کردند، چه کسی می‌توانست بگوید که آیا آن‌ها باز به پست‌های قبلی خود باز خواهند گشت؟

همان‌طور که دیدیم در حقیقت این دبیران اول حزبی و دیگران از جمله خروشچف بودند که متوسل به «سرکوب‌های توده‌ای» شدند. دوره‌های تعلیماتی مورد نظر هرگز تشکیل نشد. در پلنوم بعدی در ژوئن ۱۹۳۷ دبیران حزبی داستان‌های وحشت‌انگیزی در مورد تهدیدهای ارتجاعیون و کولاک‌های بازگشته به

استالین گزارش کردند. آن‌ها خواستار مجوزهای فوق‌العاده برای دستگیری و اعدام ده‌ها هزار نفر از آن‌ها شدند که ما در پایین به جزئیات آن خواهیم پرداخت.



علاوه براین، استالین اول پلنوم روز ۲۷ فوریه گزارش کمیسیون تحقیقات موارد بوخارین و «ریکف» را ارایه کرد که از سه گزارش تشکیل می‌شد، در واقع بیش‌ترین گزارش‌هایی که استالین تا آن زمان در پلنوم کمیته مرکزی ارایه داده بود. در این گزارش استالین راه‌حل بسیار ملایمی را پیشنهاد کرده بود. «گتی» و «نائومف» نتایج رأی‌گیری کمیسیون را بررسی کردند و اشاره کردند که راه‌حل پیشنهادی استالین ملایم‌ترین پیشنهادها بود- تبعید درونی- «یژوف» گزارش دهنده اصلی همراه بودیونی، مانوایلسکی، شورنیک، کوزارف و یاکیر براین عقیده بودند که «آن‌ها باید در مقابل دادگاه قرار گرفته، با این توصیه که تیرباران شوند.»^{۴۱}

«ولادیمیر بوبرف» و «یگور پیخالف»^{۴۲} در یک مقاله مفصل به این شایعه رایج در خاطرات بیوه بوخارین «لارینا» پرداخته اند که گویا استالین موافق و «یاکیر» مخالف اعدام بوخارین بوده است، ولی درست عکس این جریان صادق بود. این به یک «فرهنگ عامه ضداستالینی» تبدیل شده که رفته رفته به «واقعیت تاریخی» تبدیل شده بود، تا این‌که در دوران پساشوروی اسناد منتشر شد.

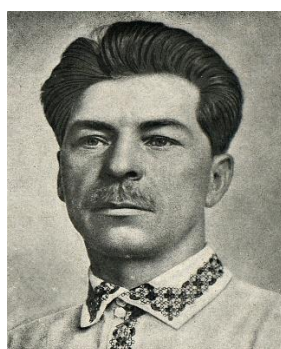
استالین گفته بود که هر چه اتحاد شوروی در راه سوسیالیسم بیش‌تر تکامل یابد، باید مبارزه طبقاتی بیش‌تر تشدید گردد. ولی این حرف‌ها را نه در سال ۱۹۳۷، بلکه در پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی در آوریل ۱۹۲۷ گفته بود:

«اینجا موضوع بحث چیست؟ این جنبه اصلاً مطرح نیست که هر چه ما بیش‌تر پیشرفت کنیم، هر چه بیش‌تر هدف ساختار سوسیالیستی تکامل یابد، مخالفت سرمایه‌داران بیش‌تر خواهد شد. مسأله اصلاً این نیست. مسأله این است چرا مخالفت سرمایه‌داران بیش‌تر می‌شود؟»

بنا به گفته «بوردیوگف» و «کوزلف» این فرضیه در پلنوم سپتامبر ۱۹۲۸ از سوی «والریان کوئیبی ژف» تکامل پیدا کرد. آن‌ها اضافه کردند که بخارین در پلنوم آوریل ۱۹۲۹ با آن مخالفت کرده بود، هر چند به نحوی دوپهلوی. او تأیید کرده بود که مبارزه طبقاتی در دوران مشخصی تشدید خواهد یافت - و سال ۱۹۲۹ می‌تواند آغازی برای آن باشد - ولی این به خودی خود یک پرنسپ کلی نیست.

۱۵. «بسیاری از اعضاء، به ویژه "پستیژوف" سرکوب توده‌ای را زیر سؤال قرار

می‌دهند»



پاول پتروویچ پستیژوف

خروشچف:

«در پلنوم فوریه/مارس در سال ۱۹۳۷ بسیاری از اعضای کمیته مرکزی در واقع صحت روش سرکوب توده‌ای را که به بهانه مبارزه علیه منافقین و مزوران آغاز شده بود زیر سؤال قرار دادند.

این مطلب را رفیق "پستیژوف" از همه روشن‌تر بیان کرد. او گفت: "من این‌طور می‌فهمم: سال‌های سخت مبارزه سپری شده است، اعضای متزلزل و بی‌شهامت شکسته شده‌اند و یا به جبهه دشمن پیوسته‌اند و نیروهای سالم به مبارزه خود برای حزب ادامه می‌دهند. این وضعیت در سال‌های صنعتی‌سازی و اشتراکی کردن حاکم بود. من هرگز نمی‌توانستم تصور کنم که پس از گذشت این دوران سخت "کارپف" و نظایرش سر از اردوگاه دشمن در می‌آورند. از گفته‌ها چنین برمی‌آید که "کارپف" در سال ۱۹۳۴ از سوی تروتسکیست‌ها جلب شد. شخصاً براین عقیده‌ام که قابل تصور نیست که در سال ۱۹۳۴ یک فرد صادق حزبی که برای سوسیالیسم، راه دراز مبارزه سخت علیه دشمنان حزب را پیموده، اکنون سر از اردوگاه دشمن در بیاورد. نمی‌توانم تصور کنم که انسان همراه حزب سال‌های سخت را پشت سر نهد و سپس در سال ۱۹۳۴ به تروتسکیست‌ها بپیوندد. این چیز عجیبی است..."^{۴۴}

اواسط دهه ۱۹۹۰ رونوشت پروتکل پلنوم کمیته مرکزی سرانجام منتشر شد. اکنون توانستیم ببینیم که نقل قول از «پستیژوف» به شکل معتبری صورت می‌گیرد. اظهار نظر خروشچف عمداً غلط بود.

خروشچف ظاهراً می‌دانست که در این زمینه دروغ می‌گوید. او گفت: «بسیاری از اعضای کمیته مرکزی ... در مورد صحت ... مشکوک بودند...» ولی در واقع حتی یک نفر از اعضای کمیته مرکزی تردید نداشت. حتی «پستیژوف»! پس از نقل قولی که خروشچف مطرح کرد، «پستیژوف» ادامه داد، «کارپف» و هر کس دیگری را که با دشمن همدم شود، باید محکوم کرد. در واقع هر وقت مسأله بر سر اخراج گروه بزرگی از اعضای حزبی بود، «پستیژوف» از همه سختگیرتر عمل می‌کرد و به همین دلیل در پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ نامزدی او برای عضویت در دفتر سیاسی مورد قبول واقع نشد. «گتی» به تفصیل گزارش می‌دهد که چگونه «پستیژوف» در این پلنوم به خاطر قلع و قمع بیش از حد تذکر دریافت کرد و پستیژوف را «فردی بیش از حد هوشیار» نامید که «قربانی شد تا اخراج‌های توده‌ای از حزب پایان یابد...»^{۴۵}

«یوری شوکف» در تحلیل خود اذعان می‌کند که رهبری استالین در پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ کوشش کرد سرکوب‌های توده‌ای غیرقانونی دبیران اول حزبی را متوقف کند. سندی که اخراج و دستگیری «پستیژوف» به جرم سرکوب خشن توده‌ای مردمان بی‌گناه را ثابت می‌کند به طور مفصل در یک ترجمه طولانی از سوی «گتی» و «نائومف» ارایه شده است.

خروشچف در پلنوم کمیته مرکزی ۱۹۳۸ حضور داشت و مطمئناً از سرنوشت «پستیژوف» و چرا او اخراج شد، مطلع بوده است. در مقام شرکت کننده در پلنوم باید او می‌دانست که برای «بسیاری از اعضا» «صحت» سرکوب‌ها «مورد تردید» نبود. شخص خروشچف در پلنوم فوریه/مارس ۱۹۳۷ طی یک سخنرانی خشن و سرکوبگرانه از کلیه سرکوب‌ها به طور کامل حمایت کرد.

گذشته از آن این خروشچف بود که جای "پستیژوف" به عنوان نامزد دفتر سیاسی را گرفت. به زعم «گتی»^{۴۶} و «نائومف» خروشچف حتی با قاطعیت تمام علیه «پستیژوف» موضع گرفت.^{۴۷}

لذا خروشچف دروغ گفت و «پستیژوف» کاملاً برعکس نه تنها سرکوب توده‌ای را «زیر سؤال» قرار نداد، بلکه خود به شدت در اجرای آن سهیم بود. آن قدر شدید که خود او اولین کسی بود که به عنوان نامزد عضویت در دفتر سیاسی کنار گذاشته و سپس از حزب اخراج گردید و کمی بعد دستگیر شد. آن بخش از رونوشت پروتکل پلنوم که امروز در اختیار ماست این امر را تأیید می‌کند. سرکوب‌های غیرقانونی و خودکامانه «پستیژوف» در نامه «آندریف» به استالین روز ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸ مستند شده است.

«پستیژوف» به زودی دستگیر شد و به شرکت خود در یک توطئه و همین‌طور همکاری با یک توطئه‌چینی دست راستی اعتراف کرد و نام چندین تن دیگر از جمله دبیران اول حزبی و اعضای کمیته مرکزی را فاش نمود. به گفته «ولادیمیر کارپف»، «پستیژوف» اظهارات خود را در حضور مولوتف تأیید کرد.

با در نظر گرفتن اسناد نقل قول شده - که تنها بخش کوچکی از آن موجود است ولی هنوز منتشر نشده است - می‌توان پذیرفت که دستگیری، محاکمه و اعدام «پستیژوف» عادلانه بود. می‌دانیم که حجم عظیمی از اسناد بازجویی و همین‌طور رونوشت پروتکل دادگاه او موجود است ولی تاکنون از طرف دولت روسیه عملاً اجازه انتشار نیافته است.

فصل ۴. «موارد» علیه اعضای حزب و سؤالات مربوط به آن



روبرت ایندريکويچ ايشه

۱۶. ايشه

خروشچف:

«کمیته مرکزی لازم می‌داند کنگره را در مورد بسیاری از "موارد" ساختگی اعضای کمیته مرکزی که در کنگره ۱۷ حزب انتخاب شده بودند، مطلع سازد.

یک نمونه از یک تحریک ساده، یک تقلب مشمئزکننده و یک نقض جنایتکارانه قانونمندی انقلابی، مورد نامزد سابق عضویت در دفتر سیاسی، یکی از رهبران حزبی و کاربر دولت شوروی، رفیق "ایشه" است که از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بود.»

خروشچف با نقل قول‌هایی از اسناد مختلف که به «روبرت ایشه» مربوط می‌شد، از جمله بخش‌هایی از نامه «ایشه» به استالین در روز ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹، ادامه داد. این نامه که در واقع یک شکواییه علیه بدرفتاری علیه او بود اکنون در دست است. هیچ دلیلی موجود نیست که ادعاهایی را که در این نامه مطرح شده، مورد

تردید قرار دهیم که او از سوی بازجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته تا به مطالبی اعتراف کند که هرگز انجام نداده بود. از طرف دیگر دلیلی موجود نیست که بپذیریم «ایشه» در این نامه حقیقت و یا کل حقیقت را مطرح کرده بود.^{۴۸}

گزارش پوسپلف بخش وسیع‌تری از نامه «ایشه» را مطرح کرده بود ولی به هیچ‌وجه مدرکی برای اثبات گناه و یا بی‌گناهی او ارایه نمی‌کرد. گزارش فقط با این جمله پایان می‌یافت: «در حال حاضر بدون تردید مشخص شده که پرونده "ایشه" جعلی بوده است.»^{۴۹}

در مورد «شکنجه»

باید برخی چیزها را که عینی هست و یا باید عینی باشد در خاطر داشته باشیم. این واقعیت که فردی مورد ضرب و شتم قرار گرفته باشد، به این معنی نیست که این فرد «بی‌گناه» بوده است. این واقعیت که فردی زیر شکنجه اعتراف دروغ اظهار داشته به این معنی نیست که نامبرده مرتکب جرم دیگری نشده است و این واقعیت که فردی ادعا کند، مورد ضرب و شتم قرار گرفته، شکنجه و مرعوب شده تا اعتراف دروغ اظهار دارد به این معنی نیست که حقیقت را می‌گوید، که او واقعاً شکنجه شده و یا اعتراف او دروغ بوده است. البته طبیعی است که بدین معنی هم نیست که او دروغ می‌گوید.

به سخن دیگر هیچ چیز جای مدرک را نمی‌گیرد. نامه «ایشه» مدرک کافی نیست تا اساساً چیزی، از جمله این که آیا او شکنجه شده و یا شکنجه نشده است را به اثبات برساند.

در مستندات ناچیزی که از دادگاه شخص «یژوف» در سال ۱۹۴۰ در دست ماست، «یژوف» ادعا می‌کند که از او هم به ضرب و زور اعتراف دروغ کسب شده بود ولی هیچ تردیدی موجود نیست که واقعاً «یژوف» خود در قلب اعترافات مجرمین، در ضرب و شتم و شکنجه آنان شرکت داشته و موارد ساختگی بسیاری از افراد بی‌گناه را خلق کرده و آنها را به قتل رسانده بود.

البته این تنها بخشی از داستان «ایشه» است. ما هنوز از همه چیز اطلاع نداریم، زیرا نه خروشچف و نه هیچ‌یک از جانشینان او در سمت دبیرکلی حزب کمونیست اتحاد شوروی و نه گارباجف، یلتسین و یا پوتین لازم شمردند اسناد مربوط به مورد «ایشه» را منتشر کنند و یا حداقل در اختیار محققین قرار دهند.

مدارک بسیار خوبی در دست است که این «ایشه» بود که راه را برای دبیران اول حزبی باز کرد تا مجوزهای فوق‌العاده تقاضا کنند تا هزاران نفر از انسان‌ها را تیرباران کرده و ده‌ها هزار نفر را به نقاطی تبعید کنند که بعدها «گولاک» نام گرفت. در واقع این «ایشه» بود که سرکوب توده‌ای را که خروشچف مدعی کشف و افشای آن بود، آغاز کرد. «یوری شوکف» جزییاتی را که می‌شناسیم مطرح کرد. او بر این عقیده است که «ایشه» همراه دبیران اول حزب، سرکوب توده‌ای را برنامه‌ریزی کرد و حاضر بود استالین را بازداشت کرده و در صورتی که همراهی نکند، حتی او را اعدام کند.

در اوایل سال ۲۰۰۶ کتابی از رونوشت یک بازجویی طولانی «یژوف» و معاونش در NKWD، «فرینفسکی» انتشار یافت.^{۵۱} هر دو اعتراف می‌کردند که بخشی از توطئه اپوزیسیون راست بوده اند که بوخارین، ریکف، و سلف او در رهبری NKWD، «یاگودا» را در برمی‌گرفت. «فرینفسکی»، «یودوکیف»، «یژوف» و همین‌طور «یاگودا» را از رهبران توطئه‌گر دست راستی معرفی می‌کرد. او به ویژه از «ایشه» سخن می‌گفت، یک بار به عنوان ملاقات کننده و بار دیگر همراه «یژوف» و «یودکیف». «یژوف» به «یژوف» بسیار نزدیک بود و همراه او در مقابل دادگاه قرار گرفته، مجرم شناخته شده و در فوریه ۱۹۴۰ نهایتاً اعدام شد. روشن است که «فرینفسکی»، به «ایشه» مظنون بود، چون عضو همان گروه توطئه‌گری بود که خود، «یژوف» و «یودکیف» بدان تعلق داشت، زیرا در غیر آن صورت او نام «ایشه» را در این رابطه مطرح نمی‌کرد. ولی او در رابطه با «ایشه» از جزییات جدیدی پرده برداشت.

قبل از انتشار اظهارات «فرینفسکی» در ۱۱ آوریل ۱۹۳۹، فرضیه «شوگف» این واقعیات را خیلی بهتر توضیح می‌داد. در این اظهارات «فرینفسکی» وجود یک توطئه دست راستی گسترده در سطح شوروی را مورد تأیید قرار می‌داد. «یودوکیوف» که «فرینفسکی» در سال ۱۹۳۴ او را از این توطئه مطلع ساخته بود، به او گفت که دست راستی‌ها در سال ۱۹۳۴ در هر گوشه شوروی تعداد قابل توجهی از مقامات بلندپایه رسمی را گرد خود آورده‌اند.^{۵۳} و درست این محاکمات علیه این افراد بود که خروشچف ادعا می‌کرد، استالین آن‌را خلق کرده است. اظهارات «فرینفسکی» به خوبی نشان می‌دهد که همه این‌ها افکار واهی نبود.

«یودوکیوف» برجسته کرد که اکنون لازم شده بود اعضای حزبی در سطوح پایین‌تر، کارمندان دولت و دهقانان -مثلاً کلخوزها- را جلب کرد و دست راستی‌ها امید داشتند تا شورش‌ها را که رفته رفته رو به آغاز بود به سوی جنبشی که به کودتا^{۵۴} ختم می‌شد هدایت کرده و رهبری آن‌را در دست گیرند.

بنا بر مدارکی که «یانسن» و «پتروف» در اختیار دارند که بسیاری از آن‌ها مجدداً از طرف دولت روسیه ضبط شد، «ایشه» در کار **NKWD** دخالت می‌کرد و مثلاً روی دستگیری افرادی که هیچ مدرکی علیه آنان وجود نداشت، پافشاری می‌کرد.^{۵۵} «یژوف» به ابواب جمعی خود دستور داده بود که در مقابل «ایشه» مقاومت نکنند، بلکه با او همکاری نمایند. این مدارک با اظهارات «فرینفسکی» در مورد شیوه‌هایی که او و «یژوف» برای بهتان زدن به افراد بی‌گناه به کار می‌بردند تا در پس مبارزه ظاهری علیه توطئه، توطئه‌های خود را پنهان نگه دارند، تطابق می‌کند.

«شوگف» بر این عقیده بود که هدف «ایشه» این است که همراه دیگر دبیران اول حزبی به هر عنوان از انتخاباتی که قرار بود در ماه دسامبر ۱۹۳۷ با نامزدهایی بیش از یک نفر، صورت گیرد، جلوگیری کند و آن‌هم با این بهانه که توطئه‌های دشمن بسیار خطرناک است.^{۵۶} حال این که آیا توطئه‌گران باور داشتند، یا خیر، آن‌ها موفق شدند در اکتبر ۱۹۳۷ استالین و مولوتف را متقاعد کنند که انتخابات بحث‌انگیز ملغا شود.

استالین از طرف دیگر نیز زیر فشار بود. یکی از همکاران بسیار نزدیک او، «ج. آ. یاکوولف»، که در تهیه قانون اساسی و همین‌طور مسایل مربوط به انتخابات سهیم بود روز ۱۲ اکتبر ۱۹۳۷ ناگهان دستگیر شد. در بازجویی که رونوشت آن در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، «یاکوولف» اعتراف کرد که از زمان مرگ لنین به بعد با گروه‌های غیرقانونی تروتسکیستی رابطه و همکاری داشته و از طریق یک جاسوس آلمان به تروتسکی مربوط بوده است.^{۵۷} با در نظر گرفتن کوهی از مدارک مبنی بر این که توطئه‌های واقعی و بسیار خطرناکی از جمله از طرف افراد بلندپایه در دولت، حزب و ارتش شوروی در جریان است، استالین و دفتر سیاسی نمی‌توانستند خواست قاطع تعداد زیادی از دبیران اول حزبی برای مبارزه جامع علیه خطر موجود را نادیده بگیرند.

جالب این بود که «ایشه» ظاهراً در همین زمان مانند «یژوف» و ابواب جمعی‌اش محکوم و اعدام شد. آیا ممکن است که اتهام واقعی در محاکمه «ایشه» جاسوسی نبود، بلکه «ایشه» و «یژوف» توطئه کرده بودند تا افراد را بدون داشتن مدرک متهم کنند، احتمالاً شکنجه نمایند و سپس به دست جوخه اعدام بپارند؟ آ. س. یاکوولف، طراح و سازنده مشهور هواپیما در خاطرات خود نوشت، استالین به او گفته بود که «یژوف» اعدام شد، زیرا «افراد بی‌گناه زیادی را کشته بود».^{۵۸} این‌طور به نظر می‌رسد که گویی «یژوف» درست به این علت و به دلیل شرکت او در توطئه‌های دست راستی اعدام شده است. شاید در مورد «ایشه» نیز همین‌طور بود.

متن کامل نامه «ایشه» به استالین در روز ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹ ضمیمه گزارش «پوسپلف» بود. «ایشه» در این نامه فاش می‌کرد که او متهم به توطئه و یا همکاری تنگاتنگ با «یژوف» بوده است. در اسناد و مدارکی که «پتروف» به آن‌ها دسترسی داشت، به درهم تنیدگی عمیق «ایشه» و «یژوف» در سرکوب‌های توده‌ای اشاره می‌شود.

ادعای «ایشه» در نامه خود به استالین، که گویا او مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته تا اعتراف دروغ پس دهد، کاملاً باور کردنی است، به ویژه که او «اوشاکف» و «نیکلایف-شورید» را به عنوان شکنجه‌گران خود معرفی می‌کرد و ما فارغ از نامه او می‌دانیم که این دو از افسران **NKWD** بودند که بسیاری از شهروندان را شکنجه کردند و درست به همین علت نیز در دروان ریاست «بریا» محکوم و سپس اعدام شدند.

«نیکلایف-شورید» در اکتبر ۱۹۳۹ در دوران ریاست «بریا» دستگیر شد. این همان ماهی بود که «ایشه» به استالین نامه نوشت. نیکلایف-شورید در همان زمان اعدام شد و در نتیجه احتمالاً مانند «یژوف»، «ایشه» و «اوشاکف» محاکمه شده بود.

این امر نشان می‌دهد که «یژوف» و ابواب جمعی او احتمالاً کوشش کرده بودند که متقابلاً یکدیگر را متهم کنند تا مسئولیت خویش را کتمان نمایند. این امر با اظهارات «فرینفسکی» در مورد «یژوف» مطابقت دارد. «فرینفسکی» به تفصیل تعریف می‌کند که چگونه «یژوف» خواستار اعدام «ساکفسکی» بوده تا «بریا» نتواند از او بازجویی به عمل آورد و در نتیجه از نقش «یژوف» در سرکوب‌های توده‌ای و شرکت او در توطئه‌های دست راستی مطلع شود.^{۵۹}

«ایشه» روز ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ دستگیر شد، یعنی مدت‌ها قبل از این که «بریا» وارد **NKWD** شود و در نتیجه مدت‌ها قبل از این که «یژوف» بخواهد نگران باشد که «بریا» از «ایشه» بازجویی کند. با آنچه که از خلاصه اسنادی که «یانسن» و «پتروف» توانسته بودند بررسی کنند، می‌دانیم، ظاهراً کاملاً روشن است که به احتمال قوی بین «یژوف» و «ایشه» اختلاف افتاده بود. از اظهارات «فرینفسکی» و از منابع دیگر می‌دانیم که «یژوف» و ابواب جمعی او به طور منظم زندانیان را فارغ از این که گناهکار بودند و یا بی‌گناه شکنجه می‌کردند، تا آن‌ها را مجبور به اعترافات می‌کنند که آن‌ها را متهم جلوه می‌داد.

ولی آنچه را که نمی‌شناسیم بقیه پرونده «ایشه» از جمله پروتکل محاکمه اتهامات اصلی که در محکمه فوریه ۱۹۴۰ علیه او اعلام شد، اسناد و مدارک و اظهارات شاهدین، تفهیم اتهام از سوی دادستان و ابعاد مجازات اوست. می‌دانیم که «مدارک بازجویی آرشیو شده» در مورد «ایشه» موجود است و یا حداقل در دوران خروشچف موجود بود، زیرا به عنوان منبعی که نامه «ایشه» از آن گرفته شده بود، نام برده شده.

ولی تنها سندی که از پرونده «ایشه» در اختیار عموم قرار گرفت فقط نامه او به استالین بود. بقیه محتوای پرونده منتشر نشد. و تازه کل نامه «ایشه» نیز در سخنرانی خروشچف و یا در گزارش «پوسپلف» منظور نشده بود. مثلاً این بخش که نوشته بود:

«... من دیگر تاب تحمل بیش‌تر ضرب و شتم را به خاطر "یژوف" که دستگیر شده و ضدانقلابی از آب درآمده و علت فنای من شده بود، نداشتم.»^{۶۰}

این بخش از نامه و همین‌طور بخشی که در زیر آمده، عمداً در گزارش «پوسپلف» حذف شده بود: «اعترافات من در مورد روابط ضدانقلابی با "یژوف" سیاه‌ترین لکه در ضمیر و وجدان من است.»

ظاهراً «ایشه» معتقد بود که «یژوف» یک ضدانقلابی بود. او اعترافاتی در مورد روابط ضدانقلابی با «یژوف» کرده بود که در اینجا منکر می‌شد و به جای «بریا»، «یژوف» را مسؤول سقوط خویش می‌دانست.

خروشچف می‌خواست «بریا» را متهم کند و نه «یژوف» را. «ایشه»، «یژوف» را متهم می‌کرد و به این خاطر قابل درک است که چرا خروشچف این بخش از نامه را مسکوت گذاشت. ادعای «ایشه» که «یژوف» یک ضدانقلابی بوده است، می‌توانست در کمیته مرکزی سؤالاتی را که برای خروشچف بسیار نامطبوع می‌بود، مطرح کند. گزارش بازجویی‌ها از «یژوف» تازه منتشر شده و اظهارات «فرینفسکی»

فعالیت‌های توطئه‌گرانه و بهتان‌های او به افراد بی‌گناه را مشخص‌تر می‌کند. خروشچف و «پوسپلف» آن‌ها را مخفی کردند تا تمامی تقصیرات را به گردن استالین و بریا بیافکنند.

حتی با این که میل داشتیم بیش‌تر بدانیم، بازجویی‌ها و اظهارات «فرنفسکی» و «یژوف» در انطباق کامل با فاکت‌های نامبرده قرار داشت.



نیکلای یژوف

۱۷. یژوف

با این که تسلسل اصلی تا اندازه‌ای به هم خواهد ریخت ولی لازم است اکنون آنچه را که خروشچف در مورد «یژوف» گفت بررسی کنیم، زیرا با مورد «ایشه» ارتباط دارد.

خروشچف:

«ما به حق "یژوف" را به خاطر به کار بردن اعمال منحط در سال ۱۹۳۷ متهم می‌کنیم. ولی باید به این نوع سؤالات نیز پاسخ دهیم که آیا "یژوف" می‌توانست سر خود و بدون اطلاع استالین مثلاً "کوزیور" را دستگیر کند؟ آیا در این باره تبادل نظری و یا تصمیمی از طرف دفتر سیاسی صورت گرفته بود؟ خیر، چنین چیزی نبود، همین‌طور که در موارد مشابه نیز وجود نداشت. آیا "یژوف" می‌توانست در مورد مسایلی این‌چنین مهم که سرنوشت فعالین ارشد حزبی را تعیین می‌کرد، تصمیم‌گیری کند؟ خیر، بسیار ساده‌لوحانه

خواهد بود این کار را تنها اثر "یژوف" بدانیم. روشن است که در مورد چنین اموری استالین تصمیم می‌گرفت و بدون دستور و یا بدون موافقت او "یژوف" نمی‌توانست کوچک‌ترین کاری انجام دهد.»

پروتکل بازجویی‌های «یژوف» و «فرینفسکی» اوایل سال ۲۰۰۶ انتشار یافت و به طور کامل قتل‌ها و شکنجه‌های عمدی تعداد زیادی از مردمان بی‌گناه از سوی «یژوف» را تأیید می‌کرد. او این جنایات سهمگین را انجام می‌داد تا شرکت خود در توطئه‌های دست راستی، همکاری با سازمان‌های جاسوسی آلمان و همین‌طور شرکت خود در توطئه قتل استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی و انجام یک کودتا برای به دست گرفتن قدرت را کتمان کند.

این اعترافات دراماتیک‌ترین اسنادی است که از سال‌ها پیش در این زمینه منتشر شده. آن‌ها به طور کامل کلیه اتهامات خروشچف و ادعاهای او را که «یژوف» تنها به دستورات استالین عمل کرده و به رهبران نظامی تهمت زده و اشاره ضمنی او که دادگاه‌های مسکو همه دستکاری شده بود، نفی می‌کند. ما امروز (۲۰۱۴) پروتکل‌های بازجویی فراوانی از «یژوف» را در دست داریم که همگی وجود یک توطئه بسیار جدی را تأیید می‌کند و جزئیات دقیقی در این مورد افشا می‌نماید.^{۶۱}

خروشچف و حامیان‌ش و کسانی که برای گزارش «پوسپلف» و گزارش‌های اعاده حیثیت «تحقیق» می‌کردند همه این اطلاعات در اختیارشان بود. پس چرا از این اطلاعات در گزارش‌های خود استفاده نکردند؟ ساده‌ترین علت که چرا آن‌ها همه این‌ها را مخفی نگاه داشتند این بود که به نتایجی دست یابند که کاملاً مغایر حقیقت بود. البته این سؤال مطرح می‌شود که چرا «یژوف» دست به این کارها می‌زد؟ «شوکف» حدس می‌زند که «یژوف» در ارتباط با تعدادی از دبیران اول حزبی در نوعی توطئه شرکت داشت. افراد «یژوف» با دبیران اول حزبی در ایالات همکاری داشتند. در اسنادی که «یانسن» و «پتروف» در اوایل دهه ۱۹۹۰ به آن دسترسی داشتند و به تفصیل در کتاب خود از آن‌ها نقل قول کرده اند، رییس NKWD در منطقه غرب سیبری «س. ن. میرونوف» تعریف می‌کرد که «یژوف» به او امر کرده بود مانع از

کار «ایشه» نشود حتی اگر او خواستار دستگیری افرادی شود که علیه آنان هیچ مدرکی در دست نیست و یا اگر خواست در بازرسی این افراد دخالت کند.^{۶۲} صورت جلسه محاکمات افرادی که همزمان با «یژوف» محکوم شدند تاکنون منتشر نشده است. ولی احتمال آن می‌رود که تعدادی از این افراد، از جمله «ایشه» به خاطر همکاری با «یژوف» در قتل افراد بی‌گناه متهم و محکوم شده‌اند.

اظهارات «یژوف» و «فرینفسکی» که اخیراً منتشر شده، اکنون ثابت می‌کنند که شخص «یژوف» رهبر یک توطئه دست‌راستی بود، با ارتش آلمان به توافق‌های محرمانه‌ای رسیده بود و هدف توطئه‌چینی‌های او به دست گرفتن قدرت در اتحاد جماهیر شوروی بود.

طبیعتاً کلیه این اطلاعات و اطلاعات متعدد دیگری در اختیار خروشچف و گروه محققین او قرار داشت. با این حال خروشچف تا ۱ فوریه ۱۹۵۶ این موضع را اتخاذ کرده بود که «یژوف» کاملاً بی‌تقصیر بوده و باید استالین مقصر شناخته می‌شده.^{۶۳} او این نظر را در «سخنرانی محرمانه» خود کمی تغییر داد به این صورت که کوشش کرد مسئولیت کلیه اعمال «یژوف» را به گردن استالین بیافکند.

ولی استالین «یژوف» را متهم می‌کرد و اظهارات او با مدارکی که «یانسن» و «پتروف» ارایه کرده بودند، مطابقت کامل دارد. حداقل در روسیه مردم با این بخش از خاطرات مهندس و سازنده هواپیمای روسی، «آ. یاکولف»، جایی که استالین برای او تعریف می‌کند که چگونه «یژوف» به افراد بی‌گناه بهتان و افترا می‌زد، آشنا هستند. مولوتف و کاگانوویچ در مصاحبه خود با «فلیکس چویف» مطالب مشابهی بازگو کردند.

«یژوف» از سمت خود برکنار شد و ثابت شده که این کار با مقاومت شدید او صورت گرفت و به راحتی انجام نشد. در آوریل ۱۹۳۹ «یژوف» به خاطر قانون‌شکنی‌های مشمژکننده در طول بازجویی‌ها، مثل ضرب و شتم، قلب مدارک و اظهارات و اعترافات، شکنجه و اعدام‌های غیرقانونی که او به زودی به همه آنها

اعتراف کرد، دستگیر شد. «یانسن» و «پتروف» با تکیه به اسنادی که برخی از آنها دیگر در اختیار محققین قرار ندارد و برخی دیگر که تازه در سال ۲۰۰۶ اجازه انتشار یافت، ابعاد عظیم بدرفتاری‌ها و شیوه‌های بزهکارانه «یژوف» و همکارانش را نشان می‌دهد. هیچ مدرکی -واقعاً هیچ مدرکی- وجود ندارد، که استالین و یا رهبری مرکزی خواستار این گونه رفتار از طرف «یژوف» بوده اند ولی در عوض به اندازه کافی اسناد و مدارکی در دست است که آنها این اقدامات را بزهکارانه می‌دانستند.



یان ارنستوویچ رودسوتاکی

۱۸. رودسوتاکی

خروشچف:

«رفیق رودسوتاکی که از سال ۱۹۰۵ در حزب عضویت داشت و نامزد عضویت در دفتر سیاسی بود و ده سال از زندگی خود را در تبعید تزاری به سر برده بود، به طور کامل اعترافات خود را که به زور و ارباب کسب شده بود، پس گرفت. (...)

پس از تحقیقات دقیق پرونده در سال ۱۹۵۵ آشکار شد که اتهامات علیه "رودسوتاکی" جعلی بوده و او بر مبنای داده‌های افترا آمیز محکوم شده بود. از "رودسوتاکی" پس از مرگش اعاده حیثیت شد.»

بنابر داده‌های پروتکل اعاده حیثیت، «رودسوتاک» واقعاً اعتراف کرده بود.^{۶۴} اعترافات او بسیار دقیق بود و «او بیش از ۶۰ نفر از جمله "ایشه" را معرفی کرده بود» که با آن‌ها در توطئه شرکت داشته. نام «ایشه» در این گزارش دو صفحه‌ای دو بار برده شده بود. در طی محاکمه او این اعترافات را پس گرفت و اظهار کرد که از سوی «یک دمل چرکی که تاکنون از NKWD اخراج نشده مجبور به ادای این اعترافات شده.» جالب توجه این که او ظاهراً ادعا نمی‌کرد که شکنجه شده است، زیرا در غیر این صورت گزارش «رودنکو» آن‌را بازتاب می‌داد. بعدها مولوتف برای «چویف» تعریف کرده بود که «رودسوتاک» شکنجه شده و اعتراف نکرده بود.^{۶۵}

شهادت‌های زیادی علیه «رودسوتاک» وجود دارد. داده‌های گزارش برای اعاده حیثیت از سوی «رودنکو» در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۵ بی‌گناهی او را ثابت نمی‌کرد، بلکه بیش‌تر مبین این بود که تعداد زیادی از متهمین دیگر رودسوتاک را شریک جرم معرفی کرده بودند.

طبیعتاً مشکل است که کسی را تنها بر پایه اعتراف به یک جنایت سنگین، محکوم کرد ولی در عین حال نمی‌توان فردی را که مدام اتهامات خود را نفی می‌کند، بی‌گناه دانست. در هر سیستم حقوقی اتهامات چندجانبه و مستقل از سوی متهمان متفاوت دیگر، که به دست بازجویان متفاوت جمع‌آوری شده، دلیل اثبات قانع کننده‌ای است. مثلاً در ایالات متحده آمریکا در رابطه با توطئه، امروزه به طور معمول متهم تنها برپایه شهادت افراد مظنون به همدستی محکوم می‌شود و این همدستان متهم به جنایاتی می‌شوند که به وسیله دیگر شرکت کنندگان در توطئه صورت گرفته است.

آن‌طور که خروشچف مدعی بود، هیچ سندی برای بی‌گناهی «رودسوتاک» در داده‌های پروتکل «اعاده حیثیت» وجود نداشت. تنها مدرکی که «گزارش اعاده حیثیت» عرضه می‌کرد «تضاد» در اظهارات شهود علیه «رودسوتاک» بود. ولی این دلیلی برای غلط بودن آن‌ها نیست، بلکه درست برعکس: وقتی تعداد

زیادی از اعترافات و یا اظهارات شهود شبیه به یکدیگر باشد، این امر محتمل است که شواهد اولیه به نحوی «دستکاری» شده است.

«رودسوتاک» رسماً در طول محاکمه، اعترافات خود را پس گرفت ولی نمی‌توانیم مطمئن باشیم که او همه حرف‌های خود را پس گرفته باشد. داده‌های گزارش اعاده حیثیت «رودنکو» در سال ۱۹۵۵ اطلاعات کامل‌تری در مورد اتهامات «رودسوتاک» در اختیار ما می‌گذارد. گزارش «پوسپلف» تنها اتهام شرکت او در خرابکاری یک «سازمان ناسیونالیستی لتونی و جاسوسی برای یک سازمان جاسوسی خارجی» را مطرح می‌کند.^{۶۶}

حتی این مطلب هم از سوی خروشچف قلب شد:

«او (رودسوتاک) حتی به دفتر سیاسی نیز دعوت نشد. استالین نمی‌خواست با او حرف بزند ... پس از تحقیقات دقیق در این مورد در سال ۱۹۵۵ مشخص شد که اتهام علیه رودسوتاک تقلبی بود و او بر پایه داده‌های افتراآمیز محکوم شده بود.»

در این مورد هیچ سند و مدرکی نه از «رودنکو» و نه در گزارش «پوسپلف» در دست نیست. احتمالاً خروشچف آن‌را خلق کرده بود.

و مطالب زیادی پرانتز گرفته شد. مثلاً در داده‌های اعاده حیثیت در مورد «رودسوتاک» حتی اشاره‌ای به «توخاچفسکی» نیست، با این که «رودسوتاک» در اخراج‌های حزبی ارتباط نزدیکی با او داشت.^{۶۷}

و یا مثلاً دریافتیم که وقتی گزارش «اعاده حیثیت» در مورد «رودسوتاک» او را تطهیر نمی‌کرد، چگونه خروشچف دروغ می‌گفت، زیرا نمی‌دانست که آیا «رودسوتاک» واقعاً مقصر و یا بی‌گناه بوده است. خروشچف از «انکار بی‌شرمانه حقیقت» سخن می‌گفت احتمالاً بدون آن که از آن آگاه باشد ولی ادعا

داشت که آن‌را می‌شناسد. و بدیهی است که خروشچف و «پوسپلف» به کلیه اسناد مربوط به بازجویی‌های «رودسوتاک» دسترسی داشتند. اگر واقعاً داده‌هایی وجود داشت که از او سلب مسئولیت می‌کرد، چرا آن‌ها آن‌را رایه نکردند؟

ولی امروز می‌دانیم که «یژوف» شخصاً و همکارانش به دستور او اعترافات هزاران نفر را جعل کرده بودند. یقیناً امکان دارد که در مورد «رودسوتاک» جعلیاتی رایه شده باشد. «یژوف» و بازجویان او ممکن است برخی از اطلاعات علیه «رودسوتاک» را جعل کرده باشند، با این که «رودسوتاک» به تقصیر خود در برخی از موارد اعتراف کرده بود و در اقدامات متعدد دیگری نیز سهیم بود.

از این‌رو بسیار مهم است که بتوان کلیه این اسناد و مدارک را که در آن زمان در دست بازجویان و مقامات و دادگاه‌های شوروی بود با دقت زیاد مورد بررسی قرار داد. و این درست همان چیزی است که ما نمی‌توانیم. نه در دوران خروشچف و نه در دوران گارباجف، که قرار بود گلاسnost و یا «شفافیت» به گشودن در آرشیوها بیانجامد و نه تا امروز بیش از بخش بسیار ناچیزی از پروتکل تحقیقات، حتی در مورد متهمان اصلی دادگاه‌های مشهور مسکو در سال ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ اجازه انتشار نیافته است.

هیچ سندی در مورد «رودسوتاک» هرگز جهت انتشار آزاد نشده است، نه در دوران اتحاد شوروی و نه بعد از آن. این امر به خودی خود بسیار مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا «رودسوتاک» در رابطه با «توخاچفسکی» دستگیر شده بود.

«رودسوتاک» یکی از افرادی بود که از طرف استالین در جلسه فوق‌العاده و وسیع نظامیان شوروی متهم شد که در توطئه نظامی ۲۶ ژوئن ۱۹۳۷ شرکت داشته است. با این وجود او تا ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۸ اعدام نشد یعنی بیش از یک سال پس از گروه «توخاچفسکی» و این مبین تحقیقات طولانی و جدی در مورد مشخص اوست ولی متأسفانه ما هیچ‌گونه دسترسی به اسناد مربوط به او را نداریم.

«رودسوتاک» با استناد به شهادت افراد دیگر و بدون اعترافات شخصی محکوم شد. از او در اسناد مختلف

NKWD که در «لوبیانکا»^۲ انتشار یافت نام برده می‌شود، مثلاً در:

• شماره ۲۹۰ اعترافات بسیار دقیق «روخیموویچ». نام «رودسوتاک» در صفحه ۴۸۴ ذکر شده

• شماره ۳۲۳ نام رودسوتاک در صفحه ۵۳۰ ذکر می‌شود.

بدیهی است که این نام بردن‌ها جرم او را ثابت نمی‌کند، به خصوص که از «اسناد یژوف» گرفته شده، که در طول ریاست «یژوف» در **NKWD** جمع‌آوری شده بود و دیدیم که زیر رهبری «یژوف» چه جنایت‌هایی صورت گرفت. با این وجود مغایر این ادعاست که «رودسوتاک» بی‌گناه بود که در نتیجه «عاده حیثیت» او را نفی می‌کند. اعتراف به جرم یک متهم به این یا آن دلیل حتماً نباید با حقیقت مطابقت کند ولی هرگز نشان بی‌گناهی نیست.

یادداشت‌های استالین در این مورد^{۶۹} و یا موارد دیگر به یادداشت‌های فردی شباهت دارد که می‌خواهد از درون گزارش‌های پلیس که در دست اوست، حقیقت را دریابد ولی نه فردی که قصد دارد حقیقت را «جعل» کند. قابل تصور نیست که فردی این‌گونه یادداشت‌ها را تنها برای افراد محرم خود بنویسد ولی خود واقعاً از حقانیت آن‌ها مطمئن نباشد.

نام «رودسوتاک» در طول محاکمه ۱۹۳۸ از طرف متهمین «گرینکو»، «روزن‌گلوتز» و «کرسیتینسکی» کراراً ذکر می‌شود که به تفصیل و با ذکر جزئیات علیه او شهادت می‌دهند. در یک بازجویی دیگر که اوایل سال ۲۰۰۶ انتشار یافت، «روزن‌گلوتز» از طرف «تامارین» به عنوان فردی معرفی می‌شود که از طرف «رودسوتاک» برای شرکت در توطئه دست راستی‌ها و تروتسکیست‌ها جلب شده بود.

به گفته «کرسینسکی»، «رودسوتاک» مرکز تمام توطئه‌ها بود.^{۷۰} مولوتف تأیید کرد که «رودسوتاک» به او گفته بود که مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته است ولی با این حال حاضر به اعتراف نشده است. با این حال شهادت‌های فراوانی علیه او وجود داشت.^{۷۱}

۱۹. روزن‌بلوم

خروشچف:

«این‌که چگونه کارمندان وقت **NKWD** به طور مصنوعی و با شیوه‌های تحریک‌آمیز "بلوک‌ها و مراکز ضدشوروی" خلق کردند را می‌توان از اظهارات رفیق "روزن‌بلوم" که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب بوده و از طرف **NKWD** شهر لنین‌گراد در سال ۱۹۳۷ دستگیر شد، دریافت.

در طول تحقیق پرونده "کومارف" در سال ۱۹۵۵ "روزن‌بلوم" این فاکت را در اختیار ما گذاشت: پس از این‌که او (روزن‌بلوم) در سال ۱۹۳۷ دستگیر شد، به شدت مورد شکنجه قرار گرفت و در طول آن، وادار به اعتراف‌های دروغ، هم در مورد خود و هم در مورد دیگران، گردید. پس از آن، او را به اطاق کار "ساکفسکی" بردند و ساکفسکی آزادی او را مشروط به این کرد که در مقابل دادگاه در مورد "خرابکاری، ترور، انحراف و مراکز جاسوسی در لنینگراد" در سال ۱۹۳۷ که در واقع مخلوق **NKWD** بود، اعتراف کند. با کلبی‌گری غیرقابل وصفی "ساکفسکی" از "سازوکار" تنفرانگیز خلق مصنوعی "توطئه‌های ضدشوروی" پرده برداشت.

روزن‌بلوم گفت: "برای این‌که به من خوب تفهیم شود، "ساکفسکی" برخی از انواع طرح‌های احتمالی این مرکز و شعب آن‌را مطرح کرد. ...

"ساکفسکی" پس از این‌که این طرح را برایم توصیف کرد، گفت که **NKWD** سقوط این مرکز را آماده می‌کند و اشاره کرد که دادگاه علنی خواهد بود.

قرار بود رهبران مرکز نامبرده، متشکل از ۴ یا ۵ نفر (چودف، اوگارف، سمورودین، پوسم، شاپشکینووا، همسر چودف) و چند نفر دیگر و ۲ یا ۳ نفر از هر شعبه این مرکز به دادگاه کشیده شوند.

... مورد مرکز لنینگراد قرار بود دقیق بررسی شود و در اینجا شهود نقش و اهمیت تعیین کننده داشتند. البته موقعیت اجتماعی و مدت زمان عضویت شهود در حزب نیز نقش مهمی ایفاء می‌کرد.

ساکفسکی گفت نیازی نیست که تو خود چیزی اختراع کنی، **NKWD** خلاصه‌ای در مورد هر یک از شعب تهیه خواهد کرد. وظیفه تو این خواهد بود آن‌را خوب به خاطر بسپاری و به سؤالاتی که دادگاه می‌تواند مطرح کند، پاسخ دهی. این مورد ۴ تا ۵ و شاید ۶ ماه آماده خواهد شد. در این مدت تو باید خود را خوب آماده کنی تا آبروی تحقیقات و آبروی خود را نبری. ادامه سرنوشت تو بسته به روند و نتیجه محاکمه خواهد بود. اگر موفق نشوی و مزخرف‌گویی کنی هر چه دیدی از چشم خود دیده‌ای ولی اگر مقاومت و پایداری نشان دهی سر خود را نجات خواهی داد. ما تا آخر عمر ترا از جیب دولت تأمین خواهیم کرد.

واقعاً چقدر دنائت و پست فطرتی در آن زمان وجود داشت!

(حرکت و ناآرامی در بین حضار)

خروشچف البته هیچ‌گاه صراحتاً اعلام نمی‌کرد که استالین در این جریانات دست داشته است ولی اشاره‌هایش موکد بود. در حقیقت اسناد و مدارکی که امروز در دست ماست و خروشچف نیز در آن زمان در اختیار داشت، نشان می‌دهد که «ساکفسکی» یکی از افراد «یژوف» بود.

«روزن‌بلوم» در مورد تقلبات و موارد حقوقی «ساکفسکی» سخن می‌گفت. «ساکفسکی» «یکی از نزدیکترین همکاران یژوف بود»^{۷۲} او روز ۳۰ آوریل ۱۹۳۸ دستگیر شد و روز ۲۹ اوت ۱۹۳۸ محکوم به مرگ گردید. «بریا» در اوت ۱۹۳۸ به معاونت «یژوف» منصوب شد.

اگر آن‌چه «روزن‌بلوم»^{۷۳} می‌گفت حقیقت داشت، دو نتیجه زیر حاصل می‌شد:

۱. «ساکفسکی» همه این کارها را بدون موافقت و تأیید «یژوف» انجام نداده بود و به این علت روشن بود که «یژوف» در یکی از مهم‌ترین توطئه‌ها سهمیم بوده است تا زمینه ارتقاء او با خلق و تولید توطئه‌های گسترده آماده گردد. موردی که با جزییاتی که «یانسن» و «پتروف» در مورد توطئه «یژوف» گزارش کرده بودند و ما در بالا به آن اشاره کردیم، مطابقت دارد.

۲. «بریا»، -یعنی در واقع استالین و افراد پیرامون او در دفتر سیاسی- در تحقیقات و نهایتاً در افشا و سرکوب این توطئه سهمیم بود. لذا استالین و «بریا» در از بین بردن توطئه «یژوف» شرکت داشتند و نه در دامن زدن به آن، که با نتیجه‌گیری‌های «شوکیف» نیز مطابقت دارد.

«یانسن» و «پتروف» نوشتند که «یژوف» در اوت ۱۹۳۸ دستور داد «ساکفسکی» را تیرباران کنند، تا از سر راه برداشته شود و نتواند علیه او شهادت دهد. «فرینفسکی» در اعترافات خود روز ۱۱ آوریل سال ۱۹۳۹ که در فوریه سال ۲۰۰۶ انتشار یافت این امر را تأیید می‌کند. بنا بر اظهارات «فرینفسکی» و مدارک دیگری که در اختیار ما است، «ساکفسکی» در توطئه «یژوف» شرکت داشت. «فرینفسکی» اظهار می‌کرد، «یژوف» در اکتبر ۱۹۳۷ به او گفته بود که «ساکفسکی» «به طور کامل به ما تعلق دارد». سپس روز ۲۷ و ۲۸ اوت ۱۹۳۸، «بودوکیمف»، دست راست «یژوف» به «فرینفسکی» گفته بود، او باید کاری کند که «کلیه افراد "یاگودا" اعدام شوند، زیرا شاید «بریا» پرونده آنان را مجدداً مطرح کند و «این می‌تواند علیه ما مورد استفاده قرار گیرد».^{۷۴}

در تلگرام استالین در روز ۱۰ ژانویه ۱۹۳۹ (که شاید در ژوئیه فرستاده شده و یا دوباره ارسال شده بود-در پایین خواهد آمد) «ساکفسکی» صریحاً به شکنجه افراد «بر حسب معمول» متهم می‌شد. حتی بدون اظهارات و اعترافات «یژوف»، «فرینفسکی» و دیگران این تلگرام مدرک قوی است که استالین با این نوع برخوردها مخالف بوده است.

ولی خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود این بخش از تلگرام استالین را پرانتز گرفت، بدون شک به این خاطر، چون با تأثیری که او قصد ایجاد آن را داشت، مغایرت پیدا می‌کرد. از این رو خروشچف استالین را به خاطر توطئه «یژوف» متهم می‌کرد، با این که استالین درست به خاطر همین توطئه دستور توقیف، محاکمه و اعدام یژوف را صادر کرد.

۲۰. ج. دی. کاباکف

خروشچف:

«جعل و تقلب در محاکمات در ابعاد وسیع‌تر در ایالات و ولایات صورت گرفت. NKWD در منطقه "سوردلوفسک" به اصطلاح "ستاد شورش منطقه اورال" را "کشف" کرد - ارگان مجموعه‌ای از دست راستی‌ها، تروتسکیست‌ها، سوسیال رولوسیونرها و پیروان کلیسا- که گویا در صدر آن دبیر اول کمیته منطقه‌ای حزب در "سوردلوفسک"، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، "کاباکف" که از سال ۱۹۱۴ عضو حزب بود، قرار داشت. از پرونده بازجویی‌ها در این زمان چنین برمی‌آمد که تقریباً در کلیه بخش‌ها، مناطق و جمهوری‌ها سازمان‌ها و مراکز بسیار گسترده منشعب جاسوسی، تروریستی، خرابکارانه تروتسکیستی راست که معمولاً ناشناخته بودند، وجود داشت که دبیران اول کمیته‌های ایالتی و منطقه‌ای احزاب کمونیستی ملی به آن‌ها اعتراف کردند.»

با وجود مخالفت دولت روسیه با انتشار پروتکل‌های بازجویی در این زمان، حجم زیادی از مدرک و سند علیه «کاباکف» در دست است.

مهندس معدن آمریکایی، «جان د. لیتل‌پیچ» از آلاسکا در دوران بحران جهانی اقتصاد استخدام شده بود تا برای رشد و توسعه صنایع معدن شوروی همکاری کند. او خاطرات خود را از این سال‌ها تا بازگشت مجدد به ایالات متحده آمریکا نوشت. او در کتاب خود «در جست‌وجوی طلای شوروی» (نیویورک: هارکورت، بریس اند کو، ۱۹۳۸) در مورد خرابکاری‌ها و توطئه‌ها در اورال اطلاعاتی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. او به ویژه به «کاباکف» مظنون بود و ادعا می‌کرد، «کاباکف» هیچ‌گاه به طور جدی به دنبال استخراج موفقیت‌آمیز ذخایر معدنی در منطقه زیر نفوذ خود نبود. «لیتل‌پیچ» اعمال نوعی توطئه را گمان می‌کرد و لذا از دستگیری «کاباکف» کمی پس از محاکمه «پیاتاکف» متعجب نشد، زیرا این دو از مدت‌های مدید با یکدیگر قرابت و نزدیکی داشتند. و اخیراً «جیمز هاریس» مدارکی علیه «کاباکف» از پرونده جنایی او استخراج و نقل کرده بود، بدون آن که بخواهد آن‌را تقلبی اعلام کند.^{۷۵}

«کاباکف» بر اساس قطع‌نامه‌ای که در روزهای ۱۷ تا ۱۹ مه ۱۹۳۷ مطرح شد و روز ۲۹ ژوئن ۱۹۳۷ به تصویب کمیته مرکزی رسید، از کمیته مرکزی و از حزب اخراج شد. این امر به ارتباط او با توطئه‌های نظامی «توخاچفسکی» و یا اصولاً توطئه‌های نیروهای دست راستی اشاره داشت که در این دوران کشف شد، زیرا «یاگودا» نیز در همین زمان شدیداً مورد بازجویی قرار داشت.

دبیر اول سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست قزاقستان، «ل. ی. میرسونیان» «کاباکف» را رهبر گروه زیرزمینی دست راستی-تروتسکیستی نامید.^{۷۶} نام او در گزارش «یژوف» به پلنوم کمیته مرکزی در ژوئن ۱۹۳۷ در مورد گسترش توطئه آمده است.^{۷۷}

«کاباکف» همین‌طور از طرف «پ. ت. سوبارف» (یکی از متهمین در دادگاه بوخارین در مسکو در مارس ۱۹۳۸) به عنوان عضو شناخته شده از سال ۱۹۲۹ در توطئه دست راستی در منطقه اورال معرفی شد. «سوبارف» ادعا کرد که از سال ۱۹۲۹ با «کاباکف» در این توطئه همکاری بسیار نزدیکی داشته است.

«ریکف» یکی دیگر از متهمان اصلی در کنار بوخارین به همین صورت «کاباکف» را یک عضو مهم توطئه دست راستی نامید. سند و مدرکی در تأیید شکنجه «ریکف» و یا فرد دیگری از متهمین در طول این محاکمات در دست نیست.

«کاباکف» در نامه‌ای خطاب به دفتر سیاسی، رأس یک سازمان ضدانقلابی در اورال معرفی شده بود. این نامه از سوی جانشین «کاباکف»، «آ. ج. استولیار» دبیر اول حزب در «سوردلفسک» امضاء شده بود. نماینده NKWD «د. م. دمیتروف» از «سوردلفسک» بعدها اعتراف کرد که خود در یک توطئه شرکت داشته و به «استولیار» به عنوان یکی دیگر از توطئه‌گران اشاره کرده بود. ولی او همین‌طور از «نابودی کاباکفی‌ها» در اورال در سال ۱۹۳۷ سخن می‌گفت که در واقع به این معنی بود که «کاباکف» اولین فردی بود که کنار گذاشته شد ولی دیگر توطئه‌گران از جمله «دمیتروف» و حتی «استولیار» در مصدر کار باقی ماندند. اشاره استالین به نامه «استولیار» نشان می‌دهد که او این خبر جدید را سازماندهی نکرده بود، بلکه سعی داشت از آن‌ها تجربه بیاموزد.^{۷۸}

خروشچف با اعلام «اعاده حیثیت» از «کاباکف» به شک و تردید شدیدی در مورد محاکمات مسکو دامن می‌زد، همان‌طور که مشروعیت دادگاه‌های سال ۱۹۳۶ را زیر سؤال قرار می‌داد که گویا «زینویف» و «کامنف» مورد شکنجه قرار گرفته بودند. به هر حال برای هدف او در آن لحظه کاملاً روشن بود که خروشچف در «سخنرانی مجرمانه» خود در مورد «کاباکف» حقیقت را بیان نمی‌کرد.

۲۱. «کوزیور»، ۲۲. «چوبار»؛ ۲۳. «پستیژوف»؛ ۲۴. «کوزارف»

خروشچف:

«به دنبال تقلب‌های وقیح "موارد" نامبرده، به عنوان نتایج آنچه که از طریق "اظهارات" مختلف افتراآمیز و همین‌طور خودزنی و لو دادن تحمیلی دیگران که تلقین شد، هزاران نفر از کمونیست‌های صادق و بی‌گناه

به قتل رسیدند. و به همین صورت نیز "موارد" مشابهی برای فعالین برجسته دولتی و حزبی، چون کوزیور، چوبار، پستیژوف، کوزارف و دیگران ساخته و پرداخته شده.

(در مورد پستیژوف نگاه کنید به فصل ۳ و ۹)

نام کوزیور، چوبار، پستیژوف و کوزارف دقیقاً به همین ترتیب در نامه «و. و. اولریش»، رییس دانشکده نظامی دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی به تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۳۹ به استالین که رونوشت آن در دست است، آمده بود:

<http://www.memo.ru/history/vkvs/images/ulrih-39.jpg>

در قسمت مربوط به صورت زیر آمده:

دانشکده نظامی دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی

۱۵ مارس ۱۹۳۹

شماره ۰۰۱۱۱۹

به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

خطاب به رفیق ی. و. استالین

بین ۲۱ فوریه و ۱۴ مارس ۱۹۳۹ دانشکده نظامی دیوان عالی اتحاد شوروی در جلسه غیرعلنی پرونده ۴۳۶ نفر را مورد بررسی قرار داد.

۴۱۳ نفر محکوم به اعدام از طریق تیرباران شدند. احکام بر اساس قانون ۱ دسامبر ۱۹۳۴ به اجرا درآمد.

در طول محاکمه دانشکده نظامی، افراد زیر به جرم خود به طور کامل اعتراف کردند: کوزیور، س. و. چوبار، و. ی. پستیژوف، پ. ی. کوزارف ...

به گفته «اولریش» دیگر متهمان از اعتراف صرف نظر کردند، لکن آن‌ها بر پایه «اسناد و مدارک دیگر در این مورد افشا شده بودند.» این بدان معنی است که کوزیور، چوبار، پستیژوف، کوزارف مانند دیگران از اعتراف خود صرف نظر نکرده بودند، بلکه اعترافات خود را در طول محاکمات مورد تأیید قرار داده بودند.



استانیسلاو ویکنتیویچ کوزیور



ولاس یاکولویچ چوبار

کوزیور و چوبار

روز ۲۶ آوریل ۱۹۳۹ «یژوف» در طول بازجویی، «چوبار» و «کوزیور» را به عنوان دو نفر از فعالین عالی‌رتبه شوروی معرفی کرد که اطلاعات خود را در اختیار سازمان‌های جاسوسی آلمان قرار داده بودند و در واقع جاسوس آلمان بودند. «یژوف» گفت که مأمور سازمان جاسوسی آلمان، «توردن» رابط این سازمان با «بسیاری دیگر» بوده است.^{۷۹}

طبق اسناد روند اعاده حیثیت در مورد «پستیژوف» که برای خروشچف آماده شده بود، «کوزیور»، «پستیژوف» را متهم می‌کرد ولی بعد اظهارات خود را پس گرفت ولی مجدداً آن‌ها را تکرار کرد.^{۸۰}

«پستیژوف» در اعترافات خود هم «کوزیور» و هم «یاکیر»، «چوبار» و دیگران را متهم می‌کرد. «چوبار» از طرف «آنتیپ»، «کوزیور»، «پرامنک»، «زوخملین»، «پستیژوف»، «بولدیرف» و دیگران به شرکت در توطئه دست راستی-تروتسکیستی متهم شد.^{۸۱}

در مصاحبه‌ای با «چویف»، «لازار م. کاکانوویچ» که اکنون عمری را سپری کرده بود گفت که او در آغاز از کوزیور و چوبار دفاع کرده بود ولی پس از این که اعترافات طولانی و خطی آن دو را دید، از حمایت آنان دست کشیده بود.^{۸۲} مولوتف به «چویف» گفت وقتی که «آنتیپ» دوستش «چوبار» را متهم می‌کرد، او شخصاً حضور داشت. «چوبار» با عصبانیت شدید همه اتهامات را انکار کرده و از دست او بسیار خشمگین شده بود. مولوتف هر دوی آنان را به خوبی می‌شناخت.^{۸۳}

بنا بر گزارش «پوسپلف» که برای خروشچف آماده شده بود، «کوزیور» روز ۳ ماه مه ۱۹۳۸ زیر چتر حمایت «یژوف» دستگیر و شکنجه شد و بلاانقطاع تا ۱۴ ساعت یکسره مورد بازجویی قرار گرفت. از ۵۴ جلسه بازجویی «کوزیور» تنها ۴ سند کتبی باقی مانده است^{۸۴} و به این صورت احتمال شدیدی وجود دارد که «یژوف» در جعل حقیقت دست داشته است.

با این حال «کوزیور» روز ۲۶ فوریه ۱۹۳۹، یعنی سه ماه بعد از برکناری «یژوف» محکوم شد. در این زمان مواردی از دستگیری‌ها مورد تحقیق و تفحص قرار گرفت، زیرا مشخص شده بود که «یژوف» و ابواب جمعی‌اش افراد بی‌گناه را شکنجه کرده بودند.

از نامه «اولریش» که در بالا نقل شد، می‌دانیم که «کوزیور» و «چوبار» در محاکمه به خطای خود اعتراف کردند، کاری که دیگران نکردند. ولی جزییات این محاکمه، نه در گزارش «پوسپلف» و نه در داده‌های

روند اعاده حیثیت انتشار نیافت و برای بار دیگر باز معلوم شد که داده‌های دوران خروشچف، نه تحقیقات عینی اسناد و مدارک بازجویی‌ها، بلکه بیش‌تر کوششی بود تا محکومین را «بی‌گناه» جلوه دهد.

در پروتکل طولانی بازجویی‌های «دمیتریف» رییس سابق NKWD در «سوردلفسک» در اکتبر ۱۹۳۸ «دمیتریف» از «یک سازمان کاملاً مخفی ضدانقلابی که از سوی "کوزیور" رهبری می‌شد و مخفی‌ترین اپوزیسیون راست‌گرا در اوکراین بود»، سخن می‌گفت.^{۸۵}

اعتراف «یژوف» کاملاً روشن می‌کرد که «چوبار» و «کوزیور» حتی بدون اطلاعات بیش‌تر هم تنها به خاطر عضویت در یک سازمان مخفی دست راستی گناهکار محسوب می‌شدند. حتی بدون این اعترافات نیز روشن است که مقادیر زیادی از اسناد و مدارک علیه آنان وجود داشت. خروشچف این اسناد و مدارک را آزاد نکرد و تا امروز نیز هنوز خبری از انتشار آن‌ها نیست.

«کوزارف»

خروشچف وقتی ادعا می‌کند که داده‌های روند اعاده حیثیت در مورد «کوزارف» جعلی بودن مورد او را نشان می‌دهد، حقیقت را بیان نمی‌کند.

در داده‌های روند اعاده حیثیت اطلاعات بسیار ناچیزی در مورد «کوزارف» وجود دارد. او اعتراف کرده بود و بخش‌های کوتاهی از اعترافات او منتشر شده بود، با این‌که در گزارش‌های دستکاری شده روند اعاده حیثیت در سال ۱۹۵۴ ادعا می‌شد که «کوزارف» به دستور «بریا» وادار به این اعترافات شده، ولی پرونده بازجویی‌ها و محاکمه «کوزارف» هرگز برای تحقیقات در اختیار محققین قرار نگرفت.

«کوزارف» در نامه «اولریش» در ۱۶ مارس ۱۹۳۹ به عنوان یکی از متهمین نامیده می‌شود، که در جریان محاکمه به تقصیر خود اعتراف می‌کند. همین‌طور می‌دانیم که «کوزارف» از طرف «پسپیژوف» نیز متهم

شده بود. بنابر گزارش اعاده حیثیت نظر «کوزارف» نسبت به «بریا» از زمانی که او دبیر اول حزب در گرجستان بود، خصمانه بود. گزارش ادامه می‌دهد که اعتراف «کوزارف» به دنبال شکنجه حاصل شده و در واقع احتمالاً به او افترا زده شده بود. در طول محاکمه «کوزارف» اعتراف کرد. در این رابطه در گزارش اعاده حیثیت آمده بود که او در دام این وعده گرفتار شده بود که این کار جان او را نجات خواهد داد. ما از نمونه‌های مختلف می‌دانیم که متهمین ادعا می‌کردند که آن‌ها در طول بازجویی، به ضرب کتک وادار به اعتراف شده‌اند و سپس در طول دادگاه این اعترافات را پس می‌گرفتند. ولی به سختی می‌توان متصور شد که فردی در دادگاه به جرم سنگینی اعتراف کند به این امید که نجات یابد!

داده‌های اعاده حیثیت در مورد «کوزارف» همگی در این سو بود، که «بریا» مسؤول همه چیز معرفی شود، مثل نامه بیوه «کوزارف» در دسامبر ۱۹۵۳، یعنی در زمانی که محاکمه «بریا» و دیگران ظاهراً در جریان بود. و خروشچف خیلی فرز و چابک ادعا می‌کرد که در دوران ریاست «بریا» در NKWD به هر کس که دستگیر و محکوم شد، «بهتان زده شده بود.»

«کوزارف» روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۷ یعنی در واقع بعد از این که «یژوف» عملاً از کار برکنار شده بود، دستگیر شد. او به عنوان ناشر روزنامه کمسومول که همسر «یژوف» در آن کار می‌کرد، دارای برخی تماس‌ها با «یژوف» بود. «یانسن» و «پتروف» گمان می‌کنند که او به نحوی با «یژوف» مربوط بوده است. ۱۸۵

در اطلاعات منتشره جدیدی در فوریه ۲۰۰۶ در مورد بازجویی «آ. ن. بابولین» (خواهرزاده «یژوف» و همدست و شاهد «زوال اخلاقی» او و همسرش «اوگینیا»)، «بابولین»، «کوزاروف»، «پیاتاکف»، «اوریتسکی»، «میخائیل کولتسف»، «گلیکینا»، «یاگودا»، «فرینفسکی»، «میرونف»، «آگرانف» و افراد دیگر NKWD را، که بعداً همراه «یژوف» محاکمه و اعدام شدند، «میهمانان دایمی» منزل «یژوف» معرفی کرد. این امر برای رییس «بی‌گناه» کمسومول یک آشنایی بسیار غریبی بود. «یژوف» در یکی از

بازجویی‌های خود که اخیراً منتشر شده، «کولتسف» و «گلیکینا» (هر دو در لیست میهمانان دایمی بابلین) را در کنار همسر متوفی خود «اویگینا» جاسوس انگلیس معرفی می‌کند.

«وادیم روگووین» نوشت، «کوزارف» بر اساس فشارهای غیرموجه از طرف کارمندان کمسومول از پست خود، ریاست کمسومول برکنار و دستگیر شد. یک سلسله از مقالات در مطبوعات انتشار یافت که برخی از آن‌ها را بستگان «کوزارف» تهیه کرده بودند، که تبلیغ می‌کرد «کوزارف» بی‌دلیل متهم شده و «ولگا پ. میخاکوا» (یکی از همکاران کمسومول) که او را شکنجه کرده بود، به غلط به او اتهام زده بود.^{۸۶}

حال تقصیر هر کس هم که بود، این‌طور به نظر می‌رسد که همین دلیل دستگیری «کوزارف» شد، زیرا «مگلادزه» در خاطرات خود به آن اشاره می‌کند. در گزارش اعاده حیثیت در سال ۱۹۵۴ چیزی در این مورد انعکاس نیافت، بلکه بیش‌تر دستگیری «کوزارف» به شرارت شخصی «بریا» نسبت داده می‌شد، چون گویا «کوزارف» مطالبی منفی در مورد «بریا» پخش کرده بود.

پس از دستگیری «بریا» در ژوئن ۱۹۵۳ خروشچف با پشتیبانی دیگر رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به بدنام کردن و خبیث جلوه دادن «بریا» به هر نوع ممکن پرداخت. خودداری از اعلام حداقل دلایل صادقانه برای دستگیری «کوزارف» دلیل دیگری است که گزارش‌های اعاده حیثیت با نیت‌های سیاسی جعل شده بود و هیچ‌نوع تحقیقات جدی در مورد شواهد علیه افراد تحت تعقیب صورت نگرفته بود.

ما در مورد «کوزارف» اطلاعات کافی و قابل اعتمادی که بر پایه شایعات تهیه نشده باشد در دست نداریم که فراتر از این باشد که او رابطه مشکوکی با «یژوف»، همسر او و دیگر همکاران «یژوف» داشته و همگی در توطئه دست راستی «یژوف» که در NKWD متمرکز شده بود، دست داشتند.

گزارش‌های اعاده حیثیت در مورد «کوزارف» این‌طور ادعا می‌کرد که او شکنجه شده. از آنجا که «فرینفسکی» گفته بود «یژوف» برای منحرف کردن تحقیقات در مورد توطئه خود افراد گناهکار و بی‌گناه و از جمله برخی از دوستان خود را شکنجه کرده بود، می‌توان تصور کرد که او «کوزارف» را نیز شکنجه کرده باشد.

البته ما هیچ سند و مدرکی در مورد تهمت استالین و یا بریا به «یژوف» در دست نداریم، بلکه حتی اطلاعات حاکی استالین را تنها متهم می‌کند که بسیار خوش‌باور بوده است. ولی آنچه که می‌دانیم این است که خروشچف و «کمیسون اعاده حیثیت» حجم زیادی از اطلاعات در مورد «کوزارف» و بسیاری از افراد دیگر را مخفی کردند.

آن‌ها در ارتباط با «کوزارف» رابطه‌های او با «یژوف» را که او را به ورطه انحطاط کشید، مخفی کردند. این روابط در اسناد اعاده حیثیت در دوران خروشچف حتی ذکر نشده بود. نتیجه‌گیری محتاطانه‌ای که می‌توان گرفت این است که خروشچف، با «نقض بی‌شرمانه واقعیت» بدون این که تحقیقات جدی برای اثبات تقصیر و یا بی‌گناهی «کوزارف» انجام دهد، او را بی‌گناه اعلام کرد.

«آکاکی مگلادزه» که بعد دبیر اول حزب کمونیست گرجستان شد و در دهه ۱۹۳۰ یکی از فعالین بلندپایه کومسومول بود، «کوزارف» را که رئیس کومسومول بود، خیلی دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت. براساس کتاب خاطرات او که در دهه ۱۹۶۰ نگاشته شده، ولی تازه اخیراً انتشار یافته، «مگلادزه» در سال ۱۹۴۷ در مورد «کوزارف» با استالین صحبت کرده بود. استالین به سخنان او گوش فراداده و با حوصله توضیح داده بود که تقصیرهای «کوزارف» از طرف «شدانف» و «آندریف» با دقت مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته.^{۸۷}

این مطالب با آنچه که ما از منابع دیگر می‌شناسیم، تطابق دارد. این دو عضو دفتر سیاسی، و همین‌طور دیگران وظیفه داشتند دستگیری‌های NKWD و اتهامات آن علیه اعضای بلندپایه حزبی را مورد بررسی و تحقیق قرار دهند.^{۸۸} «مگلادزه» که طبیعتاً آرزو می‌کرد «کوزارف» یا کاملاً بی‌گناه بوده و تنها به خاطر دلایل خصوصی از طرف «بریا» مورد افترا و بهتان قرار گرفته و یا فقط دچار این و یا آن خطای کوچک گردیده بعد به استالین گفته بود که او شخصاً گزارش‌ها و همین‌طور گزارش «شکیریاتف» را خوانده بود و هرگونه شبهه‌ای در مورد محتوای آن‌ها را نفی می‌کرد.

اظهارات «مگلادزه» اساساً از این‌رو مهم است، چون او به سختی می‌توانست به تقصیر «کوزارف» باور کند، تا لحظه‌ای که، حال تا چه حد مؤدبانه استالین را با این سؤال مواجه ساخت و استالین با آرامش نظر خود را تکرار کرده و گفته بود که تحقیقات گناه «کوزارف» را تأیید کرده است. «مگلادزه» می‌گفت استالین ادامه داده و گفته بود که هر کس می‌تواند مرتکب خطا شود و در سال ۱۹۳۷ خطاهای فراوانی صورت گرفته. ولی منظور استالین مورد «کوزارف» نبود.

تا امروز هنوز کلیه اسناد و مدارک در مورد اخراج، دستگیری، بازجویی و صورت جلسه‌های دادگاه از طرف دولت روسیه مخفی نگاه داشته می‌شود. «کوزارف» در ۷-مین پلنوم کمیته مرکزی کومسومول که از ۱۹ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۳۸ تشکیل شد، مورد انتقاد قرار گرفت و از رهبری کومسومول برکنار گردید. رونوشت نشست پلنوم موجود است و در زندگی‌نامه جدید «جورج م. پوپف» که در پلنوم نامبرده سخنرانی کرد، منعکس شده است و باید در دوران خروشچف نیز موجود بوده باشد ولی خروشچف هرگز از آن نام

۲۵. لیست‌ها

خروشچف:

«رفتار جنایتکارانه‌ای متداول شده بود که در NKWD لیست افرادی را تهیه کنند که موارد آن‌ها باید از طرف دانشکده نظامی بررسی می‌شد ولی پیشاپیش مجازات‌های آنان مشخص شده بود. این لیست‌ها را "یژوف" شخصاً به استالین می‌داد، تا استالین مجازات پیشنهاد شده را تأیید کند. در سال‌های ۱۹۳۸/۱۹۳۷ تعداد ۳۸۳ لیست برای استالین فرستاده شده بود که هزاران هزار نفر از فعالین حزبی، شوروی، کومسومول، نظامی و اقتصادی را دربر می‌گرفت که مورد تأیید او قرار گرفت.»

این لیست‌ها وجود دارد و زیر نام «لیست اعدامی‌های استالین» اول روی سی‌دی^{۹۰} و سپس در اینترنت نوشته و پخش گردیده است. ولی این نام برای این لیست‌ها، جهت‌دار و نادقیق است، زیرا این لیست‌ها اصلاً لیست «کسانی که باید اعدام شوند» نبود.

تهیه‌کنندگان ضداستالینی این لیست‌ها نیز درست مثل خروشچف رفتار کردند و این لیست‌ها را «احکام از پیش آماده شده» نامیدند. ولی تحقیقات خود آن‌ها این ادعا را نفی می‌کرد. لیست‌ها مجازات‌هایی را که دادستان در صورت اثبات جرم فرد مشخص درخواست می‌کرد، منعکس می‌نمود، یعنی مجازات‌هایی را که دادستان در دادگاه مطرح می‌نمود. در حقیقت این لیست‌ها جهت «تجدیدنظر» برای استالین (و دیگر اعضای دبیرخانه و دفتر سیاسی) فرستاده می‌شد.

<http://www.memo.ru/history/vkvs/images/intro1.htm>

نمونه‌های بسیاری از افراد وجود دارد که محکوم نشدند و یا به خاطر جرایم کم‌تری محکوم شدند، ولی اعدام نشدند. مثلاً نام «آ. و. سینگف» که خروشچف در سخنرانی خود از او یاد کرد، دوبار در این لیست‌ها ذکر شده بود.

Nr. 383 <http://www.stalin.memo.ru/spisky/pg13026.htm>

Nr.133 <http://www.stalin.memo.ru/spisky/pg05245.htm>

در مرحله نهایی «سنگف» در رده گروه اول با حداکثر مجازات قرار گرفت، که در صورت محکومیتش اعدام می‌شد. دادستانی جمع‌بندی کوتاهی از مدارک علیه «سنگف» ارایه کرد و این‌طور به نظر می‌رسد که حجم این مدارک بسیار زیاد بود. با این‌حال «سنگف» محکوم به مرگ نشد، بلکه به جای آن به زندانی طولانی با کار اجباری محکوم گردید.

بنا به نظر تهیه‌کنندگان این لیست‌ها افراد «زیادی» که نامشان در لیست‌ها آمده بود واقعاً تیرباران نشدند و برخی از آنان آزاد گشتند.

مثلاً تحقیقات ویژه لیستی از استان «کویبیژوف» به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ نشان می‌دهد که حتی یک نفر از طرف دانشکده نظامی دیوان عالی کشور محکوم نشد و تعداد زیادی از پرونده‌ها حتی بسته شد.

<http://www.memo.ru/history/vkvs/images/intro1.htm>

لذا خروشچف می‌دانست که استالین کسی را «محکوم نمی‌کرد، بلکه بیش‌تر لیست‌ها را کنترل می‌کرد تا در صورت لزوم اعتراض کند. می‌توان اطمینان داشت که خروشچف این‌را می‌دانست، زیرا یادداشت «س. ن. کروگلف» وزیر کشور به تاریخ ۳ فوریه ۱۹۵۴ در دست است که چیزی در مورد «محکومیت‌های از پیش تعیین شده» نمی‌گوید، بلکه حقیقت را بیان می‌کند:

«لیست‌ها در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ از طرف **NKWD** اتحاد جماهیر شوروی تهیه شد و فوراً جهت کنترل در اختیار کمیته مرکزی قرار گرفت.^{۹۱} (برجسته کردن از سوی گ. ف.)»

دادستان تنها با سند و مدرک در دادگاه حضور نیافت، بلکه همین‌طور با درخواست مجازاتی که قاضی در صورت محکومیت باید اعمال می‌کرد.

این‌طور به نظر می‌رسد که گویی اسم اعضای حزب و نه افراد غیرحزبی جهت کنترل ارسال شده بود. مقدمه موزبانه نسخه فهرست‌ها می‌گوید که افرادی که لیست‌ها را امضاء کردند «همه عضو دفتر سیاسی نبودند،

بلکه همگی از نزدیکان استالین بودند.^{۹۲} ولی مدارک نشان می‌دهد که لیست‌ها نه به دفتر سیاسی، بلکه بیش‌تر به اعضای دبیرخانه حزب ارسال شده بود. حتی نویسندگان اشاره کرده بودند که «یژوف»، که عضو دبیرخانه ولی نه عضو دفتر سیاسی بود به نام «دبیر کمیته مرکزی» امضاء کرده بود.^{۹۳}

خروشچف این حقیقت را کتمان می‌کرد که نه استالین، بلکه خود او در انتخاب افرادی که نامشان در لیست وارد می‌شد و همین‌طور در تعیین حد مجازات این افراد سهیم بود. خروشچف می‌گوید که این لیست‌ها از طرف **NKWD** دستکاری می‌شد ولی او این حقیقت را بیان نمی‌کند که **NKWD** دوش به دوش رهبری حزب فعالیت می‌کرد و تعداد زیادی از نام افراد در این لیست‌ها و شاید حتی بیش‌تر از هر منطقه دیگر از اتحاد شوروی متعلق به مناطقی بود، که زیر کنترل و نفوذ خروشچف قرار داشت.

تا ژانویه ۱۹۳۸ خروشچف دبیر اول حزب در شهر و منطقه مسکو بود و پس از آن او دبیر اول حزب کمونیست اوکراین شد. نامه او به استالین در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۷ که اجازه خواسته بود ۸۵۰۰ نفر را تیرباران کند، درست مطابق با تاریخ اولین «لیست اعدام» از مسکو است.^{۹۴}

در همان نامه خروشچف شرکت خود در «ترویکا»، متشکل از او، رییس **NKWD**، «س. ف. ردنز» و معاون دادستانی «ک. ی. ماسلف» که مسئول انتخاب این افراد بود را تأیید می‌کرد. (خروشچف اعتراف می‌کند، «وقتی که لازم بود» دبیر دوم حزب «آ. آ. ولکف» او را نمایندگی می‌کرد.)

«وُلْگُف» تنها تا اوایل ماه اوت ۱۹۳۷ در مقام دبیر دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی در منطقه مسکو خدمت می‌کرد و سپس دبیر اول حزب در بلاروس شد. او در آنجا دیگر زیر دست خروشچف نبود و احتمالاً به همین علت جان سالم به در برد.^{۹۵} «ماسلف» تا نوامبر ۱۹۳۷ در مقام دادستانی حوضه مسکو ابقاء شد. او در سال ۱۹۳۸ دستگیر شد و در ماه مارس ۱۹۳۹ پس از این که به اتهام فعالیت‌های خرابکارانه ضدانقلابی مجرم شناخته شد، اعدام گردید.^{۹۶} «ک. ی. مامونف» که قبلاً دادستان حوضه مسکو بود، به

همین سرنوشت دچار شد و در همان روز مانند «ماسلف» اعدام گردید.^{۹۷} همین‌طور «ردنز» نیز نتوانست از مجازات بگریزد. او در نوامبر ۱۹۳۹ به عنوان «عضو یک گروه جاسوسی و خرابکار لهستانی» محکوم شد و روز ۲۱ ژانویه ۱۹۴۰ اعدام گردید. «یانسن» و «پتروف» «ردنز» را یکی از «افراد یژوف» می‌دانستند.^{۹۹} طی دورانی که «یخ‌ها در حال ذوب شدن بود»، «ردنز» به ابتکار و دستور خروشچف با آن‌چنان نقض اصول‌های قانونی فاحشی اعاده حیثیت شد که در سال ۱۹۸۸ یعنی در زمانی که موج عظیمی از اعاده حیثیت‌ها در جریان بود، حکم اعاده حیثیت او اجباراً پس گرفته شد.^{۹۹}

به سخن دیگر: به استثنای «ولکف» کلیه همکاران خروشچف که در سرکوب‌های مسکو و حومه سهیم بودند، به شدت مجازات شدند. خروشچف چگونه توانست از مجازات در امان بماند؟ این معما تاکنون بی‌جواب مانده است. در بخش بعدی قصد داریم برخی مطالب جالب در مورد جانشین خروشچف «آ. س. چپرباکف» به عنوان رهبر حزب در مسکو را مطرح کنیم که احتمالاً به روشن شدن این مسأله کمک خواهد کرد.

۲۶. قطع‌نامه پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۳۸

خروشچف:

«تصمیمات پلنوم ژانویه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تا حدی به عافیت و سلامت سازمان‌های حزبی در سال ۱۹۳۸ کمک کرد، ولی سرکوب‌های گسترده در سال ۱۹۳۸ هنوز ادامه داشت.»

خروشچف در اینجا به سادگی ادعا و اشاره می‌کند که سرکوب‌ها به دستور استالین صورت می‌گرفت. ولی همان‌طور که دیدیم اسناد و مدارک بیش‌تر مبین این بود که سرکوب‌ها از سوی «یژوف» و یک سلسله از دبیران اول حزب، از جمله خروشچف به عنوان رییس «سرکوبگران خشن» اعمال شده بود. شخص استالین و رهبری مرکزی حزب که در توطئه دست راستی شرکت نداشتند، قصد داشتند سرکوب‌ها را محدود نگاه

دارند و نهایتاً کسانی را که به خاطر دستکاری پرونده، تنبیه و اعدام افراد بی‌گناه محکوم شده بودند، به شدت مجازات کردند.

«گتی» و «نائومف» تاکنون طولانی‌ترین تحقیقات را در مورد پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ انجام داده اند.^{۱۰۱} یافته‌های آنان به روشنی نشان می‌دهد که رهبری مرکزی حزب زیر نظر استالین در مورد سرکوب‌های غیرمسئولانه به شدت نگران بود. در همین پلنوم بود که «پستیژوف» درست به همین دلیل از مقام خود برکنار شد. مواضع «ثورزتون» این امر را تأیید می‌کند که استالین کوشش می‌کرد دیران اول حزبی، NKWD و اساساً سرکوب‌ها را زیر کنترل نگاه دارد.^{۱۰۱}

در پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۳۸ مالنکف ظاهراً در واکنش به نگرانی استالین مبنی بر این که اخراج‌های غیرمنصفانه فراوانی صورت گرفته، گزارشی ارایه کرد و برای هدف ما بسیار تعیین کننده است که در این گزارش «پستیژوف» به عنوان مقصرت‌ترین فرد معرفی و برجسته شد. قطع‌نامه ۹ ژانویه ۱۹۳۹ به ویژه «پستیژوف» را توبیخ کرد و او را از مقامش به عنوان دبیر اول منطقه شهری «کوئیبیژوف» برکنار کرد.

به گفته «ی. آ. بندیکتف» یکی از مقامات بلندپایه کشاورزی (کمیسار خلق و یا معاون آن) بین سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ و شرکت کننده مکرر در جلسات دفتر سیاسی، استالین در پلنوم ژانویه شروع به تصحیح سرکوب‌های غیرقانونی کرد. «لئو بالایان» که تحقیقاتش در مورد دروغ‌های خروشچف هرچند ناقص ولی بسیار مفید بود، در این زمینه جزییات بیش تری ارایه می‌کند.

«آ. ی. اوسپنسکی» رئیس سازمان امنیت خروشچف NKWD در اوکراین بود. او که از طرف «یژوف» از دستگیری در پیش خود آگاهی یافته بود، فرار کرد و روز ۱۴ نوامبر ۱۹۳۸ با به جای گذاردن یادداشتی مبنی بر این که خود را به رودخانه «دنیپر» خواهد افکند، یک خودکشی ساختگی صحنه‌سازی کرد، لکن

نهایتاً افشا و روز ۱۴ آوریل ۱۹۳۹ دستگیر شد. استالین معتقد بود «یژوف» پس از این که تلفن بین او و خروشچف را شنود کرده بود، توانسته بود «اوسپنسکی» را آگاه سازد.

به هر حال هر جرمی هم که «اوسپنسکی» مرتکب شده بود باید خروشچف نیز به هم چنین به دلیل افترا به افراد بی‌گناه مقصر شناخته می‌شد، زیرا هر دوی آنان جزو «ترویکا» بودند.^{۱۰۲} در رونوشت بازجویی‌ها که امروز دیگر در اختیار محققین نیست، «اوسپنسکی» اعتراف کرده بود که به دستور «یژوف» نتایج تحقیقات را به شدت دستکاری کرده بود. (یانسن و پتروف)^{۱۰۳}

۲۷. باند «بریا»

خروشچف:

«و باند بریا که قدرت ارگان‌های امنیتی را در دست داشت، از هیچ اقدامی فروگذار نکرد تا تقصیر دستگیرشدگان و قطعی بودن داده‌های جعل شده را ثابت کند.»

این حرف حقیقت نداشت. «ثورستون» وارونه جلوه دادن‌های خروشچف از آنچه را که واقعاً رخ داده بود، یعنی از وقتی که بریا رهبری NKWD را در دست گرفت و «لیبرالیسم حیرت‌انگیزی» که برقرار شد، بررسی کرد. شکنجه‌ها پایان یافت و زندانیان احترام و اعتبار خود را بازیافتند. افراد «یژوف» از کار برکنار شدند و بسیاری از آنان به جرم اعمال خشونت و سرکوب، محکوم و مجازات شدند.^{۱۰۴}

بنا بر گزارش «پوسپلف» تعداد دستگیری‌ها در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ نسبت به سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ شدیداً و تا ۹۰٪ کاهش یافت. اعدام‌ها در سال ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ نسبت به اعدام‌های توده‌ای سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ به زیر ۱٪ رسید.^{۱۰۵} بریا در دسامبر ۱۹۳۸ رهبری NKWD را عهده‌دار شد. ارقام یاد شده دقیقاً با دوران مدیریت بریا منطبق است. خروشچف این را می‌دانست ولی آنرا در «سخنرانی محرمانه» خود منعکس نمود و در نتیجه آنرا از مخاطبین خود، کتمان کرد.

درست در دوران مدیریت بریا بود که صاحب‌منصبان اعدام‌های توده‌ای غیرقانونی، شکنجه و جعل اسناد از مقام خود برکنار، محکوم و اعدام شدند. تعداد عظیمی - مطمئناً بیش از ۱۰۰ هزار فرد بی‌جهت سرکوب شده - از گولاگ‌ها، بازداشتگاه‌های کار اجباری و زندان آزاد شدند.^{۱۰۶} خروشچف از این هم اطلاع داشت ولی اینجا هم سکوت کرد و سرپوش نهاد.

۲۸. «تلگرام شکنجه»

خروشچف:

«آن‌گاه که موج سرکوب‌های توده‌ای در سال ۱۹۳۹ رفته رفته عقب رفت و رهبران سازمان‌های حزبی در سطح کشور کارمندان NKWD را به جرم اعمال شیوه‌های فیزیکی ارباب زندانیان به دادگاه کشیدند، استالین روز ۱۰ ژانویه ۱۹۳۹ یک تلگرام رمزگذاری شده به دبیران حزبی ایالتی و ولایتی در سطح کشور، به کمیته مرکزی احزاب کمونیستی ملل و کمیساریای امور داخلی و رییس ادارات NKWD ارسال کرد. متن تلگرام چنین بود:

"کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام می‌کند که استفاده و استعمال خشونت فیزیکی در برنامه روزمره NKWD از سال ۱۹۳۷ با اجازه کمیته مرکزی مجاز اعلام شده است ... همه می‌دانند که همه سازمان‌های جاسوسی بورژوازی در مقابل نمایندگان پرولتاریای سوسیالیستی از تأثیرگذاری فیزیکی استفاده می‌کنند و آن‌هم به مشمئزکننده‌ترین انحاء. از این رو این سؤال مطرح می‌شود که چرا یک سازمان جاسوسی سوسیالیستی باید در مقابل جاسوس بی‌رحم بورژوازی، در مقابل دشمن خونی طبقه کارگر و دهقانان کلخوز، رفتار انسانی‌تری از خود نشان دهد."

بدین سان خشن‌ترین نقض قانونمداری سوسیالیستی، شکنجه و عذاب که همان‌طور که قبلاً ثابت شد، برای بدنام کردن و خودزنی افراد بی‌گناه از سوی استالین و به نام کمیته مرکزی حزب بلشویک اتحاد شوروی به کار گرفته شد.

خروشچف به شنوندگان خود از سه و یا چهار طریق خیانت کرد.

• او بخش‌های مهمی از تلگرام را که ادعاهای او را نفی می‌کرد، مسکوت گذاشت.

• او به شنوندگان خود نگفت که متن «تلگرام» با کمال اطمینان هیچ‌گاه ارسال نشد. در واقع این متن که

اکنون در مقابل ما قرار دارد درست به کپی شباهت دارد که در سال ۱۹۵۶ تهیه شده.

• خروشچف از خصلت مشکوک متن این به اصطلاح تلگرام پرده برنداشت. ما می‌دانیم، زیرا این تلگرام در

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست در ژوئن ۱۹۵۷ برای مجازات مالنکف، مولوتف و کاکانوویچ مورد

بحث قرار گرفت.

• احتمالاً خروشچف خود این تلگرام را جعل کرده بود.

با متن «اصلی» تلگرام که در دهه ۱۹۹۰ منتشر شد، مشکلات متعددی مطرح می‌شد. تحقیقات ویژه‌ای لازم

شد تا کلیه مشکلات مربوطه را رمزگشایی کرد. برخی از آن‌ها که در پایین آمده تا حدی نور به تاریکی

خواهد افکند.

«تمام بخش مربوط به تلگرام» در سخنرانی مجرمانه به شدت مشکوک به نظر می‌رسید، مثلاً از همان جمله

اول که دبیران اول حزبی را فرشتگان معصوم معرفی می‌کرد. و خروشچف در سخنرانی خود درست این

مطلب را برجسته می‌کرد: «رهبران حزبی در محل» در مورد شکنجه‌ها شکوه داشتند و در همه این مسایل

استالین و بریا مقصر بودند! استالین و جلادش بریا «عناصر شرور» بودند و دبیران اول حزبی کوشش

کردند در مقابل آن دو مقاومت کنند!

به برکت تحقیقات دقیق «شوگف» که در «اینوی استالین» منتشر شد می‌دانیم که این دبیران اول حزبی

بودند که برای آغاز اعدام‌های توده‌ای پافشاری می‌کردند. استالین و رهبری مرکزی حزب در دفتر سیاسی

با این کار مخالفت داشتند. «شوگف» مدعی است که سندی را که در آن خروشچف اجازه می‌خواسته تا در

«دسته‌بندی ۱» تعداد اعدام شوندگان را تا ۲۰ هزار نفر افزایش دهد، (عددی بدون ذکر اسم) به چشم دیده است. «گتی» درخواست خروشچف در مورد ۴۰ هزار نفر در دسته‌بندی یک و دو را نقل می‌کند.^{۱۰۷}

از این رو به نظر می‌رسد که یک دلیل عمده «سخنرانی محرمانه» کتمان کردن تشنگی دبیران اول از جمله شخص خروشچف به خون بوده است. خروشچف واقعاً «یژوف» را به نحوی متهم می‌کرد و چندین بار از او نام می‌برد. ولی به طور عمده او بریا را که از ته دل از او متنفر بود، متهم می‌کرد، با این که در حقیقت او (بریا) «مانیای یژوف» را پایان بخشید و سوءاستفاده‌ها را با بازنگری احکام تصحیح کرد. و طبیعی است که خروشچف تقصیر اصلی را به گردن استالین که بیش از هر فرد دیگری مسئول پایان بخشیدن به سرکوب‌ها بود، بیاندازد.

در این رابطه آنچه را که ما باید قبل از هر چیز ذکر کنیم، مطالبی است که خروشچف در سخنرانی خود حذف کرده است. این بخش که یک بند کامل با حروف برجسته بود، قبل از هر چیز روشن می‌کرد:

- که شرایط استعمال «فشار فیزیکی» مشخص و محدود بود.
- و مقامات بلندپایه معروف NKWD را که از نزدیکان «یژوف» بودند، معرفی می‌کرد و تأکید می‌کرد که آن‌ها مجازات شدند.

این امر شامل حال «ساکفسکی» هم می‌شد که خروشچف در رابطه با «روزن‌بوم» او را به عنوان رییس افترازان معرفی کرده بود. اگر خروشچف این بخش از متن تلگرام را نقل کرده بود، استدلال اصلی خود را مبنی بر این که استالین سرکوب‌های شدید را تأیید و ترغیب می‌کرد و هدفش کنترل آن‌ها نبود که اساس «سخنرانی محرمانه» او را تشکیل می‌داد، بی‌اعتبار می‌کرد. در پروتکل بازجویی‌ها که اخیراً منتشر شده، «یژوف»، «ساکفسکی» را یکی از وفادارترین افراد می‌نامید و تأیید می‌کرد که دستور به قتل «ساکفسکی» داده بود، تا او نتواند در مورد تقلب‌ها و قتل‌هایی که «یژوف» و افرادش در آن شرکت داشتند، به «بریا» گزارش دهد.

«تلگرام شکنجه» نمونه بغرنجی است که نشان دهنده وارونه جلوه دادن حقیقت از سوی خروشچف است و

لذا نیاز به تحلیلی طولانی‌تر دارد. نکات اصلی موضوع مورد نظر ما این است:

۱. سندی که در اختیار ما است (سند ۱۰ ژانویه ۱۹۳۹) نیز رونوشتی از طرح است. متن روی کاغذ رسمی دولتی نگاشته نشده است و دارای امضاء، یعنی نه امضای استالین و نه امضای فرد دیگری نیست. در انتشارات نیمه‌رسمی اخیر دیگر ادعا نمی‌شود که سند از طرف استالین «به امضاء رسیده» است ولی در تصحیح‌های خطی می‌توان دست‌خط استالین را بازشناخت.^{۱۰۸} این واقعاً یک کلاهبرداری است. ناشرین، هیچ سندی را برای تأیید این امر که سند متعلق به سال ۱۹۳۹ است و حقیقی و معتبر می‌باشد، ارایه نمی‌کنند.

۲. به فرض که سند جعلی نباشد، آیا این «طرح تلگرامی» است که ارسال شده و یا که اصلاً ارسال نشده است. همان‌طور که در آن آمده این‌طور به نظر می‌رسد که این یک کپی است که در سال ۱۹۵۶ تهیه شده است. علاوه بر این، شکل نوشتن اضافات در دهه ۱۹۵۶ به بقیه متن تلگرام شباهت دارد. همه این‌ها باید از نظر علمی و عینی مورد بررسی قرار گیرد. ولی دولت روسیه نه در مورد این سند و نه در مورد سندهای مشکوک دیگری که گویا پس از پایان حیات اتحاد جماهیر شوروی به دست آمده است، چنین تحقیقاتی را انجام خواهد داد. ولی اگر این سند یک کپی است، پس نسخه اصلی که از آن کپی‌برداری شده، کجاست؟

۳. در پلنوم ژوئیه ۱۹۵۷ کمیته مرکزی که در آن «گروه ضدحزبی» متشکل از مولوتف، مالنکف، کاکانوویچ و شپیلف متهم شده بودند که یک سال پیش از آن قصد کرده بودند خروشچف را از کار برکنار کنند، مولوتف ادعا کرد که تصمیم‌گیری در مورد اعمال «فشار فیزیکی» بر برخی از زندانیان وجود داشته که البته مورد تأیید کلیه اعضای دفتر سیاسی بوده است. ولی بعد خروشچف اصرار می‌کرد که دو نمونه از این سندها وجود داشته و او در مورد نسخه دوم صحبت کرده است. ولی او هرگز در مورد محتوای نسخه اول سخنی نگفت و در این زمینه که این سند چه سندی بود، اطلاعی در دست نیست.

به قول یکی دیگر از اعضای کمیته مرکزی نسخه اصلی این سند مفروض دوم نابود شده ولی یک کپی از آن در کمیته ایالتی داغستان موجود است. البته با اطمینان می‌توان گفت که این کپی همان کپی نیست که

ما در اختیار داریم، زیرا متنی که در اختیار ماست روی یک کاغذ رسمی اداری نوشته نشده و در بهترین حالت پیش‌نویسی است که احتمالاً بعدها در سال ۱۹۵۶ از روی یک پیش‌نویس تایپ شده کپی شده و یا احتمالاً حتی خیلی ساده یک متن جعلی است. حتی محض نمونه یک کپی دیگر پیدا نشد و همین‌طور کپی ایالت داغستان نیز جایی دیده نشد.

مطمئناً خروشچف هرگز یک چنین سند پرارزشی علیه استالین را نابود نمی‌کرد، مگر این که چنین سندی خود او را به نحوی متهم می‌نمود و یا این که از اول چنین سندی وجود نداشت! در چنین حالتی اشاره «آ. ب. آریستف» (یکی از حامیان اصلی خروشچف در کمیته مرکزی) به وجود «کپی تلگرام از کمیته ایالتی داغستان» نعل وارونه‌ای بود تا «هواداران حزبی» را در مقابل بقیه اعضای کمیته مرکزی مرعوب سازد.^{۱۰۹}

«گتی» می‌نویسد که متن تلگرام مشابهی را یافته که متعلق به تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۳۹ است.^{۱۱۰} اگر این سند واقعی باشد (که هیچ جا منتشر نشده) و در ژوئیه ۱۹۵۷ حق با مولوتف بوده باشد که کلیه اعضای دفتر سیاسی چنین تلگرامی را امضاء کرده بودند، در آن صورت باید خروشچف نیز آن را امضاء کرده باشد، زیرا خروشچف از ۲۲ مارس ۱۹۳۹ عضو دفتر سیاسی و پس از نشست کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۳۸ نامزد عضویت بود (و جای پستیژوف که مورد نامهری قرار گرفته بود، نشست). این امر خروشچف را مانند مولوتف، مالنکف و کاکانوویچ مسؤول معرفی می‌کرد.

این‌طور که خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود ادعا کرد، اگر این تلگرام واقعاً روز ۱۰ ژانویه ۱۹۳۹ ارسال شده بود، او نمی‌توانست آن را امضاء کرده باشد. ولی در هر صورت او (الف) مطمئناً آن را دیده بود و (ب) مثلاً در استعمال «فشار فیزیکی» علیه زندانیان مسؤول اجرای آن بود. از زمانی که او دبیر اول حزب کمونیست اوکراین شد او هزاران نفر را با خشونت مورد سرکوب قرار داد.

در نتیجه ممکن است که خروشچف کپی‌های اصل تلگرام روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۹ را جست‌وجو کرده و سپس هر چه را که پیدا کرده بود، نابود کرده باشد و احتمالاً قبل از آن یک کپی با همان متن (بدون نام یژوف که در نسخه بعدی وجود داشت) تهیه کرده ولی تاریخ صدور آنرا جلوتر نوشته، یعنی در زمانی که او هنوز عضو دفتر سیاسی نبود. در این مورد اطمینان زیادی موجود نیست.

بسیاری از پژوهشگران و افراد دیگر به ما اطمینان دادند که خروشچف دستور نابودی اسناد زیادی را داده بود. «یوری شوکف»، «نیکیتا پتروف»، «مارک یونگه» و «رولف بینر» همگی این امر را مورد تأیید قرار می‌دهند، که بنابر کلیه شواهد، خروشچف از هر فرد دیگری بیش‌تر دست به نابودی اسناد زده بود.^{۱۱} «بندیکتف»، وزیر کشاورزی سابق همین حرف را طی مقاله‌ای در سال ۱۹۸۹ تأیید کرد. زیر این شرایط سندی که «گتی» یافته بود، در واقع همان کپی بود که به دست خروشچف نیافتاده بود و لذا نابود نشده بود. این را هم ما دقیق نمی‌دانیم.

ولی آنچه را که ما قطعاً می‌دانیم این است که خروشچف حداقل از این سند به طور عمد تنها بخشی از آنرا انتخاب کرده و نقل قول کرده بود تا مخاطبین خود را منحرف کند.

۲۹. «رودوس به دستور بریا، چوبار و کوزیور را شکنجه کرد.»

خروشچف:

«اخیراً، یعنی فقط چند روز پیش از کنگره کنونی "رودوس" بازرس قضایی که مسؤول تحقیق و بازجویی در مورد "کوزیور"، "چوبار" و "کوزارف" بود را به نشست ریاست کمیته مرکزی حزب دعوت کردیم و سؤالات خود را مطرح نمودیم. او یک فرد مفلوک با مغزی به اندازه یک ارزن است که از نظر اخلاقی واقعاً یک فرد ناقص‌العقل به شمار می‌رود. و یک چنین فردی در مورد سرنوشت فعالین برجسته حزبی تصمیم می‌گرفت و در مورد سیاست در این مسایل نظر می‌داد، زیرا در اثر اثبات «جنایت‌های» آنان در عین حال ماده کافی برای نتیجه‌گیری‌های جدی سیاسی ارایه می‌نمود.

این سؤال مطرح می‌شود که آیا فردی با این فهم و شعور می‌توانست چنین تحقیقاتی را انجام دهد تا گناه افرادی چون کوزیور و دیگران را ثابت کند. خیر، او بدون دستورات لازمه قادر به انجام چنین کاری نبود. او در نشست هیأت ریسه کمیته مرکزی مطالب زیر را بیان کرد:

"به من گفته شد که کوزیور و چوبار دشمنان خلقند و لذا باید من به عنوان بازرس قضایی از آنان اعتراف بگیرم که آن‌ها دشمن خلقند. (همهمه در سالن) تنها از راه شکنجه‌های طولانی این امر ممکن بود و نهایتاً او اقرار کرد که دستورات دقیقی از بریا دریافت کرده بود. باید گفت که رودوس در نشست هیأت ریسه کمیته مرکزی حزب با طعنه گفت: "من معتقد بودم که دستورات حزبی را انجام می‌دهم." بدین سان دستورات استالین در مورد استعمال شیوه‌های اثرگذاری فیزیکی بر دستگیرشدگان اجرا می‌شد.

این فاکت و فاکت‌های بسیار دیگر نشان می‌دهد که هرنوع هنجار در رهیافت‌های مناسب و حزبی برای غلبه بر مشکلات، به کنار نهاده شد و همه چیز تحت الشعاع خودکامگی یک فرد قرار گرفت.

کلاهدرداری خروشچف در این نهفته بود که شکنجه را به عنوان یک امر بدیهی اعلام می‌کرد و اعترافات را که «رودوس» با استفاده از ضرب و شتم حاصل کرده بود، تنها مبنای محکومیت و اعدام کوزیور و چوبار اعلام می‌نمود. همان‌طور که قبلاً دیدیم مقدار زیادی سند علیه این دو نفر، یعنی چوبار و کوزیور در دست است که هیچ ربطی به «بزار اعمال فشار فیزیکی» ندارد. مثلاً «یژوف» در پروتکل بازجویی روز ۲۶ آوریل ۱۹۳۹ هر دوی آن‌ها را عضو توطئه دست راستی و جاسوس آلمان معرفی کرده بود.

خروشچف اشاره می‌کند که «رودوس» یکی از افراد بریا بوده است.^{۱۱۲} ولی اسناد اعاده حیثیت نشان می‌دهد که او در دوره مسئولیت «یژوف» در بازجویی افراد مظنون شرکت داشته است.

ممکن است که «رودوس» آن‌طور که ادعا می‌کند فقط «دستورها را اجرا کرده» بود. اگر آن‌طور که خروشچف و «تلگرام شکنجه» ادعا می‌کنند، دستور شکنجه از طرف کمیته مرکزی صادر شده بود و اگر «رودوس» مجبور شده بود آن‌طور که ظاهراً اعتراف کرده بود، برخی از متهمین را شکنجه کند، در آن صورت او فقط دستورها را اجرا کرده بود. در این صورت او مرتکب جرم نشده بود. جنایت واقعی او احتمالاً این بود که زیر ریاست بریا و همین‌طور یژوف مأمور بازجویی بود. خروشچف سعی داشت همه چیز را به بریا نسبت دهد.

«رودوس» بین ۲۱ تا ۲۶ فوریه ۱۹۵۶ یعنی در طول کنگره ۲۰ (!) از نظر قضایی محکوم شد.^{۱۱۳} چرا؟ همه چیز حاکی از آن است که «رودوس» به احتمال زیاد برای این که دهانش بسته شود، «محکوم» و اعدام می‌شد.

او به عنوان رییس بخش بازجویی NKWD در تحقیقات علیه فعالیت‌های «یژوف» فعالانه شرکت داشت و نقش تعیین کننده‌ای در مورد افشای محفل پیرامون همسر یژوف از جمله «اسحاق بابل»، «وزوولود مایرهودل» و دیگران ایفا کرد.

امکان دیگر این که سرنوشت او باید زنگ خطری برای دیگران بود تا با کارزار «اعاده حیثیت» خروشچف همکاری کنند و درست همان چیزی را بیان کنند که از آنان خواسته می‌شد. ثابت شده که «پاول سودوپلاتف» که مأمور «بریا» بود، ۱۵ سال زندانی شد، زیرا حاضر نشد دست به جعل اتهام علیه «بریا» بزند. او توانست با استفاده از راهبردی سخت تمارض به بیماری روانی طی چند سال، از حکم اعدام بگریزد.

اسناد محاکمه «رودوس» هرگز منتشر نشد. ظاهراً او پس از برکناری «یژوف» از نظر حقوقی مانند دیگر کارمندان NKWD که متهمین را شکنجه کرده و برایشان پرونده‌سازی کرده بودند، تحت پیگرد قرار نگرفت. طبیعتاً وجود افرادی چون «بریا» و یا «رودوس» برای خروشچف بسیار مطلوب بود، زیرا

می‌توانست آن‌ها را به اعمال سرکوب متهم کند. ولی تعجیلی که برای سر به نیست کردن «رودوس» صورت گرفت، به این احساس دامن می‌زند که احتمالاً باید روابطی بین خروشچف و یژوف وجود داشت که ما تا امروز بر آن واقف نیستیم و به دورانی باز می‌گردد که خروشچف به گروه دبیران اول حزب تعلق داشت.

پس از مرگ «بریا» دادستان کل شوروی «رومان رودنکو» (یکی از نوچگان خروشچف) از ژنرال «پاول سودوپلاتف» خواست علیه بریا شهادت غلط بدهد. پس از این که او از این کار سر باز زد، دستگیر و متهم شد که یکی از اعضای «توطئه» خیالی بریا بوده است. بنا بر گزارش «سودوپلاتف» ژنرال «ایوان ی. ماسلنیکف»، قهرمان اتحاد شوروی، ترجیح داد خودکشی کند ولی پای این نوع جعلیات صحنه نگذارد. «سودوپلاتف» نیز مانند «رودوس» با تمارض به بیماری روانی از چنگ اعدام گریخت، لکن به ۱۵ سال زندان محکوم شد.^{۱۱۴}

فصل ۵. استالین و جنگ

۳۰. «استالین به هشدارباش‌ها در مورد جنگ واقعی ننهاد.»

خروشچف:

«در طول جنگ بزرگ میهنی سلطه فردی استالین پی‌آمدهای سنگینی را به دنبال داشت ... در طول جنگ و پس از آن استالین این فرضیه را مطرح کرد که تراژدی که مردم ما در دوره اول جنگ تجربه کرد، گویا نتیجه حمله «غیرمنتظره» آلمان‌ها به اتحاد شوروی بود... ولی استالین نه تنها واقعی به این هشدارها ننهاد، بلکه حتی دستور داد که واقعی به این نوع اطلاعات نگذارد نشود، تا باعث تحریک اقدامات نظامی حریف نگردد ... و همه چیز نادیده گرفته شد: هم هشدار فرماندهان نظامی منفرد و هم اطلاعات فراریان از ارتش دشمن و حتی اقدامات علنی دشمن. آیا این دیده تیزبین رهبر حزب و کشور در یک چنین لحظه پرمسئولیت تاریخی بود؟»

آلمان حقیقتاً به اتحاد شوروی تجاوز کرد و از این‌رو این اظهار خروشچف در این زمینه بدون شک درست است. ولی اسناد زیادی وجود دارد که بقیه اظهارات او را نفی می‌کند.

با این حال حمله آغاز شد. مارشال «آ. ا. گولوفانف» معتقد بود که درست مانند افتخار پیروزی، هر نوع مسئولیت برای خطاهایی که صوت گرفت باید به پای همه رهبران نظامی بلندپایه نوشته شود.

اسناد انتشار یافته پس از پایان حیات اتحاد شوروی نشان می‌دهد که استالین و رهبری اتحاد شوروی انتظار حمله آلمان را داشتند ولی هشدارهای سازمان‌های جاسوسی و منابع دیگر کاملاً متضاد و نامشخص بود. «و. و. کوشینف» روی مشکل تمیز دادن بین ضداطلاعات عمدی، خطاهای ساده و اطلاعات دقیق در جمع‌بندی اطلاعاتی و همین‌طور داده‌های شناسایی که در اختیار رهبران شوروی قرار داشت، تأکید می‌کند.

رهبران نظامی آلمان طرحی برای اطلاعات گمراه‌کننده آماده کرده بودند، تا شایعات بی‌پایه در بین رهبران شوروی پخش کنند. دستور دقیق مربوطه از طرف فلدمارشال «ویلهلم کایتل» روز ۱۵ فوریه ۱۹۴۱ انتشار یافته است.^{۱۱۵}

همان‌طور که «کوشینف» تأکید می‌کند، اتهامات بی‌پایه خروشچف می‌تواند با ادعاهای خود او رد شود. تاریخ‌شناسان رییس‌جمهور روزولت را متهم نمی‌کنند، که چرا حمله به پرل هاربور را پیش‌بینی نکرده بود. از این‌رو متهم کردن استالین که چرا لحظه و مکان حمله نازی‌ها را پیش‌بینی نکرده بود به این معنی بود که انسان قربانی «کیش شخصیت» شود. به این معنی که معتقد باشد استالین دارای توانایی‌های فوق بشری بوده ولی به دلیل غیرقابل درکی از استفاده از آن‌ها ناتوان مانده بود.^{۱۱۶}

شوروی‌ها نمی‌توانستند اعلام بسیج عمومی کنند، زیرا کلاً به معنی اعلان جنگ تلقی می‌شد. یک چنین بسیج عمومی، جنگ جهانی اول را کلید زد. این اقدام به هیتلر امکان می‌داد، اعلان جنگ کند و شوروی را با خطر یک قرارداد مجزا بین هیتلر و متفقین مواجه کند. و در نقشه‌ای برای «عملیات شرق» که در سال ۱۹۴۰ طراحی شد، سرلشگر آلمانی «مارکس» این اظهارنظر مهم را بیان کرد: «روس‌ها این لطف را در حق ما نخواهند کرد که به ما حمله کنند.»^{۱۱۷}

شوروی‌ها همین‌طور نمی‌توانستند به هشدارهای انگلیس‌ها اعتماد کنند، زیرا انگلیس‌ها علناً سعی داشتند هیتلر را علیه شوروی تحریک و هر دو کشور را تضعیف کنند و حتی می‌خواستند از موقعیت استفاده کرده علیه شوروی با هیتلر قرارداد صلح امضاء کنند، فکری که در استبلیشمنت بریتانیا هواداران فراوانی داشت.

مارشال «ک. آ. مِرزکف» که زیاد هم هوادار استالین نبود، معتقد بود که وضعیت بلاواسطه قبل از آغاز جنگ بسیار پیچیده بود و امکان نداشت با اطمینان داوری کرد. خاطرات او در سال ۱۹۶۸ پس از این‌که

خروشچف به کنار نهاده شد، انتشار یافت. ژوکف که پس از جنگ از طرف استالین بدون عزت و احترام بازنشسته شده بود و در سال ۱۹۵۷ به خروشچف کمک کرد تا استالین را مورد حمله قرار دهد، گفت که اتحاد شوروی زیر رهبری استالین همه کوشش‌های خود را به کار بست تا خود را برای جنگ آماده سازد.



گئورگی ژوکف

مارشال «واسیلفسکی» و ژوکف در این مورد اختلاف نظر داشتند که آیا بهتر نبود که استالین دستور می‌داد کلیه نیروها در امتداد مرز مستقر شوند. پس از سرنگونی خروشچف، ژوکف در سال ۱۹۶۵ در نقد مقاله «واسیلفسکی» نوشت که او معتقد است که این کار یک خطای جدی می‌بود.

با این که خروشچف به این مسأله اشاره نمی‌کند ولی بد نیست که در اینجا به آن اشاره شود: مشهورترین «هشدار» در مورد حمله فوری آلمان‌ها از طرف جاسوس مشهور شوروی «ریشارد زورگه» در سفارت آلمان در ژاپن، اخیراً به عنوان یک سند جعلی افشا شد که در دوران «ذوب یخبندان» زمان خروشچف تهیه

شده بود.^{۱۱۸}

۳۱. نامه «وُرونزوف»

خروشچف:

«باید مشخص گفت که این نوع اطلاعات در مورد تهدید خطر حمله ارتش آلمان به سرزمین شوروی همین‌طور از طرف نمایندگی‌های نظامی و دیپلماتیک ما نیز دریافت می‌شد. ولی از آنجا که رهبری پیشاپیش به این نوع اطلاعات مشکوک بود، با آن‌ها هر بار بسیار محتاطانه و با تردید رفتار می‌شد.

مثلاً مستشار نیروی دریایی ما در برلین، کاپیتان "وُرونزوف" در تلگرام خود روز ۶ مه ۱۹۴۱ نوشت: "شهروند شوروی "بوسر" به معاون مستشار نیروی دریایی ما اطلاع داد که بنا بر سخنان افسری در مقر فرماندهی هیتلر، آلمان‌ها قصد دارند روز ۱۴ مه از طریق فنلاند و کشورهای بالتیک و لیتوانی به اتحاد شوروی حمله کنند. به طور هم‌زمان حملات هوایی سنگینی به مسکو و لنینگراد انجام خواهد شد و چتربازان آلمانی در شهرهای مرزی فرود خواهند آمد.»

در این مورد مشخص می‌دانیم که خروشچف کاملاً آگاهانه دروغ می‌گفت، زیرا متن کامل نامه «وُرونزوف» در اختیار ما است. خروشچف نظر آدмирال «کوزنتزوف» در این مورد را که معنی محتوای نامه را تغییر می‌داد، کاملاً مسکوت گذاشت. خروشچف عمداً برای مخاطبینش این واقعیت را کتمان کرد که نیروی دریایی به این نتیجه رسیده بود که این اطلاعات، اطلاعات عمداً غلطی است تا رهبری شوروی را گمراه کند!

اشاره ریاکارانه خروشچف به نامه «وُرونزوف» دقیقاً ایده خود او بود. این نامه در گزارش «پوسپلف» و همین‌طور در طرح «پوسپلف-آریستف» سخنرانی ۱۸ فوریه ۱۹۵۶ و همچنین در اضافات خروشچف در طرح ۱۹ فوریه ۱۹۵۶ ذکر نشد. ما نمی‌دانیم که خروشچف از چه شخصی و چگونه این نامه را دریافت کرده بود.

ناشرین کتاب «دوکلاد خروشچوا» (گزارش خروشچف) آنرا تجدید چاپ نکردند و اعلام هم نکردند که نسخه اصلی کجا انتشار یافته و در ضمن این موضوع را به هیچ‌وجه مورد توجه قرار ندادند. ممکن نیست که نسخه اصلی نامه از دید آن‌ها دور مانده باشد، زیرا مجله نظامی مهم «وونو ایزتوریچسکی جورنال» شماره ۲ در سال ۱۹۹۲ آنرا منتشر کرده بود. در آنجا «بوزر» سهواً با جاسوس شوروی «شولتز-بویزن» در نیروی هوایی آلمان اشتباه گرفته شده بود با این که «بوزر» به روشنی به عنوان شهروند شوروی شناسایی شده بود.

با این حال این‌طور به نظر می‌رسد که آن‌ها آرزو می‌کردند، با عدم پرداختن به این جزئیات، دروغ‌های خروشچف را پنهان کنند. همه این چیزها به تاکتیک‌های گمراه‌کننده آگاهانه ناشرین این کتاب به اصطلاح بسیار معتبر اشاره می‌کند.

نمونه‌هایی چون نامه «ورونزوف» از ما می‌خواهد انگیزه‌های احتمالی دروغ‌های خروشچف را در «سخنرانی محرمانه» بیش‌تر بررسی کنیم.

۳۲. یک سرباز آلمانی

خروشچف کمی بعد باز در «سخنرانی محرمانه» به موضوع «هشدارها» می‌پردازد.

خروشچف:

«این واقعیت نیز بر همگان روشن است. روز قبل از حمله ارتش آلمان به سرزمین شوروی یک فرد آلمانی از مرز عبور کرد و به ما گفت نیروهای آلمانی دستور گرفته اند روز ۲۲ ژوئن ساعت ۳ بعداز نیمه شب حمله خود به اتحاد شوروی را آغاز کنند. این خبر فوراً به استالین اطلاع داده شد ولی این سیگنال نیز جدی گرفته نشد.»

این ادعا هم غلط است. برخلاف نامه «ورونزوف» که تا چندی پیش مخفی نگاه داشته شده بود، داستان سرباز آلمانی در خاطر بسیاری از مخاطبین خروشچف باقی مانده بود.

این سرباز «آلفرد لیسکف» نام داشت. هشدار وی ناشنوده گرفته نشد. خبر فرار او از زیر پرچم ارتش آلمان در روز ۲۱ ژوئن در ساعت ۲۱، روز ۲۲ ژوئن ساعت ۳ بعد از نیمه شب یعنی ۴۰ دقیقه قبل از حمله نازی‌ها تلفنی اطلاع داده شد. بنابراین، استالین «بلافاصله» اطلاع حاصل نکرد و در ضمن هیچ نشانه‌ای نیز موجود نیست که او این هشدار را آن‌طور که خروشچف ادعا می‌کند «مورد توجه قرار نداد». فرمانده گروهان «لیسکف»، سروان شولتز «هنگام غروب» سربازان خود را از حمله در پیش مطلع ساخته بود.

«لیسکف» به مسکو برده شد. داستان او روز ۲۷ ژوئن ۱۹۴۱ در روزنامه پرودا به چاپ رسید.^{۱۱۹} در مورد داستان او جزوهای با تصویر او و هم‌چنین با فراخوانی خطاب به سربازان آلمانی برای پیوستن به صفوف ارتش سرخ منتشر شد. بنابر گزارشی، یک واحد ارتش سرخ بلافاصله پلی را منهدم کرد و در پس آن سنگر دفاعی برپا کرد که پس از چند ساعت در طول حمله آلمان‌ها تا نفر آخر از بین رفت.

خروشچف در کتاب خاطرات خود که در دهه ۱۹۶۰ انتشار یافت، دیگر این ادعا را که هشدار سرباز آلمانی مورد توجه واقع نشد، تکرار نکرد.

۳۳. «قتل فرماندهان»

خروشچف:

«این وضعیت که به دلیل سوءظن استالین در طول سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ و به دنبال اعلام جرم‌های افتراآمیز، تعداد زیادی از فرماندهان نظامی و افراد سیاسی از میان برداشته شدند، پی‌آمدهای بسیار سنگینی به ویژه در دوران اولیه جنگ، به دنبال داشت. در طول این سال‌ها اقشار متعددی از کادرهای رهبری از سطح

گروهان و گردان گرفته تا مراکز بالای نظامی سرکوب شدند و در این بین آن رهبران کادری که تجربیات مشخص جنگی در اسپانیا و در شرق دور کسب کرده بودند، تماماً از بین برده شدند.»

خروشچف مستقیماً ادعا نمی‌کرد، بلکه با ایما و اشاره به شعارهایی که او و دیگران با عطف به ماسبق مطرح کردند، می‌پرداخت که مثلاً:

۱. مارشال توخاچفسکی و ۷ فرمانده دیگر که با او در روز ۱۱ ژوئن ۱۹۳۷ محکوم گشته و اعدام شدند از نظر اتهام به کوشش برای سرنگونی دولت و جاسوسی برای آلمان و ژاپن، بی‌گناه بودند.
۲. تعداد فرماندهان نظامی اعدام و یا از کار بیکار شده آن قدر زیاد بود که آمادگی دفاع ارتش شوروی به طور جدی به خطر افتاد. فرماندهان نظامی اعدام و یا از کار برکنار شده هم از نظر آموزش و هم تجربه نظامی بهتر از کسانی بودند که جانشین آنان شدند.

تحقیقات همه این ادعاها را رد کرد و برعکس اسناد و مدارک موجود عکس این مطالب را ثابت می‌کرد:

۱. از پایان حیات اتحاد جماهیر شوروی به بعد، اسناد فراوانی انتشار یافته که تأیید می‌کند، «توخاچفسکی» و دیگر فرماندهان، جرمی را که به آن متهم شده و به خاطر آن محاکمه شده بودند واقعاً مرتکب شده بودند. همین فرماندهان از زمان خروشچف در اتحاد شوروی و حتی امروز در روسیه پساشوروی به عنوان قهرمان، بزرگ داشته می‌شوند. دولت که آرشیوهای نهاد ریاست جمهوری را کنترل می‌کند و داده‌ها در این مورد و همین‌طور پروتکل تحقیقات و بازجویی‌ها محاکمات سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ را تا امروز زیر قفل و کلید نگهداری کرده، تا امروز تنها بخش ناچیزی از این اسناد را منتشر ساخته و تاریخ‌شناسان رسمی تا امروز گناه این فرماندهان را منکر می‌شوند.

ولی حتی همین اسناد گناه فرماندهان نامبرده را بدون هرگونه شک و تردید به نمایش می‌گذارد. مثلاً «یژوف» در پروکل بازجویی ۲۶ آوریل ۱۹۳۹ که اخیراً انتشار یافته وجود سه توطئه نظامی مجزا و رقیب را تأیید می‌کرد. یکی از آنها متشکل از «فرماندهان بلندپایه نظامی» به رهبری مارشال «آ. ی. یگوروف»،

دیگری یک گروه تروتسکیستی به رهبری «گارمانیک»، «یاکیر» و «اوبوروچ» و سومی «یک گروه افسری بناپارتی» که از سوی «توخاچفسکی» رهبری می‌گردید.^{۱۲۰}



L-R Genrich Jagoda, Alexander Jegorow, Kliment Woroschilow, Michail Tuchatschewski und Jan Gamarnik auf dem Roten Platz

آن چه که دورویی و سالوسی خروشچف را تشدید می‌کرد، «اعاده حیثیت» از «توخاچفسکی» و دیگران در سال ۱۹۵۷ بود. با این حال خروشچف تا سال ۱۹۶۲ کمیسیونی را مأمور نکرد تا مسأله تقصیر و یا گناه آنان را بررسی کند. گزارش این کمیسیون با اسناد و مدارک بیش‌تر در تأیید مجرم بودن فرماندهان تا سال ۱۹۹۴ مخفی نگاه داشته شد.^{۱۲۱}

۲. خروشچف و تاریخ‌شناسان ضد کمونیستی که پس از او آمدند، در مورد تعداد و درصد فرماندهان نظامی که در سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ اعدام و یا از کار برکنار شدند، به شدت غلو کردند. تحقیقات بسیار خوبی در این زمینه از زمان خروشچف وجود دارد که امروز نیز هنوز صورت می‌گیرد.

به همین صورت به دنبال جایگزینی افسران اعدام، دستگیر و یا اخراج شده از سوی افسران جوان، سطح تمرینات نظامی و حتی تجربیات جنگی (حداقل نسبت به جنگ اول جهانی) ارتقاء یافت. بهترین مقالات خلاصه شده به زبان روسی که اخیراً در این مورد انتشار یافته، عبارت است از :

گراسیموف www.hrono.ru/statti/2001/rkka_repr.html

پیخالوف، ایگور

مارشال کونف در ملاقاتی با «کنستانتین سیمونف» (نویسنده) در سال ۱۹۶۵ به شدت نظر خروشچف را رد کرد.

علاوه بر آن، خروشچف شخصاً مسؤول «نابودی» اغلب فرماندهان در منطقه نظامی کی‌یف (اوکراین) بود. «ولکوگونف» در کتاب خود استالین: پیروزی و تراژدی از دستوری که خروشچف در ماه مارس ۱۹۳۸ صادر کرده بود به تفصیل نقل قول کرد.

۳۴. استالین در آغاز جنگ اعتماد به نفس خود را از دست داد.

خروشچف:

«ذکر این مطلب نباید فراموش شود که پس از اولین ناکامی‌ها و شکست‌ها در جبهه، استالین براین عقیده بود که دیگر همه چیز تمام شده. در گفت‌وگویی در آن روزها او گفت: "همه چیزهایی را که لنین به وجود آورد ما به طور غیرقابل برگشتی از دست دادیم."

پس از آن استالین برای مدتی نسبتاً طولانی عملیات نظامی را رهبری نکرد و اصلاً دست به هیچ کاری نزد.

این حرف کاملاً دروغ است و خروشچف باید می‌دانست که دروغ می‌گوید. اغلب کسانی که در هفته‌های اول پس از آغاز جنگ و بعد از آن با استالین همکاری نزدیک داشتند، هنوز در قید حیات بوده و دارای مشاغل و مناصب بلند پایه‌ای بودند. ولی هیچ یک از آن‌ها چنین چیزی را بیان نمی‌کردند. خروشچف شخصاً در این زمان مدام در اوکراین به سر می‌برد و نمی‌توانست به طور مستقیم بداند که استالین چه می‌گفت و چه می‌کرد.

دفتر ثبت در مورد کسانی که به دفتر استالین می آمدند تا با او کار کنند، اکنون منتشر شده است، که نشان می دهد چگونه استالین از روز اول جنگ دارای فعالیت‌های شدید بوده است. بدیهی است که خروشچف به این دفاتر ثبت دسترسی داشته است. دفتر ثبت از ۲۱ تا ۲۸ ژوئن ۱۹۴۱ در «ایزتوریچسکی آرکیف» شماره ۲، صفحه ۵۱ تا ۵۴ در سال ۱۹۹۶ منتشر شده و فعالیت‌های استالین را بلاانقطاع مستند می سازد. ما همین طور رونوشت خطی صفحات اصل را آنلاین منتشر ساختیم.^{۱۲۲}

مارشال ژوکف تمایل ویژه‌ای به استالین نداشت. استالین پس از جنگ او را تحقیر کرده بود، زیرا آگاه شده بود که ژوکف غنایم جنگی از آلمان را جهت مصرف شخصی دزدیده. ژوکف پس از ۱۹۵۷ نیز به خروشچف کمک کرد تا «استالینست‌هایی» چون مالنکف، مولوتف و کاگانوویچ را از کار برکنار کند. با این وجود، ژوکف احترام عظیمی نسبت به استالین قایل بود و در کتاب خاطرات خود این ادعای خروشچف را نفی کرد.

«گنورگی دیمیتروف» بلغاری، رئیس کمیته‌ترین در یادداشت‌های روزانه خود نوشت که او روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ ساعت ۷ صبح به کرملین دعوت شده بود. پیش از او منشی استالین «پوسکریویژوف»، مارشال تیموشنکو، آد میرال کوزنتسوف، لئو مغلپس (ناشر پراودا) و رئیس دفتر سیاسی ارتش و بریا رئیس NKWD به آنجا آمده بودند. او نوشت: «آرامش، عزم جزم و اعتماد به نفس استالین و دیگر حضار بسیار حیرت‌انگیز بود.»^{۱۲۳}

زندگی‌نامه نویسان جنگ سرد طلب در کوشش‌های خود برای نجات دروغ‌های خروشچف در مورد استالین به این واقعیت چسبیده بودند که در کتاب ثبت نام ملاقات کنندگان در دفتر استالین در روزهای ۲۹ و ۳۰ ژوئن هیچ یادداشتی موجود نیست و لذا نتیجه‌گیری می کردند که ادعای ضعف روحی استالین مربوط به این زمان می شود.

حتی تاریخ‌نویس دگراندیش شوروی و ضداستالینیست خونی، «روی مدودیف» دروغ بودن این نسخه از وقایع را مورد تأکید قرار داده بود. او می‌گوید، نسخه خروشچف «تقلب کامل» است^{۱۲۴} که در زندگی‌نامه‌های استالین که از سوی «یوناتان لوئیس» و «فیلیپ وایت‌هد» در سال ۱۹۹۰، «آلن بولوک» ۱۹۹۱ و هم‌چنین انسکلوپدی اکسفورد در مورد جنگ دوم جهانی ۱۹۹۵ تکرار شده است. «مدودیف» در تأیید سخنان خود اسنادی ارایه کرد.

استالین از ۲۲ ژوئن به بعد از جمله ۲۹ و ۳۰ ژوئن بلاانقطاع بسیار فعال بود. روز ۲۹ ژوئن درگیری معروف با فرماندهان از جمله تیموشنکو و ژوکف رخ داد. میکویان این مطلب را برای «گ. آ. کومانف» تعریف کرد. (Riado so Stalinysm صفحه ۲۸ و ۲۹) استالین همین‌طور روز ۲۹ ژوئن فرمان مهم در مورد اجرای شیوه جنگی پارتیزانی را فرموله و امضاء کرد. روز ۳۰ ژوئن فرمان شورای عالی اتحاد شوروی، شورای کمیساریای خلق و کمیته مرکزی حزب در مورد تأسیس کمیته‌های دفاعی کشور صادر شد.

ژنرال «دیمیتری ولکوکونف» و «پاول سودوپلاتف» تأیید کردند که خروشچف دروغ گفت. هر دوی آن‌ها به ویژه «ولگوکونف» در دهه ۱۹۹۰ هنگامی که کتاب‌های خود را به رشته تحریر در می‌آوردند، دارای موضعی شدیداً ضد استالینیستی بودند.

۳۵. «استالین، یک فرمانده نظامی بد»

خروشچف:

«استالین از شناخت وضعیت واقعی جبهه‌ها بسیار دور بود. این طبیعی است، زیرا در تمامی مدت جنگ میهنی اگر از بازدید کوتاه بلوار "موشایسکر" در وضعیت پایدار و آرام جبهه چشم‌پوشی کنیم، که این همه آثار ادبی با انواع و اقسام خیال‌پردازی‌ها و تابلوهای به نقش درآمده پدید آورد، او نه در جبهه‌ای حضور یافته و نه از شهری آزاد شده بازدید به عمل آورده بود. به طور هم‌زمان استالین مستقیماً در روند عملیات

دخالت کرده و دستوراتی صادر می‌نمود که وضعیت واقعی آن بخش از جبهه را در نظر نمی‌گرفت و اجباراً باعث ایجاد خسارت‌های جانی عظیم می‌گردید.»

به غیر از خروشچف، هیچ‌کس چنین حرفی نمی‌زند! برعکس، مارشال ژوکف پس از سقوط خروشچف نوشت که او استالین را یک فرمانده نظامی بسیار شایسته می‌دانست. مارشال «واسیلفسکی» در کتاب خاطرات خود به ویژه در ارتباط با این ادعای خروشچف آن را موکداً رد کرد. مارشال «گلووانف» استالین و توانایی‌های او به عنوان فرمانده را با بهترین عبارت‌ها مورد ستایش قرار داد.

۳۶. خارکف ۱۹۴۲

خروشچف:

«در این رابطه به خود اجازه می‌دهم فاکتی را ارایه کنم که نشان می‌دهد استالین چگونه جبهه‌ها را هدایت می‌کرد. مارشال باقرامیان که در آن زمان رییس بخش عملیاتی ستاد در جبهه جنوب غرب بود، در کنگره حضور دارد و می‌تواند آن‌چه را که اکنون می‌گویم تأیید کند. هنگامی که در سال ۱۹۴۲ در منطقه خارکیف وضعیت فوق‌العاده دشواری برای نیروهای ما پدید آمد ... چه اتفاقی رخ داد؟ بدترین وضعیتی که می‌توانستیم تصور کنیم. آلمان‌ها توانستند دسته‌های نظامی ما را محاصره کنند که باعث شد ما صدها هزار نفر از سربازان خود را از دست دادیم. "نابغه" نظامی ما استالین این چنین بود و ما بهای سنگینی پرداختیم.»

این ادعا تنها غلط نیست. اغلب ژنرال‌ها استالین را متهم نمی‌کنند، بلکه برخی از آنان می‌گویند که باید خروشچف را مقصر دانست!

در مقاله‌ای به مناسبت سالگرد «سخنرانی مجرمانه» نویسنده روس «سرگئی کنستانتینف» واکنش بسیاری از فرماندهان نظامی به اظهارات خروشچف در مورد استالین را جمع‌آوری کرد. بنا بر اظهارات عضو

آکادمی علوم «آ. م. سامسونف»، ژوکف مطالب مطروحه خروشچف را رد کرد. ژوکف در کتاب خاطرات خود تنها تا حدی استالین را مقصر اعلام کرد.^{۱۲۵}

همان‌طور که دیدیم، مارشال «واسیلفسکی» نسخه خروشچف در مورد دفاع از خارکیف را صریحاً دروغ می‌شمارد. او می‌گوید خروشچف و ژنرال «کیروپونوس» در حقیقت طرح‌ها و نمونه‌هایی را برای خمپاره‌انداز و همین‌طور چگونه می‌توان خود دست به تولید اسلحه زد، دریافت کرده بودند. «واسیلفسکی» عملاً می‌گفت: که خروشچف و نه استالین در اینجا مرتکب خطا شده بود. تاریخ‌شناس روس «وادیم کوشینف» تأکید می‌کند که خروشچف از این داستان استفاده می‌کرد تا مالنکف را بدنام کند^{۱۲۶} و در این میان از طرح این نکته آشکار حذر کرد که خود او در مقام دبیر اول حزب در اوکراین بیش از سه سال وقت داشت مقدمات تولید اسلحه را فراهم آورد.

کتاب **داستان کوتاه جنگ بزرگ میهنی** چاپ ۱۹۷۰ که پس از سقوط خروشچف منتشر گردید، نسخه‌ای است که نه استالین و **GKO**، بلکه فرماندهان در جبهه را مقصر اعلام می‌کند. این برداشت، مانند «پورتوگالسکی بیوگرافی» در مورد «تیموشنکو» که نه تنها «باقرامیان»، بلکه همین‌طور تیموشنکو و خروشچف را مقصر اعلام می‌کند با نامه ۲۶ ژوئن ۱۹۴۲ استالین که از طرف منابع مختلفی نقل قول می‌شود، مطابقت دارد.

در ابتدای «سخنرانی مجرمانه» خروشچف ادعا می‌کند: «هر کس مقاومت نشان می‌داد و یا کوشش می‌کرد تا موضع خود و صحت نظر خود را به اثبات رساند، از جمع رهبری کلکتیو اخراج می‌شد و نهایتاً محکوم به نابودی اخلاقی و فیزیکی بود.» این امر با واقعیت مطابقت ندارد و خروشچف حتی یک نمونه برای آن ارایه نمی‌کند. پس از مرگ استالین مارشال «تیموشنکو» ۱۷ سال، خروشچف ۱۸ سال و مارشال «باقرامیان» ۲۹ سال زنده بودند. همه آن‌ها بر سر «مواضع» خود ایستادگی کردند و برای این کار هیچ یک از آنان مجازات نشد، چه رسد به «نابودی فیزیکی».

«دیمیری ولکوگوف» که نسبت به استالین برخورد بسیار خصمانه‌ای داشت، اشاره کرد که خروشچف پس از این همه سال یا در خاطرات خود اشتباه می‌کند و یا در این مورد در «سخنرانی مجرمانه» خود خیلی ساده دروغ گفته بود.

۳۷. «استالین عملیات نظامی خود را روی یک کره جغرافیایی طراحی می‌کرد.»

خروشچف:

«من به "واسیلفسکی" تلفن می‌زنم و از او عاجزانه خواهش می‌کنم: "الکساندر میخائیلوویچ (رفیق واسیلفسکی در کنگره حضور دارد)، خواهش می‌کنم نقشه را بردارید و به استالین نشان دهید که چه وضعیتی پدید آمده است." و در اینجا باید اشاره کنم که استالین عملیات را از روی یک کره جغرافیایی طرح می‌کرد. (همه در سالن)

آری رفقا، این طور بود، او کره جغرافیایی را برمی‌داشت و روی آن خط جبهه را می‌کشید. به خاطر این من به رفیق "واسیلفسکی" گفتم: وضعیت را از روی نقشه به او نشان دهید.»

این احتمالاً آشکارترین دروغی بود که در کل سخنرانی خروشچف وجود داشت. هیچ‌کس از این ادعا هرگز دفاع نکرد. بسیاری از شخصیت‌ها آن را رد کردند و برخی برافروخته شدند. من خوانندگان را به نقل قول‌های فرماندهان نظامی و همین‌طور مولوتف رجعت می‌دهم.

۳۸. استالین ژوکف را تنزل درجه داد.

خروشچف:

«استالین بسیار به دانستن نظر رفیق ژوکف به عنوان فرمانده ارتش علاقمند بود. او اغلب نظر مرا در مورد ژوکف می‌پرسید. من در آن زمان به او می‌گفتم:

من ژوکف را سال‌هاست که می‌شناسم. او یک ژنرال خوب و یک فرمانده نظامی خوب است.

پس از جنگ استالین در مورد ژوکف مهملائی مطرح می‌کرد و از جمله می‌گفت:

"شما از ژوکف تعریف کردید، ولی او حقش نبود. گفته می‌شود که ژوکف در جبهه قبل از هر عملیاتی

این‌طور رفتار می‌کرد: او یک مشت خاک برمی‌داشت، آن را می‌بویید و بعد مثلاً می‌گفت، می‌توانیم حمله

را آغاز کنیم و یا این‌که، ما نمی‌توانیم عملیات مورد نظر را اجرا کنیم."

من آنوقت می‌گفتم: "رفیق استالین من نمی‌دانم که این حرف را چه کسی از خود درآورده ولی حقیقت

ندارد."

احتمالاً خود استالین این چیزها را خلق می‌کرد تا نقش و توان نظامی ژوکف را کاهش بخشد.»

به غیر از او هیچ‌کس چنین حرفی را از استالین نشنیده بود. با استناد به گفته ژوکف در مورد این مطلب که

از طرف نویسندگان مختلفی نقل قول شده، استالین ژوکف را تنزل درجه داد ولی هرگز به او توهین نکرد.

این گفته ژوکف احتمالاً سرزنش عمدی و مستقیم خروشچف بود، زیرا مشکل بتوان تصور کرد که ژوکف

به دلایلی دیگری چنین حرفی را زده باشد.

استالین پس از جنگ آنگاه که افشا شد مارشال غنیمت‌های جنگی از آلمان را در سطح وسیع دزدیده بود،

به جای این‌که آن‌ها را در اختیار دولت قرار دهد تا برای بازسازی خسارات جنگی سنگینی که آلمان‌ها

وارد کرده بودند به کار گرفته شود،^{۱۲۷} ژوکف را تنزل درجه داد. چون پس از جنگ همه و هر کس از

تنزل درجه ژوکف مطلع بود ولی تنها تعداد کمی از جزییات امر که چرا او تنزل درجه یافته، اطلاع داشتند،

ظاهراً خروشچف سعی می‌کرد خود را برای ژوکف «لوس» کند. او سال بعد برای غلبه بر

«استالینیست‌هایی» چون مالنکف، مولوتف، کاکانوویچ و شپیلف که سعی کرده بودند خروشچف را از کار

برکنار کنند، به ژوکف نیاز داشت.

فصل ۶. در بارهٔ توطئه‌ها و روابط نامشروع

۳۹. تبعید اقلیت‌های نژادی

خروشچف:

«رفقا، اکنون پردازیم به برخی از حقایق دیگر. اتحاد شوروی به حق نمونه‌ای از یک کشور کثیرالمله به شمار می‌رود، زیرا در کشور ما دوستی و برابری کلیه خلق‌هایی که در میهن ما زندگی می‌کنند، تضمین شده است.

در نتیجه اقداماتی که به ابتکار استالین صورت گرفت، اصول لنینی سیاست ملیت‌های اتحاد جماهیر شوروی به نحو هولناکی زیر پا گذارده شد. صحبت از کوچ دادن توده‌ای کلی از خلق‌ها از میهن خود، از جمله کمونیست‌ها و کمسومول‌ها بدون استثنا است، در حالی که هیچ‌یک از این اقدامات کوچانیدن، به دلایل وضعیت نظامی نبود. (...)

نه تنها برای مارکسیست-لنینست‌ها، برای هر فردی که منطقی فکر می‌کند غیرقابل درک است که چگونه می‌توان مسئولیت فردی و یا گروهی برای اقدامات خصمانه را به کل خلق تعمیم داد و استثنایی برای زن و مرد، پیر و جوان، کمونیست و کمسومول قایل نشد و سرکوب توده‌ای در قبال آنان اعمال داشت و آن‌ها را گرفتار درد و رنج کرد.»

این خروشچف نبود که از کوچانیدن‌ها «پرده برداشت». وقتی این اقدامات در اتحاد شوروی صورت گرفت، همه می‌دانستند. آنچه که در سخنرانی وی نوین بود، ۳ تهمتی بود که او به استالین وارد می‌آورد:

۱. کوچانیدن‌ها «بدون استثنا» صورت می‌گرفت.

۲. کوچانیدن‌ها به دلیل مسایل نظامی نبود.

۳. به خاطر رفتار خصمانه افراد منفرد، «کل خلق‌ها» مجازات شدند.

ما در اینجا به این «افشاگری‌ها» خواهیم پرداخت.

خروشچف در سخنرانی خود از خلق‌های، قره‌چای، قالمیق، چچن، اینگوش و بالکار نام می‌برد ولی به دلیلی تاتارهای کریمه و آلمانی‌های منطقه ولگا و وقایعی را که باعث تبعید آنان شد، مسکوت می‌گذارد.

این وقایع و همین‌طور کوچانیدن‌ها همگی در آرشیوهای اتحاد شوروی به تفصیل به ثبت رسیده است. با این‌که تا پایان حیات اتحاد شوروی هیچ‌یک از این اسناد آرشیو شده انتشار پیدا نکرد، ولی خروشچف بدون شک به آن‌ها دسترسی داشت. او و هم‌دستانش باید می‌دانستند که تک‌تک اتهامات خروشچف غلط و بی‌پایه است.

۱. «پیخالف» از اسناد شوروی در مورد موارد استثنایی کوچانیدن‌ها که از سوی «ن. ف. بوگای» انتشار یافته نقل قول می‌کند، یعنی از اسنادی که به دست کارشناس ارشد روس در امور تبعید که به عنوان یک دانشمند شدیداً ضداستالینیست شهرت دارد، تهیه شده.

۲. ضرورت نظامی تبعید، برای تضمین امنیت پشت جبهه ارتش سرخ بود. در تک‌تک موارد کوچ، بخش‌های بزرگی از افراد اقلیت‌های ملی فعال و یا غیرفعال با تجاوزگران آلمانی همکاری داشتند و از این‌رو برای ارتش شوروی تهدید جدی ایجاد می‌کردند. علاوه براین، دولت شوروی نمی‌توانست اطمینان داشته باشد که ارتش آلمان در سال ۱۹۴۴ مثل سه سال قبل از آن، باز به سمت شرق پیشروی نخواهد کرد.

بنا بر نظر «ن. ف. بوگای» و «آ. م. گومف»^{۱۲۸} که هر دو از دشمنان استالین بودند و مخالف مطلق تبعیده‌ها به شمار می‌رفتند، دولت شوروی اولویت‌های خود را برای تأمین نظم و امنیت در پشت جبهه به ویژه در شمال قفقاز به درستی دریافته بود.

خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود کوشش کرد از طنز استفاده کند:

او کرائینی‌ها به این دلیل از این سرنوشت بی‌نصیب ماندند، زیرا تعدادشان زیاد بود و امکان کوچ دادن آن‌ها وجود نداشت، در غیر آن‌صورت استالین آن‌ها را نیز کوچ می‌داد. (خنده و شادی در بین حضار)

البته این فقط یک مزاح بود، زیرا خروشچف نمی‌توانست جداً ادعا کند که استالین قصد کوچ دادن او کرائینی‌ها را داشت. ولی برای مطرح کردن او کرائینی‌ها شاید خروشچف دلیل خوبی در اختیار داشت، زیرا او به خوبی می‌دانست، برخی از مردم او کرائین شورش کردند و عمدتاً همراه نازی‌ها به شوروی حمله بردند و در جنایات جنگی نازی‌ها علیه شوروی سهیم بودند. آن‌ها هنگامی که ارتش سرخ به سوی غرب یعنی لهستان و آلمان در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ در حرکت بود، ارتش سرخ را با مشکلات فراوانی روبه‌رو کردند.^{۱۲۹} با در نظر گرفتن ابعاد وسیع شورش‌های ضد شوروی در ایالات چین و اینگوش و همین‌طور در بین تاتارهای شبه جزیره کریمه، دولت شوروی به حق نگران بود که وقایع مشابهی نیز در او کرائین صورت گیرد.

۳. این مسأله که آیا کوچانیدن ملیتی باید صورت می‌گرفت یا خیر با طرح دو سؤال معلوم می‌شود.

اول: وسعت شورش‌ها در درون ملیت نامبرده تا چه حد بود؟ آیا آن چنان توده‌ای بود که اکثریت مردم را دربر می‌گرفت؟ در پایین مدارکی ارایه می‌شود که با طرح دو نمونه از این ملیت‌ها آشکار خواهد شد که این شورش‌ها واقعاً توده‌ای بود و اکثریت خلق مربوطه را دربر می‌گرفت.

دوم: به ویژه باید به مسأله نسل‌کشی و یا کشتار خلق پاسخ داد. یک گروه کوچک ملی که در اثر یک زبان، یک تاریخ و یک فرهنگ ویژه در خود تنیده را به طور کامل از هم گسیختن، عملاً به معنای نابودی آن است.

در مورد چچن‌ها و اینگوش‌ها و همچنین تاتارهای شبه جزیره کریمه همکاری آنان با آلمان نازی بسیار گسترده بود. اکثریت جمعیت در این همکاری شرکت داشت. اگر «فقط مجرمین» محکوم و مجازات می‌شدند، به این معنی بود که باید ملیت گسسته می‌شد که به احتمال قوی از بین می‌رفت. به جای آن با وجود هم‌دستی با دشمن، ملیت برقرار ماند و افراد آن در کنار یکدیگر ماندند و حتی به تعدادشان افزوده گشت.

می‌توان حدس زد که خواننده علاقمند، در این مورد با من موافق باشد که جنایتی که از سوی فرد صورت می‌گیرد باید با مجازات فردی پاسخ داده شود. ولی همکاری این ملیت‌ها با ارتش نازی به قدری گسترده بود که مجازات کلیه افرادی که در آن همکاری داشتند ادامه حیات ملیت نامبرده را به عنوان ملیت به خطر می‌افکند. در واقع زندانی کردن و یا اعدام مجرمین منجر به کاهش تعداد زنان و مردان جوان به ویژه در سنین ازدواج می‌شد.

کوچانیدن، این گروه‌ها را گرد هم نگاه داشت. تبعید عمدتاً بدون خسارت‌های قابل توجه انجام گرفت. این امر باعث شد که گروه‌های نژادی در سال‌های بعد (تا امروز) از نظر کمی افزایش یابند و بدین سان فرهنگ و زبان و عملاً وجود آنها به عنوان ملیت کماکان پابرجای ماند و حتی بیش‌تر: بسیاری از آنها در سرزمین‌های جدید که در اختیار آنها قرار داده شد به قدری خوب جا افتادند، که حتی آنگاه که رسماً اجازه یافتند، دیگر هرگز حاضر نشدند به سرزمین‌های اولیه خویش بازگردند.

در اینجا این سؤال که پاسخ بسیار مشکل است پیش می‌آید که آیا مجازات به حق فراریان از زیر پرچم و هم‌دستان نازی‌ها با دیدگاه روشنگری در مورد مجازات فردی و نه جمعی، دیدگاهی که مورد تأیید من است، مطابقت دارد. در موارد نامبرده بالا مجازات جمعی به شری بسیار بزرگ‌تر منجر می‌شد، که به معنی نابودی این نژاد به عنوان یک ملیت موجود و یا کشتار خلق بود.



تاتارهای شبه‌جزیره کریمه

تبعید تاتارهای کریمه در ابعاد گسترده‌ای صورت گرفت. در روسیه در مورد کوچانیدن آنها اسناد فراوانی انتشار یافت که تاکنون همگی در آرشیوهای شوروی مهر و موم شده است. بدیهی است که همه این مطالب از سوی پژوهشگران شدیداً ضد کمونیست تهیه شده و انتشار یافته، که محتوی آنها طبیعتاً به شدت جهت‌دار است. با وجود این، این اسناد بسیار جالب توجه است.

بنابر این اسناد جمعیت تاتارهای کریمه در سال ۱۹۳۹ بالغ بر ۲۱۸ هزار نفر بوده است. می‌توان فرض کرد که تقریباً ۱۰٪ جمعیت یعنی ۲۲ هزار نفر در سنینی بودند که می‌توانستند به خدمت سربازی گرفته شوند. بنابر آمار شوروی که در آن زمان انتشار یافت در سال ۱۹۴۱ قریب ۲۰ هزار تاتار کریمه از ارتش سرخ فرار کرد. تا سال ۱۹۴۴ قریب ۲۰ هزار سرباز تاتار کریمه به ارتش تجاوزگر نازی پیوستند و در کنار آن علیه ارتش سرخ به جنگ پرداختند.

در نتیجه اتهام هم‌دستی توده‌ای با نازی‌ها ننگی است که از دامن تاتارها پاک نمی‌شود.^{۱۳۰} اکنون این سؤال مطرح است، که دولت شوروی می‌بایست چه اقدامی صورت می‌داد؟

اگر می‌گذاشت که همه این مردان جوان بدون مجازات جان سالم به در برند، نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد. ولی دولت شوروی این کار را نکرد!

دولت شوروی می‌توانست ۲۰ هزار فراری از زیر پرچم را تیرباران کند و یا تنها جوانان بالغ را تبعید کند و یا به زندان بیا فکند. باری و به هر جهت هر یک از امکانات هم که عملی می‌شد، به معنی پایان حیات تاتارهای کریمه به عنوان یک ملیت بود. بیش از ۹۰٪ جوانان تاتار کریمه در سنین ازدواج برای نسل بعدی زنان جوان تاتار به عنوان شوهر از دست می‌رفت.

به جای آن دولت شوروی تصمیم گرفت تمام خلق تاتار کریمه را به مناطق آسیای مرکزی کوچ دهد، همان‌طور که در سال ۱۹۴۴ صورت گرفت. تاتارهای کریمه در آنجا صاحب زمین شدند و برای چندین سال از پرداخت مالیات معاف شدند و بدین سان ملیت تاتار برقرار ماند و از نظر جمعیت تا پایان دهه ۱۹۵۰ به طور مداوم رشد کرد.



چچن‌ها و اینگوش‌ها

در سال ۱۹۴۳ در جمهوری سوسیالیستی خودمختار چچن و اینگوشتیا تقریباً ۴۵۰ هزار چچن و اینگوش زندگی می‌کردند. ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر آن‌ها در سنین سربازی بودند. در سال ۱۹۴۲ در اوج پیشروی ارتش آلمان ۱۴۵۷۶ نفر از این مردان به خدمت نظام درآمدند که از میان آن‌ها ۱۳۵۶۰ نفر، یعنی ۹۳٪ از ارتش سرخ گریختند و یا در کوهستان‌ها پنهان شدند و یا به پارتیزان‌ها و باندهایی ضدشوروی پیوستند.

هم‌دستی گسترده چچن‌ها و اینگوش‌ها با گردان‌های متجاوز آلمانی در دستور روز قرار داشت. فرستنده رادیویی «سووبودا» روز ۲۳ فوریه ۲۰۰۰ مصاحبه‌ای با ناسیونالیست‌های چچن انجام داد که با افتخار و غرور از شورش هوادار آلمان‌ها علیه شوروی در فوریه ۱۹۴۳ داد سخن می‌داد، یعنی درست در زمانی که پیشروی‌های ارتش آلمان در منطقه قفقاز به اوج خود رسیده بود.

مشکل توضیحات خروشچف، پرانتز گرفتن عمدی برخی از واقعیت‌های اساسی بود. آن شورش سؤال‌برانگیز در واقع رخ داده بود، ولی از طرف نازی‌ها با این هدف آغاز شده بود تا اکثریت مردم چچن را با نازی‌ها متحد سازد.

خسارات جانی بین تبعیدیان نسبتاً کم بود و بنا بر تحقیقات «بوگای» و «گومف» از ۰٫۲۵٪ کل افراد کوچ داده شده بیش‌تر نشد.

در اسناد NKWD می‌توان خواند: ۴۹۳۲۶۹ چچن، اینگوش و اعضای گروه‌های ملی دیگر در این زمان به ثبت رسیدند و به وسیله ۱۸۰ قطار باری منتقل شدند. ۵۰ نفر به هنگام دستگیری و ۱۲۷۲ نفر طبق این مدارک در طول سفر جان خود را از دست دادند.

در بررسی و داوری انسان‌دوستانه حمل و نقل گروه‌های نامبرده باید در نظر گرفته شود که این اقدام وسط زمستان و در زمانی صورت گرفت، که بدترین جنگ‌ها اگر نه در سطح جهان، حداقل در سطح اروپا بی‌داد می‌کرد. اگر این فاکتورها در نظر گرفته شود، در آن‌صورت خسارات وارده زیاد بزرگ به نظر نمی‌رسد.

ولی این مطالب موضوع تحقیقات ما نیست که باید اتهامات خروشچف را تأیید و یا تکذیب کند. خروشچف در سخنرانی خود ادعا کرد:

۱. گروه‌های ملی «بلا استنا» کوچانیده شدند.

۲. دلایل نظامی برای کوچ دادن ملیت‌ها وجود نداشت.

۳. هم‌دستی با دشمن و فعالیت‌های براندازی «از سوی افراد منفرد و یا گروهی از افراد منفرد» صورت گرفت.

همان‌طور که دیدیم هر سه این ادعاها غلط است.

۱. استثناهایی صورت گرفته بود.

۲. دلایل نظامی برای کوچانیدن وجود داشت

۳. همکاری‌های توده‌ای و گسترده و نه فقط همکاری‌های فردی با نازی‌ها جریان داشت.

از این رو اتهامات خروشچف اصلاً با حقیقت مطابقت ندارد.

۴۰. مورد «لنین‌گرا»

خروشچف:

«پس از پایان جنگ میهنی خلق با غرور پیروزی‌های درخشان خود را که با قربانی‌های فراوان و کوشش و مساعی بی‌پایان به دست آورده بود، جشن گرفت. کشور در فاز شور و شوق سیاسی به سر می‌برد...

و درست در همین زمان ناگهان «قضیه لنین‌گرا» پیش آمد. به طوری که امروز ثابت شده، این مورد خلق شده بود. رفقا «وسنسکی»، «کوزنتسف»، «رودیونف»، «پکف» و دیگران بیگناه به قتل رسیدند.

چه شد که این افراد دشمن خلق نامیده شده و معدوم شدند؟

واقعیت‌ها نشان می‌دهد که «قضیه لنین‌گرا» نیز نتیجه خودکامگی بود، که استالین نسبت به کادرهای

حزبی اعمال می‌کرد.

«قضیه لنینگراد»^{۱۳۱} اسرارآمیز و شگفت‌انگیز است. دلایلی مکفی وجود دارد که حدس بزنیم، این یک

اختراع ساده و معمولی نبود، بلکه جنایت سنگینی رخ داده بود.

خوشبختانه نیازی نیست که این مطلب را ما بار دیگر از نو روشن کنیم. کافیت که فقط ثابت کنیم، وقتی خروشچف ادعا می‌کرد، مورد مذکور تنها پی‌آمد «یکدندگی استالین» بود، دروغ می‌گفت و از این طریق بار دیگر «زیر پا گذاردن وقیحانه حقیقت» از سوی خروشچف آشکار می‌شود.

خروشچف روایت خود را در مورد مسئولین «قضیه لنینگراد» چندین بار، ظاهراً آن‌طور که نیاز داشت، تغییر داد. «بریا» روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ یعنی یک روز قبل از دستگیری (و احتمالاً قتلش) به دستور خروشچف، نامه‌ای در مورد بازرسی و تحقیقات در مورد عضو سابق **NKWD** «م. د. روئیمین» به هیأت ریسه حزب نوشت. او در این سند «روئیمین» را متهم می‌کرد، که «قضیه لنینگراد» را جعل کرده است. مشکل خروشچف ظاهراً اینجا بود که رییس سابق وزارت کشور «ایگناتیف» را که در زمان استالین اخراج شده بود، مستقیماً در قضیه سهیم می‌کرد.

یک سال بعد، در روز ۳ مه ۱۹۵۴ هیأت ریسه حزب به رهبری خروشچف «قطع‌نامه هیأت ریسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی» در مورد «قضیه لنینگراد» را منتشر کرد. این سند «آباکومف» رییس **MGB** (سلف **KGB**) و بریا! را متهم می‌کرد. ولی بریا در این زمان هیچ نوع مسئولیت بزرگ و کوچکی در **MGB** نداشت.

دو سال بعد خروشچف در «سخنرانی محرمانه» مسئول اصلی قضیه را استالین نامید.

در ژوئن ۱۹۵۷ یعنی کمی بیش از یک سال پس از «سخنرانی محرمانه»، خروشچف باز اعلام کرد که استالین مخالف دستگیری «وژنسکی» و دیگران بود و بریا و مالنکف تنها مسؤول این جریان بودند.

حال این که مالنکف در قضیه لنینگراد چه نقشی داشت به جای خود، ولی بریا مطمئناً در آن سهیم نبود، زیرا در این زمان او با سازمان امنیت کشور رابطه‌ای نداشت. ولی در عین حال دلیلی وجود ندارد که باور کنیم خروشچف در سال ۱۹۵۷ حقیقت را گفته، همان‌طور که دلایل کافی وجود داشت که نتوان به حرف‌های او در زمان‌های دیگر نیز باور داشت.

۴۱. مورد سامگرلو

خروشچف:

«از این منظر مورد "سازمان ناسیونالیستی سامگرلو"، که گویا در گرجستان به وجود آمده بود، بسیار آموزنده است. در این مسأله همان‌طور که می‌دانیم در نوامبر ۱۹۵۱ و مارس ۱۹۵۲ در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصمیماتی گرفته شد. این تصمیمات بدون بحث و گفتگو در دفتر سیاسی به تصویب رسید. استالین شخصاً آن‌ها را دیکته کرد. این تصمیمات اتهامات شدیدی را علیه بسیاری از کمونیست‌های صادق مطرح می‌نمود. بر اساس مدارک جعلی ادعا شد که در گرجستان گویا یک سازمان ناسیونالیستی وجود دارد که هدف خود را به کمک کشورهای امپریالیستی، سرنگونی قدرت شوراهای در این جمهوری انتخاب کرده است.

در این رابطه تعدادی از فعالین مسؤول حزبی و دولتی در گرجستان دستگیر شدند. بعد معلوم شد که همه این‌ها افتراهایی علیه سازمان‌های حزبی در گرجستان بوده است.»

تنها اتهام مشخصی که خروشچف بیان می‌دارد این است که استالین تصمیمات کمیته مرکزی در نوامبر ۱۹۵۱ و مارس ۱۹۵۲ را دیکته کرده، بدون این که قبلاً آن‌ها را در دفتر سیاسی مورد بحث قرار دهد. ما می‌دانیم که این حرف حقیقت ندارد.

نقد انتقادی قطع‌نامه دفتر سیاسی روز ۹ نوامبر ۱۹۵۱ منتشر شده است. در آن ناشرین به تصحیح‌هایی که استالین در متن اولیه صورت داده اشاره می‌کنند؛ او برخی از فروبلندی‌ها را تدقیق کرده ولی در عین حال برخی از اتهامات سخت در رابطه با ناسونالیسم مفرط^{۱۳۲} را ملایم‌تر کرده بود. به هر حال، قطع‌نامه روز ۹ نوامبر ۱۹۵۱ و همین‌طور قطع‌نامه ۲۷ مارس ۱۹۵۲ در نشست دفتر سیاسی به تصویب رسید. برای قطع‌نامه دوم تنها عنوانش را استالین نوشته بود و خود قطع‌نامه در دستور جلسه دفتر سیاسی قرار داشت.^{۱۳۳}

ولی ادعای اصلی خروشچف این بود که استالین خالق این قضیه بوده است: «همه این‌ها زیر رهبری «مبتکرانه» استالین - که از طرف هم‌وطنانش «فرزند رشید خلق گرجستان» نامیده می‌شد، صورت گرفت.» این ادعا حقیقت ندارد. "نیکیتا پتروف" یک تاریخ‌شناس ضد استالینی شدید از سازمان ضد کمونیستی افراطی «یادبود» Memorial با نقل از اسنادی به این مطلب پرداخت: «علت اصلی این قطع‌نامه مبارزه علیه «قوم و خویش بازی و رانتخوازی» گسترده در رهبری حزب در گرجستان بود.»^{۱۳۴}

روز ۱۰ آوریل ۱۹۵۳، یعنی یک ماه پس از مرگ استالین، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی «س. د. ایگناتیف»، رئیس سازمان جاسوسی MGB را مجرم اصلی در خلق تمامی این قضایا و بدرفتاری و شکنجه‌های طولانی و دستگیری‌های غیرقانونی زندانیان اعلام کرد. شخص خروشچف نیز عضو هیأت ریسه بود.

«س. د. ایگناتیف» حداقل به خاطر بی‌کفایتی در کنترل زیردستان خود مثل «م. د. ریومین»، «تسپ‌کو» و دیگران مسؤول شناخته شد. روز ۱ آوریل ۱۹۵۳ «ایگناتیف» به خاطر ساخت و پاخت در مورد «توطئه

پزشکان» مسؤول شناخته شد و روز ۳ آوریل به خاطر سهل‌انگاری از مقام دبیری در کمیته مرکزی برکنار گردید. بریا طی نامه‌ای در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ خطاب به هیأت ریسه کمیته مرکزی «ایگناتیف» را متهم کرد به زیردستان خود «ریومین» و دیگران از جمله اجازه داده بود متهمین «قضیه لنینگراد» را شکنجه کنند. ۱۳۵

با این حال این خروشچف بود که پس از دستگیری و یا قتل بریا، «ایگناتیف» را مجدداً در پست‌های پرمسؤولیت به کار گماشت. «ایگناتیف» در کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی حضور داشت. خروشچف به ویژه در ارتباط با «توطئه پزشکان» به او تکیه داشت، با این که هیأت ریسه کمیته مرکزی «ایگناتیف» را به خاطر دسیسه‌بازی شدیداً مورد انتقاد قرار داده و تنزل درجه داده بود.

نقد «بوریس نیکلایفسکی» در رابطه با انتشار «سخنرانی مجرمانه» در **New Leader** به همین صورت روی مسؤولیت «ایگناتیف» در «توطئه سامگرلو» تکیه می‌کند:

نظر خروشچف در مورد «توطئه سامگرلو»، پاکسازی‌های سال ۱۹۵۲ در گرجستان را توضیح می‌دهد و تلویحاً القاء می‌کند که «قضیه سامگرلو» و همین‌طور «قضیه لنینگراد» از طرف بریا و «آباکومف» صحنه‌سازی شده بود. این یک جعل عمدی است. ولی درست در نوامبر ۱۹۵۱ بود که «ایگناتیف» که یکی از سرسخت‌ترین دشمنان بریا بود، وزیر امنیت کشور شد: از این‌رو «قضیه سامگرلو» در واقع ضربه‌ای بود که علیه بریا سازمان داده شده بود.

۴۲. یوگسلاوی

خروشچف:

«خودکامگی استالین تنها در تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌های داخلی کشور متجلی نمی‌شد، بلکه روابط بین‌المللی اتحاد شوروی را نیز دربر می‌گرفت.

در پلنوم ژوئیه کمیته مرکزی علل پیدایش مناقشه با یوگسلاوی به طور وسیع بررسی شد و نقش ناشایسته استالین مورد تأکید قرار گرفت. به هرحال در مورد "مسأله یوگسلاوی" آن‌چنان مشکلاتی وجود نداشت که نتوان آن‌ها را از طریق گفتمان حزبی بین رفقا حل کرد. به هیچ‌وجه پایه و اساس جدی برای پیدایش این "مسأله" وجود نداشت و امکان آن بود که از وقوع جدایی از یوگسلاوی جلوگیری کرد. ولی این بدان معنی نبود که رهبران یوگسلاوی هیچ خطایی مرتکب نشده بودند و یا هیچ کمبودی نداشتند. ولی این کمبودها و خطاها از طرف استالین بزرگ‌نمایی شد و نهایتاً به قطع روابط با یک کشور دوست منجر گردید.»

این هم باز یک دروغ دیگر بود. در ژوئیه ۱۹۵۳ بریا از طرف خروشچف، مالنکف و مولوتف مورد حمله قرار گرفت، زیرا بریا در صدد بود روابط شوروی با یوگسلاوی را بهبود بخشد. و در تمام مدت درست همین سه نفر بودند که تیتو و «رانکوویچ» را «جاسوس سرمایه‌داری» می‌نامیدند که مانند «دشمنان اتحاد جماهیر شوروی رفتار می‌کنند.»

حالا خروشچف و یارانش که به بریا حمله می‌کردند که چرا قصد داشته روابط دو کشور را بهبود بخشد و چرا یوگسلاوها را «رفیق» خطاب می‌کرده، حالا خود تیتو و رانکوویچ را «رفیق» خطاب می‌کردند و به استالین حمله می‌بردند که چرا او این کار را نکرده بود!

۴۳. توطئه پزشکان

خروشچف:

«باید "قضیه پزشکان" را نیز یادآور شد. در واقع به غیر از بیانیه خانم دکتر "تیماشوک"، که شاید زیر فشار برخی اعمال نفوذها و یا به دستور فردی (به هرحال او کارمند غیررسمی دستگاه امنیتی کشور بود) نامه‌ای به استالین نوشته و گفته بود که گویا پزشکان عمداً مداوای غلط به کار می‌بندند، "قضیه‌ای" وجود نداشت.

یک چنین نامه‌ای کافی بود تا استالین فوراً به این نتیجه برسد که پزشکان در اتحاد شوروی در حال توطئه‌ای که در شرف وقوع است، هستند و دستور داد گروهی از بهترین متخصصین پزشکی شوروی را دستگیر کنند. او شخصاً دستور داد که روند بازپرسی چگونه باشد و چگونه باید از دستگیرشدگان بازجویی کرد. او گفت: "وینوگرادف آکادمیسین را باید زنجیر کرد و کتک زد. وزیر سابق اطلاعات و امنیت کشور رفیق "ایگناتیف" در اینجا حضور دارد. استالین صریحاً گفت: "اگر از پزشکان اعتراف‌نگیری، سرت را از دست خواهی داد."

استالین شخصاً قاضی بازپرس را به نزد خود خواند و دستورالعمل‌هایی داد و شیوه تحقیقات را تعیین کرد و این شیوه از کتک زدن، کتک زدن و بازهم کتک زدن تشکیل می‌شد.

چندی بعد از دستگیری پزشکان ما، اعضای دفتر سیاسی، پروتکل بازپرسی‌ها و اعترافات پزشکان را دریافت کردیم. استالین بعد از این که پروتکل را در اختیار ما نهاد، گفت: "شماها مثل بچه گربه کورید. بدون من وضع چگونه خواهد شد. اگر درک نکنید که باید دشمن را پیدا کرد، کشور به قهقرا خواهد رفت."

این مورد به نحوی ساخته شده بود که هیچ‌کس امکان بررسی و کنترل فاکت‌هایی را که تحقیقات بر مبنای آن‌ها صورت گرفته بود، نداشت. ممکن نبود واقعیت‌ها را به کمک تماس مستقیم با کسانی که خود را مجرم شناخته بودند، کنترل کرد.

ولی ما احساس می‌کردیم که نحوه دستگیری پزشکان بودار بود. بسیاری از این افراد را خوب می‌شناختیم و تحت معالجه آن‌ها قرار گرفته بودیم. و بعد پس از این که استالین مُرد، تحقیق کردیم که این «مورد» چگونه پدید آمده بود و دریافتیم که از اول تا آخر ساختگی بود.

این وضعیت زیانبار را استالین به وجود آورد ولی او نتوانست آن را (طبق تصورات خویش) به پایان برساند و از این رو پزشکان زنده ماندند و اکنون از همگی آنان اعاده حیثیت شده است و در مناصب گذشته خود مشغول انجام وظیفه اند و به درمان کاربران بلندپایه حزبی و دولتی سرگرم اند. آن‌ها مورد اعتماد کامل ما هستند و آن‌ها مانند گذشته وظیفه خود را به بهترین وجه انجام می‌دهند.

بریا، دشمن خونی حزب و مأمور یک سازمان جاسوسی خارجی، که اعتماد استالین را جلب کرده بود، در سازماندهی موارد کثیف و شرم‌آور مختلف نقش ناشایسته‌ای را ایفاء کرد.»

در این بخش از «سخنرانی محرمانه» عملیات مربوط به «قضیه توطئه پزشکان» عامداً و به طور کامل از سوی خروشچف غلط منعکس گردید.^{۱۳۶}

تحقیقات در مورد این قضیه در سال ۱۹۵۲ از طرف MGB آغاز شد. نامه‌های دکتر «تیماشوک» در سال ۱۹۴۸ تألیف شده بود و مربوط به درمان پزشکی «آ. آ. شدانف» بود، که با بیماری مرگباری دست‌وپنجه نرم می‌کرد. در هیچ‌یک از این نامه‌ها سخنی از پزشکان یهودی نبود و دکتر «تیماشوک» هیچ‌گاه با اقداماتی که منجر به «محاکمات پزشکان» شد، سروکار نداشت. طعنه و عتاب‌ها تازه سه و یا چهار سال بعد صورت گرفت و خروشچف خیلی ساده متوسل به افترا و بهتان شد.

در این زمان «ایگناتیف» رئیس سازمان امنیت کشور بود و نه بریا. کم‌تر از یک ماه پس از مرگ استالین، روز ۱ آوریل ۱۹۵۳، «ایگناتیف» از طرف هیأت ریسه کمیته مرکزی، که خروشچف نیز در آن عضویت داشت، برای ساخت‌وپاخت در رابطه با «قضیه پزشکان» مورد انتقاد قرار گرفت و مسؤول شناخته شد و به هیچ‌وجه نامی از استالین به عنوان مسؤول مطرح نبود.

این بریا بود که به حيله‌گرى‌ها در «قضيه پزشكان» خاتمه داد كه پزشكان را از بند رهانيد و دستور دستگيرى مسؤولين، از جمله «ايگناتيف» را صادر كرد. «ايگناتيف» كمى بعد، يعنى در پايان ژوئيه ۱۹۵۳ پس از اين كه برىا از ميان برداشته شد (يعنى دستگير شد و يا به قتل رسيد) مجدداً آزاد شد.

به گفته دختر استالين، «سوتلانا ژوزيفونا آلى لويه‌وا»، استالين به تقصير پزشكان يهودى باور نداشت.

در اين زمان استالين دوران بازنشستگى زودهنگام خود را سپرى مى‌كرد و در امور جارى سياسى دخالت نداشت. ولى او مى‌دانست كه در درون سازمان جاسوسى مشكلات جدى وجود دارد. مى‌توان حدس زد كه استالين پيشنهاده شده بود برىا به رياست سازمان امنيت كشور منصوب گردد تا اين مشكلات به ويژه مسأله تأسف بار «توطئه پزشكان» را حل كند. ظاهراً «قضيه سومگرلو» هنوز به خوبي در خاطر او بود.

مشكل بتوان تصور كرد كه برىا طى يك نشست اضطرارى هيات رييسه كميته مركزى در بستر مرگ استالين انتخاب و به طور هم‌زمان رياست سازمان امنيت و رياست وزارت كشور را عهده‌دار شده باشد (تمرکز این همه قدرت در دست یک فرد)، مگر این که این تصمیم قبلاً به اتفاق آراء تصويب شده بود. همين‌طور غيرمحمتمل است توافق در کنار بستر بيمارى استالين صورت گرفته باشد، زيرا هيچ‌كس نمى‌توانست مطمئن باشد كه استالين كى خواهد مرد. محتمل‌ترين وضع اين است كه انتصاب دوگانه برىا براى اين دو وزارتخانه به اتفاق با نظر استالين و يا حتى شايد با پيشنهاده او صورت گرفته بود.

استالين هنوز زنده بود كه مقالات روزنامه‌ها در مورد «توطئه پزشكان» رفته رفته ناپديد شد. «شورس آلكساندروويچ مدوديف» كه شديداً مخالف استالين و يكي از دگراندیشان سابق شوروى بود بر اين عقیده است كه اين نشانه، همراه حقايق ديگر ثابت مى‌كند كه اين استالين بود كه به نفرت پراكنى و مقاله‌نويسى در مورد «توطئه پزشكان» در روزنامه‌ها پايان بخشيد. «مدوديف» تأكيد مى‌كند كه استالين با يهودستيزى كه از ابتدای اين سازوكار با آن همراه بود، مقابله مى‌كرد.

«مدودیف» اعتراف کرد که استالین خود شدیداً مخالف یهودی ستیزی بود.^{۱۳۷}

فصل ۷. «بریا»، «ساخت‌وپاخت‌ها» و «جنایت‌هایش»

۴۴. بریا

خروشچف:

«بریا، دشمن خونی حزب ما و مأمور یک سازمان جاسوسی خارجی، که اعتماد استالین را به خود جلب کرده بود در سازماندهی موارد کثیف و شرم‌آور مختلف نقش ناشایسته‌ای را ایفاء کرد.»

امروز هیچ‌کس قصه‌های خروشچف مبنی براین که بریا مأمور یک سازمان جاسوسی خارجی بود را تأیید نمی‌کند. به علت کثرت فاکت‌ها و اسناد موجود این روایت واقعاً در خود فرو ریخت. همین‌طور مولوتف و کاکانوویچ نیز در آن زمان به آن اعتقاد نداشتند، گرچه که در سال ۱۹۵۳ سکوت کردند.

به اعتراف میکویان حتی در طول حملات کثیف به بریا در پلنوم کمیته مرکزی در ژوئیه ۱۹۵۳ هیچ‌کس به چنین اتهامی اشاره نکرد.^{۱۳۸} خروشچف گفت که پیشنهاد بریا در مورد یک آلمان واحد و بی‌طرف «در مقابل غرب بسیار خاضعانه بود.» ولی شخص استالین در ماه مارس ۱۹۵۲ به متفقین یک آلمان واحد و بی‌طرف را پیشنهاد کرده بود. در آوریل و مه ۱۹۵۳، یعنی پس از مرگ استالین روزنامه پراودا نسخه‌های مختلفی از این پیشنهاد را منتشر کرد. بریا به تنهایی هرگز سرخود نمی‌توانست این پیشنهاد را در ارگان حزب منتشر کند.

این‌که به ادعای خروشچف سیاست آلمان شوروی در قبال غرب «بسیار خاضعانه» بود، با واقعیت مطابقت نداشت. متفقین در برخورد دافع خود سرسخت بودند. آن‌ها هر نوع تأمل و تعقلی را در مورد یک آلمان واحد با قاطعیت رد می‌کردند. اگر اتحاد شوروی روی پیشنهاد خود پافشاری می‌کرد برای قدرت‌های غربی بسیار دردناک می‌شد، زیرا این پیشنهاد برای بسیاری از مردم آلمان بسیار گمراه‌کننده بود. اگر قدرت‌های

غربی سرسختانه در رد این پیشنهاد پافشاری می‌کردند، در آن‌صورت آن‌ها بودند که در مقابل آلمان خصمانه رفتار می‌کردند و نه اتحاد شوروی.

در این مورد مولوتف سالخورده در گفت‌وگو با «فلیکس چویف»: گفت که معتقد است که اتهام «مأمور امپریالیسم» بودن بریا به دلیل پیشنهاد او برای یک آلمان واحد بوده است.^{۱۳۹} بعد از آن این سرزنش بی‌پایه در پلنوم ژوئیه ۱۹۵۳ مطرح شد. ولی بریا یکی از اعضای هیأت ریسه حزب بود و مطلبی که مطرح شد تنها یک پیشنهاد بود. مطرح کردن چنین سؤالی غلط نبود، زیرا نمی‌توانست بدون تأیید هیأت ریسه تصویب شود. سؤال مستقیم «چویف» که آیا بریا واقعاً جاسوس کشور خارجی بود و این که آیا هیچ مدرکی در تأیید این اتهام وجود داشت را مولوتف نفی کرد.

۴۵. «کامینسکی» بریا را به همکاری با حزب مساوات متهم می‌کند.

خروشچف:

«آیا علایمی وجود داشت که بریا دشمن حزب بود؟ آری این علایم وجود داشت. در پلنوم کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۷ "کامینسکی" کمیسار خلق در امور تندرستی و بهداشت گفت که بریا در سازمان جاسوسی مساوات کار می‌کرده است. پلنوم هنوز به پایان نرسیده بود که "کامینسکی" دستگیر و پس از آن اعدام شد. آیا استالین توضیحات کامینسکی را بررسی کرد؟ خیر، زیرا استالین به بریا باور داشت و همین برای او کافی بود.»

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی جُنگ عظیمی از اطلاعات منتشر گردیده است که این قصه دروغ خروشچف را رد می‌کند. مثلاً «پاولونفسکی» در نامه ژوئن ۱۹۳۷ که اخیراً منتشر شده تأیید می‌کند که بریا در حقیقت برای حزب در بین ناسیونالیست‌های حزب مساوات به طور مخفی کار می‌کرده.

بریا در زندگی‌نامه خود به این فعالیت مخفی می‌پردازد که اگر معتقد نبود که این اقدام وفاداری او به حزب را برجسته خواهد کرد، هرگز نمی‌کرد. ۱۴۰

دائرةالمعارف بیوگرافیک **Imperia stalina** به قلم «زالسکی» که می‌توان آنرا شدیداً ضداستالینی دانست، ادعای بریا در رابطه با کار مخفی او را تأیید می‌کند. به طوری که در یادداشت‌های «سرجو اورژنیکیدزه» در مورد بریا تأکید می‌شود، در واقع اگر تردیدی در مورد وفاداری بریا به حزب وجود داشت، توصیه «سرگئی کیروف» در مورد بریا و همین‌طور نزدیکی خانواده بریا به خانواده «اورژنیکیدزه» نیز غیرقابل تصور بود.

روشن و واضح است که خروشچف بازار یک شایعه کهنه مربوط به دورانی را که بریا در مبارزات مخفی ناسیونالیستی شرکت داشت، دوباره گرم می‌کرد. کار تحقیقاتی مخفی بسیار خطرناک است و «روایت» بریا باید بسیار خوب و مطمئن بود تا به حزب مساوات بقبولاند که او برای آنها کار می‌کند. تعجب‌برانگیز نیست که این پرده استتار برای رهبران بلشویک نیز گیج و گمراه کننده بود.

نامه بریا در سال ۱۹۳۳ به اورژنیکیدزه نشان می‌دهد که او هنوز کوشش می‌کرد این شایعه بدخواهانه را از بین ببرد. اگر او قصد او از این کار «ثبت در پرونده» نبود، هرگز چنین نامه‌ای را به عضو دفتر سیاسی حزب نمی‌نوشت.

خروشچف به تمام اطلاعات و منابعی که امروز در اختیار ما است و حتی بیش‌تر، دسترسی داشت. او باید می‌دانست که دروغ می‌گوید و این ترفند دیگری برای تضعیف بریا بود.

۴۶. «کارت ولیش ویلی»

خروشچف:

روابط طولانی و خصمانه بین بریا و «کارت ولیش ویلی» معرف حضور همگان است. این داستان به دورانی برمی‌گردد که رفیق «سرجو» در ماوراء قفقاز بود و «کارت ولیش ویلی» همکار نزدیک او بود و همین بریا را بر آن داشت تا علیه «کارت ولیش ویلی» پرونده‌سازی کند.

کاملاً مشخص است که در این «مورد» «کارت ولیش ویلی» به جرم اقدام تروریستی علیه بریا به دادگاه کشیده شد.

«کارت ولیش ویلی» (که به نام روسی لاورنتف نیز شهرت دارد) روز ۲۲ ژوئن ۱۹۳۷ در پلنوم کمیته مرکزی از حزب اخراج شد و بلافاصله دستگیر گردید. او روز ۲۲ اوت ۱۹۳۸ که یژوف رییس NKWD بود و نه بریا، اعدام شد.

یادداشتی از طرف بریا به استالین در دست است که به شرکت «کارت ولیش ویلی» در یک گروه زیرزمینی دست راستی اپوزیسیون در گرجستان اشاره می‌کرد.

البته این یادداشت در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۷ یعنی یک ماه پس از دستگیری «کارت ولیش ویلی» نوشته شده بود.

• «کارت ولیش ویلی» در اسناد دیگری کراراً از طرف «لیوشکف» که یکی از افراد «یژوف» بود و نه بریا نامیده می‌شد. «لیوشکف» در توطئه‌های «یژوف» شرکت داشت و مسؤول شکنجه و قتل بسیاری از افراد بی‌گناه بود. ولی «یژوف» یکی از دشمنان سرسخت بریا بود. با اطمینان می‌توان پذیرفت که «لیوشکف» در ردیابی جنایات «کارت ولیش ویلی» به بریا کمک نکرده بود.

• در اسناد اعاده حیثیت «پستیژوف» نیز «کارت‌ولیش‌ویلی» به عنوان توطئه‌گر شناسایی شده بود.

• «ج. آ. یاکولف»، یکی از همکاران بسیار نزدیک استالین در دروان تهیه قانون اساسی سال ۱۹۳۶ و معاون رئیس کمیسیون کنترل حزب و همچنین عضو کمیته مرکزی نیز از «کارت‌ولیش‌ویلی» نام برد. «یاکولف» به طور ناگهانی روز ۱۲ اکتبر ۱۹۳۷ دستگیر شد و در طی اعترافات مبسوط خود در روز ۱۵ تا ۱۸ اکتبر ۱۹۳۷ در کنار بسیاری دیگر، از «کارت‌ولیش‌ویلی» نام برد. از اشاره‌های مکتوب و یادداشت‌های موجود در تحقیقات بعدی روشن می‌شود که استالین از اعترافات «یاکولف» به شدت متعجب شده و جا خورده بود.

پرونده اعاده حیثیت «کارت‌ولیش‌ویلی» بریا را مسئول همه چیز اعلام می‌کرد. حتی اگر به «کارت‌ولیش‌ویلی» خیانت شده بود، باز این مسأله نمی‌توانست حقیقت داشته باشد. اکثر اسناد علیه بریا از طرف «لیوشکف» ارایه شده بود و یا مثل مورد اعتراف‌های «یاکولف» اصلاً ربطی به بریا نداشت.

«کارت‌ولیش‌ویلی» در ژوئن ۱۹۳۷، یعنی مدت‌ها قبل از این که بریا با **NKWD** سروکار داشته باشد، دستگیر شد. بسیار سخت می‌توان تاریخ دقیق اعدام «کارت‌ولیش‌ویلی» را تعیین کرد. در وب‌سایت **Memorial** این تاریخ در اوت ۱۹۳۸ معرفی می‌شود.^{۱۴۱} اگر این تاریخ حقیقت داشته باشد، در آن‌صورت شرکت بریا در بازجویی و شکنجه مفروض «کارت‌ولیش‌ویلی» ممکن نبود، زیرا او تازه روز ۲۱ و یا ۲۲ اوت ۱۹۳۸ به معاونت «یژوف» در **NKWD** منصوب شد. او تا ۳۱ اوت به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان به کار خود ادامه داد و به طور مستند تازه روز ۱ سپتامبر ۱۹۳۸ وارد مسکو شد تا به شغل جدید خود بپردازد.^{۱۴۲}

طبق گزارش «پوسپلف»، «کارت‌ولیش‌ویلی» (لاورنتف) زیر شکنجه مجبور به اعتراف و متهم کردن دیگران شده بود. این امر کاملاً معتبر به نظر می‌رسد زیرا بنا بر اظهارات «فرینفسکی»، «یژوف» و همکارانش (از جمله خود فرینفسکی) به طور منظم دستگیرشدگان را شکنجه می‌کردند.

با مشاهده عینی زمان‌های اعلام شده روشن است که بریا به هیچ‌وجه مسئولیتی در قبال سرنوشت «کارت‌ولیش‌ویلی» نداشته است. خروشچف نیز باید این را می‌دانست. و به همین دلیل هم بود که ظاهراً به طور خاص تاریخ اعدام «کارت‌ولیش‌ویلی» در گزارش «پوسپلف» ذکر نشده بود تا خروشچف بتواند کلیه مسئولیت‌ها را به گردن بریا بیافکند. اگر تاریخ اعدام قبل از ورود بریا به NKWD اعلام می‌شد، مغایر با نیت گزارش «پوسپلف» از آب درمی‌آمد که هدفش کمک به یافتن حقیقت نبود.

۴۷. کدروف

خروشچف:

«رفیق قدیمی "کدروف" نامه زیر را خطاب به کمیته مرکزی حزب برای رفیق "آندریف" (عضو کمیته مرکز وقت) نوشت:

"از درون سلول تاریک زندان "لفورتو" از شما تقاضای کمک می‌کنم. این فریاد هولناک را بشنوید، ناشنوا نمائید، از من حمایت کنید، کمک کنید تا کابوس شکنجه به پایان رسد و خطاها عیان گردد! من بی‌گناه رنج می‌برم..."

بلشویک کهنه، رفیق قدیمی "کدروف" از طرف دانشگاه نظامی بی‌گناه اعلام شد. ولی با وجود این به دستور بریا اعدام گردید.»

جزئیات مورد «کدروف» عمدتاً ناشناخته است، زیرا اسناد مکتوب در این مورد در دست پژوهشگران قرار داده نشده است. ولی انتشارات یک اداره دولتی روسی که نشان می‌دهد دستور اعدام «کدروف» از طرف دادستان کشور «بوخوف» امضاء شده بود، برای تحقیقات ما کافیه است. بریا مجری این دستور بود، ولی «حکم اعدام» از طرف او صادر نشده بود.^{۱۴۳}

البته در مورد قضیه «کدروف» اطلاعات دیگری نیز در اختیار ما هست. می‌دانیم که حکم اعدام «کدروف» بدون شک از طرف یک دادگاه صادر شده بود. به علت کمبود جا نمی‌توانیم کلیه جزییات این قضیه را مورد بررسی قرار دهیم ولی مطمئناً خروشچف دسترسی به این اطلاعات و واقعیت‌های دیگر داشت و با این‌حال بار دیگر هنگامی که در مورد بریا و «کدروف» سخن می‌گفت، دروغ گفت.

۴۸. برادر اورژنیکیدزه

خروشچف:

«بریا همین‌طور با خانواده رفیق اورژنیکیدزه هم تسویه حساب کرد. چرا؟ زیرا اورژنیکیدزه اجرای نقشه‌های کثیف او را به هم زد. بریا راه خود را باز می‌کرد، به این صورت که کسانی را که می‌توانستند به او لطمه زنند، از بین می‌برد. اورژنیکیدزه همیشه مخالف بریا بود و با استالین نیز در این مورد گفت‌وگو کرده بود. استالین به جای آن‌که قضیه را پیگیری و راستی‌آزمایی کند و اقدامات لازم را اتخاذ نماید، اجازه داد که برادر اورژنیکیدزه به قتل رسد و خود اورژنیکیدزه را به وضعیتی کشاند که مجبور شد با گلوله دست به انتحار بزند.»

بنا بر تحقیقات «اولگ خلونیوک»، «سرجو اورژنیکیدزه» به احتمال قوی به دلایل بیماری، دست به خودکشی زد. او از مدت‌ها قبل واقعاً مریض بود ولی تا روز آخر حیات به روند عادی کار و زندگی خود

ادامه داد. ۱۴۴

مرگ او به هیچ‌وجه ربطی به استالین، برادرش و یا بریا نداشت. بلکه حتی برعکس: با توجه به حقایق شناخته شده اورژنیکیدزه فعالانه از بریا حمایت می‌کرد و تا اواسط دهه ۱۹۳۰ روابط بسیار خوبی با او داشت.

تحقیقات جدید «ولادیمیر ل. بوبروف» (اکتبر ۲۰۰۸) نشان می‌دهد که هیچ مدرک معتبری برای خودکشی اورژنیکیدزه وجود ندارد و اینجا هم باز یک دروغ دیگر بود که خروشچف اختراع کرده بود. بدون شک همان‌طور که گزارش داده شد، اورژنیکیدزه در اثر ایست قلبی و به مرگ طبیعی مرد. ۱۴۵ «اولگ خلونیوک»، در پیش‌گفتار کتاب خود (زندگی‌نامه اورژنیکیدزه) بدون ذکر منبع، بهتان خروشچف را تکرار کرد، گفتی که فاکت و سند موثقی است. این پیش‌گفتار در چاپ جدید زندگی‌نامه که چهار سال پس از برکناری خروشچف منتشر شد، برداشته شده بود. ۱۴۶

حدود ۲۴ اکتبر ۱۹۳۶ در ۵۰-مین سالگرد تولدش، «سرجو» مطلع شد که برادرش «پاپولیا» در گرجستان دستگیر شده است. ۱۴۷ برادر «سرجو»، «والیکو» در مقابل کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان از «پاپولیا» دفاع کرد که به اخراج او منجر شد. در این زمان بریا رییس حزب در گرجستان بود. در اواسط دسامبر «سرجو» در این مورد از او کمک طلبید. بنابر تحقیقات «اولگ خلونیوک»، «بریا نگرانی قابل توجهی از خود نشان داد...»، قضیه را پیگیری کرد و «والیکو» را مجدداً به حزب بازگرداند و یادداشت محترمانه‌ای به «سرجو» فرستاد. ۱۴۸

«سرجو» در شب ۱۷ به ۱۸ فوریه ۱۹۳۷ به علت ایست قلبی از جهان رفت. ۱۴۷ و ۱۴۹ با وجود وخامت وضع جسمی او به کار روزمره خود ادامه داده بود. «اولگ خلونیوک»، مملو از نفرت و کینه علیه استالین به انحاء مختلف کوشش کرد ثابت کند که رابطه‌ای بین مرگ «سرجو» و استالین وجود دارد. «اولگ خلونیوک»، کوشش کرد یک گفت‌وگوی تلفنی بین استالین و بریا «بازسازی» کند که البته موفق هم نشد. او نتوانست ثابت کند که چنین گفت‌وگویی اصلاً صورت گرفته بود، چه رسد به این که محتوای این گفت‌وگو چه بود!

«پاپولیا» در نوامبر ۱۹۳۷ تیرباران شد. ۱۷۳ «اولگ خلونیوک»، اطلاعات دیگری در این مورد ارائه نمی‌کرد، زیرا ظاهراً اطلاعات بیش‌تری هم نداشت. کاملاً روشن می‌شود دید که مرگ «سرجو» را به هیچ شکلی نمی‌توان به اعدام «پاپولیا» مربوط کرد.

به گفته بریا رابطه شخصی «سرجو» با برادرش «پاپولیا» بسیار بد بود. «پاپولیا» نسبت به اتحاد شوروی برخوردی خصمانه داشت. «سرجو اورژنیکیدزه» وقتی در تفلیس بود، به سراغ برادرش نمی‌رفت، بلکه همیشه نزد بریا به سر می‌برد.

در دوران خروشچف و همین‌طور در دوران گارباجف قصه و روایت‌هایی به عنوان «فاکت» در جریان بود، که گویا اورژنیکیدزه یک «لیبرال» و مخالف محاکمات مسکو و از این قبیل بود. هیچ مدرکی در تأیید این موضوع در دست نیست. در این مورد «آرچ گتی» می‌نویسد:

«... این‌طور به نظر می‌رسد که اورژنیکیدزه به طور کلی مخالفتی علیه ترور، از جمله علیه زینویف، کامنف و بوخارین نداشت. استالین از او خواهش کرد به عنوان سخنگوی اصلی در پلنوم کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷ در مورد اقدامات خرابکارانه در صنایع مطالبی تهیه کند. متن سخنرانی که اورژنیکیدزه تهیه کرده بود و قرار بود در پلنوم فوریه ۱۹۳۷ به عنوان گزارشگر اصلی در مورد خرابکاری‌ها در صنایع قرائت شود، از طرف استالین تأیید شد و در هماهنگی کامل با خط مشی سخت‌گیرانه در این دوران بود.^{۱۵۰}»

خلاصه کنیم: تک‌تک اظهاراتی که خروشچف در مورد بریا و یا اورژنیکیدزه بیان کرد، دروغ بود. اورژنیکیدزه دشمن بریا نبود، او هر بار که به تفلیس می‌رفت به جای برادرش «پاپولیا» با رغبت وقت خود را با بریا می‌گذراند.

بنابر نظر «اولگ خلونیوک»، «پاپولیا» در نوامبر ۱۹۳۷ یعنی مدت‌ها پس از مرگ «سرجو» (۱۷-۱۸ فوریه ۱۹۳۷) اعدام شد و لذا «نابودی» «پاپولیا» نمی‌توانست مسبب مرگ «سرجو» باشد.

و همین‌طور مرگ اورژنیکیدزه ربطی هم به بریا نداشت. حتی «اولگ خلونیوک»، دشمن خونی استالین به این نتیجه رسید که اورژنیکیدزه به علل بیماری خودکشی کرد. کلیه مدارک و اسناد دال براین است که کل «روایت خودکشی» را باید جعلی و متعلق به دوران خروشچف دانست.



گریگوری (سرجو) اورژنیکیدزه

فصل ۸. ایدئولوژی و فرهنگ



۴۹. استالین. معرفی کوتاه او

خروشچف:

«رفقا!

کیش شخصیت عمدتاً به این علت چنین ابعاد عظیمی به خود گرفت، چون استالین خود با تمام قوا تجلیل از شخصیت خود را اشاعه می‌داد و تقویت می‌کرد. نمونه‌های فراوانی وجود دارد. یکی از بارزترین نمونه‌ها برای تعریف از خود و فقدان تواضع و حیای ابتدایی استالین، نشر «زندگی‌نامه کوتاه» او در سال ۱۹۴۸ بود.

این کتاب مبین تعریف و تمجید لجام‌گسیخته و نمونه بارزی است که چگونه می‌توان انسان را به مرتبت خدایی رساند و از او یک فرد خردمند و خطاناپذیر ساخت. «بزرگ‌ترین رهبر» و یک «استراتژیست شکست‌ناپذیر در زمان و جهان». «دیگر هیچ عبارت دیگری که مقام استالین را بازهم بالاتر برد، نمی‌توان پیدا کرد.

دلیلی وجود ندارد که اینجا ستایش‌های مشمئزکننده‌ای را که در این کتاب به حد وفور ذکر شد، تکرار کرد. فقط باید تأکید کرد که همه آن‌ها از سوی شخص استالین ویرایش و تأیید شده است و برخی از آن‌ها حتی دست‌خطی در کتاب تصحیح گردیده است.

استالین در این کتاب چه چیز را مکمل ضروری می‌دانست؟ شاید قصد داشت شور و اشتیاق چاپلوسانی که «زندگی‌نامه کوتاه» را نگاشته بودند، کاهش بخشد؟ خیر! او بخش‌هایی را که فکر می‌کرد در آن شکر و قدردانی از زحمات وی ناکافی است، تغییر می‌داد.

در اینجا برخی از بخش‌های کتاب که فعالیت‌های استالین را مشخص می‌کرد و به دست شخص استالین اضافه شده بود، ارایه می‌کنم:

"پس از این که لنین از صف مبارزین رفت نهایتاً در مبارزه علیه متزلزلین و تسلیم‌طلبان، تروتسکیست‌ها و هواداران زینویف، بوخارین و کامنف، آن هسته رهبری کننده حزب ما شکل گرفت...، که پرچم لنین را افراشته نگاه داشت، حزب را حول محور وصیت لنین یکپارچه کرد و خلق شوروی را در جاده پهناور صنعتی‌سازی کشور و تعاونی‌سازی کشاورزی به پیش برد. مدیر این هسته مرکزی و نیروی هدایت‌کننده حزب و کشور، رفیق استالین بود."

و این‌را خود استالین نوشته بود! و بعد او ادامه داد:

"استالین که به حق استادانه، وظیفه رهبری حزب و خلق را انجام داد و از حمایت کامل تمامی خلق شوروی برخوردار بود، در طول فعالیت‌های خود هرگز حتی ذره‌ای خودبزرگ‌بینی، تفرعن و خودپسندی به نمایش نگذاشت."

کی و کجا یک کاربر حزبی توانست به این صورت از خود تعریف کند؟ آیا این در شان یک کاربر مارکسیست لنینست است؟ خیر! مارکس و انگلس درست علیه همین خصایل قاطعانه برخورد کردند. لنین همیشه این کار را شدیداً محکوم کرد.

در نسخه تصحیح‌شده کتاب جمله زیر آمده بود: "استالین، لنین امروز است." این جمله ظاهراً برای استالین کافی نبود و از این رو با دست‌خط خود آنرا این‌طور که در زیر می‌آید تصحیح کرد: "استالین ادامه‌دهنده لایق اثر لنین است و یا این‌طور که در حزب ما گفته می‌شود: استالین، لنین امروزی است."

انسان می‌تواند جنگی از نمونه‌های مشابه تعریف از خود را که به دست استالین در تصحیح کتاب صورت گرفته است، اضافه کند. به ویژه تمجید و ستایش از خود به خاطر نبوغ نظامی و استعداد راهبردی بسیار سخاوتمندانه صورت گرفته است.

می‌خواهم به دیباچه‌ای که استالین به دست خود در مورد نبوغ نظامی استالینی نگاشته اشاره کنم.

او نوشت: "رفیق استالین همین‌طور علوم جنگی پیشرفته شوروی را توسعه و تکامل بخشید. رفیق استالین آموزه فاکتورهای تاثیرگذارنده پیوسته را که برای تعیین سرنوشت جنگ تعیین کننده است، تعمیق داد و هم‌چنین آموزه دفاع فعال و قوانین ضدحمله و هجوم، همکاری بخش‌های مختلف نظامی، سلاح‌های مختلف و ابزار جنگی تکنیکی در شرایط جنگ مدرن، نقش توده عظیم تانک و هواپیما در جنگ‌های مدرن، و آموزه توپخانه به عنوان پرقدرت‌ترین نوع سلاح را تعمیق داد. در مرحله‌های متفاوت جنگ استالین نابغه راه‌حل‌های درست را یافت که کلیه ویژگی‌های وضعیت موجود را در نظر می‌گرفت."

استالین سپس نوشت:

"هنر جنگ استالینی هم در دفاع و هم در حمله هویدا شد ... با ریزبینی یک نابغه، رفیق استالین نقشه‌های دشمن را درک کرد و آن‌ها را به هم ریخت. جبهه‌هایی که رفیق استالین رهبری نیروهای شوروی را در دست داشت، نمونه‌های عالی در هنرهای رزمی عملیاتی است."

به این صورت استالین به عنوان یک برنامه‌ریز مورد ستایش قرار گرفت. چه کسی این کار را کرد؟ استالین شخصاً، البته نه در نقش یک استراتژ و برنامه‌ریز، بلکه فقط در نقش یک نویسنده و یا سردبیر، یعنی در نقش خالق اصلی یک زندگی‌نامه که مملو از تعریف و تمجید از خود او بود.

رفقا این واقعیت است، یک واقعیت شرم‌آور.

تغییراتی که در این زندگی‌نامه از سوی استالین صورت گرفت در سال ۱۹۹۰ اول در ایزوستیا منتشر شد و بعد از آن چندین بار دیگر تجدید چاپ گردید.

این روند بینش دقیقی را در اختیار ما می‌گذارد که چگونه خروشچف در مورد تغییرات در این زندگی‌نامه دروغ گفت. حتی «و. آ. بلیانف»، ناشر مطالبی که در این روزنامه منتشر شد، که یک مخالف سرسخت استالین بود، مجبور شد اعتراف کند که اغلب تصحیح‌های استالین در این جهت بود که تعریف و تمجیدها را در طرح کتاب دور کند و جنبه متواضعانه‌تری به آن بدهد.

خروشچف عمداً خصلت برخی از این تصحیح‌ها را که در سخنرانی خود مطرح نمود، جعل کرد. مثلاً خروشچف فقط بخش اول این جمله: «استالین که به حق استادانه، وظیفه رهبری حزب و خلق را انجام داد و از حمایت کامل تمامی خلق شوروی برخوردار بود، در طول فعالیت‌های خود هرگز حتی ذره‌ای خودبزرگ‌بینی، تفرعن و خودپسندی به نمایش نگذاشت.»

را بیان کرد و از این طریق مفهوم کل جمله را عمده‌تغییر داد. در اینجا آن بخش از جمله را که خروشچف پراتنز گرفت، ملاحظه کنید:

«او در مصاحبه‌ای با نویسنده آلمانی "لودویگ" که طی آن اهمیت لنین نابغه در ایجاد تحول کشور ما را مورد تأکید قرار می‌داد، در مورد نقش شخص خود خیلی ساده گفت: "آن‌چه که به من مربوط می‌شود، من فقط یک شاگرد لنینم و سعی و کوشش من این است تا لایق او باشم."»

در جمله «پس از این که لنین از صف مبارزین رفت نهایتاً در مبارزه علیه متزلزلین و تسلیم‌طلبان، تروتسکیست‌ها و هواداران زینویف، بوخارین و کامنف، آن هسته رهبری کننده حزب ما شکل گرفت...» که پرچم لنین را افراشته نگاه داشت، حزب را حول محور وصیت لنین یکپارچه کرد و خلق شوروی را در جاده پهناور صنعتی‌سازی کشور و تعاونی‌سازی کشاورزی به پیش برد. مدیر این هسته مرکزی و نیروی هدایت کننده حزب و کشور رفیق استالین بود.» که در سخنرانی محرمانه بیان گردید، یک نکته حذف شده بود. در اینجا استالین نام بسیاری دیگر از رهبران حزبی را نیز مطرح می‌کرد ولی خروشچف از تکرار نام آنان در سخنرانی خود خودداری کرد. در پایین متن کامل از زندگی‌نامه با بخش‌هایی که خروشچف حذف کرد (که برجسته شده):

«پس از این که لنین از صف مبارزین رفت نهایتاً در مبارزه علیه متزلزلین و تسلیم‌طلبان، تروتسکیست‌ها و هواداران زینویف، بوخارین و کامنف، آن هسته رهبری کننده حزب ما شکل گرفت...» که پرچم لنین را افراشته نگاه داشت، حزب را حول محور وصیت لنین یکپارچه کرد و خلق شوروی را در جاده پهناور صنعتی‌سازی کشور و تعاونی‌سازی کشاورزی به پیش برد. این هسته مرکزی تشکیل شده بود از استالین، مولوتف، کالینین، وروشیلوف، فرونزه، دزرژینسکی، کاگانوویچ، اورژنیکیدزه، کیروف، یاروسلافسکی،

میکوین، آندریف، سورنیک، شدانف، شیکیریاتف و دیگران. ...»

حتی بدون استفاده از متن اصلی، این نقل قول در سخنرانی محرمانه «در نسخه تصحیح شده کتاب جمله زیر آمده بود: «استالین، لنین امروز است.» این جمله ظاهراً برای استالین کافی نبود و از این رو با دستخط خود

آن‌را این‌طور که در زیر می‌آید، تصحیح کرد: «استالین ادامه‌دهنده لایق اثر لنین است و یا این‌طور که در حزب ما گفته می‌شود: استالین، لنین امروزی است.» به وضوح نشان می‌داد که استالین در آن بخش از متن که او را با لنین هم‌طراز قرار می‌داد، تغییراتی داد که او را فقط ادامه‌دهنده کار لنین معرفی می‌کرد.

در جای دیگر خروشچف باز مطالبی را به استالین نسبت می‌داد که آن‌ها هم دروغ بود. در حقیقت قسمت اول زندگی‌نامه از سوی ژنرال «م. ر. گالاکتیونف» نوشته شده. «ل. و. ماکسیمنکف» به این مسأله اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«برخلاف اتهامات خروشچف، استالین با تصحیح‌های خود، غلوهای سرمستانه ناشی از پیروزی در متن را به طور سیستماتیک کاهش داد و مثلاً عنوان دیوان‌سالارانه و شبه‌دمکراتیک "رفیق استالین" را جانشین عنوان "ژنرال‌سیمو استالین" کرد و یا به جای "درس‌ها"، "موضع" و یا به جای "اشکال جاویدان هنر عملیاتی/نظامی" لغت "قابل توجه" را به کار برد.»^{۱۵۱}

«ماکسیمنکف» اشاره بسیار انتقادی استالین در مورد چاپ دوم زندگی‌نامه خود را به طور مبسوط مورد بحث قرار داد. از نسخه اصلی چنین برمی‌آمد که استالین در ابتدا فرمان داده بود یک زندگی‌نامه جدید لنین نوشته شود، واقعیتی که نه در دوران خروشچف و نه در دوران «پرسترویکای» گارباجف اشاره‌ای به آن نشد.

استالین «خصلت سوسیال رولوسیونی» تعریف و تمجیدهایی را که نویسندگان «زندگی‌نامه کوتاه» در حق او روا داشته بودند شدیداً مورد انتقاد قرار داد. او آن‌ها را متهم به «ایجاد بت‌پرستی» کرد.

او کلیه تمجیدها در مورد آموزه‌های لنین را که در پیش‌نویس کتاب به او نسبت داده شده بود، رد کرد و به جای آن، آن‌طور که باید و شاید نقش لنین را بزرگ کرد.

«ماکسیمنکف» در پایان ادامه داد که خروشچف محتوای مفهومی واقعی تغییراتی را که استالین خواستار شده بود، جعل کرده و تأکید کرد که این مسأله نه در دوران خروشچف و نه در اتحاد شوروی بعد از خروشچف، تصحیح نشد. بخش‌های دیگر زندگی‌نامه که از طرف نویسندگان مطرح نشده ولی از سوی استالین شخصاً به آن اضافه شده بود، شامل یک بخش طولانی در مورد اهمیت نقش زنان در انقلاب و در جامعه شوروی بود.

هنگامی که «ریچارد کاسپالف» در سال ۱۹۹۸ نگاشته‌های شخصی «و. د. موخالف»، عضوی از کارگروه «زندگی‌نامه کوتاه» را بررسی می‌کرد، به یادداشت خطی او در مورد دو ملاقات با استالین در رابطه با زندگی‌نامه برخورد. او این یادداشت را در صفحات ۴۵۱ و ۴۷۶ در کتاب خود **Slovo Tovarishchu** **Stalinu** به چاپ رساند.

«کوسپالف» یکی از ستایشگران استالین و رهبر یکی از احزاب کمونیستی نوین روسیه است، با این حال حتی «رابرت سرویس» در انتشار جدید زندگی‌نامه استالین که بسیار خصمانه است در چندین زیرنویس به اثر او اشاره می‌کند.^{۱۵۲} از این‌رو به نظر ما مناسب است که از آن نقل قول شود. بخشی از متن کتاب نشان می‌دهد که استالین تا چه حد از تعریف و تمجیدهایی که در نسخه اول زندگی‌نامه به او نسبت داده شده بود، منزجر بود.

۵۰. دوره تعلیمی کوتاه

خروشچف:

«می‌دانیم که کمیسیونی از طرف کمیته مرکزی حزب برای تهیه "دوره تعلیمی کوتاه تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)" فعالیت می‌کرد. با صراحت بگویم این کتاب که مملو از کیش شخصیت بود، کار مشترک گروهی از نویسندگان بود. این امر در پیش‌گفتار کتاب "زندگی‌نامه کوتاه" استالین این‌طور منعکس شده بود:

"یک کمیسیون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) زیر رهبری رفیق استالین و شرکت فعال شخصی او «دوره تعلیمی کوتاه تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)» را خلق کرد."

ولی این عبارت استالین را راضی نمی‌کرد. در «زندگی‌نامه کوتاه» این جمله با جمله زیر جایگزین شد:

"در سال ۱۹۳۸ کتاب "تاریخ کوتاه حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)"، دوره تعلیمی کوتاه، از طرف رفیق استالین تهیه شد که مورد تأیید یک کمیسیون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار گرفت." چه چیز دیگری می‌توان به این جمله اضافه کرد؟

به طوری که می‌بینید، ما شاهد یک دگردیسی عجیب کاری که از سوی یک گروه انجام شد، به کتابی که استالین نوشت می‌باشیم. نیازی به گفتن نیست که این دگردیسی به چه نحو و چرا انجام شد.

این سؤال به‌جا مطرح می‌شود که اگر استالین نویسنده این کتاب است، به چه دلیل نیاز به چنین تعریف و تمجیدی از شخص خود داشت و چرا تمام دوره پسانقلاب تاریخ باشکوه حزب کمونیست ما تنها به پس‌زمینه‌ای برای عملکردهای «استالین نابغه» تبدیل شد؟

آیا در این کتاب مساعی حزب در زمینه تحول سوسیالیستی کشور، ساختمان جامعه سوسیالیستی، صنعتی کردن و اشتراکی کردن زمین و همین‌طور گام‌های دیگر و رفتار حزب در راهی که لنین مشخص کرده بود، بازتاب یافت؟ این کتاب عمدتاً در مورد استالین، در مورد سخنان او و در مورد سخنرانی‌های او سخن می‌گوید. همه چیز بدون استثنا با نام او گره خورده است.

و وقتی استالین خود توضیح می‌دهد که "دوره تعلیماتی کوتاه تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)" را نوشته، حداقل باید تعجب برانگیزد. آیا یک مارکسیست-لنینیست می‌تواند این طور راجع به خود قلم فرسایی کند و خود را به عرش اعلاء برساند؟»

این‌طور به نظر می‌رسد که هیچ‌کس به جز خروشچف ادعا نکرده است که استالین نویسنده «دوره کوتاه» بوده است. نه خروشچف و نه هیچ‌کس دیگر نتوانسته هرگز دلیلی برای اثبات این امر، که استالین ادعای نویسندگی کتاب را داشته، ارایه کند. مولوتف صریحاً اعلام کرد که استالین هرگز چنین ادعایی را نکرده بود.

به هر حال در رابطه با «دوره تعلیماتی کوتاه» اولین اشاره‌ها به نقش مفروض استالین به عنوان نویسنده در اولین چاپ «زندگی‌نامه کوتاه» استالین در سال ۱۹۴۰ آمده بود که به نوشته «ماکسیمنکف» نه رابطه‌ای به عنوان نویسنده و نه ناشر داشت. «ماکسیمنکف» نوشت:

«استالین که با رهبری "جنگ زمستانی" شوروی با فنلاند مشغول بود از همکاری برای نگارش کتاب فاصله گرفت... روز ۱۴ دسامبر ۱۹۳۹ یعنی یک هفته قبل از ۶۰-مین سالگرد تولد استالین، طرح اولیه بیوگرافی برایش ارسال شد. در جوف بسته ارسالی نامه‌ای بود که از سوی "میتین" و "پوسپلف" امضاء شده بود:

"رفیق عزیز استالین

ما این طرح اولیه برای «زندگی‌نامه کوتاه» تو را که از طرف انستیتوی مارکس-انگلس-لنین تهیه شده در جنب راهنمایی برای تبلیغ و ترویج، برایت ارسال می‌کنیم و از تو خواهش می‌کنیم این اثر را مورد ملاحظه قرار دهی و دستورالعمل‌های خود را در مورد امکان انتشار آن برای ما بفرستی."

استالین تمامی نوشته را تأیید کرد و با یک مداد خاکستری بزرگ روی نامه نوشت: "وقت مطالعه آن را ندارم. و آن را به انستیتوی مارکس-انگلس-لنین ارسال کنید. ژ. استالین." ۱۵۳

این جمله در مورد نقش استالین در تهیه کتبی «دوره تعلیماتی کوتاه» نه از سوی او در مورد خود به کتاب اضافه شده بود، بلکه اثر یکی از نویسندگان و ناشرین بسیاری بود، که در تهیه این کتاب شرکت داشتند و اینجا نیز باز خروشچف دروغ می‌گفت.

فقط یک سؤال دیگر باقی می‌ماند و این که اساساً استالین چه نقشی در تهیه کتاب «دوره تعلیماتی کوتاه» ایفاء کرده بود؟

«روی مدودیف» که به هیچ‌وجه هوادار استالین نبود، در یک تصویر شخصیتی راجع به او، او را نویسنده اصلی «دوره تعلیماتی کوتاه» معرفی کرد. این تاریخ‌شناس به این نتیجه رسید که اتهامات کلی خروشچف علیه استالین در مورد دزدی ادبی به کلی بی‌پایه بوده است. «مدودیف» برای اثبات موضع خود به انتشار یک متن تائیدی با تصحیحات استالین و داده‌های دیگر در «فوپروسی ایسوری» استناد می‌کند.^{۱۵۴}

گذشته از کمبودها و نقص‌های ظاهری اسناد اولیه، بنابر نظر «مدودیف» هیچ تردیدی نیست که «دوره تعلیماتی کوتاه» زیر نظر و با شرکت فعال استالین به عنوان یکی از نویسندگان اصلی تهیه شده بود.

خروشچف ادعا کرده بود که استالین حق نداشت بنویسد که او نویسنده «دوره تعلیماتی کوتاه» است، زیرا او آن را ننوشته بود. ولی این‌طور که معلوم شد استالین در حقیقت حق داشت به عنوان یکی از نویسندگان کتاب شناخته شود با این که او هرگز و در مقابل هیچ‌کس چنین ادعایی را مطرح ننمود. حتی مولوتف که یکی از نزدیک‌ترین همکاران استالین بود، دقیقاً نمی‌دانست که سهم استالین در نوشتن کتاب چقدر بوده است. او براین عقیده بود که استالین تنها بخشی را در مورد دیالکتیک تهیه کرده بود، چون در زمانی در این مورد با او گفت‌وگویی داشته بود.

در این مورد خروشچف از خود پیشی گرفت. او ادعا کرد که استالین خود را نویسنده کتاب می‌داند در حالی که حق او نیست. در حقیقت استالین واقعاً نویسنده اصلی کتاب بود ولی هیچ‌گاه ادعایی در این زمینه مطرح نکرد.

۵۱. «استالین روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ دستور ساختن تندیس از خود را صادر کرد»

خروشچف:

«و در آخر این واقعیت که استالین شخصاً روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ تصمیم شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی در مورد بنای یک تندیس سترگ استالین در کنار کانال ولگا-دن را امضاء کرد و روز ۴ سپتامبر همان سال فرمان داد تا ۳۳ تن مس برای ساختمان این تندیس آماده شود.»

این یک واقعیت نیست، بلکه تنها یک ادعا است! در این مورد فقط حرف خروشچف در اختیار ما است و اسناد و مدارک مربوطه تاکنون انتشار پیدا نکرده است و تاکنون نیز کسی مدعی نبوده که چنین اسناد و مدارکی را دیده است. البته خروشچف نمی‌گوید که استالین شخصاً دستور ساختمان چنین تندیس را داده و یا پیشنهاد آن را کرده است و در نتیجه همین‌طور می‌توانیم فرض کنیم که او چنین کاری را نکرده.

بنابر «فهرست بازدیدکنندگان دفتر استالین در کرملین» استالین روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ یک ساعت و چهل و پنج دقیقه در دفتر خود بود. هیأت ریسه متشکل از بریا، بولگانین، کاکانوویچ، میکویان، مولوتف و شخص خروشچف روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ از ساعت ۲۱:۳۰ تا ۲۳:۱۵ با استالین جلسه داشتند. در نتیجه اگر در این زمان چنین فرمانی وجود داشت، او می‌توانست آن را امضاء کند. ما نمی‌دانیم که آیا چنین فرمانی بود یا نبود.

ولی مهم است به این نکته اشاره کنیم که در این لحظه «امضای شخصی استالین» به خودی خود چیزی را اثبات نمی‌کند. دفتر سیاسی روز ۱۶ فوریه ۱۹۵۱ تصمیم گرفت که هیأت ریسه به رهبری فرد دیگری

تشکیل جلسه دهد و اگر لازم شد می‌تواند امضای استالین به عنوان رییس دولت (رییس شورا) با یک مهر لاستیکی صورت گیرد. این سند با مهر زیر آن در نمایشگاهی در مسکو به نمایش گذاشته شده بود.^{۱۵۶}

در نتیجه دیگر لازم نبود که استالین حتماً شخصاً کلیه «تصمیم‌ها و دستورهای شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی» را امضاء کند و این اسناد می‌توانست باوجود غیبت او با امضای او انتشار یابد. و اگر چنین چیزی از فوریه ۱۹۵۱ مرسوم شده بود، منطقی است که فرض کنیم که در ماه ژوئیه همان سال نیز این رسم به اجرا درآمده باشد. ولی ما نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که آیا استالین سند نامبرده را امضاء کرده و یا تنها آنرا رؤیت نموده بود.

آنچه مربوط به «فرمان» ۴ سپتامبر ۱۹۵۱ می‌شود، بسیار بعید به نظر می‌رسد که استالین آنرا صادر کرده باشد. او از ۱۰ اوت ۱۹۵۱ تا بازگشت به دفتر خود روز ۱۱ فوریه ۱۹۵۲ خارج از مسکو و در «مرخصی» به سر می‌برد.^{۱۵۷}

نکته تعیین کننده این است که استالین در این مرحله تنها گه‌گاه فعالیت سیاسی داشت و خروشچف از این امر مطلع بود. اعضای دفتر سیاسی از جمله خروشچف در سال ۱۹۵۳ رسماً اعلام کردند که استالین دیگر از نظر سیاسی فعالیتی ندارد. استالین شخصاً در اکتبر ۱۹۵۲ در کنگره ۱۹ حزب گفت: «من دیگر روزنامه نمی‌خوانم.»^{۱۵۸}

بنابر «یادداشت‌های تقویم بازدیدکنندگان دفتر استالین» فشار کار بر استالین رفته رفته از فوریه ۱۹۵۰ کاهش یافت. با استناد بر این منبع، استالین در سال ۱۹۵۰ تنها ۷۳ روز، در سال ۱۹۵۱ ۴۸ روز و در سال ۱۹۵۲ فقط ۴۵ روز کار کرد.^{۱۵۹}

بنابراین بسیار مشکوک به نظر می‌رسد که استالین روز ۴ سپتامبر ۱۹۵۱ فرمان نامبرده را شخصاً امضاء کرده باشد. و برای ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ هم واقعاً نمی‌دانیم.

ولی حتی اگر استالین این اسناد را امضاء کرده باشد و حتی اگر دفتر سیاسی از مهر لاستیکی امضاء استفاده نکرده باشد، زیاد مهم نیست. حتی خروشچف هم ادعا نمی‌کند که فرمان ساختن تندیس به ابتکار استالین بوده است.

۵۲. کاخ شوراها

خروشچف:

«هم‌زمان با آن استالین به اندازه کافی به یادمان لنین احترام نمی‌گذاشت. لذا تصادفی نبود که کاخ شوراها که بنای آن به عنوان یادگاری از لنین، تقریباً ۳۰ سال پیش تصویب شده بود، ساخته نشد و بنای آن مدام به تعویق افتاد تا به دست فراموشی سپرده شود.

"ماکسیم ولخینکف" در مقاله‌ای که اخیراً در مورد تاریخ نقشه‌ها و مسابقه رقابتی بین معماران و نهایتاً کنار نهادن پروژه کاخ شوراها منتشر کرد، مستقیماً به سخنرانی خروشچف اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که ادعای او اصلاً با حقیقت مطابقت ندارد. طی حکومت خروشچف نیز این بنا ساخته نشد. کمیسیون که این پروژه را دنبال می‌کرد فعالیت‌های خود را رفته رفته متوجه پروژه‌های دیگری کرد. نقشه ساختمان کاخ شوراها، نه از طرف استالین، بلکه به دست جانشینان او، به کنار نهاده شد.

۵۳. جایزه لنین

خروشچف:

«نمی‌توان از کنار تصمیمی که روز ۱۴ اوت ۱۹۲۵ دولت شوروی در مورد "بنیاد جایزه‌های لنینی برای تحقیقات علمی" گرفت، گذشت. این تصمیم در مطبوعات منتشر شد ولی تاکنون هیچ جایزه لنینی وجود ندارد.»

چنین چیزی حقیقت ندارد و اغلب شرکت‌کنندگان در کنگره ۲۰ باید می‌دانستند. جایزه لنینی واقعاً بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۴ در رشته‌های دانش، فن‌آوری، ادبیات، هنر و معماری اهداء گردید. معلوم نیست که چرا بعد از آن به اعطای این جوایز ادامه داده نشد ولی هیچ‌کس هم استالین را مسؤول ندانست.^{۱۶۰}

البته مدال لنین بزرگ‌ترین نشانی بود که در اتحاد جماهیر شوروی اهداء می‌شد و از سال ۱۹۳۰ تا پایان حیات اتحاد شوروی به خاطر عملکردهای چشم‌گیر در رشته‌های مختلف نیز اهداء شد.

در ضمن استالین از قبول ایده اهدای جایزه به افتخار او خودداری کرد. خروشچف باید طبیعتاً این را می‌دانست.

هنگام فراهم کردن مقدمات جشن ۶۰-مین سالگرد تولد استالین باز مسأله خلق جایزه استالین مطرح شد.^{۱۶۱} هیچ مدرکی در دست ما نیست که استالین به نحوی در این جریان سهیم بوده است ولی آنچه را که همگان می‌دانند این‌که، جایزه استالین مطرح نشد تا جایگزین جایزه لنین شود. این جایزه در دورانی مطرح شد که در آن جوایز سالانه علمی و هنری در اتحاد شوروی وجود نداشت و در نتیجه در تقابل قرار دادن جایزه لنین و استالین از سوی خروشچف غلط و نادرست است.

فصل ۹. آخرین سال حکومت استالین

۵۴. استالین مالیات‌های سنگینی برای کلخوزها پیشنهاد کرد»

خروشچف:

«و باز هم بیش‌تر، هنگام بحث در مورد این طرح استالین پیشنهاد کرد که ۴۰ میلیارد روبل به مالیات کلخوزها و دهقانان کلخوز افزوده شود، زیرا به نظر او وضع دهقانان خوب بود و دهقانی که فقط یک مرغ بفروشد، می‌تواند مالیات‌های دولتی را بپردازد.

فکر کنید که این امر به چه معنی بود. ۴۰ میلیارد روبل از پول تمام محصولاتی که دهقانان در اختیار دولت می‌نهادند، بیش‌تر بود. مثلاً در سال ۱۹۵۲ کلخوزها و دهقانان کلخوز برای مجموعه محصولاتی که در اختیار دولت نهاده بودند، ۲۶ میلیارد و ۲۸۰ میلیون روبل دریافت کردند.

آیا برای چنین پیشنهادی استالین به آمار و ارقامی تکیه می‌کرد؟ طبیعتاً خیر. در این نوع موارد ارقام و فاکت برای او اهمیتی نداشت.»

به گفته خروشچف، استالین در فوریه ۱۹۵۳ یعنی کمی قبل از مرگ چنین حرفی را زده بود. هیچ فرد دیگری این گفته را نشنیده بود و جایی هم به ثبت نرسیده بود. اینجا تنها مدرک حرف خروشچف بود.

خروشچف این پیشنهاد افزایش مالیات مفروض را برای اولین بار در ژوئیه ۱۹۵۳ در پلنوم کمیته مرکزی، که صرفاً برای طرد بریا تشکیل شده بود، مطرح ساخت. میکویان و مالنکف بعد از این که خروشچف آنرا پخش کرد به این رقم «۴۰ میلیارد روبل» استناد کردند. ولی هر دوی آنها آنرا طوری مطرح کردند که به روشنی معلوم می‌کرد، آنها قبل از اظهارات خروشچف اطلاعی از این رقم نداشته اند.

میکویان در پلنوم کمیته مرکزی در اکتبر ۱۹۵۲ مخالفت خود را با یک مالیات دیگر برای دهقانان اعلام کرد و پیشنهاد مفروض استالین، مبنی بر این که دهقانان کافست «فقط یک مرغ بیش‌تر» به مالیات خود اضافه کنند، را مورد تأکید قرار داد. ولی میکویان اذعان می‌کرد که او شخصاً این گفته استالین را نشنیده، زیرا در جلسه حضور نداشته است. علاوه بر آن، میکویان در کتاب خاطرات خود در رابطه با این جریان «سخنی از ۴۰ میلیارد روبل» نمی‌کند.

۵۵. «استالین به پستیژوف توهین کرد.»

خروشچف:

«در گفت‌وگویی استالین نارضایتی خود از پستیژوف را ابراز کرد و از او پرسید:

"شما دیگر از چه قماش‌ی هستید؟"

پستیژوف ثابت‌قدمانه پاسخ داد:

"من یک بلشویکم رفیق استالین، یک بلشویک"

و این بیان اول بی‌احترامی به استالین محسوب شد و بعد موضع‌گیری زیانبار نام گرفت، با این پی‌آمد که به اعدام پستیژوف انجامید، که بدون هر سند و مدرکی "دشمن خلق" نام گرفت.

ما قبلاً شاهد بودیم که پستیژوف از حزب اخراج شد و بعد دستگیر و محاکمه شد و سپس اعدام گردید، زیرا تعداد بی‌شماری از اعضای بی‌گناه حزب را مورد پیگرد قرار داده بود. خروشچف در پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ حضور داشت و تمام جریان را می‌شناخت. یعنی آنگاه که گفت «پستیژوف بدون هر سند و مدرکی "دشمن خلق" نام گرفت»، دروغ می‌گفت.

این گفت‌وگو هم که از سوی خروشچف نقل شد، احتمالاً باز دروغ بوده است. تنها خروشچف ادعا می‌کرد که چنین گفت‌وگویی بین پستیژوف و استالین صورت گرفته است و آن‌هم تنها در «سخنرانی محرمانه» خود. این‌طور که معلوم است هیچ‌کس دیگری ادعا نکرده بود که استالین چنین حرفی را زده باشد. در کتاب خاطرات خروشچف نیز اثری از این داستان نیست.

بنا بر تحقیقات «گتی» و «نائومف» تا پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ هیچ نشانه‌ای از اصطکاک جدی بین استالین و پستیژوف وجود نداشت. همان‌طور که دیدیم نامزدی پستیژوف برای عضویت در دفتر سیاسی در این پلنوم رد شد و او کمی بعد دستگیر گردید. بر این اساس این «گفت‌وگو» اگر اساساً زمانی هم صورت گرفته باشد- باید در پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ بوده باشد.

کارشناسانی چون «بوریس نیکولایفسکی» فرض می‌کردند که این گفت‌وگو در پلنوم مارس ۱۹۳۷ صورت گرفته، به این علت که آن‌ها به اظهارات گذشته خروشچف در «سخنرانی محرمانه»، مبنی بر این‌که پستیژوف در این پلنوم با استالین مخالفت کرده بود، اعتقاد داشتند. ولی پروتکل نسبتاً جامع این پلنوم بسیار طولانی در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ منتشر شد و بار دیگر همان‌طور که در بالا دیدیم این پروتکل ثابت می‌کرد که خروشچف دروغ گفته بود. نه پستیژوف در این پلنوم با استالین مخالفت کرد و نه در آنجا «گفت‌وگوی» مفروض یاد شده بین پستیژوف و استالین صورت گرفت. رونوشت پلنوم ژانویه ۱۹۳۸ تاکنون به طور کامل منتشر نشده است ولی بخش‌هایی از آن انتشار یافته و برخی از دانشمندان توانستند این رونوشت‌ها را در آرشیوها به طور کامل مورد مطالعه قرار دهند. حتی یک نفر از آنان به رد و بدل کردن حتی یک کلام بین پستیژوف و استالین اشاره نمی‌کند. از این‌رو بسیار محتمل است که خروشچف در این مورد نیز دروغ می‌گفت. ولی اطمینان کامل موجود نیست.

حتی اگر روزی مدارکی پیدا شود که گفت‌وگویی بین استالین و پستیژوف وجود داشته به ظن یقین این گفت‌وگو علت دستگیری، دادگاه، محکومیت و اعدام پستیژوف نبوده است. این مجازات به خاطر سرکوب

تعداد زیادی از اعضای بی‌گناه حزب بود. گذشته از این که آیا استالین سؤال کرده باشد «شما دیگر از چه قماش‌های هستید؟» یا خیر - صرفاً برای تکرار، هیچ مدرکی جز از ادعای خروشچف وجود ندارد - وقتی خروشچف می‌گفت علت سرنوشت محتوم پستیژوف این محاوره بود، دروغ می‌گفت.

چرا خروشچف این اتهامات شخصی علیه استالین را مطرح می‌کرد؟ احتمالاً برای این که برای اعضای دفتر سیاسی که سال‌ها با استالین تنگاتنگ همکاری کرده بودند، یک نوعی عذر و بهانه خلق کند.

بسیاری از کمونیست‌ها و شهروندان شوروی تعجب کرده و احتمالاً سؤال می‌کردند: «چرا نزدیک‌ترین همکاران استالین، او را به خاطر "جنایاتی" که خروشچف به او نسبت می‌داد مورد بازخواست قرار ندادند؟ چرا با این که این چیزها را می‌دانستند هیچ گامی برنداشتند تا مانع استالین شوند؟ هر چند که بسیار سخیف و مبتذل به نظر می‌رسد ولی تنها پاسخی که خروشچف و دیگران در آستین داشتند این بود که: «اگر اعتراض می‌کردیم، ما را می‌کشتند. دیدید که با پستیژوف چه کردند صرفاً به این خاطر که گفته بود: من یک بلشویکم!»

۵۶. «بی‌نظمی» کار دفتر سیاسی

خروشچف:

«با ایجاد کمیسیون‌های مختلف در درون دفتر سیاسی، به اصطلاح گروه ۵ نفره، ۶ نفره، ۷ نفره و یا ۹ نفره، نقش دفتر سیاسی کمیته مرکزی به طور جدی تقلیل یافت و کارش بی‌نظم شد. منبای مثال تصمیم دفتر سیاسی در ۳ اکتبر ۱۹۴۶:

"پیشنهاد رفیق استالین

۱. کمیسیون امور خارجی در دفتر سیاسی (گروه ۶ نفره) موظف می‌شود در آینده در کنار مسایل سیاست خارجی، همین‌طور به ساخت‌وساز و سیاست داخلی نیز بپردازد.

۲. ترکیب گروه ۶ نفره حول محور رییس کمیسیون برنامه‌ریزی کشوری اتحاد جماهیر شوروی، رفیق "ووزنسکی" باید تکمیل شود و گروه ۶ نفره در آینده گروه ۷ نفره نامیده شود.

دبیر کمیته مرکزی - ی. استالین

این دیگر چه بازی‌ای است! روشن است که ایجاد این نوع کمیسیون‌ها در درون دفتر سیاسی - ۵ نفره، ۶ نفره ۷ نفره و یا ۹ نفره - اصول رهبری مشترک را به خاک می‌سپرد. نتیجه این که برخی از اعضای دفتر سیاسی بدین‌سان از شرکت در تصمیم‌گیری‌های مهم کشوری محروم می‌شدند.»

"ادوارد رادینسکی" یکی از زندگی‌نامه نویسان استالین که شدیداً دشمن استالین بود، اعتراف کرد که خروشچف در این رابطه دروغ می‌گفت. ایجاد کمیسیون‌های مختلف در درون دفتر سیاسی اقدامی بود تا حجم کار لازم تقسیم شود. این اقدام نه جدید بود و نه اختراع استالین محسوب می‌گردید.

۵۷. استالین به وروشیلِف مظنون بود که «جاسوس انگلیس» است



خروشچف:

«سوءظن و بی‌اعتمادی استالین آنقدر شدید بود که به این فکر بی‌معنی و مسخره رسیده بود که وروشیلِف جاسوس انگلیس است. (خنده حضار در جلسه). بله! یک جاسوس انگلیس.»

خروشچف در کتاب خاطرات خود به بسیاری از شایعات استناد می‌کند و ادعا می‌کند که «تنها برخی از آن‌ها» واقعاً شناخته شده است. در این مورد نیز هیچ سندی در تأیید این سوءظن‌ها موجود نیست.

مثلاً هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌توان در کتاب خاطرات میکویان^{۱۶۲} که مملو از «خاطره‌های» کاذب است، یافت. از جمله این‌که استالین شخصاً برای او تعریف کرده که «بنش» به او اطمینان خاطر داده که «توخاچفسکی» مقصر است.^{۱۶۳}

یعنی حتی اگر میکویان این سوءظن‌ها علیه «وروشیلف» را به خاطر می‌داشت، باز ما محق بودیم آن‌را زیر سؤال ببریم. ولی واقعیت این است که او چنین سوءظنی را به یاد نمی‌آورد.

۵۸. آندریف؛

۵۹. مولوتف؛

۶۰. میکویان

سه نفر نامبرده همگی با پلنوم کمیته مرکزی در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۲ که بلافاصله پس از ۱۹-مین کنگره حزب صورت گرفت، سروکار داشتند.

آندریف

خروشچف:

«استالین با تصمیمی که خود به تنهایی اتخاذ کرده بود، "آندری آندریویچ آندریف" یک عضو دیگر دفتر سیاسی را از کار در دفتر سیاسی محروم کرد.

این یک خودکامگی مطلق بود.»

اگر بخواهیم جدی برخورد کنیم باید بگوییم که دقیقاً معلوم نیست که استالین چه گفت، زیرا هیچ نوشته‌ای در این مورد منتشر نشده (و به قول میکویان چنین نوشته‌ای هرگز تهیه نشده بود). همین‌طور رونوشت پروتکل کنگره ۱۹ تاکنون انتشار نیافته است.^{۱۶۴} بلافاصله پس از مرگ استالین رهبری حزب کلیه اقدامات ممکن را انجام داد تا تصمیمات قابل توجهی را که در این دو نشست اتخاذ شده بود، تغییر داده و هر نوع یادبود و اثری از آن محو گردد.

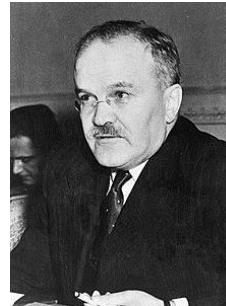
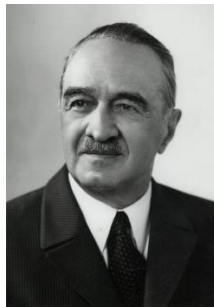
از این‌رو هیچ استدلال رسمی در دست ما نیست که چرا «آندریف» از عضویت در هیأت ریسه جدید (قبلاً دفتر سیاسی) محروم شد. ولی به اندازه کافی اطلاعات از منابع دیگر در دست است که بتوان ثابت کرد که در اینجا نیز خروشچف حقیقت را بیان نکرده بود.

«آندریف» ده روز پس از مرگ استالین در روز ۱۵ مارس ۱۹۵۳^{۱۶۵} از عضویت در شورای وزیران محروم شد. اگر این اقدام یک «خودکامگی مطلق» بود که «آندریف» مجدداً به عضویت هیأت ریسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درنیاید، پس چرا او از طرف خروشچف، مالنکف و بریا همین‌طور از شورای وزیران نیز کنار گذاشته شد؟ (او به عضویت هیأت ریسه شورای عالی که مقام کم اهمیت‌تری بود منصوب گردید).

بنابر تنها متن مکتوبی که ما از سخنرانی استالین در پلنوم اکتبر ۱۹۵۲ کمیته مرکزی در اختیار داریم، «آندریف» به این دلیل مجدداً به عضویت در هیأت ریسه منصوب نشد، زیرا او کر بود. «کنستانتین زینوف» نیز در این زمینه مطالب مشابهی ارایه می‌دارد. این دو تنها گزارش‌هایی از این پلنوم است که از «آندریف» اصلاً نامی برده می‌شود. و هر دوی این دو گزارش‌ها صریحاً تأکید می‌کنند که «آندریف» از طرف استالین صرفاً به خاطر مسایل سلامتی مجدداً مصدر کار قرار نگرفت.

با وجود فقدان رونوشت‌های رسمی، دو سند خوب در اختیار ما است، که اینجا هم باز خروشچف دروغ گفت و محروم کردن «آندریف» نشانه «خودکامگی مطلق» استالین نبود.

مولوتف و میکویان



خروشچف:

«اولین پلنوم پس از کنگره ۱۹ حزب را در نظر گیریم که استالین سخنرانی کرد و خصایص "واچیسلاو میخائیلوویچ مولوتف" و "آناستاس ایوانوویچ میکویان" را شرح داد و اتهامات بی‌پایه‌ای علیه این دو فعال قدیمی حزب ما مطرح نمود.

اگر استالین چند ماه دیگر سکان قدرت را در دست نگاه داشته بود، بعید نبود که رفقا مولوتف و میکویان نیز اجازه پیدا نمی‌کردند که در کنگره ما سخن بگویند.»

از حجم نسبتاً کمی که ما از طریق یادداشت‌های شخصی برخی از شرکت‌کنندگان پلنوم به دست آورده ایم، روشن است که استالین واقعاً مولوتف و میکویان را مورد انتقاد قرار داده بود.

برای این که مشخص کنیم که آیا خروشچف در اینجا حقیقت را بیان کرده بود باید مسایل زیر را مورد بررسی قرار دهیم:

- آیا انتقاد استالین از مولوتف و میکویان به‌جا بود یا نه؟

- آیا حقیقت دارد که اگر استالین زنده مانده بود مولوتف و میکویان نمی‌توانستند در ۲۰-مین کنگره حزب

ابراز نظر کنند؟

در مورد سخنان استالین در این پلنوم چهار گزارش از شرکت‌کنندگان در دست است:

۱. گزارش شخص میکویان

۲. گزارش «کنستانتین سیمونف»، نویسنده

۳. گزارش «دیمیتری شیلِف»

۴. گزارش «لئونید نیکلایوویچ یفرمف» در ۱۳ ژانویه ۲۰۰۰

میکویان یک عضو قدیمی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بود و سه نفر بقیه از اعضای جدید کمیته مرکزی بودند. جز یک یادداشت کوتاه که «سیمونف» در سال ۱۹۵۳ نوشت، بقیه گزارش‌ها سال‌ها پس از پلنوم نگاشته شده بودند.

«شیلِف» چندین پاراگراف را به انتقاد استالین از مولوتف اختصاص داده بود ولی انتقاد به میکویان را به مراتب مختصرتر مطرح کرده بود. بنا بر نوشته‌های «شیلِف» میکویان از خود دفاع کرد و مولوتف را مورد حمله قرار داد و او را یکی از نزدیکان «ووزنسکی» که اعدام شده بود، نامید که به نظر او یک «جنایتکار بزرگ» بود. «شیلِف» انتقاد استالین را «بی‌پایه» نمی‌دانست و آن را تهدیدی هم محسوب نمی‌کرد، بلکه تنها آن را انگیزه‌ای برای استالین می‌دانست که آن دو را برای عضویت در دفتر سیاسی جدید در نظر نگیرد.

«سیمونف» در اولین یادداشت کوتاه خود در مورد پلنوم مارس ۱۹۵۳ اصلاً اشاره‌ای به انتقاد استالین از مولوتف و میکویان نکرده بود، بلکه به این درخواست استالین اشاره کرده بود که آن‌ها مانند لنین جسور

باشند. آنچه که «سیمونف» در سال ۱۹۷۹ به یاد آورده بود تندی انتقاد استالین از مولوتف و همین‌طور احساس مبهم استالین از «تسلیم‌طلبی» مولوتف و میکویان بود. «سیمونف» اذعان داشت که استالین از میکویان انتقاد کرده بود ولی به خاطر نمی‌آورد چرا. او گفت که آن دو به نحوی نسبت به انتقاد استالین واکنش نشان دادند که ادعای خروشچف را مبنی بر این که استالین خواستار «تسلیم مطلق» آن‌ها شده بود، نفی می‌کرد. او معتقد است که این انتقادهای (حال به هر علت) در خدمت توجیه این امر بود که عضویت مولوتف و میکویان در دفتر هیأت ریسه جدید منظور نگردد.

تعریف و تعبیر میکویان، که آن‌هم سال‌ها بعد به قلم آمد، تأیید می‌کرد که استالین مولوتف را به خاطر ضعف او در سیاست خارجی و هر دوی آنان را به خاطر سیاست‌های داخلی آنان مورد انتقاد قرار داده بود. ولی بنابر گزارش میکویان استالین با وجود انتقادهای خود نسبت به آن دو بسیار احترام‌آمیز رفتار می‌کرد. میکویان اشاره‌ای نمی‌کند که احساس خطر می‌کرده است. «یفرمف» انتقاد استالین به آن دو را ترسیم می‌کند ولی در گزارش او نیز هیچ چیز تهدید کننده‌ای به چشم نمی‌خورد.

خروشچف در کتاب بسیار جامع خاطرات خود تنها با چند جمله به پلنوم اکتبر ۱۹۵۲ اشاره می‌کند ولی در این کتاب کلامی در مورد «خطر»ی که مولوتف و میکویان را تهدید می‌کرد، گفته نشده است.

میکویان و مولوتف و همین‌طور وروشیلِف همگی به عضویت در هیأت ریسه حزب انتخاب شدند ولی تنها وروشیلِف به عضویت «دفتر هیأت ریسه» انتخاب شد و آن دوی دیگر بیرون ماندند.

حال درجه صحت اتهامات خروشچف چقدر بود؟ «اتهامات» که در واقع «انتقادات» لغت مناسب‌تری بود، ظاهراً بی‌پایه نبود. شاید این انتقادات به حق بود و شاید نه ولی در واقع مبین اختلافات سیاسی بین استالین و آن دو عضو دفتر سیاسی بود.

اگر بخواهیم دقیق بگوییم اظهارات خروشچف مبنی بر این که «اگر استالین چند ماه پیش‌تر زنده مانده بود، بعید نبود که رفقا مولوتف و میکویان اجازه پیدا نمی‌کردند که در کنگره ما سخن بگویند.» نه تأیید و نه رد شده است ولی مغایر با رفتار استالین در کنگره ۱۹ حزب بود. مولوتف و میکویان در بالاترین مجمع حزبی (دفتر هیأت ریسه) نبودند، لکن کماکان ۲ نفر از ۲۵ عضو هیأت ریسه بودند و در این مقام کاملاً از موقعیتی برخوردار بودند که مجاز باشند در کنگره سخنرانی کنند.

خروشچف در کتاب خاطرات خود دیگر تکرار نمی‌کند که مولوتف و میکویان با خطری مواجه بودند.

۶۱. توسعه هیأت ریسه

خروشچف:

«استالین ظاهراً قصد داشت با کلیه اعضای دفتر سیاسی تسویه حساب کند. او گه‌گاه می‌گفت که باید اعضای دفتر سیاسی را تغییر داد. پیشنهاد او پس از ۱۹-مین کنگره حزب در مورد انتخاب ۲۵ نفر برای هیأت ریسه و برکناری اعضای قدیمی دفتر سیاسی و جایگزینی آن‌ها از سوی رفقای کم‌تجربه‌تر این هدف را دنبال می‌کرد که او را بیش‌تر مورد ستایش قرار دهند. حتی می‌توان گمان کرد که این کار با این هدف دنبال می‌شد که بعداً اعضای قدیمی دفتر سیاسی را بی‌اثر کرده و از این طریق کلیه آثار آن اقدامات کثیف استالین که ما در مورد آن گزارش می‌کنیم، پاک کرد و زدود.»

اینجا هم باز خروشچف دروغ می‌گوید، زیرا برای این اتهامات کوچک‌ترین سند و مدرکی در دست نیست و آن‌ها از سوی هیچ نوشته و مکتوب موجودی از پلنوم نیز تأیید نمی‌شود. بنا بر یادداشت‌های «یفرمف» در اکتبر ۱۹۵۲ استالین در ارایه پیشنهاد خود در مورد گسترش هیأت ریسه فراتر از چارچوب دفتر سیاسی قدیمی به طور غیرمعمولی صریح سخن گفت. «یفرمف» فرد جوانی که برای اولین بار در پلنوم شرکت داشت شاید بیش از حد تحت تاثیر تأکید استالین بر نیاز تزریق خون جدید به رهبری حزب قرار گرفته بود، زیرا توضیحات استالین در این زمینه بخش قابل توجهی از یادداشت‌های او را دربر می‌گرفت.

فصل ۱۰. گونه‌شناسی تحریف واقعیات

در مورد گونه‌شناسی تکنیک‌های تحریف خروشچف

قبل از این‌که به شیوه‌های ویژه خروشچف در تحریف وقایع بپردازیم، باید به خاطر آوریم که متن «سخنرانی محرمانه» خود جعل شده است.

این سخنرانی که ابتدا در «ایزوستیا» منتشر شد بر مبنای متنی که خروشچف روز ۱ مارس (۱۹۵۶) در اختیار هیأت ریسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نهاد، بنا شده بود. این متن ویرایش شد و طبق تصمیم هیأت ریسه در روز ۷ مارس ۱۹۵۶ برای توزیع در اختیار سازمان‌های محلی حزبی نهاده شد. این متن با متنی که خروشچف از پشت تریبون در کنگره خواند همسان نیست. مثلاً طبق خاطرات کلیه شرکت‌کنندگان در کنگره در طول ایراد سخنرانی سکوت مرگباری در کنگره حاکم بود. با این حال برخی از واکنش‌های مفروض حضار در متن وارد شد که در ایزوستیا منتشر گردید. اضافاتی چون «ناآرامی حضار»، «آثار خشم در سالن» و یا «کف زدن حضار» و غیره ... طبیعتاً جو واقعی در جلسه بسته را قلب می‌کرد.

این «واکنش‌های» مفروض حضار در ترجمه انگلیسی سخنرانی نیز وارد شد. در نتیجه ما اینجا متنی را بررسی می‌کنیم که نه تنها محتوی آن قلب شده، بلکه این جعلیات در عرضه بعدی آن نیز وارد گردیده است. ما اغلب این «واکنش‌های حضار» را در متنی که از سخنرانی محرمانه در دست ماست، جهت یادآوری مدام جعلیاتی که عمداً اضافه شده بود، باقی گذاردیم.

متوجه شدم که خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود شصت و یک «افشاگری» و یا اتهام تحقیرآمیزی که تاکنون ناشناخته بود، علیه استالین و بریا مطرح کرده بود. این افتراها مایه اصلی سخنرانی او را تشکیل می‌داد. و درست همین ادعاها بود که وقتی انتشار یافت، جهان را شوکه کرد.

البته بی‌معنی است که بگوییم هر حرف خروشچف دروغ بود. یک نمونه برجسته برای «افشاگری» واقعی خروشچف این بود:

«مشخص شد که از ۱۳۹ عضو اصلی و نامزد کمیته مرکزی که در کنگره ۱۷ انتخاب شده بودند، ۹۸ نفر، یعنی ۷۰٪ (عمدتاً در سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸ دستگیر و اعدام شدند. (ابراز خشم در سالن). ترکیب نمایندگان در کنگره ۱۷ چگونه بود؟ می‌دانیم که ۸۰٪ شرکت‌کنندگان در کنگره که دارای حق رأی بودند در سال‌های مبارزه زیرزمینی قبل از انقلاب و در طول جنگ‌های داخلی از جمله سال‌های دهه ۱۹۲۰ به عضویت حزب درآمده بودند. آنچه که مربوط به ترکیب اجتماعی اعضا می‌شد، کارگران با ۶۰٪ (اعضاء با حق رأی) توده اصلی نمایندگان را تشکیل می‌دادند.»

اگر اینجا ادعا کنم که هر «افشاگری» و یا اتهامی که خروشچف علیه استالین و بریا اظهار کرد غلط بود، این یکی که در بالا آورده شد یک استثناء بود، زیرا خروشچف اینجا بسیار محتاطانه ادعا نمی‌کند که استالین همه آن‌ها را به قتل رساند. اگر خروشچف صراحتاً این ادعا را ابراز کرده بود، این اتهام به طور اثبات شده غلط بود و می‌بایست در لیست اتهامات بی‌پایه قرار گیرد.^{۱۷۱}

خروشچف از یک سلسله از اعضای برجسته کمیته مرکزی نام می‌برد، که در اواخر دهه ۱۹۳۰ اعدام شده بودند. ولی او در مورد این واقعیت که - نیکلای یژوف - عضو کامل و مشهور کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۴ نیز اعدام شد، سکوت می‌کند! ما در رابطه با کلیه اعضای کمیته مرکزی که خروشچف صراحتاً نامیده بود اسناد و مدارک را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

درباره مشکلات ایجاد یک پارادیم جدید

یک معضل معمولی که هر دانشمندی با آن روبه‌روست، لزوم ارایه فاکت کافی در ارایه یک نظریه و همین‌طور منسجم بودن آن است تا بتواند صحت نظر خود را به اثبات رساند. هنگام نوشتن این کتاب به زودی با معضل به مراتب بغرنج‌تر و به سختی قابل‌حل‌تری روبه‌رو شدم.

سخنرانی «محرمانه» خروشچف تنها جنگی ادعا نیست که اساساً بتوان آن‌را درست و یا غلط طبقه‌بندی کرد. این سخنرانی به سرعت به سند پایه یک دکترین در مورد تاریخ شوروی تبدیل گردید. این دکترین واقعاً نو نبود و در واقع بخش‌هایی از تعبیرات تروتسکیستی، منشویکی و گروه‌های مهاجر از واقعیت‌های شوروی را تأیید و تأکید می‌کرد.

ولی از آنجا که این دکترین همین‌طور به طور گسترده در جنبش کمونیستی و کارگری جهان نیز به طور گسترده پخش شد و مورد قبول واقع گردید و چون به زودی پس از آن سیلی از «اعاده حیثیت‌ها» از کسانی که در دوران حکومت استالین به خاطر رفتار خائنانه دستگیر شده بودند جاری شد، پارادیم خروشچف نهایتاً از آن درجه گسترش و پذیرش برخوردار شد، که نمونه‌های مشابه سابق هرگز به آن سطح نرسیده بود. و این دکترین به پارادیم حاکم تبدیل گردید!

در نتیجه حمله به سخنرانی خروشچف در واقع حمله به آنچه که من اینجا پارادیم «ضد استالین» می‌نامم بود. در اینجا چند نمونه برای درک بهتر.

در یکی از کنفرانس‌های سالانه یک گروه مارکسیستی آکادمیک نتایج تحقیقات خود را در مورد سخنرانی خروشچف مطرح کردم. در بحث و گفت‌وگوی پایانی یک مارکسیست با سابقه با لحنی متهم کننده گفت: «شما از استالین اعاده حیثیت می‌کنید!»

سؤال دیگر این بود: «پس تروتسکی چی؟» خروشچف در سخنرانی خود هیچ نامی از او نبرد.

هنگامی که یکی از همکاران در گفت‌وگو با ناشر یک نشریه مشهور مارکسیستی از پروژه تحقیقاتی من در مورد سخنرانی خروشچف سخن گفت، واکنش سخره‌آمیز او این بود: «آیا او مدعی است که گولاگ در شوروی وجود نداشت؟» خروشچف در سخنرانی خود در مورد گولاگ مطلقاً چیزی نگفت.

یک خواننده فهمیده و مؤثر یکی از طرح‌های اولیه این کتاب به من پیشنهاد کرد، بهتر است من در مورد قضیه سرکوب‌های دهه ۱۹۳۰ بنویسم.

من اول چنین اشاره‌هایی را درک نمی‌کردم ولی به زودی فهمیدم که این واکنش‌ها مربوط به محتوی سخنرانی من نیست. مردم به جای آن به مفاهیم گسترده‌ای که آن‌ها از سخنان من تعبیر می‌کردند، واکنش نشان می‌دادند. آن‌ها این واقعیت را منعکس می‌کردند که سخنرانی خروشچف نه تنها سندپایه پارادایم «ضداستالینی» که به تاریخ شوروی اطلاق شده بود را منعکس می‌کند، بلکه معنی ضمنی این پارادایم و سخنرانی معرف این پارادایم و بخشی از کل آن است. از اثبات نادرست بودن ادعاهای مطرح شده در سخنرانی، برای اثبات این موضوع استفاده می‌شود که کلیه مولفه‌های دیگر این دکتترین، که خروشچف عمدتاً آن‌ها را مسکوت می‌گذارد، نیز به همین صورت غلط است.

به جاست که توقع داشته باشیم که کتاب تنها وعده ندهد، بلکه اثبات کند. ولی مناسب نیست که از کتابی که در مورد یک موضوع منفرد نوشته شده، توقع داشت که تمامی یک پارادایم تاریخی را باطل کند و به سادگی حجم نامحدود و نامشخصی از ادعاهایی را که موضوع اصلی کتاب نیست، رد نماید.

از این رو این کتاب با وضعیت بیانی عجیبی روبه‌رو است و به واکنش‌های اگر نه «توتالیتیر»، بلکه حداقل «یک کاسه کردن» منجر می‌شود. سخنرانی «محرمانه» خروشچف مبین پارادایم «ضداستالینی» و آن‌هم در

ابعادی است که هر اشاره‌ای به آن تمامی پارادایم را بیدار می‌کند. این امر گاه خشم و عصبانیت برخی را برمی‌انگیزد؛ چگونه توانستم زیر جلکی نفی تمامی پارادایم «ضد استالینی» را وارد کنم، در حالی که در واقع تنها بخشی از آن را رد کردم؟ و برای برخی دیگر این کتاب باعث یأس و سرخوردگی می‌شد. این کتاب در مورد گولاگ و یا تروتسکی و بوخارین و یا کشتار «کاتین» و یا چیزهای دیگری که در سخنرانی خروشچف منظور نشده بود، مطلبی ارائه نمی‌کند و از این‌رو این تکه کاغذ ارزشی نداشت و مایوس‌کننده بود، حال هر قدر هم که توانسته بود نادرستی آن‌چه را که خروشچف گفته بود، ثابت کند.

می‌پذیرم: سخنرانی خروشچف سند پایه پارادایم «ضد استالینی» است. و بیش از آن: این وضعیت که سخنرانی از ابتدا تا انتها بافتی از جعلیات است، مصداقی برای ادامه تحقیق است. با در نظر گرفتن ابعاد این دروغ‌ها در سند اصلی افشای «جنایت‌های مفروض استالین»، غیرمحمتمل است که قضیه در اینجا پایان خواهد گرفت. حق داریم انتظار داشته باشیم که حداقل برخی از «افشاگری‌های» دیگر خروشچف نیز به همین صورت دروغ از آب درآید.

و در این بین پارادایم «ضد استالینی» صحیح و سالم جریان داشت. کتاب **حکم تاریخ** «روی مدودیف» (۱۹۷۱) و کتاب **ترور بزرگ. پاکسازی‌های استالین در دهه ۱۹۳۰** «رابرت کانکست» (۱۹۶۸)، دو بازنمایی اصلی «افشاگری‌ها» در دوران خروشچف و دو منبع عمده عمومی‌سازی پارادایم «ضد استالینی» بود. این دو کتاب هر آن‌چه را که نویسندگان آن از مطبوعات شوروی، از اعلامیه‌ها در مورد «اعاده حیثیت» و همین‌طور از خاطرات عمومی و خصوصی جمع‌آوری کرده بودند، خلاصه می‌کرد. (در مورد نظرات الکساندر زولشنیزین به یادداشت (۱۷۲) مراجعه کنید.) هر دوی آن‌ها، «مدودیف» و «کانکست» «افشاگری‌ها و از جمله سخنرانی خروشچف را بسیار فراتر از آن جدی گرفته و «حقیقت» می‌دانستند.

اگر معلوم شود که سخنرانی خروشچف، جنگی از دروغ بوده است، در آن صورت تا چه حد می‌توان بقیه اسناد را معتبر محسوب کرد؟

کوشش من برای تعیین حجم حقیقت در ادعاهای خروشچف و نتیجه تحقیقات من که نشان می‌دهد که همه این ادعاها دروغ است، هیچ کوشش مستقیمی از جانب من برای از بین بردن پارادایم «ضد استالینی» نیست. البته این تحقیقات پایه‌های تعیین کننده‌ای است که این ساختار فکری روی آن بنا شده است. همین که دانشجویی این واقعیت را بپذیرد که سخنرانی خروشچف دروغی پیچیده و از مدت‌ها پیش با دقت آماده شده بوده است، دیگر نمی‌تواند بیش از این تاریخ اتحاد شوروی دوران استالین را به شیوه تاکنون معمول بررسی کند. ادعاهای واقعیت را فقط می‌توان با توجه به واقعی بودن آن‌ها ارزیابی کرد: که آیا این ادعاها در ارتباط با اسنادی که در دست ما هست، دقیق‌ترین استنتاج‌ها است که می‌توانیم از فاکت‌ها به دست آوریم. هیچ دکترینی را نمی‌توان تنها به این صورت «رد» کرد که یک و یا چند ادعای واقعی را مردود اعلام نمود.

به قول یکی از همکاران، آن منتقدین و همکارانی که نام بردم و مطمئناً تعداد بی‌شمار دیگری، «افرادی منطقی ولی اسیر در چنگال یک برداشت غیرمنطقی تاریخی هستند.» این برداشت تاریخی غیرمنطقی «کیش شخصیت» استالین در جامعه خروشچفی است.

با این که خروشچف ادعا می‌کرد می‌خواهد آن‌چه را که خیلی ساده می‌توان «کیش شخصیت مرد بزرگ» نامید، نقد و حتی طرد کند، ولی عمل واقعی او تقویت همان کیش شخصیت به شکلی دیگر بود. او سعی داشت کیش شخصیت استالین «همه چیزدان و بی‌نهایت خوب» را از سوی استالین دیگری جایگزین کند، که در عینی که قادر متعال بود، خبیث هم بود. در اینجا خروشچف به تروتسکی شباهت داشت که به همین صورت خود را روی مسایلی متمرکز می‌کرد، که آن‌ها را شکست شخصی دشمن خونی خود تعبیر می‌کرد و صعود استالین به سطح رهبری، سیاست‌های کاربردی و اپوزیسیون‌ها و سرکوبگری‌های او را ترکیبی از جسارت، بی‌ملاحظگی و کمبودهای اخلاقی وی می‌نامید.

«مارک گریمزلی» در تلخیص مقاله‌ای از نوام چامسکی در انتقاد از رسانه‌ها، نوشت:

«ادعایی که با نظر حاکم در جهان تطبیق کند، نیازی به توضیح ندارد و از این رو می‌تواند تنها با چند کلمه ساده مطرح شود. ولی برای این که اصلاً بتوان با یک استدلال که یک نظریه غالب جهانی را مورد حمله قرار می‌دهد امکان متقاع ساختن یافت، ما نیازمند چیزی بیش از یک نقل قول کوتاه و مختصر هستیم.^{۱۷۳}

این امر در مورد دانشمندانی که یک دکترین «ساخته‌شده» و مورد پسند تاریخ‌نویسی را زیر سؤال می‌برند و مورد حمله قرار می‌دهند نیز صادق است.

با این شرایط باید گفت: «برابری همان نابرابری است!» برای برجیدن دروغ نسبت به جلوگیری از نشر آن، نه تنها اهمیتی بیش‌تر، بلکه زمانی طولانی‌تر و جایی بیش‌تر روی کاغذ لازم است. همین‌طور دانشمندانی که آثارشان دکترین‌های موجود را زیر سؤال می‌برد در مقابل دو وظیفه قرار دارند، در حالی که دانشمندانی که تحقیقات آنان در چارچوب دکترین حاکم می‌گنجد باید تنها یک وظیفه را به انجام رسانند. آن‌ها فقط باید تضمین کنند که کارهای تحقیقاتی آنان از مقررات و شیوه‌های متداول پیروی می‌کند، در آن‌صورت مطمئناً از تأیید گسترده برخوردار خواهند بود. و به همان صورت آن‌چه را که خوانندگان می‌دانند و آن‌را حقیقت می‌پندارند، مورد تأیید قرار می‌دهند. آن‌ها در چارچوب یک الگوی کلی از تاریخ‌نگاری پذیرفته شده، (چون قابل قبول است) «حفره‌های خالی را پر می‌کنند.»

ولی دانشمندی که پارادیم موجود و پذیرفته شده را مورد حمله قرار می‌دهد با وظیفه به مراتب چالش‌برانگیزتری روبه‌روست. تحقیقات وی نه تنها باید به نیازهای روشمند (استفاده از سند و منطق و غیره...) که برای همه کسانی که کار علمی و تحقیقاتی می‌کنند، الزامی است پاسخ دهد، بلکه باید همین‌طور خواننده را متقاعد سازد که مدل‌های عمومی علیت‌های تاریخی که تا آن لحظه برداشت او در مورد تاریخ را فرم بخشیده، مورد سؤال قرار دهد. او آن‌ها را به چالش می‌طلبد، تا فرض کنند که تمامی

درک تاریخی آنان می‌تواند احتمالاً غلط بوده باشد. این چالشی است که بسیاری از مردم آن‌را رد می‌کنند و برخی حتی آن‌را وقیح و بی‌حیا می‌نامند.

از این‌رو باید مدام چیزی را که باید عینی باشد ولی ظاهراً عینی نیست، تکرار کنم. موضوع این کتاب سخنرانی «محرمانه» خروشچف در ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ که انتشار یافته است، می‌باشد. نتیجه غافلگیر کننده، در تحقیقات من - حداقل در درک شخصی من - این است که این سخنرانی تقریباً در کل خود از جعلیات تشکیل شده است. هدف من در این کتاب این است این نتیجه‌گیری را با بهترین مدارکی که موجود است و بسیاری از آن‌ها از آرشیوهای اتحاد شوروی سابق اخذ شده، ثابت کنم.

من با این آگاهی این پروژه را آغاز کردم که برخی از ادعاهای خروشچف غلط است و حدس می‌زدم که با کمی کار و کوشش می‌توان چند ادعای غلط بیش‌تر را نیز افشا کرد. ولی من غافلگیر و یا بهتر بگویم «شوکه» شدم، (که به هیچ وجه غلوآمیز نیست) وقتی دریافتم که عملاً هیچ یک از «افشاگری‌های» خروشچف با حقیقت مطابقت ندارد.

می‌پذیرم که کل مسأله بزرگ‌تر از مجموعه اجزای آن است و نتیجه‌گیری من، مبنی بر این که همه «افشاگری‌ها»ی خروشچف غلط است، نسبت به نتیجه‌گیری معتدل‌تری، مثلاً این که تقریباً نیمی و یا دو سوم «افشاگری‌های» او غلط است، با ظن و تردید بیش‌تری روبه‌رو خواهد شد. و این اعتقاد من است، زیرا خروشچفی که در مورد همه مسایل فقط دروغ می‌گفت در پارادیم «ضد استالینی» حاکم ناجور بود و به قول «تائوبمان» «او به نحوی انسانیت خود را حفظ کرد» و سخنرانی خود را به عنوان «یک اقدام بزرگ» جا زد.

افشای دروغ با بیان حقیقت یکی نیست

تجزیه و تحلیل واژگون جلوه دادن‌های واقعیت از سوی خروشچف دو وظیفه مربوط به هم ولی متمایز از هم در مقابل ما قرار می‌دهد. وظیفه اول و بسیار ساده این است نشان دهیم که خروشچف حقیقت را بیان نکرد. این مسأله موضوع اصلی کتاب حاضر است.

قابل درک است که خواننده علاقمند بخواهد فارغ از فقط اسنادی که دروغ‌های خروشچف را ثابت می‌کند، اطلاعات بیش‌تری را کسب کند. وقتی که خواننده علاقمند معتقد باشد که نسخه خروشچف از وقایع اتفاقیه غلط است، مایل است بداند که واقعاً چه اتفاقی رخ داده بود!

ولی کتاب حاضر نمی‌تواند این کنجکاوی را ارضاء کند. برای هر «افشاگری» خروشچف تحقیقات جامع و گسترده‌ای ضروریست. یعنی عملاً به تعداد تقلب‌ها ۶۱ کار علمی و تحقیقی!

برخی از این تحقیقات بسیار کوتاه خواهد بود، زیرا ما اسناد و مدارک کافی در دست نداریم تا به موضوع بپردازیم.

برخی دیگر بسیار گسترده از آب درخوهد آمد، زیرا اطلاعات فراوانی در اختیار ما است و باید ارزیابی شود. و باز تحقیقات احتمالاً بسیار دیگری، دقیق نخواهد بود، زیرا تاکنون اسناد زیادی برای استفاده عموم آزاد نشده است، که می‌تواند به ما اجازه دهد به یک نتیجه قاطع دست یابیم. در هر حال، در حوصله این کتاب نیست که تک تک ادعاهای غلط خروشچف را با در نظر گرفتن آنچه که واقعاً رخ داد و با در نظر گرفتن دقیق اسناد موجود به طور جامع بررسی کرد.

تصویر استالین به عنوان «قاتل توده‌ای» در دوران خروشچف، برای هدف کاملاً مشخصی ترسیم شد.^{۱۷۴} اولین اتهامات از این نوع که اساس این اسطوره را تشکیل داد، آغاز خود را در سخنرانی «مجرمانه» یافت. و

مؤثرترین اتهامات خروشچف، اتهاماتی بود که نابودی عمدی بسیاری از بلشویک‌های سرشناس را نتیجه ابتکار و یا تأیید استالین قلمداد می‌کرد.

پس از سخنرانی «محرمانه» «جنایاتی» که به استالین منصوب می‌شد، به طور پیوسته رشد یافت. مثلاً پس از سخنرانی «محرمانه» به همین صورت قتل رهبران سرشناس نظامی شوروی بر مبنای اتهامات غلط به پای استالین نوشته شد. در دوران خروشچف جنگی از نویسندگان نیمه‌رسمی به طور مستمر و با سرسختی کوشش می‌کردند تا لیست قربانیان مفروض بی‌عدالتی را طولانی‌تر کنند و بسیاری از این افراد «اعاده حیثیت» شده و به طور مطلق بی‌گناه معرفی شدند.

خروشچف در اکتبر ۱۹۶۴ به زور بازنشسته شد. در این زمان تصویر استالین به عنوان یک قاتل توده‌ای قربانیان بی‌گناه دیگر کاملاً جا افتاده بود. کتاب‌های قطور دگراندیش شوروی، «روی مدودیف» و شوروی‌شناس انگلیسی «رابرت کانکست» با توضیح جزئیات جنایت‌های مفروض استالین که اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در غرب منتشر شد، به طور عمده به آثاری که در دوران خروشچف انتشار یافته بود، استناد می‌کرد و سیل این به اصطلاح «تاریخ‌نویسی‌های» جهت‌دار و خونین در دوران گارباجف و یلتسین به شدت افزایش یافت.

لذا تحقیق دقیق و مسئولانه اظهارات در مورد سرکوب شدید در سخنرانی «محرمانه» خروشچف احتمالاً بسیار سودمندتر خواهد بود تا این که بخواهیم لیست نمونه‌های دیگری از دروغ‌های خروشچف را طولانی‌تر کنیم. چنین تحقیقاتی مقدور خواهد ساخت سرچشمه اسطوره استالین «قاتل توده‌ای» را پیدا کرده و برخی از دلایل را برای این که اساساً چرا این اسطوره ایجاد شد، آشکار کنیم.

دلایل تاریخی در مقابل دلایل حقوقی

در مورد این که چه چیز در یک روند حقوقی به عنوان مدرک به حساب می‌آید و چه چیز در علم تاریخ‌شناسی مدرک محسوب می‌شود، بین روند تاریخی و روند حقوقی یک تفاوت کیفی وجود دارد.

گزارش‌های «اعاده حیثیت» معمولاً تنها به این اکتفا می‌کرد، که خلاف کاری علیه روندهای حقوقی در دهه ۱۹۳۰ را دنبال کند. آنجا تنها نقض حقوقی رویه‌های قانونی مشخص می‌شد و نتیجه‌گیری می‌شد متهم متوفی نمی‌باید محکوم می‌شده و باید اجرای حکم ملغی می‌گردید و در این رابطه گاهی دلایلی برای نقض قانون ارایه می‌شد و گاهی تنها ادعا می‌شد که قانون نقض شده.

اما وقتی که محکومیت کیفری متهمی لغو می‌شد و مجدداً دادگاهی علیه او تشکیل نمی‌شد، باید این فرد «بی‌گناه» محسوب می‌گردید. متهمی که از دنیا رفته بود، نتیجتاً «بی‌گناه» بود و از او اعاده حیثیت می‌شد! برای تاریخ‌شناسان این فرآیند مطلقاً قابل قبول نبود.

هر دادگاهی باید به حقوق زندانیان، که برخی از آن‌ها به قواعد دادرسی مربوط است، توجه داشته باشد. مثلاً اعتراف متهمی به این که مرتکب خلافی شده است، بدون این که هیچ سندی در دست باشد و یا مدرکی که دال بر این امر که اساساً یک خلاف صورت گرفته، معمولاً برای صدور حکم کافی نیست. الزام به ارایه مدرک متوجه دادستانی است. مجرم لازم نیست بی‌گناهی خود را به اثبات برساند، هر چند که می‌تواند کوشش کند.

اعتراف‌های ناشی از شکنجه بی‌ارزش است. یکی از دلایل آن تأمین حقوق متهم است. اگر پلیس اجازه داشته باشد که زندانی را شکنجه کند تا از او اعتراف بگیرد، شاید هرگز تحقیقات بیش‌تری به عمل نیاورد و از این طریق واقعاً پرده از روی یک کار خلاف بردارد، هر چند که می‌تواند بدون شک به راحتی محکومیت‌های متعددی را مقدور سازد!

ولی تاریخ مثل دادگاه نیست که متهم دارای حقوق متعددی باشد. افرادی که از دنیا رفته اند مطلقاً دارای حقوقی نیستند که تأمین شود. این که آیا متهمی از یک دادرسی منصفانه (حال هر جور هم که بخواهیم آنرا تعریف کنیم) برخوردار بوده یا خیر، برای ما جالب نیست. ما علاقمندیم بدانیم که متهم گناهکار بوده یا بی گناه؟

آیا این که متهمان «منصفانه محاکمه شدند»، می تواند موضع تحقیقات ویژه دیگری باشد ولی آنجا هم مسأله گناهکار و یا بی گناه مطرح نیست. مثلاً اخیراً در محافل دانشگاهی مجدداً این سؤال مطرح شده که آیا همه و یا حداقل یک نفر از «شهادی هایمارکت» که در سال های ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ در ایالت ایلینویس بر مبنای حقوقی لینچ شدند، گناهکار بودند یا خیر. ولی هیچ کس نپرسید که آیا دادگاه آنان منصفانه بود یا خیر. فاکت این است که دادگاه آنان منصفانه نبود و آنها چندین سال بعد پس از مرگ از سوی فرماندار جدید مورد عفو قرار گرفتند.

در مورد «ساکو» و «وانزتی» شواهدی به دست آمده که به گناه «ساکو» اشاره دارد. ولی کاملاً روشن است که مردان نامبرده بنا بر معیارهای آن زمان از «دادگاه منصفانه ای» برخوردار نبودند. و یا گفتمان پرحرارت در مورد این که آیا «یولیوس روزنبرگ» اسرار بمب اتمی را منتقل کرده بود و یا در نظر داشت که آنها را منتقل کند؟ ولی آنچه که بی تردید می توان گفت، او و همسرش «اتل» از محاکمه منصفانه ای برخوردار نشدند.

همین طور مورخان نباید نگران مسایل رویه ای باشند. این که آیا متهم از یک «محاکمه منصفانه» برخوردار بود یا نه، بستگی به روند قانونی معتبر زمان مربوط دارد و این که آیا رویه ای مخالف معمول مشاهده می شد یا خیر و همه این ها در قیاس با برداشت فردی هر کس از رویه «منصفانه».

مورخان مؤلف به جمع‌آوری و تلفیق کلیه مدارک و اسنادی که در دسترس است، می‌باشند تا با تکیه به آن‌ها بتوانند به نتیجه‌گیری برسند. این کار مثل بازپرسی و بازجویی نیست، که آیا فردی از «دادگاه منصفانه» برخوردار شد یا خیر. یک متهم می‌تواند گناهکار باشد و با این حال محاکمه‌اش عادلانه صورت نگیرد. برای یک تاریخ‌نگار مسأله مهم «گناهکاری و یا بی‌گناهی» جالب توجه است. کاملاً امکان‌پذیر است که هیچ سیاه‌پوستی در ایالات جنوبی آمریکا تا دهه ۱۹۶۰ هرگز در یک «دادگاه منصفه» محاکمه نشده باشد، ولی این بدان معنی نیست که هر متهم سیاه‌پوستی بی‌گناه بوده است.

کتابی که در دست دارید به این سؤال نمی‌پردازد که آیا متهمین مطابق با استانداردهای حاکم سیستم کیفری اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ از یک «محاکمه منصفانه» برخوردار بودند. هدف این کتاب این‌هم نیست که نشان دهد دادگاه‌های صحرایی زیر شرایط اضطراری «قانونی» بوده است. ما در اینجا تنها به این می‌پردازیم، مدارکی ارایه کنیم که تقصیر و یا بی‌گناهی یک متهم را حتی‌الامکان بدون وجود شک و تردید ثابت کند.

در مورد متهمینی که خروشچف در سخنرانی خود نامبرده بود، به اندازه کافی شواهد و مدارکی ارایه کردیم که مبین گناهان آنان بود. ولی نکته اصلی این است: در تمام این موارد می‌دانیم که خروشچف و مشاورینش از چه چیز مطلع بودند، زیرا گزارش‌های آن در دست ما است! به عنوان نمونه حتی یکی از این گزارش‌ها به بی‌گناهی افرادی که خروشچف در سخنرانی خود مطرح کرده بود اشاره‌ای ندارد.

نیازی ندارم که در هیچ‌یک از موارد نامبرده تنها به اعتراف نامبرده به عنوان تنها مدرک اثبات تکیه کنم. البته اگر چنین اعتراف به تقصیری تنها مدرک موجود باشد، باید اجباراً به آن استناد کرد، زیرا چیز دیگری در دست ما نیست. به همین صورت وقتی تنها مدرک موجود شایعات باشد، باید به آن استناد کرد، طبیعتاً با ظن و احتیاط لازم.

شکنجه و معضلات تاریخی ناشی از آن

از زمان استالین هیچ کس شکنجه بسیاری از زندانیان سیاسی در اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ را زیر سؤال نبرده است. دادگاه‌های «اعاده حیثیت» در دوران خروشچف و بعد از آن اغلب محکومین با این استدلال «اعاده حیثیت» شدند چون گویا مورد شکنجه قرار گرفته بودند و اغلب نتیجه این بود که محکومیت آن‌ها باطل تلقی می‌شد. البته در محاکماتی که در اتحاد شوروی در دوران استالین صورت می‌گرفت هم مدارکی که به کمک شکنجه به دست آمده بود غیرمجاز محسوب می‌شد و قانوناً نمی‌توانست مورد استفاده قرار گیرد.

واقعیت شکنجه یک متهم به این معنی نیست که متهم بی‌گناه بوده است. استفاده از شکنجه، دلیلی بر بی‌گناهی متهم نیست ولی به غلط اغلب این‌طور تعبیر می‌شود:

در حقیقت امکانات مختلفی وجود دارد:

- فردی مقصر است، شکنجه می‌شود، اعتراف می‌کند.
- فردی مقصر است، شکنجه می‌شود ولی اعتراف نمی‌کند.
- فردی بی‌گناه است، شکنجه می‌شود (و برای پایان بخشیدن به شکنجه) اعتراف می‌کند.
- شخصی بی‌گناه است، شکنجه می‌شود ولی اعتراف نمی‌کند.
- فردی بی‌گناه است، شکنجه نمی‌شود ولی اعتراف می‌کند که مرتکب جنایت دیگری شده است. (در گزارش‌های «اعاده حیثیت» نمونه‌های متعددی وجود دارد)
- فردی مورد شکنجه قرار گرفته ولی به دلیل مدارک دیگری مثلاً شهادت افراد دیگر و یا شواهد موجود مقصر شناخته می‌شود. شهادت افراد و اسناد دیگر معمولاً قابل استفاده است.

اثبات این که آیا فردی مورد شکنجه واقع شده، زیاد ساده نیست. تنها این واقعیت که فردی ادعا کند که اعتراف کرده چون شکنجه شده قطعیت و اطمینان چندانی ایجاد نمی‌کند. دلایل متفاوتی وجود دارد که چرا افراد می‌خواهند اعترافات خود را پس بگیرند. یکی از راه‌ها برای پس گرفتن اعتراف به جرم و تا حدی

حفظ آبروی خود، این ادعا است که شکنجه شده اند. لذا برای این که مطمئن شد، آیا فردی واقعاً شکنجه شده مدارک دیگری، مثلاً اعتراف فردی که شکنجه کرده و یا اظهارات یک شاهد عینی بی‌واسطه لازم است.

اگر هیچ مدرکی در دست نباشد که متهم واقعاً شکنجه شده، وظیفه تحقیقات مناسب نیست که نتیجه‌گیری کند، که متهم مورد شکنجه قرار گرفته است. این حالت بسیار مهم اغلب نادیده گرفته می‌شود، زیرا احتمالاً این «پارادایم» که همه شکنجه شده‌اند و همه بی‌گناه بوده‌اند، تاثیر قدرتمندی بر نظر محققین و خوانندگان دارد.

بازپرسان می‌توانند انگیزه‌های متفاوتی برای شکنجه یک فرد مظنون داشته باشند. وقتی آن‌ها معتقد باشند که فرد مظنون یک مجرم خطرناک و یا یک جاسوس است، احتمالاً از شکنجه استفاده خواهند کرد تا به اطلاعاتی دست یابند و از جان و مال افراد حفاظت کنند و یا اطلاعاتی در مورد هم‌دستان آن‌ها کسب کنند و یا جرایم گذشته را افشا کنند. بازپرسان همین‌طور می‌توانند فرد مظنون را شکنجه کنند تا به زور از فرد بی‌گناهی اعتراف به شرکت در یک جرم رخ داده کسب کنند تا به شهرت و آبروی خود بیافزایند. آن‌ها می‌توانند شکنجه کنند تا یک فرد بازداشتی را مجبور سازند، افراد دیگری را متهم کند که به نوبه خود آن‌ها نیز می‌توانند به همان دلایل شکنجه شوند. و بدین سان ممکن است از هیچ و پوچ، افسانه‌های عظیمی در مورد توطئه خلق گردد.

«میخائیل فرینفسکی» معاون مدیر NKWD، «نیکلای یژوف» (کمیسار امور داخلی) طی اعترافات خود مدعی شد (تاکنون کراً نقل قول شد ولی تازه در فوریه ۲۰۰۶ به طور کامل انتشار یافت)، «یژوف» و شخص او به طور صریح به زیردستان خود دستور همین کار را داده بودند.^{۱۷۵}

ولی «فرینفسکی» همین‌طور می‌گفت که این روال کار همیشگی نبود. همه زیردستان وی نمی‌گفتند که دست به چنین کاری زده‌اند. و همین‌طور بسیاری از متهمین در دوره مدیریت «یژوف» دستگیر نشدند و ما می‌دانیم که استالین و کمیسیون‌های بلندپایه شکایات در مورد بدرفتاری‌های شدید را دنبال کردند و اقدامات فوری و الزامی اتخاذ نمودند تا از این مسایل جلوگیری به عمل آورند و مسؤولین آن‌را دستگیر کنند. اسناد داخلی که در آن زمان محرمانه اعلام شده بود، اطلاعات زیادی را در این زمینه ارائه کرد.

در بازجویی‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، «یژوف» اعتراف کرد که هم‌چنین افراد بی‌گناه را در سطح وسیع شکنجه کرده و به آن‌ها تهمت زده تا زمینه نارضایتی از سیستم شوروی را آماده کرده و از این طریق سرنگونی دولت شوروی و رهبری حزب را در شرایطی که ژاپن و یا آلمان به شوروی حمله کنند، تسهیل نماید.

برای مقاصد ما باید همه این‌ها ضرورت وجود سند و مدرک را یادآور شود.

- نمی‌توانیم فرض کنیم که فردی شکنجه شده، بدون این که مدرکی در تأیید آن وجود داشته باشد.
- نمی‌توانیم فرض کنیم بر مبنای این که فردی شکنجه شده و یا حتی بدتر به ادعای این که گویا مورد شکنجه قرار گرفته، گناهکار و یا بی‌گناه است.
- هر موردی را باید منفرد و مطابق با مدارک در دست ارزیابی کرد.

در اغلب موارد همه اسناد و مدارکی که در اختیار بازجویان شوروی بود، در دست ما نیست. نه دولت‌های شوروی پس از استالین و نه دولت‌های پسا شوروی این اسناد و مدارک را منتشر نکردند. آنچه انتشار یافت طبق شاخص‌های کاملاً ویژه‌ای انتخاب شد و ما هیچ‌گاه مطلع نشدیم که این شاخص‌ها کدام بوده است. ولی اغلب این‌طور به نظر می‌رسد که گفתי اطلاعات طوری انتخاب شده بود که نشان دهد موارد مربوطه از طرف دولت به رهبری استالین «خلق شده» بود.

خوشبختانه اطلاعات اغلب از منابع گوناگون و از زمان‌های مختلف بوده و کسانی که آن‌ها را آشکار کردند، ظاهراً با انگیزه‌های مختلف دست به چنین کاری زدند.

تضاد موجود بین تکه‌ها و قطعه‌های مختلف از مدارک در بسیاری از موارد بسیار سودمند است.

با این حال ما هیچ‌گاه بر «کل داستان»، یعنی تمام مدارکی که در دست مدعی‌العموم بود، اشراف نداشتیم. ولی ضداستالینیسم خروشچف، گارباجف، یلتسین و دولت‌های بعدی می‌تواند به ما کمک کند، مدارک علنی شده را ارزیابی کنیم: از این طریق می‌توانیم به ظن قریب به یقین فرض کنیم که آن‌ها هر مدرک محکوم‌کننده‌ای در مورد استالین و یا همکاران نزدیک او را (اگر وجود داشت) علنی می‌کردند.

در طول حکومت خروشچف (۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴) و از زمان گارباجف، یعنی از سال ۱۹۸۷ تا امروز دولت شوروی و سپس دولت روسیه منابع عظیمی را به کار گرفتند تا استالین را بدنام کنند و تبهکار جلوه دهند. اسناد اعاده حیثیت که انتشار یافت مبین این امر است. از این‌رو به سختی می‌توان تصور کرد که مدرکی وجود داشته باشد مبنی بر این که استالین مسبب رنج و عذاب افراد بی‌گناه شده ولی این مدارک مورد توجه قرار نگرفته باشد.

و به همین صورت نیز می‌توانیم فرض کنیم که مدارک بسیاری که تاکنون منتشر نشده، احتمالاً به ما اجازه خواهد داد، نسخه ضداستالینی «رسمی» را مورد تردید قرار دهیم. و در حقیقت اینجا و آنجا اسنادی برای مطالعه عموم آزاد گردیده که ما را به تیرئه استالین هدایت می‌کند. گاهی این‌طور به نظر می‌رسد که این موانع بوروکراتیک است که باعث جلوگیری از انتشار این اسناد می‌شود. ولی به طور کلی علل واقعی جلوگیری از آزادسازی این اسناد برای ما روشن نیست. کماکان برخی از اسناد چندین بار منتشر شد، البته نسخه‌های اخیر برخی از اسناد آن‌چنان با نسخه‌های گذشته آن در تضاد قرار دارد که روشن می‌کند: «اسناد

اولیه» آنقدر تصحیح می‌شود تا نهایتاً نسخه‌ای آماده شده به عنوان «نسخه رسمی» اعلام و در آرشیو، قاطی پرونده شود.

در تاریخ‌نگاری مثل همیشه نتیجه‌گیری‌های ما تنها می‌تواند موقتی باشد. اطمینان مطلق وجود ندارد. پژوهشگران به ندرت در موقعیتی قرار دارند که با «یقین‌های قاطع» سروکار داشته باشند. از آنجا که در آینده اسناد جدیدی علنی خواهد شد، باید آمادگی داشته باشیم نتیجه‌گیری‌های کنونی خود را یا با آنها وفق دهیم و یا اگر لازم شد آنها را به عنوان نتیجه‌گیری بی‌ارزش به زباله‌دانی بیافکنیم. ما باید بتوانیم عقیده شکل گرفته خود و همین‌طور پارادایم‌های تاریخی را مورد سؤال قرار دهیم. این کار ساده نیست. ولی اگر ما این لزوم را در تفکر علمی خود حفظ نکنیم، خطر آن خواهد رفت آن مداراکی را ارجح قرار دهیم که نظر از پیش شکل گرفته ما را مورد تأیید قرار دهد، در حالی که مدارکی را که مغایر نظر از پیش شکل گرفته ما است را گرایشاً با شک و تردید ملاحظه کنیم.

نوعی گونه‌شناسی تقلب‌های خروشچف

گونه‌شناسی «افشاگری‌های» خروشچف در کنار اثبات هر مورد مشخص، معرف کوشش‌های من برای طبقه‌بندی جعلیات در مقوله‌های متفاوت یعنی تشخیص اسلوب‌هایی که خروشچف به کمک آنها شنوندگان خود را منحرف می‌ساخت، است.

دائرةالمعارف **American Heritage of English Language** «دروغ» را این‌طور تعریف می‌کند:

۱. گزاره نادرستی، که عمداً به عنوان حقیقت بیان می‌گردد.

۲. گزاره‌ای که منحرف می‌کند و یا باید تصویر غلطی را مجسم سازد.

تعاریف لغت «دروغ» مانند موارد فوق معمولاً فرض براین می‌نهد که فرد دروغگو پیشاپیش می‌داند که اظهارات او غلط است. نمایش این امر در تحقیقات تاریخی هرچند نه در هر موردی ولی اغلب بسیار سخت

است. از این‌رو من برای این کتاب تعریف گسترده‌ای را انتخاب کردم. وقتی من یکی از اظهارات

خروشچف را دروغ معرفی می‌کنم، منظورم یکی از دو منظور زیر است:

۱. خروشچف باید می‌دانست که ادعای مزبور غلط است.

۲. خروشچف با «نقض بی‌شرمانه حقیقت» اظهارات مزبور را بیان داشته.

در مورد دوم ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آیا خروشچف مطمئناً می‌دانست اظهاراتش غلط است و یا ادعای

مزبور را به عنوان حقیقت مطرح می‌کرد بدون این که دلیل مشخصی برای آن داشته باشد.

در هر صورت خروشچف و محققین او به همه اسناد و مدارک و حتی بیش‌تر از آن‌چه که امروز در اختیار

ماست، دسترسی داشتند. از این‌رو بسیار محتمل است که خروشچف می‌دانست که این اظهارات غلط است.

در بین محققین این یک قانون نانوشته است که با «دروغ» به عنوان عبارتی خشن رفتار شود که نباید در

تحقیقات جدی مورد استفاده قرار گیرد. من کوشش خواهم کرد حتی‌الامکان از به کار بردن آن خودداری

کنم.

مهم‌تر از مسأله نجابت، مسأله تحلیل است. تقلب انواع مختلفی دارد و نام همه این اشکال «دروغ» و یا به

عبارت دیگر جلوگیری از افشای ظرایف، گمراه کردن کلامی نام دارد که خروشچف به کار می‌گرفت.

گونه‌شناسی کوششی برای ارتباط دادن روندها و یا وقایع متفاوت بر مبنای زمینه‌های مشترک است. در

موارد زیر نیت گمراه کردن در همه «افشاگری‌های» غلط خروشچف مشترک است ولی کوشش می‌شود

که این گمراه کردن‌ها از طرق کلاً مختلفی صورت گیرد.

«افشاگری‌ها»

شماره	افشاگری‌های خروشچف	توضیح گونه‌شناسی
۱.	«کیش شخصیت»	د
۲.	«وصیت‌نامه لنین»	د
۳.	فقدان همبستگی	د
۴.	استالین هر کس را که با او موافق نبود از نظر اخلاقی و فیزیکی نابود می‌کرد	د
۵.	استفاده از سرکوب توده‌ای	م و
۶.	نامگذاری «دشمن خلق»	د
۷.	زینویف و کامنف	م و
۸.	تروتسکیست‌ها	د
۹.	استالین زندگی حزبی را مورد بی‌توجهی قرار می‌داد	د
۱۰.	کمیسیون دفتر سیاسی	م و
۱۱.	فرمان ۱ دسامبر ۱۹۳۴ به امضای ژنوکیدزه	د
۱۲.	خروشچف اشاره می‌کند که استالین مسئول قتل کیرف است	د
۱۳.	تلگرام استالین و شدانف به دفتر سیاسی در روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۶	د
۱۴.	سخنرانی استالین در پلنوم فوریه/مارس ۱۹۳۷	د
۱۵.	«یک سلسله از اعضای کمیته مرکزی به ویژه پستیژوف در مورد سیاست سرکوب توده‌ای در تردیدند»	د
۱۶.	مورد روبرت ایدریکویچ ایشه	دپ
۱۷.	ن. ی. یژوف	دپ
۱۸.	مورد ی. ا. رودسوتاکی	دپ

۱۹. اعتراف م. روزن‌بلوم
دپ
۲۰. مورد کاباکف
دپ
۲۱. س. و. کوزیور
دپ
۲۲. و. ی. چوبار
دپ
۲۳. پ. پ. پستیژوف
دپ
۲۴. آ. و. کوزارف
دپ
۲۵. «لیست استالین برای اعدام»
د
۲۶. تصمیم کمیته مرکزی در پلنوم ژانویه ۱۹۳۸
د
۲۷. «باند بریا»
د
۲۸. «تلگرام شکنجه»
د
۲۹. رودوس به دستور بریا کوزیور را شکنجه کرد
دپ
۳۰. استالین به هشدارها در مورد آغاز جنگ توجه نمی‌کند
د
۳۱. نامه ورونزف
د
۳۲. فراری آلمانی
د
۳۳. رهبران نظامی اعدامی
دپ
۳۴. افسردگی و انفعال استالین در آغاز جنگ
د
۳۵. استالین، یک رهبر نظامی بد
د
۳۶. مبارزه بر سر خارکف ۱۹۴۳
د
۳۷. استالین عملیات جنگی را روی کره جغرافیایی طرح می‌کرد
د
۳۸. استالین موفقیت‌های نظامی مارشال ژوکف را «کوچک» می‌کرد
سخ
۳۹. تبعید گروهی قبایل
د
۴۰. «ماجرای لنینگراد»
د

- د ۴۱. ماجرای سامگرلو
- سخ ۴۲. روابط با یوگسلاوی
- د ۴۳. توطئه پزشکان
- د ۴۴. بریا یک جاسوس خارجی
- د ۴۵. کامینسکی بریا را متهم به همکاری با حزب مساوات می‌کند
- د ۴۶. مورد کارتولشویلی-لاورنتی
- دپ ۴۷. قصاص م. س. کدرف
- د ۴۸. پاپولیا، برادر ارژنیکیدزه
- د ۴۹. «ی. و. استالین، یک زندگی‌نامه کوتاه»
- د ۵۰. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (ب): دوره تعلیمی کوتاه
- اد ۵۱. استالین روز ۲ ژوئن ۱۹۵۱ دستور ساختن تندیس از خود را صادر کرد
- د ۵۲. کاخ شوراها
- د ۵۳. نشان‌های لنین و استالین
- د ۵۴. پیشنهاد استالین برای افزایش مالیات کلخوزها
- سخ ۵۵. استالین به پستیژوف توهین کرد
- د ۵۶. «بی» نظم کردن کار دفتر سیاسی
- د ۵۷. استالین مظنون به جاسوس انگلیس بودن وروشیلِف بود
- د ۵۸. خودکامگی لجام‌گسیخته در مقابل آندریف
- د ۵۹. انتقاد بی‌پایه به مولوتف و میکویان
- د ۶۰. انتقاد بی‌پایه به مولوتف و میکویان
- د ۶۱. گسترش هیأت ریسه کمیته مرکزی

گونه‌شناسی

اد = «اطلاعی در دست نیست» - نکته ۵۱

بدون این که اسناد اصلی مربوطه را مطالعه کنیم، نمی‌توانیم در این مورد اظهار نظر کنیم، که آیا خروشچف وقتی که گفت استالین روز ۲ ژوئیه ۱۹۵۱ شخصاً دستور داد تندیس از او بسازند، حقیقت را می‌گفت یا خیر. خروشچف مطمئناً با فاکتور گرفتن بخشی از متن، پیوند جمله را قلب کرده بود.

ولی آنچه که می‌تواند دلیلی بر حقیقی بودن این ادعا باشد، مورد اطمینان نیست. مثلاً فقط یک فتوکپی همان‌طور که در ارایه این ادعای خروشچف بارز می‌گردد، کافی نیست.

سخ = «سخن خروشچف (بلااستنا)» - ۴ ادعا

خروشچف ادعا می‌کرد، که استالین چیزی به او گفته و این ادعا از طرف هیچ کس تأیید نمی‌شود. حتی اگر دیگران این ادعا را غلط بدانند، باز نمی‌توان با اطمینان آن‌را دروغ محض نامید.

البته این ادعاها به احتمال قوی دروغ است، به ویژه که خروشچف تنها در یک مورد منفرد می‌گوید او تنها کسی بوده که اشاره سؤال‌برانگیز استالین را شنیده. اگر سه اشاره دیگر استالین در حضور شخص سومی صورت گرفته بود، مطمئناً حداقل از سوی یک نفر تأیید می‌شد، به ویژه که پس از «سخنرانی محرمانه» این سخنان آشنا بود. با این وجود ما نمی‌توانیم مطلقاً اطمینان داشته باشیم و از این رو طبقه بندی ویژه «سخ».

دپ = دروغ. اطلاعات پنهان شد - ۱۲ ادعا

این اظهارات حدس اشتباهی را تداعی می‌کند، زیرا متن و زمینه مهمی - اطلاعات بیش‌تری - کنار گذاشته و درز گرفته شده است. حال فارغ از این که آیا خروشچف شخصاً متن و موضوع درز گرفته شده را

می‌دانسته یا نمی‌دانسته، ولی اگر از سطح اطلاعاتی که امروز در دست ما است حرکت کنیم، باید بپذیریم که پژوهشگرانی که به او گزارش می‌دادند نسبت به امروز اطلاعات بیش‌تری در اختیار داشتند. و بسیار غیرمحتمل است که این محققین جرأت آن‌را داشتند این اطلاعات را در اختیار خروشچف نهند.

م و = «مورد ویژه» - ۳ مورد

این‌ها مواردی از ادعاهای کلی است که اگر دقیق مورد بررسی قرار گیرد هیچ اتهام مستقیم و مشخصی را علیه استالین دربر ندارد، لکن در هر حال تهمتی است که زده می‌شود و در نتیجه تصور نادرستی ایجاد می‌کند.

د = «دروغ» - ۴۱ مورد (گسترده‌ترین مقوله)

یا غلط بودن این اظهارات ثابت شده است و یا با زیر پا گذاشتن وقیح فاکت‌ها به وجود آمده است. در مورد آخر می‌توانیم نشان دهیم که خروشچف نمی‌توانست بداند که آیا این اطلاعات غلط و یا درست است. یک و یا دو نمونه از هر مقوله (البته به استثنای اولین مورد که نقل شد) باید تصویری از مقوله مربوطه و نحوه اغفال را که هر ادعا دربر دارد، به دست دهد.

سخ = سخن خروشچف.

به گفته خروشچف، استالین در حضور وی گفته بود: «یک اشاره کوچک من و دیگر تیتویی وجود نخواهد داشت. او سقوط می‌کند.» خروشچف، هرچند که به صراحت ادعا نمی‌کند ولی اشاره می‌کند که او تنها شنونده این سخنان استالین بوده است. اگر این‌طور باشد و هیچ چیز و هیچ کس این گفته را تأیید نکرده، در آن‌صورت هیچ امکانی هم وجود ندارد که بتوان این گفته استالین را بررسی کرد.

یک نمونه دیگر مسأله افزایش مالیات کلخوزها است. خروشچف ادعا می‌کند که استالین در سال ۱۹۵۲ و یا اوایل ۱۹۵۳ پیشنهاد کرده بود مالیات دهقانان را ۴۰ میلیارد روبل کنند. ما نشان دادیم که یا استالین این حرف را تنها به خروشچف گفته بود و یا این که خروشچف آن را ابداع نموده بود.

دو نمونه دیگر توهین استالین به مارشال ژوکف و پاول پستیژوف بود. اگر بتوانیم باور کنیم که خروشچف انسان صادقی بوده و دیگر اظهارات او در موارد دیگر نیز با حقیقت مطابقت داشته، اکنون می‌توانستیم به شهرت بی‌عیب صداقت او اعتماد کنیم و فرض کنیم که این اظهارات باورکردنی است. ولی خروشچف به ندرت صادق بود. در نتیجه تنها برپایه شهادت وی، این اظهارات به احتمال زیاد غلط است. ولی ما نمی‌توانیم مطلقاً اطمینان داشته باشیم و از این رو آن‌ها را در این مقوله طبقه‌بندی کردیم.

دپ = دروغ. اطلاعات پنهان شد.

خروشچف در سخنرانی خود گفت: «به همین شکل و شیوه در "موارد" دیگر برای اعضای برجسته حزب و دولت چون کوزیور، چوبار، پستیژوف، کوزارف و دیگران پرونده‌سازی شد.»

واقعیت به این روشنی که خروشچف ادعا می‌کرد، نبود. اکنون برخی اطلاعات محکوم کننده بسیار سنگین در مورد کوزارف در دست است و خیلی بیش‌تر در مورد کوزیور، چوبار و پستیژوف. مثلاً پستیژوف به خاطر سرکوب توده‌ای و بی‌پایه اعضای حزب در حیطه فعالیت خود مورد مؤاخذه قرار گرفت، از کار برکنار و نهایتاً دستگیر شد. در پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۳۸ که پستیژوف گزارش داد و به شدت مورد انتقاد قرار گرفت، خروشچف حضور داشت.

خروشچف باید می‌دانست که مولوتف، در زندان با پستیژوف ملاقات کرده و در آنجا پستیژوف به گناه خود اعتراف کرده بود. همین‌طور باید خروشچف می‌دانست که پستیژوف و بسیاری دیگر کوزیور و چوبار را متهم کرده بودند و کاگانوویچ یک دفتر یادداشت پر از اعترافات چوبار را به چشم دیده بود.

سندی که اخیراً انتشار یافته نشان می‌دهد که هر چهار نفر آن‌ها در دادگاه اعتراف کردند، با این که دیگر متهمین اعترافات خود را پس گرفتند. این را هم باید خروشچف می‌دانست.

نمونه پنجم داستان «روزن‌باوم» است که «ساکفسکی» چگونه اعتراف می‌گرفت. خروشچف بدون روده درازی، به طور ضمنی ادعا می‌کرد که استالین مسبب اصلی بوده است. ولی در حقیقت ما مدارک فراوانی در اختیار داریم که «ساکفسکی» به دستور «یژوف» عمل می‌کرد و بخشی از یک توطئه بود. ما مدارک اثبات‌گری در اختیار داریم که نشان می‌دهد شکنجه‌مظنونین از سوی «ساکفسکی» مورد تأیید استالین نبود.

باید دقت کنیم که گذار مقوله «دروغ» اطلاعات پنهان شد» (دپ) به مقوله «دروغ» (د) بسیار سیال است. مورد ۳۳ و ۴۷ نمونه‌های بارزی از آن است. در مورد شماره ۳۳ «افسران اعدام شده» خروشچف چنان مبهم سخن گفت که مطلقاً ممکن نیست به طور دقیق دریافت که در واقع منظور او چیست. به همین دلیل نیز غیرممکن است که بتوان با اطمینان خاطر او را یک دروغگو نامید. ولی به اندازه کافی اسناد اثبات‌گری منتشر شده که نشان می‌دهد مارشال «توخاشفسکی» و همراه با او فرماندهان دیگری که در ژوئن ۱۹۳۷ در مقابل دادگاه قرار گرفتند، واقعاً مقصر بودند. در نتیجه سخت است که این ادعای خروشچف را طبقه‌بندی کرد و از این رو من آن‌را در مقوله «دروغ» اطلاعات پنهان شده» قرار دادم.

«قصاص بی‌رحمانه "م. س. کدروف"» (شماره ۴۷) نمونه مشابهی است. این که «کدروف» نه «به دستور بریا» و نه «به درخواست او» تیرباران شد، به سادگی مشهود است. سندی که به قتل او منجر شد را نمی‌توان به بریا منصوب کرد. حکم تیرباران «کدروف» اول به دادستان کل کشور «بوخوف» و سپس به بریا به عنوان کمیسار امور داخلی اعلام شد. در نتیجه اشتباه است که بگوییم بریا در اعدام «کدروف» اصلاً دخالتی نداشته است، چون او بالاخره باید «دستور» را صادر می‌کرد.

در هر دو مورد ما باید به اطلاعات خرده‌ریزی که منتشر شده، قناعت کنیم هر چند که بر پایه آنها تقریباً غیرممکن است دانش تقریباً کاملی در مورد این وقایع به دست آوریم. ولی اطلاعاتی که در اختیار ما قرار دارد کافی است تا این حقیقت را به اثبات برسانیم که خروشچف حداقل در برخی از جوانب این موارد دروغ گفت (و آن‌هم احتمالاً خیلی بیش‌تر از تنها در برخی جوانب). از این‌رو ما در هر دو مورد یا با «دروغ» (د) و همین‌طور «دروغ+اطلاعات پنهان شده» (دپ) و یا با ترکیبی از این دو روبه‌رو هستیم.

م و = مورد ویژه

خروشچف در مورد سرکوب‌های توده‌ای بدون این که به جزییات پردازد، کلی‌گویی می‌کند (شماره ۵). ولی نمی‌گوید که خود او در مقام دبیر اول حزب در حوزه مسکو و بسیاری از کمیته‌های محلی دیگر بین سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ و از ژانویه ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۹ در اوکراین در این سرکوب‌های توده‌ای سهیم بوده است.

نتیجه تحقیقاتی که امروز در اختیار ماست به این اشاره دارد که به خوبی ممکن است که خروشچف به مراتب بیش‌تر از رهبران دیگر حزبی مردم را سرکوب کرده باشد. با اطمینان می‌توان گفت که در دوران سرکوب، او یکی از رهبران بوده است. این ارتباط در هیچ بخشی از «سخنرانی محرمانه» مطرح نمی‌شود. من آن را به جای دپ = دروغ. اطلاعات پنهان شده در مقوله م و = (مورد ویژه) قرار دادم، زیرا خروشچف صریحاً استالین و یا بریا را در سرکوب‌ها مقصر اعلام نمی‌کرد، هر چند که بدون شک هدفش تداعی این برداشت در بین مستمعین بود.

نمونه دیگری برای این مقوله اظهارات خروشچف در مورد زینویف و کامنف است:

«لنین در وصیت‌نامه خود هشدار داده بود، "آن رخداد با زینویف و کامنف در اکتبر طبیعتاً تصادفی نبود".

ولی لنین نه مسأله دستگیری آن‌ها چه رسد به اعدام آن‌ها را مطرح نکرد.»

این ادعا کل مسأله تقصیر و یا بی‌گناهی زینویف و کامنف در طرح نقشه سرنگونی دولت شوروی و قتل کیروف را دور می‌زد. این‌ها اتهاماتی بود که در اولین «دادگاه‌های نمایشی» علنی در اوت ۱۹۳۶ مطرح بود و آن دو به آن اعتراف کردند. این اعترافات و دیگر اسناد به دست آمده در اختیار خروشچف قرار داشت.

بخش بسیار کوچکی از این اطلاعات که امروز در اختیار ما قرار دارد، احتمال می‌دهد که زینویف و کامنف مقصر بودند و اعتراف کردند. حتی شخص خروشچف آن دو را مانند یک سری از اعضای بلندپایه حزبی دیگر که در مورد تقصیراتشان امروز به اندازه کافی مدرک در اختیار ماست، بی‌گناه اعلام نمی‌کند. خروشچف تیرباران زینویف و کامنف را تنها با «خودکامگی» استالین توجیه می‌کند. ولی اگر همان‌طور که مدارک موجود نشان می‌دهد، آن‌ها واقعاً مقصر بودند، اعدام آن‌ها ناشی از همه چیز بود جز «خودکامگی».

نمونه آخر در مقوله «م و» مورد شماره ۱۰ خروشچف است:

... (او) از بین هیأت ریسه کمیته مرکزی کمیسیونی تشکیل داد و آن را مؤظف کرد دقیقاً تحقیق کند که چگونه سرکوب توده‌ای علیه اکثریت اعضاء و نامزدهای کمیته مرکزی حزب که از طرف کنگره ۱۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شده بودند، ممکن شد.

خروشچف ادعا کرد که این کمیسیون:

«... مدارک متعددی یافت که چگونه با اتهامات جعلی و با نقض فریادبرانگیز قانون‌مندی‌های سوسیالیستی علیه کمونیست‌ها پرونده‌سازی می‌شد که به دنبال آن مردمان بی‌گناه جان خود را از دست می‌دادند.»

در واقع این «کمیسیون پوسپلف» که گزارش‌های آن منتشر شد^{۱۷۶} این حقیقت را «ثابت نکرد». تحقیقات جهت‌دار، نیاتی که از پیش تعیین شده بود، تا نتایجی حاصل گردد که مورد قبول خروشچف باشد، را دنبال می‌نمود و اغلب موارد بر مبنای هیچ سند و مدرکی به دست نیامده بود. گذشته از این، این کمیسیون در هیچ

زمانی، هیچ مدرکی ارایه نکرد که این سوءاستفاده‌ها همه ناشی از تقصیر استالین بود. اظهارات خروشچف طبیعتاً به این دلیل یک مکاشفه نبود، زیرا در سال ۱۹۳۹ و بعد از آن تقریباً برای بسیاری روشن بود که افراد بی‌گناه بسیاری اعدام شده بودند.

د = دروغ.

بزرگ‌ترین مقوله، مقوله «د» یعنی دروغ صریح است. همه دروغ‌ها به ارتباطات و یا چیزهایی تکیه می‌کند که به موجب آن می‌توان آن‌ها را در تضاد با حقایق تشخیص داد. در نتیجه نسبت به ارتباط ویژه برخی از آن‌ها به طور سیال وارد مقوله «دپ» می‌شود.

ولی برخی از آن‌ها دروغ‌های شاخدار است. نمونه‌ای از این دروغ‌های شاخدار «نامه ورونزوف» (شماره ۳۱) است. در اینجا خروشچف آخرین بند نامه را درز می‌گیرد و بیان مرتبط بامحتوا را وارونه می‌سازد. این نامه استدلال خروشچف را رد می‌کند.

یک نمونه دیگر «تلگرام شکنجه» است (شماره ۲۸) که خروشچف باز بخش تعیین کننده‌ای از آن را پرانتز می‌گیرد. در اینجا استالین (۱۷۷) در حالی که استفاده از «فشار فیزیکی بر بزهکاران اصلاح‌ناپذیر» را تأیید می‌کند، مؤکداً استفاده از شکنجه به جز «موارد استثنایی» را رد می‌کند، در حالی که افشا کرد که افراد مشهور NKWD مجازات شدند چون این موارد استثنایی را به «قانون» تبدیل کرده بودند. نقل قول خروشچف دستور استالین را که شکنجه «تنها تحت شرایط استثنایی» مجاز است، از بین می‌برد.

نمونه سوم این ادعا است که استالین با آغاز جنگ اعتماد به نفس خود را از دست داد (شماره ۳۴). این ادعا از طرف کلیه افرادی که حضور داشتند و با استالین کار می‌کردند، به صراحت رد شده است. و برعکس خروشچف، در این زمان نه در کنار استالین و نه حتی در مسکو حضور نداشت، بلکه در کی‌یف به سر

می‌برد!

فصل ۱۱. نتایج «افشاگری‌های خروشچف، اعاده حیثیت‌های جعلی»

اعاده حیثیت‌های جعلی

تیول، پستیژوف، کوزاروف، رودسوتاک، کاباکف، آیشه

خروشچف در سخنرانی خود اعلام کرد، «یک کمیسیون حزب زیر کنترل هیأت ریسه کمیته مرکزی»

تحقیق کرد و به این نتیجه رسید:

«... بسیاری از افراد حزبی، کارمندان شوراها و بخش‌های اقتصادی در سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸ به عنوان

"دشمن" معرفی شدند، که هرگز دشمن، جاسوس، مخرب و نظایر آن نبودند و در واقع همواره جزو

کمونست‌های صادق محسوب می‌شدند.»

او ادامه داد و یک سلسله از موارد منفرد را نامید و ادعا کرد که همه آن‌ها بی‌گناه بوده‌اند.

استاد کمیسیون زیر نظر «پتر. ن. پوسپلف» و همین‌طور گزارش‌های اعاده حیثیت که زیر نظر دادستان کل

کشور، «رودنکو» تهیه شده بود و «پوسپلف» به آن‌ها استناد می‌کرد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی

منتشر شد.^{۱۷۸} نقل قول‌های دقیق و دیگر شباهت‌ها و مشترکات نشان می‌داد که واقعاً اساس و پایه گزارش

«پوسپلف» همین گزارشات اعاده حیثیت بوده است.

گزارش «پوسپلف» چندین بار ساده‌لوحانه مورد استفاده قرار گرفت و مانع از این شد جعلیات آن افشا

گردد. مثلاً یک بخش از گزارش به این نتیجه می‌رسید که کلیه به اصطلاح «بلوک‌ها» و «مراکز»

فعالیت‌های اپوزیسیون مخلوق **NKWD** بوده است. می‌دانیم که این حرف با حقیقت مطابقت ندارد، زیرا در نوشته‌های تروتسکی از «بلوک» هواداران او با دست راستی‌ها یاد می‌شود.^{۱۷۹}

ولی گزارش‌های اعاده حیثیت هیچ‌گاه موضوع یک بررسی جامع نبود. تحقیقات گذشته در مورد اعاده حیثیت‌ها مثلاً در مورد «روژین» و یا «نائومف» که در سخنرانی خروشچف مطرح شد، کمی بیش‌تر از خلاصه خاطرات خروشچف است، که با حسن نیت خود بزرگ‌بینی او را به کمال می‌رساند.^{۱۸۰}

در صفحات بعدی قصد داریم گزارش‌های اعاده حیثیت برخی از بزرگان حزبی را که خروشچف در سخنرانی خود به آن‌ها اشاره کرده بود، مورد بررسی قرار دهیم و محتوی آن را با آنچه که ما از منابع دیگر که پس از فروپاشی اتحاد شوروی منتشر شد، می‌دانیم مقایسه کنیم. و از آنجا نتیجه‌گیری می‌کنیم که این گزارشات تهیه نشده بود که حقیقت در مورد گناه و یا بی‌گناهی متهم را جست‌وجو کند. کمیسیون قادر به انجام چنین کاری نبود، زیرا تمامی اطلاعات و دانستنی‌هایی را که امروز در مورد فرد اشخاص در اختیار ماست، مطالعه نکرد. خدا می‌داند که چه چیزهایی در پرونده‌های بازپرسی‌ها و محاکمات آن‌ها وجود دارد که ما از آن بی‌اطلاعم؟

ولی چرا گزارش اعاده حیثیت تهیه شد؟ از آنجا که این گزارش به افرادی مربوط می‌شد که در سخنرانی خروشچف از آن‌ها یاد شده بود (همه از اعضای کمیته مرکزی بودند)، تنها توضیح منطقی می‌تواند این باشد که این گزارش‌ها برای تأیید ادعای خروشچف مبنی بر این که همه این افراد بی‌گناه بوده‌اند، مستندات قابل قبولی در اختیار او قرار دهد.

ولی این نمی‌تواند دلیلی برای هزاران گزارش اعاده حیثیت در مورد فعالین کم‌اهمیت‌تر حزبی، اعضای ساده حزبی و یا حتی شهروندان خصوصی بوده باشد. اگر نه همه ولی بیش‌تر این گزارشات بر مبنای شکایت بستگان محکومین تهیه شده و تنها تعداد کمی از این شکایات تاکنون انتشار یافته است.

ولی حتی در همین موارد هم نمی‌توانیم از این نقطه حرکت کنیم که واقعاً تحقیقات صحیحی در مورد گناه و یا بی‌گناهی فرد صورت گرفته است. یک نمونه از آن مورد «آلکساندر یولیوویچ تیول-لویت» است.

تیول

«گتی» توانست پرونده حزبی منتشر نشده «تیول» را مطالعه و مورد او را آن‌طور که در پرونده آمده بود، به طور خلاصه جمع‌بندی کند. در ماه مه ۱۹۵۷ دیوان عالی اتحاد شوروی محکومیت و اخراج «تیول» را از حزب در سال ۱۹۳۷ لغو کرد ولی هیچ نشانه‌ای موجود نیست که هرگز مورد او به طور جدی مورد بررسی قرار گرفته باشد. دیوان عالی تنها اعلام کرد که محکومیت «بر پایه مدارک و شواهد متضاد و مشکوک صادر شده بوده.»^{۱۸۱}

امروز واقعاً اطلاعات زیادی در مورد «تیول» در اختیار ما قرار دارد، زیرا این‌طور که «گتی» می‌نویسد، او ظاهراً یک فرد «معمولی شوروی» نبود.^{۱۸۲} «تیول» در نگارش تاریخ ده سال اول کمیترون شرکت داشت. او در پروتکل ۱۷-مین کنگره روز ۲ فوریه ۱۹۳۴، هنگامی که «اوکانو»، نماینده حزب کمونیست ژاپن سخنرانی می‌کرد، رسماً به عنوان مترجم ذکر شده بود.

«آلکساندر بارمینه» یکی از فعالین شوروی که در سال ۱۹۳۷ به غرب گریخت، نوشت که «تیول» منشی زینویف بود. «راول» «تیول» را به عنوان «همکار من» معرفی می‌کرد و گواهی داد که «تیول» با گروه زینویف رابطه داشت. در طول محاکمه در سال ۱۹۳۷ «تیول» از طرف هر دو متهم اصلی، یعنی «یوری پیاتاکف» و «گریگوری سوکولنیکف» اسماً به عنوان توطئه‌گر معرفی شد. «سوکولنیکف» اظهار داشت که «تیول» خود را به او، یعنی «سوکولنیکف» به عنوان عضوی از گروه تروتسکیستی معرفی کرده بود که قصد داشت برای ترور استالین برنامه‌ریزی کند.

«سوکولنیکف» گفت: «تیول در سال ۱۹۳۵ با من تماس گرفت و به من اطلاع داد که با گروه تروریستی "یاکز-گلادنیف" ارتباط‌هایی دارد و از من دستوراتی برای فعالیت‌های بعدی این گروه درخواست کرد.» قاضی پرسید: «این گروه قصد جان چه کسی را کرده بود؟» سوکولنیکف: «تیول به من گفت که آنها دستور دارند مقدمات یک اقدام تروریستی علیه استالین را فراهم کنند. ... من شخصاً با تیول همکاری می‌کردم و تیول با گروه یاکز-گلادنیف. این که آیا تیول خود عضو این گروه بود را من نمی‌دانم.»^{۱۸۳}

اطلاعات بیش‌تری نیز موجود بود. یاکز-گلادنیف، ناشر روزنامه «لنینگرادسکایا پراودا»، در دوران ریاست زینویف در لنینگراد، برادرزن (یا شوهر خواهر؟ م.) زینویف بود.

«ویکتور سرژ» نوشت که در سال ۱۹۲۷، پس از تظاهرات سترون تروتسکیستی علیه رهبری حزب (در دوران استالین و بوخارین) و پس از خودکشی «آدولف یوفه»، که یک تروتسکیست تمام و کمال بود، در آپارتمان «یاکز» با زینویف ملاقات کرده و در آنجا تأسیس یک اپوزیسیون مخفی را طراحی کرده بود.

از آنجا که «سوکولنیکف» و «پیاتاکف» در شهادت خود در مقابل دادگاه «تیول» را متهم کردند، بدون شک در طول بازجویی‌های قبلی نیز مبسوط‌تر در مورد او سخن گفته بودند.^{۱۸۴} وقتی که آنها در مقابل دادگاه او را متهم می‌کردند، «تیول» هنوز زنده بود و دستگیر نشده بود، هر چند که ثابت شده که او در ماه اوت ۱۹۳۶ از حزب اخراج شد. شاید نام او در رابطه با دادگاه زینویف و کامنف که در همان ماه صورت گرفت، دوباره مطرح شد. همین‌طور «یژوف» در مواجهه بوخارین-کولیکف در دسامبر ۱۹۳۶ از تیول نام برد که اتهام بوخارین را سنگین‌تر می‌کرد.^{۱۸۵}

به گفته «گنی» اعاده حیثیت «تیول» به درخواست بیوه او صورت گرفت که قصد داشت پسرش را از ننگ «فرزند یک دشمن خلق» رها سازد. ولی از اسناد ناچیزی که برای مطالعه آزاد شده بدیهی به نظر می‌رسد،

که «تیول» باوجود اعاده حیثیتش به احتمال زیاد در پایان دهه ۱۹۳۰ در شبکه‌ای از توطئه‌ها درگیر بود. این امر در موارد دیگر از بلشویک‌های نام‌دارتری که خروشچف به عنوان نمونه در سخنرانی خود مطرح کرد، بیش‌تر آشکار می‌گردد.

پستیژوف

خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود گفت، «بسیاری از اعضاء» در پلنوم کمیته مرکزی فوریه/مارس ۱۹۳۷ «حقانیت سرکوب‌های توده‌ای را زیر سؤال بردند» و «پستیژوف با مهارت این تردید را بیان کرد». صحت و سقم این اظهارات تا قبل از انتشار رونوشت پلنوم نامبرده در سال ۱۹۹۵، قابل بررسی نبود.^{۱۸۶}

همان‌طور که معلوم شد، این اظهارات دروغ بود. در حقیقت نه «پستیژوف» و نه هیچ‌کس دیگری از اعضاء، مسأله سرکوب‌های توده‌ای را مورد تردید قرار نداد.

ولی جعلیات خروشچف از نظر محتوایی باری به مراتب ویژه‌تر و منفی‌تر دربر داشت. «پستیژوف» شخصاً متهم به سرکوب توده‌ای بود. استالین اعمال «پستیژوف» را «کشتار ... تیرباران» اعضای بی‌گناه حزبی در حوزه اختیاراتش می‌نامید. و درست به همین دلیل «پستیژوف» مقام حزبی و نامزدی عضویت در دفتر سیاسی خود را از دست داد و از کمیته مرکزی و سپس از حزب اخراج، دستگیر، محکوم و اعدام شد. (به فصل سوم نگاه کنید)

تا امروز دولت روسیه انتشار و حتی رؤیت پرونده پستیژوف را ممنوع اعلام کرده است.^{۱۸۷} بدون ورود به چنین اسناد مهمی چون اظهارات و اعترافات مستقیم پستیژوف که گناه او را مسجل می‌کند و در ضمن همدستانش را متهم می‌سازد و هم‌چنین بدون رونوشت پروتکل دادگاه نمی‌توانیم مطمئن باشیم که واقعاً چه اتفاقی افتاده بود. و این امر در مورد همه کسانی که به گفته خروشچف بی‌گناه به قتل رسیدند، صادق است.

لذا ما نه از کل داستان پستیژوف و نه افراد دیگر، اطلاع نداریم. آنچه که قادر به انجام آن هستیم، گزارش‌ها در مورد اعاده حیثیت که اکنون منتشر شده است را با آنچه که در منابع دیگر در مورد پستیژوف در اختیار عموم قرار گرفته، مقایسه کنیم.

بخش مربوط به اعاده حیثیت پستیژوف (به انضمام یک حمله شخصی به استالین) که به طور کامل از گزارش پوسپلف استخراج شده به مراتب کوتاه‌تر از خود گزارش مختصر اعاده حیثیت است.^{۱۸۸} خروشچف مطمئناً این گزارش را که به همه اعضای هیأت ریسه ارسال شده بود، دیده بود. دریافت برخی از گزارش‌ها از سوی گیرنده گواهی شده بود و تعداد بیش‌تری حتی برای شخص خروشچف ارسال شده بود.^{۱۸۹} حال می‌خواهیم به طور دقیق گزارش‌های اعاده حیثیت را مرور کنیم.

یک مطلب فوراً آشکار می‌شود: گزارش در مورد اعاده حیثیت پستیژوف^{۱۹۰} هیچ اشاره‌ای به شرکت او در اعدام‌های فراوان و غیرقانونی اعضای حزب که مدارک زیادی در این مورد موجود است، نمی‌کند. ولی اگر به این حقیقت اشاره می‌شد، نه محبوبیتی برای پستیژوف باقی می‌ماند و نه خصومت و دشمنی با استالین پدید می‌آمد.

با در نظر گرفتن تبرئه مطلق پستیژوف، بسیار قابل توجه است که در این گزارش هیچ اشاره‌ای به آن نشده بود. هر تحقیق معتبر و جدی در مورد پستیژوف باید کاملاً بدیهی بررسی موارد کشتار توده‌ای را دربر می‌گرفت! اگر این مسأله در گزارش مطرح شده بود، که مطمئناً اسناد متهم‌کننده‌ای به جای می‌نهاد، پس ممکن بود خروشچف آن‌را درز گرفته باشد. شاید یکی از مخالفین سیاسی خروشچف، مثلاً مولوتف و یا کاکانوویچ میل می‌کرد که گزارش اعاده حیثیت را مطالعه کند و متوجه جعل و تقلب می‌شد.

خروشچف در پلنوم کمیته مرکزی در ژانویه/فوریه ۱۹۳۸ که پستیژوف در آن به خاطر سرکوب‌گری‌هایش مورد انتقاد قرار گرفت و از حزب اخراج شد، حضور داشت. خروشچف مطمئناً از همه

اعمال پستیژوف مطلع بود و در نتیجه علل اخراج او از کمیته مرکزی را می‌شناخت و به احتمال بسیار قوی حتی شخصاً به اخراجش رأی داده بود.

از آن‌چه که تاکنون گفته شد به روشنی برمی‌آید که گزارش پوسپلف و گزارش‌های اعاده حیثیت خود جعل شده بود تا به جای بررسی مورد پستیژوف، زمینه را برای اعلام براءت وی آماده کند و این‌را خروشچف می‌دانست. هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد بدون دستور او دست به چنین اقدامی بزند.

جالب توجه است که در مورد اعاده حیثیت پستیژوف، مانند اغلب (اگر نه همه) موارد مشابه، باید اعضای هیأت ریسه مثل مولوتف، کاکانوویچ، میکویان، وروشیلوف و همین‌طور خروشچف که در سال ۱۹۳۸ عضو دفتر سیاسی بودند، اطلاع داشتند.^{۱۹۱}

کاملاً امکان‌پذیر است که علیه پستیژوف تنها به خاطر یک و یا برخی از جنایات‌های عمده او، مثلاً ارتباط او با توطئه دست‌راستی تروتسکیستی محاکمه‌ای صورت گرفته باشد. در ایالات متحده آمریکا روال است که متهمی به خاطر تک تک جنایات عمده‌ای که مرتکب شده محکوم نمی‌شود. لذا محتمل است که پستیژوف به خاطر جنایات دیگر محکوم نشد چون به هر حال فرد را یک بار بیش‌تر نمی‌توان اعدام کرد.

ولی در این مورد لازم بود که پستیژوف «به‌طور کامل اعاده حیثیت» شود و اتهامی که به محکومیت او منجر شده بود، بی‌اعتبار گردد. اگر این اتهام باطل می‌شد، ممکن بود او را «بی‌گناه» نامید و در نتیجه تنها محکومیت وی نیز از میان می‌رفت. این‌طور به نظر می‌رسد که این امر در مورد بسیاری از محکومین عملی شد. این امر اگر نه همه ولی در مورد اغلب کسانی که در گزارش‌ها اعاده حیثیت شدند، و گزارش پوسپلف به آن‌ها اشاره می‌کند، محتمل است.

گزارش، اعترافات پستیژوف را هم در شرکت در یک توطئه دست راستی تروتسکیستی و هم در جاسوسی برای لهستان، تأیید می‌کند ولی در عین حال بیان می‌کند که برخی از کسانی که پستیژوف آن‌ها را همدست خود معرفی کرد، نه او را در اعترافات خود متهم کردند و نه او را به عنوان هدفی در توطئه‌های خود منظور داشته بودند. ۱۹۲

برخی از محتویات گزارش پوسپلف ولی عجیب به نظر می‌رسد.

«پوپف» اعتراف کرد که او، «بالتسکی» و «یاکیر» «کوشش کردند تا پستیژوف را در برنامه‌های ضدشوروی خود سهیم کنند ولی در این کار موفق نبودند.» این مسأله بسیار جالب است! پستیژوف منطقاً «بی‌گناه» بود، اگر کوشش برای جلب خود به توطئه را به اطلاع مقامات رسانده بود و در آن صورت اوضاع به نفع وی تمام می‌شد، ولی حال که واقعاً هیچ مدرکی در دست نیست که او مقامات را مطلع ساخته، چگونه می‌تواند «بی‌گناه» باشد؟

پستیژوف، «یونا یاکیر» یکی از فرماندهان نظامی که در دادگاه توخاچفسکی محکوم و سپس اعدام شد را یکی از همدستان خود نامید ولی برعکس «یاکیر» در «هیچ یک از اعترافات خود پستیژوف» را متهم نکرد. آیا در مورد پستیژوف دقیقاً از «یاکیر» سؤال شد؟ اگر نه، پس این که «یاکیر» از پستیژوف نام نبرده زیاد هم مهم نیست. ولی چرا در گزارش به این جزییات اشاره نمی‌شود؟

س. و. کوزیور در آغاز بازجویی، پستیژوف را یکی از شرکت کنندگان در توطئه نظامی اوکرائین نامید، بعد این اعتراف را پس گرفت و سپس باز به آن اعتراف کرد.

این امر از بار اتهام پستیژوف نمی‌کاهد. یک اعتراف به معنی اثبات جرم نیست همان‌طور که پس گرفتن آن نشان بی‌گناهی نمی‌باشد.

در پرونده کوزیور اظهارات «ن. ک. آنتیپف» ثبت شده که روابط بسیار نامعمول شخصی بین کوزیور و پستیژوف را تأیید می‌کند و می‌گوید پستیژوف عضو مرکزیت سازمان‌های ضدانقلابی در اوکراین نبود.

پس از ماه مارس ۱۹۳۷ پستیژوف از اوکراین به عنوان منشی ولایتی حزب به «کوئی‌بیژوف» منتقل شد. این وضعیت که او در سطح رهبری توطئه اوکرائینی قرار نداشت، به هیچ‌وجه دلیلی بر «بی‌گناهی» او نیست.

طی بازجویی‌های مقدماتی پستیژوف اعتراف کرد که از طریق «ب. ن. ملنیکف» و «ب. ل. کوزلفسکی»، هر دو از اعضای کمیساریای امور خارجه بخش شرق، با سازمان جاسوسی ژاپن ارتباط داشته است. به طوری که تحقیقات به طور کامل نشان داد، «ب. ن. ملنیکف» با این که به ارتباط خود با سازمان جاسوسی ژاپن اعتراف کرده بود، پستیژوف را مورد مظنه اتهام قرار نداد و «ب. ل. کوزلفسکی» هم که حتی دستگیر نشد. در نتیجه «اعتراف» پستیژوف در رابطه با فعالیت‌های ضدانقلابی در اوکراین و ارتباط او با سازمان جاسوسی ژاپن، نمی‌تواند مورد تأیید قرار گیرد و اخیراً بر ملا شد که این اعترافات از سوی ارگان‌های NKWD جعل شده بود.

برعکس، اگر پستیژوف اعتراف کرده که جاسوس ژاپن است و ملنیکف را معرفی کرده و ملنیکف نیز خود اقرار کرده که جاسوس ژاپن است، در آن صورت جرم پستیژوف بیش‌تر تأیید می‌شود تا تکذیب، فارغ از این که آیا ملنیکف از او نام برده باشد یا خیر.

می‌دانیم که «پ. ی. سرپنتو» یکی از مأمورین بازرسی در مقابل NKWD اقرار کرده بود که او و یک مأمور دیگر به نام «ویزل» به دستور «گ. ن. لولف» (احتمالاً رییس او) شخصاً پروتکل مشخصی از یک بازرسی تهیه کرده بودند و ثابت شده که لولف پستیژوف را مطلع کرده بود که محتوای گزارش را تأیید کند. به

ما گفته می‌شود که «سرپنتو» شخصاً در جعل موارد حقوقی شریک بود و اقرار کرده بود که رونوشتی از یک بازجویی ویژه را جعل کرده. با این حال هیچ اشاره‌ای به محتوی این بازجویی ویژه وجود ندارد و به ما صراحتاً اطلاع داده می‌شود که تنها یک بازجویی مورد نظر است.

اظهار نظر پایانی گزارش در مورد اعاده حیثیت پستیژوف تنها می‌گوید:

«دفتر دادستانی در نظر دارد علیه حکم پستیژوف در مقابل کالج نظامی دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی اعتراض کند، با این هدف که مورد او، پس از مرگ اعاده حیثیت شده و اختتام یابد. امید است اعتراض ما مورد قبول واقع شود.»

این یادداشت اعاده حیثیت به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۵۵ نوشته شده. دو ماه بعد از گزارش اعاده حیثیت «اوچانف» مشخص می‌شود:

پس از بررسی مشخص شد که تحقیقات مورد اوخائف از سوی مأمورین وقت **NKWD** اتحاد شوروی، لولف و سرپنتو انجام شده بود. آن‌ها به درون ارگان‌های امنیتی کشور نفوذ کرده و به خاطر یک سلسله از جنایات، از جمله جعل گزارش بازرسی، محکوم و تیرباران شدند.

از پرونده کیفری لولف اصل و نصب عجیب اجتماعی او کاملاً مشخص می‌شود: مندل، برادر لولف سرمایه‌دار بسیار با اهمیتی بود که در فلسطین زندگی می‌کرد. در پرونده کیفری لولف یادداشتی خطاب به زینویف وجود دارد که در آن لولف سخنرانی‌های زینویف را صریحاً می‌ستاید. از پرونده کیفری سرپنتو آشکار می‌شود که او در سال ۱۹۳۴ در دانشگاه ساراتف عضو یک گروه ضدانقلابی تروتسکیستی بوده است. در این زمان سرپنتو از طرف **NKWD** به عنوان مأمور مخفی جلب شد. در سال ۱۹۳۷ سرپنتو به عنوان کارمند دولتی در دستگاه **NKWD** به کار مشغول شد.

اعترافات لولف و سرپنتو فاکت‌های فراوانی را دربر دارد که نشان می‌دهد آن‌ها افراد بی‌گناهی را که دستگیر کرده بودند، مجبور می‌کردند اتهامات جعلی علیه کارمندان بلندپایه دولتی و حزبی بیان دارند. لولف

و سرپنتو در خلق ارتکاب جرم‌های جعلی از هیچ چیز ابا نداشتند و حتی اظهارات شاهدین در مورد برخی از مدیران مشخص حزبی و دولتی را دستکاری می‌کردند. از این طریق لولف و سرپنتو نتایج بازرسی‌های فراوانی، از جمله مورد پستیژوف و دیگران را که امروز پس از مرگ اعاده حیثیت شده اند، جعل کردند.^{۱۹۳}

کوتاه بگویم لولف و سرپنتو متهم شدند که از راست‌ها (لولف) و از تروتسکیست‌ها (سرپنتو) حمایت کرده اند. و این مسأله برای پستیژوف به چه معنی بود را می‌توان در زیر دید. ولی در عین حال این امر به وجود یک توطئه تروتسکیستی نیز اشاره می‌کرد، چیزی که در گزارش پوسپلف کم‌تر از ۹ ماه بعد، صریحاً نفی می‌شد.

گزارش در مورد اوچانف لغت به لغت از اظهارات میخائیل فرینفسکی، منشی یژوف در **NKWD** طی یک بازجویی برداشته شده بود. در این بازجویی فرینفسکی به طور دقیق شهادت می‌داد که چگونه یژوف به زیردستان خود آموزش می‌داد تا به کمک شکنجه اعترافات غلط جمع‌آوری کنند تا نقش رهبری کننده خویش در یک توطئه دست راستی-تروتسکیستی علیه دولت را کتمان نماید. این سند که تاکنون کراراً به طور گزینشی نقل شده، تازه اخیراً (فوریه ۲۰۰۶) برای اولین بار در روسیه منتشر شد.^{۱۹۴}

همه این‌ها حقایق مهمی را آشکار کرد:

- یک پروتکل بازجویی در مورد یژوف قبل از دادگاه و اعدام او از سوی بازپرسان تهیه شده بود.
- از میخائیل فرینفسکی، فرد مورد اعتماد یژوف در **NKWD** نقل می‌شد که شیوه‌های مشابهی که گویا به دست لولف و سرپنتو علیه پستیژوف به کار رفته بود، برای تهمت و جعل اعترافات استفاده می‌کرده.
- این بدان معنی است که مورد پستیژوف در دوران بریا پس از این که در ماه نوامبر ۱۹۳۸ جانشین یژوف شد، ولی دقیقاً قبل از دادگاه و اعدام پستیژوف روز ۲۶ فوریه ۱۹۳۹ مورد بررسی قرار گرفته بود. بازپرس او، سرپنتو و رییسش لولف نیز در دوران بریا به جرم جعل موارد حقوقی محکوم و اعدام شدند.

- در مورد حقایق سرکوب توده‌ای رهبران حزبی در گزارش اعاده حیثیت پستیژوف هیچ اشاره‌ای صورت نگرفته ولی پستیژوف دو ماه پس از گزارش اصلی «به طور کامل تبرئه شد.»
- تعداد زیادی از کسانی که پستیژوف آن‌ها را در اعترافات خود متهم کرده بود، در مقابل او را متهم کردند (کوزیور) و یا کوشش کردند بدون موفقیت او را متهم کنند ولی کسی هم او را تبرئه نکرد (یاکیر، آنتیپف، ملنیکف).
- برخی از کسانی که اعتراف کرده بودند که علیه پستیژوف دست به توطئه زده بودند به طور هم‌زمان وجود توطئه‌ها را تأیید نمودند.
- اگر پستیژوف واقعاً با توطئه‌ای روبه‌رو بود، حتماً تنها تعداد خیلی از افراد از آن اطلاع داشتند. این واقعیت که افراد دیگری علیه پستیژوف پیمان بسته بودند، به هیچ‌وجه او را تبرئه نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

برای همه این چیزهای عجیب و غریب در واقع تنها یک توضیح روشن وجود دارد: گزارش اعاده حیثیت در مورد پستیژوف تقلبی بود. حتی یکی از نکات مهم اتهام علیه پستیژوف به طور جدی بررسی نشد و از این‌رو بی‌گناهی او حتی در یکی از موارد ثابت نشد. این که آیا پستیژوف نهایتاً بی‌گناه بود یا خیر، علت واقعی گزارش نبود. نیت و هدف این گزارش تنها این بود که برگ انجیری برای تحقیقات جعلی خروشچف باشد تا با متهم کردن استالین، او را مسؤول اعدام پستیژوف معرفی کند.

گزارش پوسپلف که کاملاً بر اساس گزارشات اعاده حیثیت تهیه شد بود نیز به همین صورت جعلی بود. بخش مربوط به پستیژوف، زیاد دقیق نیست ولی درعوض خیلی مستقیم استالین را متهم می‌کند و ظاهراً هدفش بیش‌تر پلمیک است و نه تحلیل.

کوزارف

گزارشی از اعاده حیثیت کوزارف در دست ماست.^{۱۹۶} ولی نه در گزارش پوسپلف و نه در طرح‌های سخنرانی پوسپلف و آریستف^{۱۹۷} و نه در طرح‌های مکمل خروشچف بخش‌هایی که به کوزارف مربوط باشد، وجود ندارد. در نتیجه باید این بخش‌ها از سوی شخص خروشچف در «سخنرانی محرمانه» گنجانده شده باشد و این خود بهترین مدرک را ارایه می‌کند که خروشچف نه تنها به گزارش پوسپلف و طرح آریستف تکیه می‌کرد، بلکه حتی از گزارش‌های اعاده حیثیت استفاده می‌نمود.

نسبت به سرنوشت پستیژوف اطلاعات ما در مورد سرنوشت کوزارف به مراتب کم‌تر است ولی تنها به این خاطر چون مقامات روسیه تاکنون چیزی در اختیار عموم قرار نداده اند. گزارش اعاده حیثیت او که در تاریخ ۴ اوت ۱۹۵۴ تهیه شده، مدعی است که دستگیری کوزارف روز ۲۸ نوامبر ۱۹۳۸ به دلیل انزجار شخصی بریا از او صورت گرفته است. کوزارف اول از اقرار به فعالیت‌های خائنانه خود خودداری کرده بود ولی به ضرب خشونت و کتک بالاخره روز ۵ دسامبر پروتکل اعترافات خود را امضاء کرد که در آن تأیید کرده بود که در یک توطئه دست راستی-تروتسکیستی برای سرنگونی دولت شوروی شرکت داشته است.

در مورد همه این فجایع بریا مجرم شناخته می‌شد. او از کوزارف متنفر بود، زیرا کوزاروف او را به خاطر تحریف تاریخ حزب بلشویک گرجستان تحقیر کرده بود. در مقام رییس NKWD بریا در اولین فرصت دستور دستگیری کوزاروف و همسر او را صادر کرد. وقتی که کوزاروف حاضر نشد «اقرار» کند، آنگاه بریا به ضرب کتک از او اعتراف گرفت.

بریا گویا به بوگدان کوبولف یکی از منشی‌ها خود و بازرس اصلی لئو شوارتزمان فرمان داده بود والتینا پیکینا، همکار سابق کوزارف در کمسومول را مضروب سازد ولی با این حال پیکینا از متهم کردن کوزاروف سر باز زده بود. به ما گفته شد کوزاروف تنها به این خاطر در طول محاکمه اعتراف کرد، زیرا

بریا و کوبلوف به او اطمینان خاطر داده بودند که از این طریق جان او را نجات خواهند داد. پس از آن بریا درخواست تجدیدنظر کوزارف را به دادگاه منتقل نکرد و کوزارف اعدام شد.

بریا و هفت نفر از همکاران نزدیکش از جمله کوبلوف به دستور خروشچف در سال ۱۹۵۳ اعدام شدند. بازپرس مربوطه شوارتزمان که در کنار بیوه کوزارف عملاً کلیه اطلاعات در مورد گزارش اعاده حیثیت کوزارف را ارایه کرده بود، به همین صورت در سال ۱۹۵۵ در دوران حکومت خروشچف اعدام شد. در نتیجه گزارش نامبرده یک «روایت هولناک» دیگر مانند روایت‌های دیگر که خروشچف مبلغ آن بود، در مورد بریا ارایه می‌کرد. و در مورد بریا گفته می‌شد که او همه این کارها را از روی غرض و انتقام‌جویی و بدون هیچ انگیزه سیاسی انجام داده بود.

همین امر به خودی خود مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا ما از طریق اسناد و مدارک دیگر می‌دانیم که علیه کوزارف اتهامات سیاسی نیز وجود داشت. ما این را در بالا (زیر شماره ۲۴) مبسوط‌تر و دقیق‌تر مورد بررسی قرار دادیم. گزارش‌های اعاده حیثیت حتی به این اتهامات اشاره نمی‌کند، چه رسد به این که آن‌ها را رد کند.

روگووین گزارشی تهیه کرد که بنابر آن کوزارف در ماه مارس ۱۹۳۸ با رییس وقت کمسومول لنینگراد، سرگئی اوتکین ملاقات کرده بود. در این ملاقات اوتکین شکوه کرده بود که **NKWD** او را مجبور کرده، شهادت دروغ بدهد. به دنبال آن کوزارف در مقابل یژوف، اوتکین را لو داد و اوتکین به ۱۶ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد. آناتولی بابولین خواهرزاده (برادرزاده؟ م.) یژوف در یکی از اسناد تازه منتشر شده رابطه نزدیک بین کوزارف و یژوف را تأیید کرد.

بنابر نتیجه‌گیری‌های روگووین که بر مبنای اسناد منتشره در دوره گارباجف بنا شده، کوزارف فوراً پس از اجلاس پلنوم کمیته مرکزی کمسومول در روزهای ۱۹ و ۲۰ نوامبر ۱۹۳۸ دستگیر شد. در این پلنوم تعداد

زیادی از اعضای دفتر سیاسی مانند استالین، کاگانوویچ، آندریف، شدانوف و مالنکف حضور داشتند و سخنرانی کردند. کوزارف و دیگران فردی به نام میشاکووا، یکی از مربیان کمسومول را اخراج کرده و تحت تعقیب قرار داده بودند، چون او در چوواشین تعدادی از اعضای کمسومول را متهم کرده بود.

خاطرات آکاکی مگلادزه که یکی از اعضای سابق کمسومول و بعدها دبیر اول حزب کمونیست گرجستان بود و در سال‌های دهه ۱۹۶۰ نوشته شد و مربوط به ملاقات او و استالین می‌شد، در سال ۲۰۰۱ انتشار یافت. مگلادزه به خاطر می‌آورد که در سال ۱۹۵۰ با استالین در مورد کوزارف که خیلی برای او احترام قایل بود، صحبت کرده بود. او به استالین گفته بود که برایش بسیار سخت است که اتهاماتی را که به کوزارف وارد می‌شود، بپذیرد و شک دارد که شاید اشتباهی صورت گرفته باشد.

پس از این که استالین با آرامش به سخنان او گوش داده بود، پاسخ داده بود که همه از جمله شخص او اشتباه کرده اند ولی ادامه داده بود که دفتر سیاسی مورد کوزارف را دو بار مورد بحث و گفت‌وگو قرار داده بود و آندریف و شدانف را مکلف کرده بود اتهامات علیه کوزارف و همین‌طور پرونده NKWD را مورد بررسی قرار دهند. سپس مگلادزه تأیید می‌کرد که شخصاً رونوشت پلنوم کمسومول و از جمله متن سخنرانی آندریف و شدانف و گزارش شکریاتف را خوانده و آنها را در استدلال خود کاملاً قانع کننده یافته بود.

ظاهراً اتهامات سیاسی سنگینی علیه کوزارف وجود داشت. این اتهامات احتمالاً ارتباط او با یژوف، که اعتراف کرده بود او خود رهبر یک توطئه دست‌راستی-تروتسکیستی بوده است را دربر می‌گرفت. رونوشت پلنوم کمسومول، گزارش بازرسی‌های NKWD و احتمالاً مدارک دیگری در دوران خروشچف وجود داشت و احتمالاً حتی امروز نیز وجود دارد ولی این اطلاعات هرگز برای تحقیقات گشوده نشد.

خروشچف در خاطرات خود که پس از برکناری‌اش در سال ۱۹۶۴ انتشار یافت از کوزارف، میشاکووا و اتهامات علیه کوزارف یاد می‌کند. در این خاطرات دیگر از «انتقام‌جویی» بریا سخنی نیست.^{۱۹۹} همین‌طور گزارش رودنکو در اوت ۱۹۵۴ هیچ اشاره‌ای به این موضوع‌ها نمی‌شود و همه چیز به گردن بریا و اشتیاق او به انتقام‌جویی نهاده می‌شود.

حال ما می‌توانیم اطمینان داشته باشیم، حقیقت هرچه باشد، گزارش اعاده حیثیتی که خروشچف به آن استناد می‌کند، نیست.

رودسوتاکی

یان ارنستوویچ رودسوتاکی در ماه مه ۱۹۳۷ هم‌زمان با توخاچفسکی و افسران دیگر دستگیر شد و متهم گردید که در توطئه آن‌ها شرکت داشته است.^{۲۰۰} هنگامی که استالین در نشست گسترده شوراهای نظامی در مورد توطئه دست‌راستی‌ها، تروتسکیست‌ها و توخاچفسکی سخن می‌گفت رودسوتاکی را به عنوان یکی از ۱۳ فردی که تا آن لحظه هویتشان شناخته شده بود، معرفی کرد.^{۲۰۱}

در گزارش اعاده حیثیت رودسوتاکی در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۵ یک کلمه در این مورد نمی‌توان یافت.^{۲۰۲} در عوض گفته می‌شد رودسوتاکی در اعترافات موقت خود «فعالیت‌های ضدشوروی» را تأیید کرده بود ولی این اعترافات «متناقض و نامشخص بود و متقاعد کننده نبود و رودسوتاکی آن‌ها را در محاکمه خود پس گرفت و آن‌ها را «جعلی» نامید. اما در این گزارش اصلاً حرفی از شرکت او در توطئه نظامیان نیست.

بخش بسیار کوتاه در مورد رودسوتاکی در گزارش پوسپلف^{۲۰۳} کلاً برپایه گزارش اعاده حیثیت او تهیه و تنها اضافه شده بود: «به دنبال تحقیقات دقیقی که در سال ۱۹۵۵ صورت گرفت، این نتیجه حاصل شد که مورد رودسوتاکی جعلی بود و محکومیت برپایه اطلاعات و داده‌های افتراآمیز صادر شده بود.» ما نشان

خواهیم داد که این تعبیر غلط است. گزارش اعاده حیثیت در مورد رودسوتاک بزرگ کردن خالص واقعیت است.

تعداد زیادی از متهمین رودسوتاک را متهم کردند. گزارش اعاده حیثیت اتهامات آن‌ها را به اشکال مختلفی مدیریت کرد:

- برخی از آن‌ها (ماگالیف، ایشه و دیگران) در اعترافات خود از رودسوتاک نام بردند، ولی بعد اعترافات خود را پس گرفتند. این امر که اعترافی پس گرفته شود، این پس گرفتن آن را «حقیقی‌تر» از اعتراف اولیه نمی‌کند.

- برخی (آلکالیس، گامارنیک و دیگر کارمندان لتونی تبار شوراه و حزب) از رودسوتاک نام بردند ولی بازپرسی و تحقیق علیه آنان «با زیر پا گذاردن شدید قانون» صورت گرفت و لذا مردود شناخته شد.

- گزارش اعاده حیثیت یاکف آلکسنیس^{۲۰۴} تازه سه هفته پس از اعاده حیثیت رودسوتاک تهیه شد. از این گزارش چنین برمی‌آید که آلکسنیس اقرار کرده و اعترافات خود را در دادگاه تأیید نموده بود. او همین‌طور گفته بود که اعتراف کرده چون شکنجه شده است. ولی در گزارش برای تقویت و تأیید این اظهارات هیچ‌گونه جزئیاتی از جمله نام بازپرس و یا شکنجه‌گر و یا غیره مطرح نشده بود.

- برخی دیگر (چوبار، کنورین، گامارنیک و بائومان) بی‌گناه اعلام شده بودند و «از این‌رو نمی‌توانستند هیچ‌گونه ارتباط ضدشوروی با رودسوتاک داشته بوده باشند.»

- بنابر گزارش اعاده حیثیت چوبار، او شرکت خود در یک توطئه دست‌راستی-تروتسکیستی را اقرار کرده بود و از طرف افراد بسیاری مانند آنتیپف که خود از طرف ریکف معرفی شده بود، نام برده شده بود. چوبار همین‌طور اقرار کرده بود که برای آلمان جاسوسی می‌کرده. ما در این کتاب ذکر کردیم که چوبار در طول محاکمه به جرایم خود اعتراف کامل کرده بود.

- اعتراف‌های بوخارین و ریکف تنها این بود که رودسوتاک یک «عنصر راست» بود و به نیروهای دست راستی گرایش داشت که می‌ترسید که علناً آن‌را نمایان کند.

• اعتراف‌های کرسیتینسکی، روزنگولتز، گرینکو، پوستونیکف، آنتیپف، ژوکف و دیگران (به شدت متضاد بود و به قدر کافی مشخص نبود و لذا نمی‌توانست به عنوان مدرک علیه رودسوتاک مورد قبول واقع شود).

می‌خواهیم در اینجا توجه خوانندگان را به چند شیوه بلاغی جلب کنیم که باید در نظر گرفته شود.

• این که فردی اقرار خود را نفی کند به این معنی نیست که اکنون «حقیقت» را بیان می‌کند و اعتراف او «باطل» بوده است. در مواردی که ما در اینجا مورد بررسی قرار دادیم، واقعاً نمی‌دانیم که آیا اساساً هیچ‌یک از این اظهارات حقیقت را بیان می‌کند یا نه.

• همین‌طور نمی‌دانیم آیا رودسوتاک همه اعتراف‌های خود را پس گرفت و یا تنها برخی از آن‌ها را. ولی ما از موارد دیگر مثلاً مورد سرلشگر نیروی هوایی ریخاگف و رییس سابق NKWD یاگودا می‌دانیم که متهم فعالیت‌های توطئه‌گرانه خود برای سرنگونی دولت را اقرار کرده ولی جاسوسی برای آلمان را شدیداً رد کرده بودند.^{۲۰۵} همین‌طور بوخارین برخی از اقدامات خلاف خود را اقرار کرده ولی برخی دیگر را موکداً رد کرده بود.

• چوبار و سه نفر نامبرده دیگر «اعاده حیثیت» شدند. که معمولاً به این معنی است که محکومیت آنان به دلایلی فنی-حقوقی لغو می‌شود. این امر به معنی اثبات بی‌گناهی نیست، ولی در موارد فوق به عنوان بی‌گناهی پذیرفته شد.

• ابطال اعتراف به دلیل «وجود تناقض» به هیچ‌وجه منطقی نیست. می‌توان انتظار داشت که اعتراف‌های متهمین مختلف «تناقض‌هایی» دربر داشته باشد ولی این هرگز به این معنی نیست که این اعترافات را باید بی‌ارزش محسوب کرد، بلکه برعکس؛ اعتراف‌های مشابه افراد مختلف را باید بسیار مشکوک دانست.

نام رودسوتاک در رونوشت دادگاه بوخارین در ماه مارس ۱۹۳۸ چندین و چند بار از طرف گرینکو و روزنگولتز و همین‌طور از طرف کرسیتینسکی مطرح شد. گزارش اعاده حیثیت این فاکت را سهواً نادیده می‌گیرد.

در اعترافات‌ای که اخیراً انتشار یافته است روزنگولتز از طرف همکار و فامیلش آ. م. تامارین و همین‌طور از طرف شخص یژوف، متهم می‌شود که در توطئه دست‌راستی که یژوف برنامه‌ریزی کرده بود شرکت داشته بود. این واقعیت با درنظر گرفتن اتهاماتی که روزنگولتز به رودسوتاکی و دیگران منسوب می‌دارد، از اعتبار بیش‌تری برخوردار می‌شود.

نام رودسوتاکی همین‌طور در اعترافات روخیموویچ روز ۸ فوریه ۱۹۳۸ برده شد. تردیدی نیست که یژوف و زیردستانش اعترافات‌ی را خلق می‌کردند و به‌طوری که فرینفسکی اخیراً تأیید کرده بود، آن‌ها متهم را با شکنجه مجبور می‌کردند زیر این اعترافات را امضاء کند. اظهاراتی از شاهدین عینی در دست است که تأیید می‌کند که روخیموویچ مضروب شده بود ولی نه از سوی زیردستان یژوف، که بسیاری از آن‌ها بعدها به خاطر جعل اعترافات مجازات شدند.^{۲۰۶} ولی این واقعیت که فردی مورد ضرب و شتم قرار گرفته مبین این امر نیست که اعترافات حاصله واقعی و یا دروغین بوده است.

کاباکف

نامه‌ای در مورد اعاده حیثیت ایوان کاباکف در دست نیست. بدون این که کوششی برای بررسی مورد او صورت گیرد، نام او خیلی ساده در لیست ۳۶ نفره از اعاده حیثیت شدگان در کنار ایشه ثبت شد. با داده‌هایی که امروز در دست ماست همراه داده‌های وسیع دیگری که باید خروشچف در سال ۱۹۵۶ در دست می‌داشت، مدارک کافی علیه کاباکف وجود دارد.

دو متهم ریکف و سوبارف در «دادگاه بوخارین» در سال ۱۹۳۸، کاباکف را شریک توطئه معرفی کردند. هیچ کس ادعا نکرد که این دو متهم شکنجه شده و یا به نحوی مورد تهدید واقع شده بودند. اما این اظهارات شهود مشهور، هم در سخنرانی محرمانه و هم در گزارش پوسپلف نادیده گرفته شد. مهندس آمریکایی معدن جان لیتل پیچ براین عقیده بود که به‌ظن یقین کاباکف در اقدام خرابکارانه‌ای شرکت داشته بود. پژوهشگر

آمریکایی جان هریس پرونده بازجویی کاباکف را مطالعه کرد و در آن هیچ نشانه‌ای در این مورد که اعتراف‌های کاباکف جعلی بوده است، نیافت.

ایشه

روبرت ی. ایشه اولین فردی بود که خروشچف او را قربانی بی‌گناه خشونت استالین نامید. ما مورد ایشه را تا آخر نگاه داشتیم، زیرا مورد او نسبت به موارد دیگر حقایق بیش‌تری را آشکار می‌کند.

بخش ویژه کتاب^{۱۶} در مورد او با جزئیات نشان می‌دهد که ما چه اطلاعاتی در مورد دستگیری و دادگاه او در اختیار داریم. همین‌طور مانند موارد دیگر نه مقامات اتحاد شوروی و نه مقامات روسیه پرونده تحقیقات و اطلاعات در مورد محکمه او را برای تحقیقات علمی آزاد نکردند. ولی ظاهراً مشخص است که ایشه در وحدت عمل با NKWD در سرکوب‌های توده‌ای علیه افراد بی‌گناه سهیم بوده است و به احتمال قوی از جمله به این خاطر مجازات گردیده بود. این واقعیت که ایشه در این سرکوب‌ها تنگاتنگ با یژوف همکاری داشته، هر قاضی بازپرسی را بر آن می‌داشت از خود بپرسد که آیا این دو با یکدیگر همکاری توطئه‌گرانه داشته اند؟ ولی بدون در دست داشتن مدرک ما نمی‌توانیم کاملاً اطمینان داشته باشیم.

در پایان بخش در مورد ایشه، خروشچف گفت:

«امروز به طور غیرقابل انکاری مشخص شده است که مورد ایشه نتیجه یک پرونده‌سازی بوده و از او پس از مرگش اعاده حیثیت شده است.»

این ادعا غلط است. خروشچف سخنرانی خود را روز ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ ایراد کرد. داده‌ها در مورد اعاده حیثیت نشان می‌دهد که ایشه زودتر از ۶ مارس ۱۹۵۶ اعاده حیثیت نشده بود. با این‌که نسبت به دیگر اعضای رسمی حزب خروشچف به مسأله ایشه بیش‌تر پرداخت، ولی در این تاریخ، گزارش اعاده حیثیت ایشه هنوز وجود نداشت. او یکی از ۳۶ اعضای رسمی سرکوب شده حزبی بود که همگی روز ۲ مارس

۱۹۵۶ فله‌ای برای اعاده حیثیت پیشنهاد شدند. این سند تنها یک لیست بود و جزییات در مورد شخص مشخصی را دربر نمی‌گرفت.

بخش اصلی و تنها بخش اساسی در مورد ایشه در سخنرانی خروشچف یک نقل قول طولانی از نامه ایشه به استالین روز ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹ بود. بدون تردید این بخش احساسی‌ترین بخش از سخنرانی خروشچف بود. در این نامه ایشه هر نوع اتهامی را نسبت به خود به شدت رد می‌کرد و تعریف می‌کرد که چگونه شکنجه شده تا به جنایاتی که هرگز مرتکب نشده بود اقرار کند و کراراً وفاداری خود را نسبت به حزب و استالین ابراز می‌داشت.

نامه مذکور این برداشت را القاء می‌کرد که در اینجا یک کمونیست کاملاً سر به راه و مطیع، بی‌هیچ دلیلی و با تهمت‌های باطل و بی‌اساس به کام مرگ فرستاده می‌شد. این واقعاً بیان خرد کننده‌ای بود. از زمانی که متن کامل نامه در سال ۲۰۰۲ انتشار یافت، می‌توانیم بگوییم: آن‌طور که خروشچف نامه را خواند با درز گرفتن بخش‌های تعیین کننده‌ای از آن، نامه به شدت تحریف شد.

بخش‌هایی از نامه ایشه «نامه به استالین» به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹ که در گزارش پوسپلف نقل شده بود، اساساً همان بخش‌هایی که خروشچف در سخنرانی خود نقل کرد، نبود. در مقایسه با اصل نامه که ظاهراً متن اصلی است در هر دو سند بخش‌های قابل توجهی حذف شده بود. من آگاهانه از لغت «ظاهراً» استفاده می‌کنم، زیرا متن انتشار یافته از طرف ناشران آن به صورت کپی ارایه شده است.

در این سند هیچ‌گونه شناسه بایگانی وجود ندارد، تنها گفته می‌شود که اصل نامه در «پرونده بایگانی‌شده ایشه» موجود است که آن هم دارای هیچ شناسه بایگانی نیست. این بدان معنی است که دولت روسیه مایل نیست پرونده ایشه را (البته اگر واقعاً وجود داشته باشد) برای تحقیق در اختیار محققین قرار دهد.

حتی به تهیه کنندگان و ویراستاران این نشر رسمی نیز اجازه داده نشد اصل پرونده ایشه را ملاحظه کنند! ۲۰۸

چرا این طور است؟ ما نمی‌دانیم، ولی بررسی دقیق آن بخش‌های نامه ایشه که نه در گزارش پوسپلف و نه سخنرانی خروشچف وجود دارد، برخی پاسخ‌ها محتمل را ممکن می‌سازد.

ترجمه متن کامل نامه ایشه در پایان این بخش ذکر می‌شود. این ترجمه طوری ارایه شده که روشن می‌کند، کدام بخش از نامه در گزارش پوسپلف و کدام بخش در سخنرانی خروشچف مورد استفاده قرار گرفته است. برای هدف ما همین‌طور آن بخش‌هایی از متن مهم است که نه در گزارش پوسپلف و نه در سخنرانی خروشچف آمده.

بلاواسطه روشن می‌شود که انتشار کامل متن نامه برای نیات خروشچف سودمند نبود. ۲۰۹

- ایشه به نامه‌ای استناد می‌کند که به گفته خود مدت‌ها پس از دستگیری خود در ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ به «کمیسار ل. پ. بریا» نوشته بود. بریا اواخر نوامبر ۱۹۳۸ جانشین یژوف شد.
- ایشه نوشت، «کمیسار کوبولف» با او هم عقیده است که او نمی‌توانسته کلیه داستان‌ها در مورد فعالیت‌های خائنانه خود را که اعتراف کرده بود، خلق کرده باشد. کوبولف یکی از ۷ فرد سازمان جاسوسی MGB بود که در سال ۱۹۵۳ زیر فشار خروشچف به خاطر نزدیکیش به بریا از طریق حقوقی به قتل رسید. به این صورت موضع کوبولف و بریا منطقی به نظر می‌رسید و لذا خروشچف نمی‌توانست اجازه دهد که کل نامه انتشار یابد.

- نامه ایشه افشا می‌کند که خود او از سوی تعداد زیادی از فعالین حزبی به توطئه متهم شده بود. او این اتهامات را «تحریک و پرووکاسیون» نامید و برای آن تعاریف مختلفی ارایه کرد. تنها همین امر نشان می‌دهد که دستگیری او به حق بوده است. فردی که توطئه‌گران دیگر او را شریک خود بدانند، می‌تواند به احتمال زیاد گناهکار باشد. هرکس به این نتیجه خواهد رسید که باید پرونده کامل بازرسی مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان تشخیص داد که آیا ایشه حقیقت را بیان می‌کرد و یا دروغ می‌گفت. ولی چنین تحقیقاتی نشان می‌داد که این خروشچف بود که حقیقت را کتمان می‌کرد.

- ایشه دو نفر از بازپرسان NKWD را متهم می‌کرد که او را شکنجه کرده‌اند (کتک زده بودند). ما تا حدی از فعالیت‌های این دو در رابطه با خلق اقرارنامه‌ها و شکنجه بازداشت‌شدگان آگاهی داریم. این دو چنان با یژوف نزدیک و مربوط بودند که عملاً هم‌زمان با یژوف محکوم و اعدام شدند.^{۲۱۰}
- بازپرسان NKWD که زندانیان را شکنجه می‌کردند و از آن‌ها به زور اقرار می‌گرفتند، همگی در دوره ریاست بریا دستگیر شدند. خروشچف نیروی محرکه در قتل حقوقی بریا در سال ۱۹۵۳ بود و از هر موقعیتی استفاده می‌کرد تا بریا را مسؤول همه چیز معرفی کند. از آنجا که او در «سخنرانی محرمانه» بریا را مسؤول سرنوشت ایشه (و نه تنها آن، بلکه به مراتب مسایل بیش‌تری که بریا مرتکب نشده بود) معرفی می‌کرد، لذا به نفع خروشچف نبود که متن کامل نامه ایشه را منتشر سازد.
- در عین‌حال نامه ایشه آشکار می‌کند که (مثل روند کیفری) تحقیقات مناسبی در مورد او صورت گرفته بود. به ایشه اجازه داده شده بود به بریا که در آن زمان رییس NKWD بود نامه بنویسد. بازپرس NKWD کوبولف که یکی از افراد بریا بود، گفته بود که در رابطه با اعلام بی‌گناهی ایشه به نوعی توافق نظر رسیده بود و یا حداقل کوشش کرده بود تا تحقیقات دقیق‌تری انجام دهد تا معلوم شود چه چیز حق و چه چیز باطل است. و طبیعی است که ایشه اجازه داشت به استالین نامه بنویسد که همان‌طور که خروشچف شخصاً اظهار کرد نامه به دست فرد مورد نظر نیز رسیده بود.
- همه این‌ها نشان می‌دهد که بریا و همین‌طور استالین کوشش کردند تحقیقات جدی صورت گیرد تا حقوق افراد احقاق گردد و نقض حقوق برملا شود. در واقع این حداقل چیزی بود که مخاطبین خروشچف از استالین توقع داشتند. ولی آنچه که خروشچف با سخنان خود تعقیب می‌کرد درست نقطه مقابل آن بود، با این ادعا که بریا و استالین مسؤولانه رفتار نکردند.
- ایشه روشن کرد که توطئه وجود دارد و نام یک سری از اعضای برجسته کمیته مرکزی که در این توطئه‌ها شرکت داشتند و یا اشتهاً او را به شرکت در آن‌ها متهم کرده بودند، افشا کرد. تنها هدف خروشچف این بود که شک و تردید در مورد هر نوع توطئه‌ای را برجسته سازد.

- ایشه گفت یودوکیمف و فرینفسکی او را متهم به ایفای نقش در فعالیت‌های توطئه‌گرانه یژوف کرده بودند. ایشه، یژوف و اوخائف را متهم به این می‌کرد که با ضرب و زور از او اعتراف دروغ گرفته بودند. ایشه قسم می‌خورد که برخلاف ادعای فرینفسکی هیچ ارتباط پنهانی با یژوف نداشته است.
- ایشه، یژوف را «یک فرد بازداشتی و افشا شده ضدانقلابی» می‌نامید و از این طریق مسأله توطئه شخص یژوف را مطرح می‌کرد. تازه اخیراً که جزییات اعترافات یژوف و فرینفسکی منتشر شد، این وضعیت افشا گردید.

دلیلی وجود ندارد که بخواهیم اعترافات غلطی را که به ضرب و زور از سوی افراد یژوف از ایشه گرفته شده مورد تردید قرار دهیم. فرینفسکی و یژوف قبول کردند که این رفتار را در مورد تعداد زیادی از افراد اعمال کرده بودند. البته در مورد ایشه این امر اجباراً به معنی بی‌گناهی او نیست. فرینفسکی هم قبول کرده بود که هم او و هم یژوف در مواردی برای افراد خود نیز پرونده‌سازی کرده آن‌ها را به دست جوخه اعدام سپرده بودند تا در شرایطی که آن‌ها از طرف بریا بازپرسی شوند، نتوانند علیه آن دو شهادت دهند.

انتشار نامه کامل ایشه و بهتر از آن انتشار پرونده کامل بازپرسی «مسأله را بغرنج‌تر» می‌کرد و موضوع توطئه‌های یژوف را مطرح می‌نمود، موضوعی که با نیت خروشچف (همه مسؤولیت‌ها را به گردن استالین افکندن) تضاد پیدا می‌کرد. این اقدام نام بسیاری دیگر از فعالین سرشناس حزبی را افشا می‌نمود و در نتیجه قبل از این که بتوان اعتراف‌های صادقانه را از اعتراف‌های دروغین جدا کرد، لازم می‌شد همه این موارد را مورد بررسی دقیق قرار داد.

- نام یودوکیمف مطرح می‌شد، زیرا فرینفسکی و یژوف او را یکی از توطئه‌گران بسیار نزدیک به خود نامیده بودند. ولی نام یودوکیمف مانند نام ایشه در همان لیست افرادی که باید روز ۲ مارس ۱۹۵۶ اعاده حیثیت می‌شدند، قرار داشت!

- ایشه همین‌طور از اعضای کمیته مرکزی پرامنک، پاخومف، میشلاوک و کوزیور نام می‌برد. او مدعی بود که پرامنک و پاخومف به غلط او را متهم کرده بودند.

انکار گناه همان‌طور که در نامه ایشه به استالین آمده به خودی خود قانع‌کننده‌تر از اعتراف به گناه نیست. ولی تنها اطلاعات توجیه‌کننده که از طرف خروشچف و یا گزارش پوسپلف مطرح می‌شود بخش‌هایی از نامه ایشه است که به دقت انتخاب شده بود.

اگر متن کامل نامه با اطلاعات دیگر در مورد نقش ایشه در سرکوب‌های توده‌ای مقایسه شود نتیجتاً ما را به این نتیجه خواهد رساند که: پوسپلف و خروشچف سعی و کوشش فراوانی به خرج دادند تا هر نشانه‌ای را که می‌توانست به تقصیر ایشه اشاره کند، مخفی سازند و با این کار آن‌ها از بررسی جدی مورد ایشه و گسترده‌تر از آن یعنی توطئه یژوف جلوگیری کردند.

ایشه همین‌طور ادعا کرد که استالین گفته کلیه اعضای کمیته مرکزی مجازند «برخی از پرونده‌های خاص دفتر سیاسی را بازبین کنند». ولی به طور مشخص چه چیز در این پرونده‌های خاص وجود داشت در سال ۱۹۵۶ احتمالاً برای اعضای کمیته مرکزی روشن نبود. آن‌ها حتماً از خود می‌پرسیدند که آیا آن‌ها نیز از چنین اجازه‌ای برخوردارند!

اگر اعضای کمیته مرکزی اعتقاد داشتند که دارای چنین حقی هستند، در آن‌صورت برای خروشچف غیرممکن بود این حق را از آنان دریغ دارد. می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که آن‌ها چنین حقی نداشتند، زیرا حتی اعضای دفتر سیاسی مولوتف و کاگانوویچ پرونده بازرسی‌ها را ندیده بودند. به احتمال قوی خروشچف دسترسی آنان را ممنوع کرده بود. در غیر این‌صورت نمی‌توان تصور کرد که چگونه خروشچف و حامیانش توانستند با اتهامات باطل خود علیه «گروه ضد حزبی» در سال ۱۹۵۷ پیروز شوند.

خلاصه کنیم: نامه ایشه در کل خود بسیار به ضرر اهداف خروشچف بود. محتوی آن به این سو گرایش داشت که استالین و بریا را بی‌گناه اعلام کند و وجود فعالیت‌های سنگین توطئه‌گرانه و مخفی حداقل برخی

از اعضای کمیته مرکزی و دیگر فعالین حزبی را ثابت نماید. خروشچف می‌توانست از این نامه نقل قول کند، زیرا پیشاپیش امکاناتی فراهم کرده بود تا هیچ‌کس جز هواداران او نتواند از محتوی آن مطلع شود.

تجزیه و تحلیل ما از سه گزارش اعاده حیثیت به چند نتیجه منجر می‌شود که برای تحقیقات ما در مورد سخنرانی خروشچف مهم است.

- این گزارش‌ها حجم زیادی از مدارک علیه اشخاص «اعاده حیثیت شده» را نادیده می‌گرفت.
- شواهد و مدارک موجود در آن زمان به دقت مورد تحلیل قرار نگرفته و برخی تضادها که میان اعتراف‌ها یا افراد متفاوت پدید آمد، کافی شناخته شد تا همه آن‌ها را رد کرد.
- تا وقتی که تمامی شواهد و مدارک موجود در اختیار محققین قرار نگرفته باشد، نمی‌توان دانست که واقعاً چه رخ داده بود. ولی برای هدف ما زیاد مهم نیست. ما هم‌اکنون می‌توانیم بگوییم:
- گزارش‌های اعاده حیثیت بی‌گناهی «فرد اعاده حیثیت شده» را ثابت نمی‌کرد.
- این گزارش‌ها برای کشف حقیقت نبود، بلکه تنها این هدف را دنبال می‌کرد که پایه‌ای مستند فراهم کند تا بتوان برخی از افراد را «بی‌گناه» اعلام کرد.
- آنچه که خروشچف و پوسپلف در دست داشتند و آنچه رودنکو به آن‌ها گزارش کرد، در دست ماست. نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر تحلیل ما این است که خروشچف به رودنکو دستور صدور «چک سفید» داده بود تا در واقع مدارکی را فراهم کند که در جوی معتبر و قابل قبول، متهمین را بی‌گناه معرفی نماید.
- اگر این اسناد با آنچه که ما در مورد این متهمین می‌دانیم، مقایسه شود، در آن‌صورت گزارش‌های اعاده حیثیت در مورد پستیژوف، کوزارف و رودسوتاکی سربلند از بوته آزمون بیرون نخواهد آمد. این نتیجه‌گیری با واقعیتی که خروشچف در اغلب موارد دروغ گفته بود و ما قبلاً ثابت کردیم، مطابقت می‌کند.

نامه ایشه به استالین روز ۲۷ اکتبر ۱۹۳۹

متن از گزارش خروشیچف در مورد کیش شخصیت، مسکو، روسپن، ۲۰۰۲، ص ۲۲۵ تا ۲۲۸.

Bold: متن در سخنرانی خروشیچف

Kursiv: متن در گزارش پوسپلف

Bold-kursiv: متن در سخنرانی خروشیچف و گزارش پوسپلف

Regular: متن درز گرفته شده در هر دو

نامه ر. ی. ایشه به ژ. و. استالین

۲۷ اکتبر ۱۹۳۹

بسیار محرمانه

به دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ژ. و. استالین

روز ۲۵ اکتبر سال جاری از پایان تحقیقات در مورد خود اطلاع حاصل کردم و به من اجازه داده شد تا

مدارک بازرسی را مطالعه کنم. اگر تنها یک صدم از جنایاتی که به من نسبت داده می‌شود، حقیقت

داشت، من جرأت نمی‌کردم این نامه قبل از مرگ خود را خطاب به شما بنویسم، ولی هیچ‌یک از

جنایاتی که به من نسبت داده می‌شود را مرتکب نشده‌ام و هرگز در درون قلبم حتی سایه‌ای از پستی و

دنائت وجود نداشته است. هرگز در زندگی خود به شما کلامی به دروغ نگفته‌ام و اکنون که با هر دو

با درقبر ایستاده‌ام نیز به شما دروغ نمی‌گوییم. تمام مورد من یک نمونه معمولی از پرووکاسیون، افترا و

زیر پا گذاشتن اساس اصلی قانونمندی انقلابی است. من خیلی زود در سپتامبر و یا اکتبر ۱۹۳۷ احساس

کردم که به نوعی یک پرووکاسیون کشیف علیه من سازماندهی می‌شود. در پروتکل‌های رسمی بازرسی

فردی که در روند مبادله با مناطق دیگر از جمله **NKWD** نووسیپرسک (در رونوشت اظهارات متهمین شیرشف و اورلوف) از منطقه کرازنویارسک ارسال شده بود، یک سؤال کاملاً تحریک کننده زیر وجود داشت: «آیا هیچ چیز در مورد ارتباط ایشه با سازمان مخفی نشنیده اید؟» و یا در پاسخ: «فردی که مرا جلب کرد، به من گفت که تو در نوجوانی نیز عضو یک سازمان ضدانقلابی بوده‌ای و بعداً خواهی فهمیدی.»

این ترفند ساده تحریک کننده یرای من به قدری احمقانه و ناشیانه بود که لازم ندیدم آن‌را به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی گزارش کنم. ولی اگر من واقعاً یک دشمن طبقاتی بودم می‌توانستم از این پرووکاسیون احمقانه برای اجرای یک مانور مخفی کاری برای خود به خوبی استفاده کنم. این که این پرووکاسیون در مورد من به چه معنی بود، تازه مدت‌ها پس از دستگیری برای من روشن شد و من در این مورد به کمیسار بریا نوشتم.

منبع دوم این پرووکاسیون زندان نووسیپرسک است که چون در آنجا سلول انفرادی وجود ندارد دشمنان طبقاتی که اکنون افشا شده و به دستور من دستگیر شده اند همه گرد هم جمع اند و علیه من و برای خراب کردن من برنامه‌ریزی می‌کنند و علناً تصمیم گرفتند «اکنون باید کسانی را متهم کنیم که ما را متهم کردند.» بنا به گفته گورباخ رییس دفتر **NKWD** این سخنان «وانیان» بود که با اقدامات فعالانه من در کمیساریای حمل و نقل دستگیر شد. اظهارات محکوم کننده ای که در پرونده بازپرسی من وجود دارد نه تنها بی‌معنی است، بلکه در بسیاری از نکات افتراهایی علیه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) و شورای کمیسارها مطرح می‌کند. مثلاً من متهم شدم که تصمیمات درستی را که بدون ابتکار و بدون شرکت من از طرف این ارگان‌ها گرفته شده، اقدام خصمانه یک سازمان ضدانقلابی نامیده ام. این امر در اعتراف‌های «پرینتسلف»، «لیاشنکو»، «نلی یوبین»، «لویتز» و دیگران صادق است. علاوه بر آن، در طول تحقیقات این امکان وجود داشت که فوراً با اسناد و فاکت‌ها علیه طبیعت تحریک‌آمیز این شایعات متعفن اقدام کرد.

همه این چیزها به ویژه در اظهارات در مورد خرابکاری‌های فرضی من در ایجاد کلخوزها، به ویژه که من در طی کنفرانس منطقه‌ای و در طی پلنوم کمیته منطقه‌ای حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) به نفع ایجاد کلخوزهای عظیم استدلال کرده بودم، روشن می‌گردد. کلیه سخنرانی‌های من ضبط و منتشر شده ولی حتی یک مدرک مشخص و یا یک نقل قول در مورد این اتهامات به من عرضه نشده است. و هرگز کسی قادر نخواهد بود این اتهامات را ثابت کند، زیرا من در طول مدتی که در سیبری کار می‌کردم، خط حزب را با عزمی راسخ و بدون تزلزل نمایندگی می‌کردم. کلخوزها در سیبری غربی کاملاً مستحکم بود و در مقایسه با دیگر کلخوزهای تولید کننده غلات اتحاد شوروی از بهترین کلخوزها به شمار می‌رفت.

شما و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) می‌دانید که چگونه «سیرزتف» و کادرش علیه من جبهه گرفته بودند. آن‌ها در سال ۱۹۳۰ گروهی را تأسیس کردند که از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) به عنوان باندی بی‌وجدان سرکوب و محکوم شد ولی من امروز متهم می‌شوم که به این گروه کمک کرده‌ام و گویا پس از این که «سیرزتف» سیبری را ترک کرد، جزو اعضای هیأت رهبری این گروه شده‌ام. یکی از مهم‌ترین متهم کنندگان من، «تورلو» از لیتوانی (تا آنجا که می‌دانم، زیرا من نه می‌توانم به زبان لیتوانی بخوانم و نه بنویسم) و نه لتونی است. «تورلو» در سال ۱۹۳۵ برای کار به سیبری آمد. ولی اظهارات تورلو در مورد وجود یک سازمان ضدانقلابی و ناسیونالیستی از ۱۹۲۴ آغاز می‌شد. (این خیلی مهم است که ببینیم با چه شیوه‌های تحریک آمیزی تحقیقات در مورد من صورت گرفته بود) و به همین صورت تورلو نمی‌گفت که از چه کسی شنیده که از سال ۱۹۲۴ یک سازمان ضدانقلابی ناسیونالیستی از لتونی وجود داشته است. بنا بر رونوشت اظهارات تورلو او فردی از لیتوانی است که با این هدف به سازمان ضدانقلابی ناسیونالیستی لتونی پیوسته بود تا بخشی از اتحاد جماهیر شوروی را از کشور جدا و با لیتوانی متحد کند. در روند بازجویی و در اعترافات تورلو گفته می‌شد که روزنامه لتونیایی در سیبری از لیتوانی بورژاویستی ستایش می‌کرد ولی نه نقل قولی ارایه می‌شد و نه تنها برای نمونه یک واقعیت ارایه می‌گردید. در مورد اتهامات راجع به ارتباط با کنسول آلمان و جاسوسی باید به طور مجزا به آن پردازم.

اظهارات در مورد ضیافت کنسول و ارتشاء اخلاقی فعالین حزبی از طرف متهم «واگائف» صورت گرفت که در سال ۱۹۳۲ و یا ۱۹۳۳ به سبیری آمد. این اظهارات باز بدون هیچ اشاره‌ای که این اطلاعات از کجا به دست آمده از سال ۱۹۲۳ با توصیف ضیافت‌های مجلل ارتشاء اخلاقی و غیره صورت می‌گرفت (و این درست نتیجه همان تحریکات مانند اظهارات تورلو است). حقیقت این است که وقتی من رییس کمیته منطقه‌ای بودم و هنوز هیچ نماینده‌ای از کمیساریا برای امور خارجی وجود نداشت، دو بار در سال در ضیافت کنسول شرکت کردم (یک بار در ضیافت در ارتباط با امضای قانون اساسی وایمار و بار دیگر در ضیافت سفارت در ارتباط با امضای قرارداد راپالو). ولی من این کار را به توصیه کمیساریا برای امور خارجه انجام دادم. من شخصاً ضیافتی به عنوان جبران ترتیب ندادم و حتی به خاطر نامناسبی و نادرستی چنین رفتاری مورد انتقاد قرار گرفتم. من هیچ‌گاه با کنسول به شکار نرفتم و اجازه هیچ نوع ارتشاء اخلاقی به فعالین حزبی ندادم. مستخدم خانه که با ما زندگی می‌کند، کارگرانی که در بخش‌های اقتصادی کمیته اجرایی منطقه کار می‌کنند، راننده‌ای که با من در یک خودرو می‌نشیند، می‌توانند صحت گفتار مرا تأیید کنند. پخمگی و چلمنی این اتهامات با این واقعیت آشکار می‌شود که من اگر جاسوس آلمان بودم، سازمان جاسوسی آلمان، مطمئناً لازم می‌دانست که مطلقاً از هر ارتباط رسمی و علنی با کنسول خودداری کنم، تا استتارم افشا نشود. ولی من هرگز نه یک ضدانقلابی بودم و نه جاسوس. هر جاسوسی کوشش می‌کند از مخفی‌ترین تصمیمات و دستورات اطلاع حاصل کند. شما چندین بار در حضور من به اعضای کمیته مرکزی گفتید که هر عضو کمیته مرکزی از این حق برخوردار است که پرونده‌های ویژه P.B. را مورد مطالعه قرار دهد. ولی من هرگز این پرونده‌های ویژه را ندیده‌ام و «پُسکریویژوف» می‌تواند آنرا تأیید کند.

«گایلیت» فرمانده منطقه نظامی سبیری در اظهارات خود تأیید می‌کرد که اتهام جاسوسی علیه من تنها یک پرووکاسیون بوده و من مجبورم برای شما توضیح بدهم چگونه این اعتراف‌ها خلق شد.

در ماه مه ۱۹۳۸ سرگرد «اوشاکف» بخشی از اعترافات گایلیت را برایم خواند، که دیده من در یک روز آزاد با کنسول آلمان قدم می‌زد و او، یعنی گایلیت تصور می‌کرد که من اطلاعات مجرمانه‌ای را که او در اختیار من نهاده بود به کنسول منتقل می‌کردم. هنگامی که به «اوشاکف» گفتم که من از اوایل سال ۱۹۳۵ همواره از طرف یک کمیسر NKWD مشایعت می‌شوم آن‌ها اضافه کردند، من با یک خودرو از دست آنان گریخته‌ام. و وقتی به آن‌ها گفتم که من رانندگی بلد نیستم، دست از سرم برداشتند. اکنون به پرونده من بخشی از ثبت رویه گایلیت افزوده شده، که این بخش از آن حذف شده بود.

«پرامنک» اعتراف کرد که در سال ۱۹۳۸ در طول پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) روابط ضدانقلابی با من برقرار کرده بود. این یک دروغ رقت‌انگیز است. من هرگز با پرامنک در مورد هیچ موضوعی صحبت نکرده‌ام. و در طول پلنوم ژانویه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)، پس از این که او به گزارش خود در مقابل گروهی از دبیران کمیته‌های محلی خاتمه داد، که خواستار تعیین وقت بود که آن‌ها کی می‌توانند به PKA بیایند تا در مورد یک سلسله از مطالب تصمیم گرفته شود، گفت وگویی زیر بین ما صورت گرفت. پرامنک از من پرسید کی می‌تواند به PKA بیاید و من برای روز بعد پس از ساعت ۱۲ شب به او وقت دادم، که نیامد. وقتی پرامنک می‌گوید که در موعد مقرر من کسالت داشته‌ام، دروغ می‌گوید. این امر می‌تواند از سوی دبیر و کمیسر NKWD تأیید شود، که من پس از مرخصی از بیمارستان، هر روز تا ساعت ۳ یا ۴ صبح در دفتر بودم. همین‌طور خصلت نفرت‌انگیز این افتراهای کثیف از این طریق آشکار می‌شود که توطئه‌گر باتجربه‌ای چون من، بر اساس حرف «مشلاوک» یک ماه پس از دستگیری او بدون ترس و واهمه باز ارتباط برقرار کردم.

ن. ی. پاخومف گفت که او و پرامنک حتی هم‌زمان با پلنوم ژوئن کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) در سال ۱۹۳۷ بحث کرده بودند که چگونه می‌توانند مرا به عنوان کمیسر کشاورزی به نحو احسن در سازمان ضدانقلابی به کار گیرند. من از پیشنهاد انتصاب خود از سوی آن‌ها تازه اواخر پلنوم

اکتبر آگاه شدم و به خاطر می‌آورم که پس از پایان پلنوم همه اعضای **PB** از این پیشنهاد اطلاع نداشتند. چگونه می‌توان به این گونه افتراهای تحریک‌آمیز پاخومف و پرامنک باور داشت؟

«یودوکیمف» گفت که در ماه اوت ۱۹۳۸ شرکت من در توطئه را کشف کرده بود و یژوف به او گفته بود برای نجات جان من کوشش خواهد کرد.

در ژوئن ۱۹۳۸ «اوشاکف» مرا سخت زیر شکنجه قرار داد تا اقرار کنم که کوشش کرده بودم یژوف را به قتل برسانم و این اعتراف از سوی نیکلایف با آگاهی یژوف فرموله شده بود. آیا اگر یک کلمه از حرف‌های یودوکیمف حقیقت داشت، یژوف این‌طور رفتار می‌کرد؟

من با یودوکیمف در خانه بیلاقی یژوف بودیم ولی یژوف هیچ‌گاه مرا به عنوان دوست و یا حامی معرفی نکرد و مرا نیز در آغوش نگرفت. مالنکف و «پُسکریویژوف» حضور داشتند و می‌تواند این مطالب را تأیید کنند.

فرینفسکی در اظهارات خود که مربوط به من می‌شود یک منبع پرووکاسیون دیگر را معرفی کرد. او اعتراف کرد که گویا او شرکت من در توطئه یژوف در آوریل ۱۹۳۷ را کشف کرده بود و «میرونف» (مدیر وقت **NKWD** در نووسیپرسک) این را کتباً به اطلاع یژوف رسانده بود، که او، یعنی میرونف «می‌تواند موضوعی را در باره ایشه مطرح کند» که مربوط به توطئه و شرکت در یک سازمان مخفی می‌باشد. میرونف تازه آخر ماه مارس ۱۹۳۷ به سیبری آمد و بدون این‌که سندی در دست داشته باشد از طرف یژوف اجازه موقت گرفته بود که علیه کدام افراد باید پرووکاسیون انجام دهد. هر کس می‌تواند درک کند که آنچه فرینفسکی می‌گفت کوششی برای حفاظت من نبود، بلکه بیش‌تر هدفش یک پرووکاسیون سازمان‌یافته علیه من بود. در بالا بدون در نظر گرفتن خام دستی‌های تورلو و واگانف در اعتراف‌های آن‌ها برجسته کردم که آن‌ها با چه سؤالی اظهارات خود را آغاز کردند. باید به *اوزاکف* گفته

می‌شد که چه کسی مدیر مسئول در بازپرسی من بود و اظهارات غلطی که به ضرب کتک از من کسب شده بود با اظهارات در سبیری متضاد بود و اعتراف‌های من از طریق تلفن به نووسیپیرسک منتقل گردید.

این کار با کلبی‌گری آشکار صورت گرفت و سروان «پروکوفیف» در حضور من به نووسیپیرسک تلفن زد. و اکنون می‌رسم به ننگین‌ترین بخش از زندگی و گناه واقعاً سنگین خود نسبت به حزب و به شما. و آن اعتراف به فعالیت‌های ضدانقلابی من است. کمیسر کوبولف برایم تعریف می‌کرد هیچ‌کس قادر نیست در مغز خود این همه چیز بیافد. ولی واقعیت این بود: من دیگر قادر نبودم شکنجه‌هایی را که اوشاکف و نیکلایف به من روا می‌داشتند، تحمل کنم. به خصوص شکنجه‌های فرد نخست که از این حقیقت استفاده می‌کرد که مهره‌های من که شکسته بود، خوب جوش نمی‌خورد و دردی غیرقابل تحمل سبب می‌شد. آن‌ها مرا مجبور به افترا زدن به خود و به دیگران کردند.

اغلب اظهارات مرا اوشاکف تلقین و یا دیکته می‌کرد. بقیه را از خاطره خود از داده‌های NKWD عرضه کردم و کلیه فاکت‌هایی را که از داده‌های NKWD مطرح کردم به پای خود نوشتم. اگر در نوشتارهایی که از سوی اوشاکف خلق و به دست من امضاء شده بود مطلبی کاملاً روان نبود، مجبور می‌شدم نسخه متفاوت دیگری امضاء کنم. مثلاً در مورد «روخیموویچ» که اول جزو مرکز ذخیره محسوب می‌شد ولی بعد بدون اطلاع من نامش مجدداً خط خورد. به همین صورت این مسئله در مورد رییس مرکز ذخیره که گویا در سال ۱۹۳۵ از سوی بوخارین تأسیس شده بود، صادق است. اول من نام خود را وارد کردم، بعد مجبورم کردند نام مشلاوک را وارد کنم. از این قبیل وقایع زیاد اتفاق افتاد.

من مجبورم به افسانه تحریک‌آمیز در مورد خیانت به میهن در حزب سوسیال دمکرات لیتوانی در سال ۱۹۱۸ پردازم. این افسانه به طور کامل از سوی اوشاکف و نیکلایف خلق شد. هرگز گرایش به تجزیه‌طلبی و جدایی از روسیه در بین سوسیال دمکرات‌های لیتوانی وجود نداشت و من و تمام نسل کارگران هم‌سن من از طریق ادبیات و نوشته‌های روسی، انقلابی و بلشویکی قانونی و غیرقانونی تعلیم یافته بودیم. مسئله یک

نهاد مستقل دولتی شوروی مثلاً جمهوری سوسیالیستی لیتوانی برای من و بسیاری از دیگران غریبه بود و من در اولین کنگره شوراها در ریگا به طور مشخص علیه آن موضع گرفتم و در این زمینه تنها نبودم. تازه بعد از این که کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) اعلام کرد، تصمیم برای تأسیس یک جمهوری شوروی گرفته شد.

من فقط دو هفته در لیتوانی شوروی کار کردم. در پایان ماه نوامبر ۱۹۱۸ لیتوانی را ترک کردم تا کارهای تدارکاتی در اوکراین را سامان دهم و تا فروپاشی قدرت شوروی در لیتوانی در اوکراین ماندم. ریگا سقوط کرد، زیرا به طور کامل از سوی سفیدها محاصره شده بود. در استونی سفیدها پیروز شدند و «بالک» را اشغال کردند. سفیدها همین‌طور «ویلنیوس» و «میتاوا» را تسخیر کردند و در راه «دوینسک» بودند. در این رابطه در ماه مارس ۱۹۱۹ پیشنهاد شد ریگا تخلیه شود ولی ریگا تا ۱۵ ماه مه ۱۹۱۹ استقامت کرد.

من هیچ‌گاه در جلسات ضدانقلابی با کوزیور و یا مشلاوک شرکت نداشتم. برخوردهایی که در اظهارات من ذکر شد، همواره در حضور دیگران بود، که می‌توانستند مورد بازجویی قرار گیرند. اظهارات من در مورد روابط ضدانقلابی من با یژوف سیاه‌ترین لکه در وجدان من است. من این اظهارات دروغ را بعد از این‌که بازپرس ۱۶ ساعت متوالی مرا تا مرز بیهوشی بازجویی کرد، ابراز داشتم. هنگامی که او با من اتمام حجت کرد که باید بین دو گزینه (قلم و یا چماق) انتخاب کنم، با این اعتقاد که آن‌ها مرا به زندان جدیدی آورده‌اند تا مرا تیرباران کنند، بار دیگر بزرگ‌ترین جبنی را از خود نشان دادم و به مسایل بسیار تهمت‌آمیزی اقرار کردم. برایم بی‌تفاوت بود که به چه جنایت‌هایی اقرار می‌کنم، مهم این بود که آن‌ها هر چه زودتر مرا تیرباران کنند. ولی دیگر قادر نبودم به خاطر یژوف ضدانقلابی که افشا و دستگیر شده بود، فردی که مرا که هرگز مرتکب اقدام بزهکارانه‌ای نشده بودم، به فنا کشیده بود، ضرب و شتم بیش‌تری تحمل کنم.

حقیقت در مورد من و شخص من این است. هر گامی در زندگی و کار من را می‌توان بررسی کرد و هیچ کس چیز دیگری جز تعلق خاطر در مقابل حزب و در مقابل شخص شما نخواهد یافت.

من از شما خواهش می‌کنم و تمنا دارم دستور فرمایید که مورد من مجدداً بررسی شود، نه به این خاطر که تخفیفی صورت گیرد، بلکه برای این که پرووکاسیون‌های بی‌ارزش که مانند مار بسیاری از مردم را در چم‌بره خود گرفته، به ویژه به خاطر ناامیدی و اتهامات جنایتکارانه من، افشا شود. من هرگز به شما و به حزب خیانت نکردم. می‌دانم که به خاطر فعالیت‌های پست و نالایق دشمنان حزب و خلق که تحریکاتی علیه من انجام دادند، کشته خواهم شد. رؤیای من این آرزو بود و هست که در راه شما و حزب بمیرم.

ایشه

نسخه اصلی در پرونده بایگانی شده ایشه موجود است.

اعاده حیثیت فله‌ای از روی لیست. یادداشت ۲ مارس ۱۹۵۶

یادداشت «ی. آ. سروف» و «ر. آ. رودنکو» به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در رابطه با بررسی موارد و اعاده حیثیت اعضاء و نامزدهای کمیته مرکزی که در ۱۷-مین کنگره **AUKP(B)** (حزب کمونیست تمام روسیه بلشویک) انتخاب شدند.

۲ مارس ۱۹۵۶

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

پس از بررسی موارد اعضاء و نامزدهای کمیته مرکزی **AUKP** (که بعد **KPdSU** نام گرفت) که در کنگره ۱۷ انتخاب شدند و بعد محکوم گردیدند، کمیته امنیت دولتی **KGB** شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی و همین‌طور دادستانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تعیین کرد که اکثریت موارد جعلی و ساختگی بوده و به اصطلاح اعتراف به گناهان متهمین به دنبال تحریک و تعزیر شدید حاصل شده بود.

از این منظر صلاح می‌دانیم، پیشنهاد کنیم که کالج نظامی دیوان عالی **UdSSR** افراد نامبرده در زیر را که به طریق غیرقانونی محکوم شده‌اند، بررسی کرده و اکنون پس از مرگ از آن‌ها اعاده حیثیت نماید.

۱. کوزیور، استانیسلاو ویکنتویچ - معاون وقت رییس شورای کمیسارهای خلق **UdSSR**، عضو حزب کمونیست از سال ۱۹۰۵

۲. ایشه، روبرت ایدریکوویچ - کمیسر خلق وقت برای امور کشاورزی **UdSSR**، عضو حزب کمونیست از سال ۱۹۰۵

۳. بونف، آندری سرگیویچ - کمیسر خلق وقت برای امور فرهنگی **RSFSR** (جمهوری روسیه)، عضو حزب کمونیست از سال ۱۹۰۳

۴. یودوکیمف، افیم گیرگیوویچ - دبیر وقت کمیته منطقه‌ای آسف-دریای سیاه حزب، عضو حزب از سال ۱۹۱۸

...

۶. کاباکف، ایوان دیمیریوویچ - دبیر وقت کمیته منطقه‌ای حزب در سوردفلسک. عضو حزب از سال ۱۹۱۴

...

۱۴. روخیموویچ، مویزی لوویچ، کمیسر خلق وقت برای صنایع دفاعی **RSFSR**، عضو حزب از سال ۱۹۱۳

...

موارد و اتهامات در باره دیگر اعضای و نامزدهای کمیته مرکزی حزب کمونیست تمام روسیه بلشویک و همین‌طور اعضای کمیسیون کنترل حزب و کمیسیون تجدیدنظر مرکزی که در کنگره ۱۷ حزب انتخاب شدند، نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به کمیته مرکزی **KPdSU** گزارش داده خواهد شد.

تصمیم‌گیری با شماست.

رئیس کمیسیون امنیت دولتی و شورای وزیران **UdSSR**

ی. سروف

دادستان کل **UdSSR**

ر. رودنکو

فرمان اعاده حیثیت هیأت ریسه کمیته مرکزی **KPdSU** فوراً اعلام شد:

۵. مارس ۱۹۵۶

Nr.3.II.54 اعاده حیثیت پس از مرگ اعضای و نامزدهای کمیته مرکزی منتخبه در کنگره ۱۷ کمیته

مرکزی **AUKP(B)** که به طور غیر قانونی محکوم شده بودند.

در تأیید پیشنهاد رئیس کمیسیون امنیت دولتی شورای وزیران **UdSSR** رفیق سروف و دادستان کل **UdSSR**

رفیق رودنکو در ارتباط با بررسی موارد و اعاده حیثیت پس از مرگ اعضای و نامزدهای منتخبه در کنگره

۱۷ **AUKP(B)** که به طور غیر قانونی محکوم شده بودند:

کوزیور، س. و، ایشه، ر. ی.، بونف، آ. س.، یودوکیف، آ. گ. ... کاباکف، ی. د. ... روخیمویچ، م.

فصل ۱۲. نتیجه‌گیری: میراث پایدار تقلب‌های خروشچف

ده‌ها سال فرض این بود که خروشچف، به دلایلی که در «سخنرانی محرمانه» خود ذکر کرد، به استالین حمله کرده. ولی اکنون چون ما ثابت کردیم که اتهامات خروشچف علیه استالین و «افشاگری‌های» او در سخنرانش باطل بوده است، این سؤال با تأکید بیش‌تری مطرح می‌شود که انگیزه اصلی او چه بود؟

چرا خروشچف به استالین حمله کرد؟

چرا خروشچف به استالین حمله کرد؟ انگیزه‌های اصلی او چه بود؟ دلایلی که او ارایه می‌کرد نمی‌توانست دلیل اصلی این حملات بوده باشد. «افشاگری‌های» خروشچف غلط بود و او یا از این امر آگاه بود (در اکثر موارد) و یا واقعاً علاقه‌ای به دانستن آن نداشت.

خروشچف واقعاً دارای انگیزه‌هایی بود ولی او هم در سخنرانی خود در کنگره ۲۰ و هم در باقی عمر خود درست همین انگیزه‌ها را مسکوت گذاشت. به سخن دیگر می‌توان فرض کرد که «در پس» «سخنرانی محرمانه» او که در سطح جهان مورد توجه قرار گرفت، یک «سخنرانی محرمانه» واقعی دومی نیز وجود داشت که «محرمانه» باقی ماند و ایراد نشد. هدف من در این نوشته این است که این سؤال را مطرح کنم و نه این که به آن پاسخ دهم. من خیلی ساده برخی امکانات و جوانب را که برخی بسیار آشکار و برخی دیگر کم‌تر آشکار است برای تحقیقات بیش‌تر مطرح می‌کنم.

خروشچف مطمئناً با متهم ساختن استالین و «اعاده حیثیت» برخی از اعضاء قصد داشت از افشای نقش خود در سرکوب‌های غیرموجه دهه ۱۹۳۰ جلوگیری کند. او امیدوار بود که «اعاده حیثیت‌ها» فارغ از این که به حق و یا به ناحق بود، در بین اکثریت خبرگان حزبی مقبول واقع شود و به محبوبیت او بیافزاید. و شاید حتی در مسکو و اوکراین، جایی که شهرتش به عنوان معمار سرکوب‌های توده‌ای بر همگان آشکار بود،

انداختن تمام تقصیرها به گردن استالین متوفی و در عین حال دفاع از سرکوب شدگان، از خصومت بازماندگان آنها علیه او بکاهد.

سخنرانی خروشچف تاکنون بدون هیچ انتقادی پذیرفته شده است. تحقیقات موجود ثابت می‌کند که این کار غلط بود. این وضعیت سؤالات متعددی را که بی‌پاسخ مانده است مطرح می‌کند. چرا خروشچف چنین سخنرانی را ایراد کرد؟ چرا او (با تحقیقات مشکوک و پنهان کردن اسناد) به خود این همه زحمت داد و یک چنین قربانی سیاسی را پذیرا شد تا سخنانی را ایراد کند که با تمام سودمندی عملی‌اش تنها از جملیات تشکیل می‌شد؟

پاسخ حزب کمونیست چین این‌طور بود که خروشچف و هم‌پیمانانش این نیت را در سر می‌پروراندند که اتحاد جماهیر شوروی را به خط سیاسی کاملاً متفاوت از آنچه که در زمان استالین دنبال می‌شد، هدایت کنند. ما به شکلی کوتاه به چند راهبردی اقتصادی و سیاسی زیر رهبری خروشچف اشاره کردیم که از طرف حزب کمونیست چین به معنی ترک اصول مارکسیستی-لنینیستی تعبیر می‌شد.

برخی از جنبه‌های این فرضیه را باید واقعی دانست. ولی در آن لحظه در اتحاد شوروی پایه و اساسی برای این ایده وجود داشت. این اقدامات که اکنون به نام خروشچف، جانشین او برژنف و دیگران شهرت یافته، مستقیماً از دوره پسااستالینی، یعنی مدت‌ها قبل از این که خروشچف بر رهبری شوروی غلبه کند، سرچشمه می‌گرفت. حقیقتاً بسیاری از این راهبردها و کاربردها را می‌توان تا اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰، یعنی «اواخر دوره استالین» دنبال کرد.

بسیار سخت می‌توان مشخص کرد که تا چه حد استالین از این اقدامات حمایت می‌کرد و یا با آنها مخالف بود. استالین در سال‌های آخر زندگی خود از فعالیت‌های سیاسی خود کاسته بود. به طور منظم مثلاً در آخرین کتاب خود معضلات اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و در ۱۹-مین کنگره در اکتبر

۱۹۵۲ این‌طور به نظر می‌رسید که گویی استالین سعی دارد برای رسیدن به کمونیسم راه دیگری را پیدا کند. بعدها میکویان نوشت که نظرات استالین در اواخر حامل «انحرافات باورنکردنی چپ‌روانه» بود.^{۲۱۱} بلافاصله پس از مرگ استالین «رهبری جمعی» حزب اتفاق نظر داشت که از هرگونه اشاره‌ای به کتاب استالین خودداری کند و سیستم جدید رهبری حزب را به کنار نهد.

خروشچف از حملات خود به استالین و بریا به عنوان سلاحی علیه دیگران، به ویژه علیه مالنکف، مولوتف و کاگانوویچ در «رهبری جمعی» استفاده می‌کرد. ولی این راستا با خطراتی مواجه بود. او چطور می‌توانست بداند که آن‌ها او را به همین شکل و شاید خیلی بدتر محکوم نخواهند کرد؟ این یکی از دلایل بود و خروشچف توانست با هم‌پیمانانی چون پوسپلف، آرشو اسناد در مورد همکاری‌های خود برای سرکوب توده‌ای را «تمیز و شسته رفته کند».

احتمالاً خروشچف متوجه شد که پس از خنثی کردن بریا تنها او بود که یک «برنامه»، یعنی یک نقشه و ابتکار اجرای آن‌را در اختیار داشت. با نگاه به گذشته می‌بینیم که در این زمان کلیه اعضای هیأت ریسه به شکل تعجب‌آوری منفعلانه عمل کردند. شاید تا آن لحظه وقتی قرار بود تصمیمات مهمی اتخاذ شود، همیشه به ابتکارهای استالین تکیه می‌شد و شاید این انفعال ظاهری در واقع مبارزه بر سر ایده‌های سیاسی در درون رهبری حزب را کتمان می‌کرد.

تاریخ‌شناس «یوری ژوکف» یک فرضیه سوم را مطرح می‌کرد. به نظر او خروشچف عزم راسخ داشت تا از اصلاحات دمکراتیکی که با استالین مربوط بود و هم‌پیمانان استالین در هیأت ریسه حزب (که تا اکتبر ۱۹۵۲ دفتر سیاسی نام داشت) به ویژه مالنکف کوشش می‌کردند آن‌را ادامه دهند، ممانعت کنند. هدف این اصلاحات این بود که رفته رفته کنترل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حزب را محدود کرده و آن‌را به شوراهای انتخابی محول سازد. این گام یک «پرسترویکای» واقعی و یا «تجدید ساختاری نوین» ولی در

چارچوب سوسیالیسم می‌بود، یعنی درست برعکس احیای گسترده سرمایه‌داری لجام‌گسیخته که به «پرسترویکای» گارباجف انجامید.



میخائیل گارباجف

ژوکف به یک سلسله از درگیری‌ها اشاره می‌کند که استالین و هم‌پیمانانش که قصد داشتند حزب را از قدرت دور کنند با دیگر اعضای دفتر سیاسی که با این نظر کاملاً مخالف بودند، داشتند. در ماه مه ۱۹۵۳ کمی پس از مرگ استالین قوه مجریه دولت شوروی، مجمع شورای وزیران، قطع‌نامه‌ای صادر کرد و مزایای مالی مضاعف فعالین بلندپایه حزبی (پاکت‌ها) را از حقوق آنان کم کرد، در نتیجه درآمد آن‌ها یک یا دو رتبه پایین‌تر از اعضای دولت شد. به گفته ژوکف، مالکف مبتکر این رفرم بود. این گام با پروژه انتقال قدرت به دولت شوروی و کاهش بخشیدن نقش حزب در دولت، اقتصاد و فرهنگ مطابقت داشت. قابل توجه است که این قطع‌نامه قبل از اعدام غیرقانونی بریا تصویب شد که امروز ما می‌دانیم که او از پروژه مزبور حمایت می‌کرد.

در پایان ماه ژوئن ۱۹۵۳ بریا، یا با بازداشت و زندان و یا با قتل آشکار، از میان برداشته شد. در ماه اوت - چطور؟، نمی‌دانیم - خروشچف توانست (سیستم پاکتی) یعنی پاداش‌های ویژه به اعضای بلندپایه حزبی را مجدداً احیاء کند و حتی پرداخت‌های عقب افتاده سه ماه قبل را نیز پردازد. سه هفته بعد در اواخر پلنوم کمیته مرکزی، مقام «دبیر اول حزب» (که تا سال ۱۹۳۴ دبیرکل نام داشت) مجدداً احیاء شد و خروشچف به دبیر اولی حزب رسید. سخت می‌توان این تصمیم را پاداش نومنکلاتور به مأمور خود تعبیر نکرد.

نتیجه‌گیری ژوکف:

اعتقاد راسخ دارم که اهمیت واقعی کنگره ۲۰ درست در بازگشت دستگاه حزبی به قدرت نهفته بود. ضروری بود که این واقعیت کتمان گردد، ... ضروری بود که با کمک «گزارش مخفی» (سخنرانی محرمانه) توجه افکار از وقایع جاری منحرف گردد و روی گذشته متمرکز شود.^{۲۱۲}

در دو بیانیه اول، یعنی در بیانیه علیه رویزیونیسیم و یا «بیانیه چینی» و در بیانیه «مبارزه بر سر قدرت»، مطمئناً برخی از حقایق بازگو شده بود. به نظر من تئوری ژوکف بهترین جمع‌بندی از حقایقی که تا آن لحظه شناخته شده بود است و در عین حال با محتوای «سخنرانی محرمانه» و حقیقتی که ما بدان دست یافتیم مبنی بر این که این سخنرانی تقریباً به طور کامل نادرست بود، تطابق می‌کند.

استالین و هوادارانش برنامه دمکراتیزه کردن اتحاد شوروی را از طریق انتخابات دمکراتیک رقابتی دنبال می‌کردند. احتمالاً برنامه آن‌ها این بود که کانون قدرت در اتحاد جماهیر شوروی را از رهبران حزبی چون خروشچف به نمایندگان منتخب دولت منتقل کنند. این گام سنگ پایه احیای حزب را به عنوان سازمانی متشکل از افراد علاقمند که برای کمونیسم و نه برای کاریز و یا امتیازهای شخصی مبارزه می‌کردند، قرار می‌داد.^{۲۱۳} خروشچف ظاهراً از حمایت دبیران اول حزبی برخوردار بود که مصمم بودند برای تضمین مواضع ممتاز خود از تحقق یافتن این پروژه جلوگیری کنند.

خروشچف سیاست‌های کاربردی داخلی و خارجی را دنبال می‌کرد که به نظر ناظرین معاصر جدایی کامل از آنچه که در دوران استالین روال داشت، تعبیر می‌شد. بلافاصله پس از مرگ استالین، آنگاه که خروشچف هنوز عضو ساده هیأت ریسه کمیته مرکزی بود، تغییرات مشابهی نیز در سیاست صورت گرفت.^{۲۱۴} در بین این «اصلاحات» که کراراً مورد نقل قول قرار می‌گیرد و به طور مستقیم مغایر سیاست‌هایی بود که استالین مدت‌ها دنبال می‌کرد، می‌توان از «اصلاحات» زیر نام برد:

• تغییر به سمت اصلاحات «بازار-محور»؛

- در نتیجه دور شدن از صنایع سنگین و تولید وسایل تولید و حرکت به سوی تولید لوازم مصرفی؛
- در سیاست بین‌المللی دور شدن از برنامه سنتی مارکسیستی-لنینیستی که تا وقتی امپریالیسم وجود دارد، جنگ با امپریالیسم اجتناب‌ناپذیر است و در عوض خودداری به هر قیمت از جنگ مستقیم با امپریالیسم؛
- بی‌رنگ کردن نقش طبقه کارگر به عنوان آوانگارد انقلاب اجتماعی تا امکان پیمان با طبقات دیگر برجسته شود.
- این برداشت جدید که می‌توان بدون انقلاب از طریق «رقابت مسالمت‌آمیز» و ابزار پارلمانی سرمایه‌داری را از بین برد؛
- دور شدن از برنامه‌های استالین برای عبور به مرحله بعدی سوسیالیسم در جهت کمونیسم.

بدون تغییرات عمیق جامعه شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی خروشچف نمی‌توانست به قدرت برسد و همین‌طور برای «سخنرانی محرمانه» خود تحقیق کند، جمع‌بندی نماید و نهایتاً آنرا ایراد کند و در نتیجه موفقیتی کسب کند، که در واقع به دست آورد.^{۲۱۵}

توطئه خروشچف؟

ژوکوف در جای دیگر استدلال می‌کرد که در سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸ ظاهراً دبیر اول‌ها زیر رهبری «ایشه» سرکوب توده‌ای را آغاز کردند.^{۲۱۶} خروشچف که یکی از این دبیر اول‌های مقتدر بود شخصاً در سرکوب‌های گسترده از جمله اعدام هزاران نفر سهیم بود.

بسیاری از این دبیر اول‌ها بعدها خود محکوم و سپس اعدام شدند. برخی از آنها مانند «کاباکف» متهم شدند که در توطئه‌ای شرکت داشته‌اند و برخی دیگر مانند «پستیژوف» حداقل در ابتدا به سرکوب توده‌ای غیرموجه متهم شدند. ظاهراً می‌توان ایشه را جزو این گروه دانست. بعدها بسیاری از این افراد به خاطر شرکت در توطئه‌های مختلف به دادگاه کشیده شدند. خروشچف یکی از دبیر اول‌های نادر بود که در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ نه تنها از ظن اتهام گریخت، بلکه حتی ارتقاء یافت.

آیا ممکن است که خروشچف در چنین توطئه‌ای شرکت داشت ولی یکی از آن اعضای بلند مرتبه‌ای بود، که افشا نشد؟ ما نه می‌توانیم این فرضیه را تأیید و نه رد کنیم ولی می‌تواند کلیه مدارکی را که امروز در دست ماست، توضیح دهد.

سخنرانی خروشچف در جهت اعاده حیثیت بوخارین قبلاً توصیف شده است. برخی از افراد در دادگاه «بوخارین» در سال ۱۹۳۸ واقعاً اعاده حیثیت شدند. از این رو منطقی می‌بود که بوخارین را نیز در این روند دخیل کرد. ولی این اتفاق صورت نگرفت. خروشچف شخصاً نوشت که قصد داشت از بوخارین اعاده حیثیت کند ولی به دلیل مخالفت برخی از رهبران کمونیستی خارجی از انجام آن خودداری کرده بود. ولی میکویان نوشت که اسناد آماده و امضاء شده بود ولی این خروشچف بود که آن را لغو کرد.^{۲۱۷}

چرا خروشچف در بین این همه افراد در سه دادگاه بزرگ مسکو به ویژه قصد داشت از بوخارین اعاده حیثیت شود؟ او باید نسبت به دیگران احساس وفاداری شدیدی نسبت به بوخارین می‌داشت. شاید این نشانه وفاداری به ایده‌های بوخارین بود. ولی این تنها امکان توضیح نیست.

از دوران خروشچف و به ویژه اعاده حیثیت رسمی در دوران گارباجف، «بی‌گناهی» بوخارین به امری بدیهی تبدیل شده است. در مقاله‌ای که اخیراً انتشار یافته، «ولادیمیر بوبروف» و من نشان می‌دهیم که هیچ دلیلی برای پذیرفتن این امر به مثابه حقیقت وجود ندارد.^{۲۱۸} مدارک اثبات کننده‌ای که در اختیار ما است (تنها بخش کوچکی از آنچه دولت شوروی در دهه ۱۹۳۰ در اختیار داشت) به شکلی غافلگیر کننده نشان می‌دهد که بوخارین واقعاً در توطئه‌های گسترده‌ای درگیر بود. در تحقیقات دیگری که اخیراً به روسی منتشر شده^{۲۱۹} نشان دادیم که فرمان اعاده حیثیت بوخارین در دوران گارباجف از طرف پلنوم دادگاه عالی شوروی که در روز ۴ فوریه ۱۹۸۸ صادر شده بود، حاوی جعل عمد است.



نیکلای ایوانوویچ بوخارین

برپایه این فرضیه اعترافات بوخارین در طول محاکمه مسکو در سال ۱۹۳۸ حقیقت داشت. ولی ما همین‌طور می‌دانیم که بوخارین تمام حقیقت را نگفت. «گتی» اشاره می‌کند که بوخارین تازه بعد از این‌که «توخاچفسکی» اقرار کرد، اظهارات خود را آغاز نمود و بوخارین زندانی می‌توانسته دقیقاً بداند که کی می‌تواند از توخاچفسکی نام ببرد.

مدارکی موجود است که نشان می‌دهد بوخارین دیگر توطئه‌کنندگان را می‌شناخت ولی از آن‌ها نام نبرد. فرینفسکی مدعی است که یژوف شخصاً یکی از این توطئه‌کنندگان بوده است.^{۲۲۰} با در نظر گرفتن مدارکی که در مورد یژوف در دست ماست، این ادعا قابل قبول و معتبر به نظر می‌رسد. آیا فارغ از این‌که بوخارین می‌دانست یا خیر، آیا خروشچف نیز می‌توانسته یکی از این توطئه‌کنندگان بوده باشد؟ اگر او یکی از توطئه‌کنندگان بود در آن‌صورت به عنوان یکی از توطئه‌کنندگان بسیار بلند پایه، بسیار محتاطانه عمل کرده بود.

آنچه که امروز با اطمینان می‌توانیم بگوییم این است که خروشچف بیش‌تر از هر شخص دیگر (به استثنای یژوف و شاید روبرت ایشه)، افراد زیادی را مورد «سرکوب» قرار داده بود. احتمالاً این امر حقیقت داشت، چون او تا ژانویه ۱۹۳۸ دبیر اول حزب در مسکو (شهر و منطقه) و سپس دبیر اول حزب در اوکراین بود. این دو مسئولیت منطقه عظیمی را دربر می‌گرفت. اگر یک توطئه درون حزبی و یا حتی تنها سوءظن به

چنین توطئه‌ای وجود داشت، منطقی بود که این توطئه در مسکو بسیار قوی می‌بود. همین‌طور در اوکراین که همیشه در اپوزیسیون ناسیونالیستی نقش ایفاء می‌کرد.

فرینفسکی با صراحت اعلام می‌کرد که او و یژوف «سرکوب و ارباب» اعمال داشته بودند، شکنجه کرده و اعترافات جعلی خلق کرده بودند و افراد زیادی را با پشتوانه حقوقی به قتل رسانده بودند تا بسیار وفادارتر از وفاداران به نظر برسند و در پناه آن فعالیت‌های توطئه‌گرانه خویش را مخفی کنند. این اعترافات فرینفسکی نه تنها معتبر است، بلکه تنها توضیحی است که منطقی به نظر می‌رسد. یژوف انگیزه دیگری را مطرح می‌کرد بر این مبنا که در صورت ایجاد نارضایتی گسترده از سیستم شوروی، با حمله نیروهای خارجی، بسیج مردم برای شورش ساده تر انجام می‌گرفت.^{۲۲۱}

ظاهراً دو دبیر اول یعنی پستیژوف و ایشه که دستشان به خون تعداد زیادی از افراد بی‌گناه آغشته بود با انگیزه‌های مشابهی عمل می‌کردند و ما می‌دانیم که حداقل ایشه تنگاتنگ با یژوف همکاری داشت. آیا دبیر اول‌های دیگری نیز به همین صورت با یکدیگر همکاری نمی‌کردند؟ آیا به ویژه خروشچف سعی نمی‌کرد با صحنه‌سازی‌ها، دادگاه‌های فرمایشی و اعدام‌ها فعالیت‌های توطئه‌گرانه خود را کتمان کند؟

توضیحات آلترناتیو برای نمونه:

- واقعاً چندصد هزار نفر در توطئه‌ها شرکت داشتند.
- این افراد به قتل رسیدند، زیرا «استالین پارانوئا داشت» و لذا می‌خواست هر کسی را که احتمالاً در آینده ممکن بود برایش خطرناک شود، به قتل رساند.

ولی ما می‌دانیم که این خروشچف بود و نه استالین و یا دفتر سیاسی که در درخواست برای ارتقای سطح سرکوب پیش‌قدم شد و هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که خروشچف دچار «پارانویا» بوده است.

ضد کمونیست‌ها، تروتسکیست‌ها و هواداران پاردایم‌های «توتالیترا» همواره از انگ «پارانویا» استفاده کردند با این که در واقع این اوصاف چیزی را «تعریف» نمی‌کند، بلکه بیش‌تر نوعی عذرخواهی از فقدان توضیح است. ما امروز می‌دانیم که این استالین نبود، بلکه اعضای کمیته مرکزی و به ویژه دبیران اول حزبی بودند که سرکوب‌های توده‌ای و اعدام‌ها را به راه انداختند.

فرینفسکی به صراحت می‌گوید که بوخارین می‌دانست که یژوف در توطئه «راست‌ها و تروتسکیست‌ها» سهیم بود ولی از اعلام نام یژوف طی محاکمات خود خودداری کرد. به ادعای فرینفسکی، علت آن این بود که یژوف به بوخارین قول داده بود که به خاطر رازداری‌اش به او امان خواهد داد. البته ممکن است که این‌طور بوده باشد ولی این امکان به نفع شهرت بوخارین که به هر حال یک بلشویک بود و از پیشکسوتان روزهای خونین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مسکو محسوب می‌شد، نبود.

که گاه انقلابیون مخفی ترجیح می‌دادند که اعدام شوند ولی رفقای خود را لو ندهند. چرا نباید این حق را برای بوخارین نیز قایل شد که درست به همین دلیل از بردن نام یژوف سر باز زده بود؟ می‌دانیم که بوخارین حتی تنها در یکی از اظهارات خود قبل از محاکمه نیز «تمام حقیقت» را نگفته بود. چرا نگفته بود؟ شاید چون هنوز به طور کامل «خلع سلاح» نشده بود و هنوز علیه استالین مبارزه می‌کرد؟ با وجود داشتن تفاهم، خواندن اعتراف چاپلوسانه بوخارین به «عشق» استالین، خجالت‌آور است.^{۲۲۲} این اعتراف نمی‌توانست صادقانه بوده باشد و استالین نمی‌توانست بیش از ما امروز، به آن باور می‌داشت.

همان‌طور که گفتیم بوخارین از توخاچفسکی تازه آنگاه سخن گفت که شنید که دستگیر شده و اعتراف کرده است. اگر بوخارین، حال به هر دلیل اعدام خود را به جان خرید بدون آن که یژوف را به عنوان هم‌دست خود در توطئه معرفی کند (آن‌طور که فرینفسکی بعدها مدعی شد)، چرا نباید دیگر هم‌دستان خود در توطئه را نیز مخفی نمی‌کرد؟

ما با اطمینان نمی‌دانیم که آیا خروشچف یکی از این هم‌دستان مخفی او بود و آیا بوخارین چیزی در مورد او می‌دانست. ولی می‌دانیم که توطئه‌گران ضد دولت در اتحاد شوروی همین‌طور پس از ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ وجود داشتند و برخی از آن‌ها حتی در مقامات بلندپایه‌ای قرار داشتند. و ما همین‌طور می‌دانیم که خروشچف حتی پس از مرگ بوخارین نیز به او وفادار ماند.

این فرضیه که خروشچف احتمالاً عضو مخفی یکی از «توطئه‌های فراوان دست راستی- تروتسکیستی» بود با این واقعیت تقویت می‌شود که او مطمئناً در یک سلسله از توطئه‌های دیگر که معرف حضور ماست، شرکت داشت.

روز ۵ مارس ۱۹۵۳، استالین هنوز زنده بود، اعضای قدیمی دفتر سیاسی گردهم آمدند و تصمیم کنگره ۱۹ در اکتبر سال قبل را مبنی بر گسترش هیأت ریسه لغو کردند. این کار تقریباً معادل یک کودتا در درون حزب بود، زیرا این لغو نه مورد بحث قرار گرفته بود و نه به رأی‌گیری گذاشته شده بود.

خروشچف نیروی محرکه در پس توطئه برای «سرکوب»، دستگیری و به احتمال قوی قتل بریا بود. اطلاع داریم که دستگیری بریا، پیشاپیش طراحی نشده بود، زیرا متن سخنرانی مالنکف در همایش هیأت ریسه کمیته مرکزی که در آن دستگیری (و یا قتل بریا) صورت گرفت، انتشار پیدا کرد. در این متن تنها صحبت از برکناری بریا از مقام مدیر سازمان‌های امنیتی **MWD** و **MGB** که در یک دیگر ادغام شده بود و همین‌طور از برکناری از مقام معاونت ریاست شورای وزیران و انتصاب او به عنوان وزیر صنایع نفتی کشور بود.

از آنجا که خروشچف می‌توانست از دسترسی دیگر اعضای هیأت ریسه به اسناد مربوط به گزارش پوسپلف و کمیسیون اعاده حیثیت جلوگیری کند، باید او رییس یک دسته از توطئه‌گران دیگر می‌بود که اطلاعات لازم تنها در اختیار او و نه هیچ‌کس دیگری قرار می‌گرفت.

پوسپلف که این گزارش را تهیه کرده بود باید یکی از اعضای این توطئه بوده باشد. همین‌طور رودنکو نیز باید در این جمع شرکت می‌داشت، زیرا کلیه گزارش‌های مهم اعاده حیثیت از سوی او امضاء شده بود. در این مورد که اعاده حیثیت‌ها و گزارش‌های پوسپلف چگونه تهیه شده بود را باید هنوز مورد بررسی و تحقیق قرار داد. می‌توان حدس زد که دیگر اعضای کمیسیون‌های اعاده حیثیت و همین‌طور محققین و کارشناسان بایگانی که اسناد این گزارش‌ها را جست‌وجو و بازبینی کردند و مقید به حفظ اسرار بودند، خود به این گروه توطئه‌گر تعلق داشتند.

ما نام برخی از این افراد و افراد بیش‌تری که اسناد تحقیقاتی را بررسی کردند، می‌شناسیم. مثلاً فردی به نام «بوریس ویکتوروف» که یک حقوقدان بود و با مسایل مربوط به اعاده حیثیت‌ها درارتباط بود. او با این نیت که به بی‌گناهی مارشال توخاچفسکی و دیگر فرماندهان نظامی که در ۱۱ ژوئن ۱۹۳۸ محکوم شدند، گواهی دهد، روز ۲۹ آوریل ۱۹۸۸ حداقل یک مقاله در مورد فعالیت‌هایش در روزنامه پراودا منتشر کرد. ویکتوروف در سال ۱۹۹۰ نیز کتابی منتشر کرد و مدعی شد که جزییات فراوانی در مورد سرکوب‌های دیگر در اختیار افکار عمومی قرار خواهد داد.

مطالبی که او مطرح کرده واقعاً نمونه بی‌صدافتی است. ویکتوروف ادعا می‌کرد که این افراد بی‌گناه بودند ولی نمی‌تواند بی‌گناهی آنان را ثابت کند. او از یک سند مشکوک نقل قول می‌کند ولی برخی از شواهد سنگین را که زمان نوشتن کتاب مطمئناً شناخته شده ولی هنوز منتشر نشده بود ولی امروز در دست ما است، نادیده می‌گیرد. ویکتوروف حداقل خود بخشی از «توطئه» بود که خروشچف را با مدارک جعلی تغذیه می‌کرد تا او بتواند این افراد را در «سخنرانی محرمانه» خود بی‌گناه اعلام کند.

توافق گسترده‌ای در این زمینه وجود دارد که خروشچف پس از این که به قدرت رسید دستور داد آرشیوها را زیر و رو، و بدون شک بسیاری از اسناد را جدا کرده و نابود کنند.^{۲۲۴}

همان محققین در این حدس نیز اتفاق نظر دارند که این اسناد به احتمال قوی با نقش خروشچف در دوران سرکوب‌های توده‌ای در دهه ۱۹۳۰ ارتباط داشت. از آنجا که امروز می‌دانیم خروشچف عملاً هر اطلاعاتی را در سخنرانی محرمانه خود جعل کرده بود و گزارش‌های اعاده حیثیت و هم‌چنین گزارش پوسپلف نیز به همین صورت جعلی بود، می‌توانیم بدون شک از این گمان حرکت کنیم که خروشچف اسناد دیگر را هم از بین برده بود.

این اقدام بسیار عظیمی است و به تعداد زیادی از کارشناسان آرشیو و بایگانی نیاز دارد که در ضمن باید سرپرستی شود. این وظیفه سنگین‌تر از آن بود که رودنکو و پوسپلف به تنهایی قادر به انجام آن بوده باشند. باید توده عظیمی از محققین و مقامات رسمی و طبیعتاً هم‌چنین فعالین حزبی که به خروشچف وفادار بودند ولی ما آن‌ها را نمی‌شناسیم در این کار سهیم بوده باشند. این افراد باید می‌دانستند کدام مدارک و اسناد به دست خروشچف مخفی و یا نابود شده است.

الکساندر س. چچرباکف

در ژانویه ۱۹۳۸ خروشچف از مقام خود به عنوان دبیر اول شهر و منطقه مسکو مستعفی شد و به عنوان دبیر اول حزب به اوکراین منتقل گردید. پست دبیر اولی در مسکو به عهده «آلکساندر سرگئی‌ویچ چچرباکف» نهاده شد.

خروشچف در کتاب خاطرات خود نفرت شدید خود نسبت به چچرباکف را پنهان نمی‌کند. البته دلایل این نفرت زیاد مشخص نیست. زندگی‌نامه «آ. ن. پونوماریف» در باره چچرباکف که اخیراً از سوی آرشیو مرکزی مسکو منتشر گردیده موضع خصمانه خروشچف را بیش‌تر توضیح می‌دهد.

بنابر این تحقیقات علت دشمنی این بود که چچرباکف به خروشچف اجازه نداده بود گزارش‌ها در مورد بازدهی محصول را به کمک شمارش دوبله بذر و محصول بزرگ‌تر جلوه دهد.^{۲۲۵}

برای خروشچف نقش موفقیت‌آمیز چچرباکف در روندهای تجدیدنظر بسیار خطرناک‌تر بود. در این روند ۹۰ درصد درخواست اعضای حزبی که خروشچف آن‌ها را در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ در مقام ریاست کمیته شهر و منطقه مسکو اخراج کرده بود، مثبت از آب درآمد. تنها در سال ۱۹۳۷ بیش از ۱۲۰۰۰ عضو اخراجی حزب مجدداً به دامن حزب بازگشتند. آنچه که پونوماریف مسکوت می‌گذارد این است که تعداد بی‌شماری از اعضای اخراجی در طول مسئولیت خروشچف اعدام شده بودند و تجدیدنظر در باره موارد آنان پس از مرگ از سوی خانواده‌های آنان درخواست شده بود.^{۲۲۶}

خروشچف طبیعتاً یکی از اعضای ترویکا بود که در سرکوب‌های توده‌ای تصمیم می‌گرفت ولی گاهی اوقات از سوی فردی نمایندگی می‌شد. دیگر اعضای ترویکای مسکو به خاطر سرکوب‌های غیرقانونی اعدام شدند. منطقی است که نتیجه بگیریم که خروشچف باید خود را شدیداً در مخاطره احساس می‌کرد. تنها تعداد قلیلی از دبیران اول و شاید هیچ‌یک مانند خروشچف مسؤول این همه اخراج، سرکوب و اعدام نبود.

پونوماریف مدارک دیگری ارایه می‌کند که رابطه بسیار سرد چچرباکف با خروشچف را نمایان می‌کند. چچرباکف در کنگره ۱۸ در سال ۱۹۳۹ گزارشی ارایه کرد که در آن تنها یک بار نام همکار پیشین خود را برد. در عوض «گرگوری پوپف» دبیر دوم حزب در زمان خروشچف و بعد در زمان چچرباکف در سخنرانی خود به طور نمایشی از خروشچف ستایش کرد، واقعیتی که سکوت چچرباکف را برجسته کرد.^{۲۲۷}

پونوماریف سعی کرد با استناد به اظهارات اعضای خانواده چچرباکف و مدارک اثبات‌کننده از آرشیوهای مسکو، ادعاهایی را که خروشچف در خاطرات خود در مورد چچرباکف مطرح کرده بود، رد کند. مثلاً این

ادعا که چچرباکف یک فرد دایم‌الخمر بوده است.^{۲۲۸} بنا به گفته فرزندان چچرباکف او تقریباً هیچ‌گاه لب به مشروب نمی‌زد.^{۲۲۹}

پونوماریف به تفصیل در مورد رفتار سالوسانه خروشچف در مقابل خانواده چچرباکف پس از مرگ او می‌نویسد. خروشچف تا وقتی استالین زنده بود رفتاری دوستانه به نمایش می‌گذاشت ولی همین که قدرت را به دست گرفت، کلبه بیلاقی او را غصب کرد، و کلیه مراسم یادبود او را لغو نمود.

در حقیقت اگر بخواهیم به زبانی که خروشچف علیه چچرباکف متوفی به کار برد، بگوییم، خروشچف یک افعی بود. خروشچف دارای «خصلتی سمی، کینه‌توز و مودی» بود.^{۲۳۰} آناستاس میکویان با این که هم‌پیمان سیاسی بسیار نزدیک خروشچف بود او را فردی دروغگو و زیرقول زن و همین‌طور بی‌صداقت در بازگویی حقایق تاریخی معرفی می‌کرد.^{۲۳۱} ولی چرا خروشچف نسبت به چچرباکف و خانواده او این‌طور انتقامجو بود؟ و چرا او اینقدر از چچرباکف نفرت داشت؟

خروشچف در زندگی‌نامه خود در این مورد سکوت می‌کند که چچرباکف در سال ۱۹۳۷ نقش تعیین‌کننده‌ای در افشای فعالیت‌های توطئه‌گرانه «آ. و. سِنگوف» ایفاء کرده بود. بعدها خروشچف روابط دوستانه‌ای با سنگوف داشت و آزادی او از اردوگاه کار را میسر ساخت و او را در پست مهمی به کار گمارد، از مشورت با او کوتاهی نکرد و از او در «سخنرانی محرمانه» خود یاد کرد. بنا بر گفته داماد خروشچف، «الکسی آچوبای»، سنگوف یک دوست و محرم نزدیک خروشچف بود.^{۲۳۲}

از آنجا که خروشچف و سنگوف ظاهراً خیلی به یکدیگر نزدیک بودند و سنگوف حقیقتاً متهم به فعالیت‌های توطئه‌گرانه گردید و محکوم شد و خروشچف به خود زحمت داد سنگوف را که فعال بلندپایه حزبی و مطمئناً فرد پر قدرت و نفوذی نبود، از زندان «آزاد» کند و امکانات فراوانی در اختیار او نهد، آیا غیر منطقی است که حدس زنیم که سنگوف اطلاعاتی در مورد خروشچف در اختیار داشت؟ البته

خروشچف می‌توانست سنگوف را از بین ببرد. ولی اگر آن دو از هم‌زمان سابق بودند، کوشش خروشچف برای نجات جان و ترفیع مقام سنگوف معنی پیدا می‌کند.

محققین معاصر به طور کامل ثابت کردند که خروشچف در کتمان کردن نقش خود در سرکوب‌های توده‌ای بسیار مهارت داشت. در زمان حیات استالین بسیاری از رهبران حزبی و بلندپایگان NKWD با چنین خلاف‌کاری‌هایی محکوم و بعضاً اعدام شدند. از این‌رو باید خروشچف سال‌های مدیدی در خوف و ترس به سر برده باشد که نکند نقش او در سرکوب‌های توده‌ای غیرموجه برملا شود. این ترس باید بسیار شدیدتر بوده باشد چون همان‌طور که حدس می‌زنیم خروشچف در یک توطئه دست‌راستی - تروتسکیستی هم شرکت داشت و قسر در رفت.

چچرباکف نه تنها در مقامی بود که بهتر از هر کس دیگری نقش خروشچف در سرکوب‌های توده‌ای را بشناسد،^{۲۳۳} بلکه حرف او در برابر استالین و دفتر سیاسی وزنه داشت. در ماه مه ۱۹۴۱ چچرباکف یکی از دبیران کمیته مرکزی شد، مقام قدرتمندی که خروشچف به آن نرسیده بود.

چچرباکف در سن ۴۴ سالگی در ماه مه ۱۹۴۵ از دنیا رفت. پس از سکته قلبی در روز ۱۰ دسامبر او مجبور بود در بستر بماند. روز ۹ مه ۱۹۴۵ پزشکان به او اجازه دادند بستر را ترک کند و به مسکو برود و در شادی مردم به مناسبت پیروزی شایسته بر آلمان نازی شرکت کند. او با سکته قلبی دیگری مواجه شد که نتوانست بر آن فایق آید و روز ۱۰ مه ۱۹۴۵ چشم از جهان فرو بست.

چرا پزشکان به مرد مریضی چون چچرباکف که یک سکته قلبی پشت سر نهاده بود اصلاً اجازه دادند بستر خود را ترک کند، با این‌که قبلاً آرامش مطلق را برای او تجویز کرده بودند؟^{۲۳۴} یکی از پزشکان معالج او دکتر «اتینگر» به بازجوی خود «م. ت. لیخاشف» اعتراف کرده بود که «همه کاری کرده بود تا طول عمر چچرباکف را کوتاه کند»، زیرا فکر می‌کرد که چچرباکف یک فرد ضدسامی است.^{۲۳۵} طی یک بازجویی

دیگر از سوی «آباکومف» وزیر اطلاعات و امنیت، اتینگر اعتراف خود را پس گرفت ولی بعد مجدداً آن را تکرار نمود. چندی بعد از آن اتینگر در زندان مرد.

همه این‌ها بخشی از آن رویکردی بود که به «توطئه پزشکان» شهرت یافت. یک موضوع بسیار کثیف و مبهم که طی آن مطمئناً برخی از عناصر آن جعلی بود. اعتراف اتینگر احتمالاً به زور گرفته شده بود و او احتمالاً در مرگ چچرباکف بی‌گناه بود. ولی حتی پزشکانی که در توطئه مزبور شرکت داشتند و در سال ۱۹۴۸ «آندری شدانف» را معالجه کرده بودند، اقرار کردند که او را بد درمان کرده بودند و از این طریق مرگ او را تسریع کرده بودند. در این مورد پزشکان نه تنها به شدانف اجازه داده بودند که بستر بیماری را ترک کند و پیاده‌روی کند، بلکه از یک متخصص قلب نیز کمک گرفته بودند تا یک نوار قلبی بگیرد و هنگامی که وی گزارش کرده بود که شدانف سکته قلبی کرده، به حرفش باور نکردند و به او اجازه ندادند که نتیجه نوار قلبی را در گزارش بیمار وارد سازد. یک «خطا!» در واقع رفتار این پزشکان همه الزامات یک «توطئه» را برآورده می‌کند، با این حال روشن نیست که آیا هدف آن‌ها این‌طور که بعداً مطرح شد، از بین بردن رهبران حزبی و یا این که تنها کوششی برای کتمان کردن خطاهای پزشکی بود.

علاوه براین، نمونه‌های تاریخی دیگری در این مورد وجود داشت. در محاکمات مسکو در ماه مارس ۱۹۳۸ علیه بوخارین، «ریکوف» و دو پزشک «پلتنیف» و «لنین» اعتراف کردند که در یک انجمن توطئه‌گر شرکت داشته اند، که هدفش قتل نویسنده بزرگ ماکسیم گورکی، عضو دفتر سیاسی «والرین» و کوبیژوف» و رییس GPU «واچیسلاو منشینسکی» بوده است. در این زمان «یاگودا» معاون رییس GPU بود و کوشش می‌کرد هرچه سریع‌تر «منشینسکی» را از سر راه بردارد. ما اکنون به کمک گزارش بازجویی‌های که در دوران بازداشت یاگودا از «رودروو کردن» یاگودا و پزشکان «لنین» و «پلتنیف» و همین‌طور «کروئیچکف» و «لنین» تهیه شده و تاکنون منتشر نشده بود، می‌توانیم این مدعیات را تأیید کنیم.

همین‌طور دو گزارش بازجویی از «آبل ژنوکیدزه» در دوران حسر در دست ماست، که هر دو بر روی هم اعترافات یا گودا را تأیید می‌کنند. دکتر لوین حتی اقرار می‌کند که با ژنوکیدزه رابطه مستقیم داشته است. تحقیقی نیز در مورد «اعاده حیثیت» و گویا «بررسی» مورد دکتر پلتنیف وجود دارد که به این نتیجه می‌رسد که این «اعاده حیثیت» نیز جعلی بوده است. پلتنیف به تقصیر خود اقرار کرده بود و اعترافات خود را هرگز پس نگرفت.^{۲۳۶}

در ژوئن ۱۹۵۷ از «اکمل اکرموف»، یکی از متهمین در «محاكمه بوخارین» «اعاده حیثیت» شد. به عنوان تنها مدرک دال بر این که اکرموف به ناحق محکوم شده، گفته شد که کسانی که اکرموف را متهم کرده بودند (بوخارین و دیگران)، به همین صورت افراد دیگری را نیز که اعاده حیثیت شده اند، متهم می‌کردند.^{۲۳۷} و گفته نشد که اکرموف که در طول محاکمه اعتراف کرده بود و یا این که کسانی که او را متهم کرده بودند، زیر فشار عمل کرده بودند.

تا دسامبر ۱۹۵۷ یک سری از متهمین دیگر به همین شکل «اعاده حیثیت» شدند. ولی برخی از متهمین تا سال ۱۹۸۸ «اعاده حیثیت» نشدند که در دوران گارباجف این دیگر به یک امر تشریفاتی تبدیل شده بود. در کنفرانس ملی تاریخ‌شناسان روسیه در سال ۱۹۶۲ از پوسپلف سؤال شد، که در مدارس در مورد بوخارین چه باید گفته شود. او پاسخ داد: «بدیهی است که نه بوخارین و نه ریکف، هیچ‌یک جاسوس و یا تروریست نبودند.»^{۲۳۸} با این حال پوسپلف به تاریخ‌شناسان علاقمند، اجازه دسترسی به اسناد اثبات کننده سؤالات آنها را نداد!

بوخارین اعتراف کرد که یک تروریست است ولی نه شخصاً، بلکه تنها از طریق هم‌پیمانان خود جاسوسی کرده، در حالی که ریکف حاضر به اعتراف به جاسوسی نشد ولی گفت که کوشش کرده بود دولت را سرنگون کند. در نهایت در سال ۱۹۶۲ پوسپلف آنچه را که خروشچف در گذشته به صورت تلویحی گفته

بود صریح اعلام کرد و ادعا نمود که همه محاکمات مسکو دوز و کلک و همه اظهارات باطل بوده، که البته ادعای بی‌پایه‌ای است و ما در زیر آن را ثابت خواهیم کرد.

خروشچف در «سخنرانی محرمانه» خود اعلام کرد که «توطئه پزشکان» یک افسانه بوده است. او ادعا کرد که توطئه نامبرده ساخته و پرداخته برپا بوده است، در حالی که در واقع برپا بود که جعلی بودن این توطئه را از ابتدا افشا کرد. خروشچف دکتر «تیماشوک» را متهم می‌کرد که این داستان را به راه انداخته ولی تیماشوک اصلاً هیچ ارتباطی با این قضیه نداشت. کلیه اسناد اصلی که در اختیار ماست مبین این امر است.

به هر حال، مرگ چچرباکف به نفع خروشچف بود. به قدری ادعاهای خروشچف راجع به دوران استالین دروغ از آب درآمد، که ساده‌لوحی است بخواهیم این مورد را از او «باور» کنیم. با در نظر گرفتن مدارک در مورد وجود «توطئه پزشکان» که در محاکمات مسکو در سال ۱۹۳۸ گمانه زده شد، خطاست که بخواهیم این امکان را نفی کنیم که حداقل برخی از «توطئه پزشکان» که پس از جنگ مطرح شد، ذره‌ای از حقیقت در خود حمل نمی‌کند.

و در پایان این سؤال بی‌جواب می‌ماند که چرا کمک‌های پزشکی برای استالین شدیداً بیمار، تازه چندین روز پس از این که سکت قلبی او شناخته شده بود، درخواست شد. جزییات این واقعه هر چه هم که باشد، نقش خروشچف در این بازی محرز به نظر می‌رسد.

پی‌آمدهای آن برای جامعه شوروی

فعلاً انگیزه‌های شخصی خروشچف به کنار: پی‌آمدهای سخنرانی بر جامعه و سیاست‌های شوروی به مراتب جالب‌تر و مهم‌تر است.

این واقعیت که «سخنرانی محرمانه» نه تنها در برخی از نکات مغایر حقیقت، بلکه از ابتدا تا انتها ساختاری از دروغ بود، به تطبیق نوین و عمیق شیوه فکری تاریخی و سیاسی و چارچوب توضیحات نیازمند است.

این امر که کمیسیون پوسپلف (کمیسیون تحقیقات و کمیسیون اعاده حیثیت، که اطلاعات لازم برای سخنرانی محرمانه را فراهم کرد) تحقیقات صادقانه‌ای را انجام نداد، برای کلیه کمیسیون‌های تاریخی که در دوران خروشچف تشکیل شد و به او پاسخگو بود، پی‌آمدهایی به همراه داشت.

مثلاً کمیسیون‌های «اعاده حیثیت» متعددی تشکیل شد تا موارد فردی را، به ویژه کمونیست‌هایی که محکوم و یا تیرباران شدند و یا برای مدت‌های طولانی در گولاگ اسیر بودند، «بررسی» کند. تقریباً در کلیه موارد متهمین از سوی این کمیسیون‌ها تبرئه شده و مورد «اعاده حیثیت» قرار گرفتند و عملاً بی‌گناه اعلام شدند. این گونه «اعاده حیثیت» شده‌ها به عنوان «قربانی پاکسازی‌های استالینی» معرفی شدند.

ولی تنها در موارد نادری دلایل مکفی ارایه شد که برای اثبات بی‌گناهی «اعاده حیثیت»‌شدگان مناسب بود. برعکس: در برخی موارد دلایلی وجود داشت که افراد «اعاده حیثیت» شده به هیچ‌وجه بی‌گناه نبودند.

یک نمونه: در پلنوم کمیته مرکزی در سال ۱۹۵۷ که خروشچف و حامیانش، «استالینیست‌ها»، مالکف، مولوتف و کاگانوویچ را از حزب اخراج کردند، زیرا توطئه‌ای برای برکناری خروشچف به عنوان دبیر اول حزب طراحی کرده بودند، مارشال ژوکف متن زیر از یک نامه جعلی منصوب به ژنرال «جوننا ژاکیر» را قرائت کرد. ژاکیر در ژوئن سال ۱۹۳۷ با مارشال توخاچفسکی به دلیل طرح یک توطئه با آلمان‌ها و نیروهای اپوزیسیون در اتحاد شوروی علیه دولت (یعنی طراحی یک کودتا) محکوم و اعدام شد.

مارشال ژوکف متن نامه را قرائت کرد:

او (ژاکیر) روز ۲۹ ژوئن ۱۹۳۷ یعنی در آخرین غروب زندگی خود نامه‌ای به استالین نوشت، که در آن آمده بود: «رفیق استالین عزیز! به خود اجازه می‌دهم از این طریق با شما سخن بگویم، زیرا همه چیز را گفته‌ام و به نظرم می‌رسد که من مثل سال‌های طولانی گذشته هنوز مبارز وفادار و محترم حزب، دولت و خلق باشم. من تمام زندگی آگاهانه خود را با از خودگذشتگی وقف کار پرافتخار برای حزب و رهبر آن کردم. من امروز با اعتراف به عشق خود نسبت به شما، به حزب، به کشور و با اعتقاد مشتاقانه به پیروزی کمونیسم، خواهم مرد.»

در پایان این توضیح، ما این یادداشت را می‌بینیم:

«بفرستید به آرشیو من. استالین. یک فرد اوباش و خودفروش. استالین. توضیحی دقیق و درست. مولوتف. برای یک جانی، یک خوک و زنا... تنها یک مجازات وجود دارد-اعدام. کاگانوویچ»
مولوتف، مالکف، کاگانوویچ. ۱۹۵۷. مسکو ۱۹۹۸، ص. ۳۹. ۲۳۹

این متن با کنار گذاشتن بخشی از نامه «ژاکیر» که به تقصیر خود اعتراف می‌کند و ندامت خود را ابراز می‌دارد، جعل شد. در پایین متن «گزارش شورنیک» در رابطه با مورد توخاچفسکی، که خروشچف در سال ۱۹۶۴ کمی قبل از برکناریش دریافت کرد ولی تا سال ۱۹۹۴ منتشر نشد. آن بخش‌هایی از سخنرانی که ژوکف در سال ۱۹۵۷ خود پرانتز گرفته بود درشت برجسته شده است:

«رفیق استالین عزیز! به خود اجازه می‌دهم از این طریق با شما سخن بگویم، زیرا همه چیز را گفته‌ام و به نظرم می‌رسد که من مثل سال‌های طولانی گذشته از نو مبارز وفادار و محترم حزب، دولت و خلق باشم. من تمام زندگی آگاهانه خود را با از خودگذشتگی وقف کار پرافتخار برای حزب و رهبر آن کردم تا دچار کابوسی شدم، کابوس شنیع و جبران‌ناپذیر خیانت (...). اکنون تحقیقات به پایان رسیده. اتهام خیانت به من تفهیم شده. من به تقصیر خود اعتراف کردم. من به کلی نادمم. من به تصمیم عادلانه و مناسب دادگاه و دولت اعتماد کامل دارم. اکنون کلیه سخنان من صادقانه است. من امروز با اعتراف به عشق خود نسبت

به شما، به حزب، به کشور و با اعتقاد مشتاقانه به پیروزی کمونیسم، خواهم مرد.»

در پایان این توضیح ما این یادداشت را می‌بینیم:

«بفرستید به آرشیو من. استالین. یک فرد اوباش و خودفروش. استالین. توضیحی دقیق و درست. ک.

وروشیلف. «مولوتف». برای یک جانی، یک خوک و زنا... تنها یک مجازات وجود دارد- اعدام.

کاگانوویچ»

مولوتف، مالنکف، کاگانوویچ. ۱۹۵۷. مسکو ۱۹۹۸، ص. ۳۹. ۲۴۰

به استثنای خطاهای پیش‌پا افتاده در جمع‌بندی ژوکف (نامه ژاکیر روز ۹ ژوئن نوشته شده بود و نه ۲۹ ژوئن) جعلیات بسیار پر اهمیت است. ژاکیر در نامه خود کراراً به خطاهای خود اقرار می‌کند. مانند استالین، مولوتف و کاگانوویچ، وروشیلف نیز یادداشتی زیر این نامه نوشته بود که ژوکف آن را پاک کرد. در سال ۱۹۵۷ وروشیلف حمایت خود را از طرح برکناری خروشچف پس گرفت. البته خروشچف با شدت او را مورد انتقاد قرار داد ولی مجازات‌هایی که شامل حال دیگران شد، دامن او را نگرفت. این نامه جعلی در ۲۲-مین کنگره حزب در نوامبر سال ۱۹۶۱ از سوی «آلکساندر شله‌پین» قرائت شد. ۲۴۱

هیچ‌یک از متهمین، نه مالنکف، نه مولوتف و نه کاگانوویچ در سال ۱۹۵۷ به جعل نامه ژاکیر از سوی ژوکف اعتراض نکرد. از این رو گمان می‌رود که آن‌ها با این که عضو هیأت ریسه کمیته مرکزی بودند دسترسی به آرشیو نداشتند. امکان دارد که ژوکف هم نمی‌دانست که از یک سند جعلی نقل قول می‌کند. ولی «محققین» خروشچف باید می‌دانستند، زیرا آن‌ها متن را در اختیار خروشچف قرار دادند! آن‌ها هرگز جرأت نمی‌کردند چنین کاری را بدون اطلاع خروشچف انجام دهند. در نتیجه خروشچف باید می‌دانست که

نامه قرائت شده جعلی است. ۲۴۲

(در اینجا باید ذکر کنیم که حتی در نسخه‌ای که در سال ۱۹۹۷ از نامه ژاکیر انتشار یافت، چیزی پُرانتز گرفته شده بود که بعد از لغت خیانت به شکل (...)) بازتاب می‌یافت. چیزی از نامه ژاکیر هنوز مخفی می‌شود و در نتیجه متن کامل نامه کماکان در انحصار دولت باقی مانده است.)

در نتیجه نمی‌توان هیچ‌یک از اعاده حیثیت‌های تعیین‌کننده‌ای را که باعث شد تعداد قابل توجهی از کمونیست‌ها بی‌گناه اعلام شوند، جدی تلقی کرد و به همین دلیل می‌توان در مورد اسناد دیگری هم که برای استفاده خروشچف تهیه شده بود، همین‌گونه اندیشید.

یک سلسله از این اسناد به «گزارش‌های سرهنگ پاولف» شهرت پیدا کرده است. تحقیقاتی که اخیراً از سوی «اولگ کلونیوک» انتشار یافت این اسناد را «منبع اصلی اطلاعات ما در مورد ابعاد سرکوب‌ها» معرفی می‌کند.^{۲۴۳} این گزارش‌ها برای تخمین تعداد «افراد مورد پیگرد قرار گرفته» در دهه ۱۹۳۰ مورد استفاده قرار گرفته بود.^{۲۴۴} ولی از آنجا که این تخمین‌ها برای خروشچف دستکاری شده بود، نمی‌توانیم فرض کنیم که صادقانه تهیه شده بود. شاید به نفع خروشچف بود که در مورد تعداد اعدام‌شدگان اغراق صورت گیرد و یا به دلایل دیگر کم‌تر اعلام شود؟ و شاید پاولف مانند پوسپلف فکر می‌کرد که باید این اقدام و یا آن اقدام را روا دانست؟ وقتی ما شیوه جعل تحقیقاتی را که برای خروشچف فراهم شده بود مورد نظر قرار دهیم، دیگر نمی‌توانیم فرض کنیم که «گزارش‌های سرهنگ پاولف» نیز دقیق است.

آنچه که به تحقیقات مربوط می‌شود، تقریباً کلیه نتیجه تحقیقات نیم قرن گذشته که در مورد دوران استالین صورت گرفته انتشارات شوروی در دوران خروشچف است.^{۲۴۵} این امر در مورد اغلب منابع غیرمهاجر که «روبرت کانکست» در آثار معتابه خود مثل *تروور بزرگ* و یا «استفان کوهن» در *بیوگرافی مشهور خود در مورد بوخارین*^{۲۴۶} و همین‌طور آثار متعدد دیگر به آن‌ها استناد می‌کنند، نیز صادق است. «کوهن» مدارک لازم برای قسمت آخر دهه ۱۹۳۰ را از منابع دوران خروشچف و همین‌طور از «سخنرانی

محرمانه» او گرفته بود، با این نتیجه که عملاً کلیه اظهارات در این بخش غلط از آب درآمد. هیچ‌یک از این آثار را قبل از آن که ادعاهایی که در آن مطرح شده، مستقلاً تأیید نشود، نمی‌توان پذیرفت.

این امر در مورد به اصطلاح «منابع اصلی» نیز صادق است. خروشچف و دیگران بدون صداقت از بسیاری از این منابع نقل قول می‌کنند. از این‌رو تاوقتی که پژوهشگران نتوانند اسناد اصلی با متن کامل را بررسی کنند، مجاز نیست تصور کرد که خروشچف و یا هر کتابی، مقاله‌ای و یا سخنرانی از دوران وی صادقانه از آن‌ها استفاده می‌کنند.^{۲۴۷}

تأثیرهای سیاسی

«سخنرانی محرمانه» جنبش جهانی کمونیستی را به بحران کشید. ولی ادعا شد که خسارت‌های وارده لازم شده و جهت احتیاط صورت گرفته بود. گویا بخش تیره و تاریکی از گذشته، که برای کمونیست‌ها در سطح جهان و حتی در اتحاد شوروی تا حد زیادی ناشناس بود، برملا شده و یک غده سرطانی بالقوه کشنده در پیکر کمونیسم بین‌المللی باید بی‌رحمانه جدا می‌شد تا جنبش کمونیستی بتواند خود را تصحیح و ترمیم کند، تا بتواند دوباره اهداف والای خود را دنبال نماید.

در سال‌های بعد رفته رفته مشخص شد که اتحاد شوروی به سوی جامعه بی‌طبقه حرکت نمی‌کند، بلکه درست در جهت عکس در حرکت است. همین‌طور کسانی که به جنبشی که از سوی اتحاد شوروی رهبری می‌شد، کماکان وفادار مانده بودند، وفاداریشان به این خاطر بود چون با وجود همه این نکات به ایده‌آل‌های سیاسی اولیه خود پایبند بودند. میلیون‌ها نفر در جهان معتقد و امیدوار بودند، که جنبشی که این همه خسارت را تحمل کرده و به جنایاتی که به نام آن صورت گرفته، اعتراف نموده و این جنایات را (آن‌طور که خروشچف ادعا می‌کرد) بدون ملاحظه افشا کرده، از این همه عدالت و قوت برخوردار است تا خود را تصحیح کند و به هر شکل هم که باشد خود را به سوی آینده کمونیستی حرکت دهد.

این تصویر را نمی‌توان بیش از این بر پا نگاه داشت.

خروشچف کوشش نکرد «کشتی کمونیسم را به مسیر درست هدایت کند». تخلیه مطلق حقیقت مانند «سخنرانی محرمانه» با مارکسیسم و یا انگیزه‌ها ایده‌آلیستی از هر نوع هم که باشد، سازگار نیست. هیچ چیز مثبت، دموکراتیک و یا رهایی‌بخشی نمی‌تواند بر پایه بهتان و دروغ بنا گردد. خروشچف به جای این‌که جنبش کمونیستی و حزب بلشویکی را که در اثر اشتباهات دردناک از راه اصلی خود منحرف شده بود، دوباره احیاء کند، تیر خلاص را به آن شلیک کرد.

خروشچف را نمی‌توان یک کمونیست صادق دانست، بلکه او یک رهبر سیاسی بود که همواره منافع شخصی خویش را دنبال می‌کرد، در حالی که در ملاء عام خود را در پس نقاب شخصیتی رسمی و صادق و کامل، که ایده‌آلهایی را دنبال می‌کند مخفی می‌نمود؛ گونه‌ای آشنا در جوامع سرمایه‌داری. و اگر قتل بریا و اعدام افرادی که «باند بریا» نام گرفتند را در نظر گیریم، او بسیار بدتر از یک گانگستر سیاسی به نظر می‌رسید. خروشچف در واقع متهم به جنایاتی بود که در «سخنرانی محرمانه» خود عمداً به غلط به استالین نسبت داده بود.

ماهیت کلاهبردانه سخنرانی خروشچف ما را مجبور می‌کند در برداشت خود در مورد آن «استالینیست»هایی که در سال ۱۹۵۷ کوشش کردند خروشچف را از رهبری حزب برکنار کنند ولی موفق نشدند و بعد از آن از مناصب خود برکنار شده، چندی بعد از آن از حزب اخراج شدند، تجدیدنظر کنیم. مصاحبه با مولوتف و کاگانوویچ سالخورده (که فلیکس چویف منعکس کرد) معرف مردانی است که با وجود کلیه خطاها و گناهان خود، تا آخرین لحظه حیات خود به لنین، استالین و ایده‌آلهای کمونیسم وفادار ماندند و کراراً به طور موجز روند سرمایه‌داری در اتحاد شوروی پسینه را تفسیر کردند. مولوتف که در سنین بالای ۸۰ و ۹۰ سالگی برای عضویت مجدد در حزب کمونیست مبارزه می‌کرد، حتی سرنگونی سوسیالیسم به دست نیروهای سرمایه‌داری را پیش‌بینی می‌کرد.

با این حال، تأیید آن‌ها از نکات اصلی حملات خروشچف به استالین اشاره به شک و تردیدهای آنان در مورد برخی از سیاست‌های راهبردی دوران استالین داشت. تا حدی آن‌ها نظرات سیاسی خروشچف را تأیید می‌کردند. علاوه براین، آن‌ها اطلاعاتی از جزئیات سرکوب‌ها در دهه ۱۹۳۰ نداشتند و کاملاً بدون آمادگی قبلی نمی‌توانستند آنچه را که خروشچف و حامیان‌ش مطرح می‌کردند رد کنند، تا این که دیگر خیلی دیر شده بود.

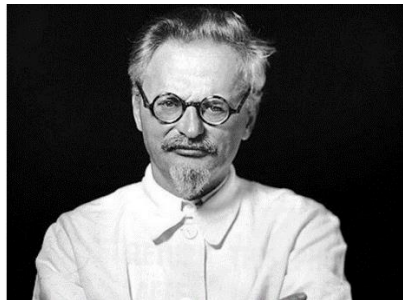
شاید تنها گام مثبتی که رهبری شوروی پس از مرگ استالین برداشت انتقاد و لغو نسبی «کیش شخصیت» چنندش‌آوری بود، که آن‌ها خود پیرامون استالین بر پا کرده بودند. ولی این هم از برکات خروشچف نبود. او چند روز پس از مرگ استالین که مالنکف کوشش کرد از کیش شخصیت انتقاد کند، به مخالفت با او برخاست. مالنکف به اندازه کافی صادق بود که اذعان کند، کیش شخصیت ساخته و پرداخته استالین نبود، بلکه اطرافیان استالین و از جمله شخص خود را متهم کند که برای پایان بخشیدن به «کیش شخصیت» بسیار ضعیف بوده اند که نهایتاً استالین به آن عادت کرد بدون این که هرگز آن را تشویق و ترغیب کرده و یا غیر از این که با اکراه عمیق به آن نگاه کرده باشد.

خروشچف لحظه‌ای برای ایجاد «کیش شخصیتی» بزرگ‌تر از «کیش شخصیت» استالین پیرامون خویش، درنگ نکرد. او در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ از طرف حامیان خود مورد انتقاد قرار گرفت و خودبزرگ‌بینی و تفرعن اتهامات اصلی بود که در سال ۱۹۶۴ به برکناری او از سمت دبیر اولی حزب انجامید.^{۲۴۸}

ماهیت کلاهبردانه سخنرانی خروشچف می‌طلبد که ما دوره استالین و شخص استالین را از نو مورد بررسی قرار دهیم. عاری از هر دو جنبه - «کیش» بت‌پرستی و بهتان‌های خروشچف - شخصیت استالین و اساس سیاست‌هایی که او سعی در تحقق بخشیدن به آن‌ها داشت، کماکان مسأله مرکزی تاریخ اتحاد شوروی و

کمونیسم بین‌المللی است. موفقیت‌ها و ناکامی‌های استالین باید نه تنها از نو مورد بررسی قرار گیرد، بلکه خیلی بیش‌تر باید تحلیل و به رسمیت شناخته شود.

تروتسکی



همین‌طور بررسی مجدد تروتسکی و تروتسکیسم نیز بسیار ضروری است. حملات خروشچف علیه استالین در «سخنرانی محرمانه» به طور عمده منعکس‌کننده بدنام کردن‌های سابق استالین از سوی تروتسکی بود. ولی در سال ۱۹۵۶ تروتسکیسم دیگر به حاشیه رانده شده بود و رهبر مقتول آن اغلب به عنوان یک مگالوما و خودبزرگ‌بین ورشکسته محسوب می‌گردید.

سخنرانی خروشچف جان تازه‌ای به کاریکاتور استالین تقریباً فراموش شده تروتسکی دمید. کمونیست‌ها و ضدکمونیست‌ها اکنون تروتسکی را یک «ناجی» محسوب کردند. آیا او قبلاً مطالب مشابهی را مطرح نکرده بود که اکنون خروشچف به عنوان حقیقت «برملا می‌کرد»؟ آن‌ها اکنون آثار خاک خورده و ناشناس تروتسکی را بیرون کشیدند. شهرت تروتسکی و اذنباش به سرعت رشد یافت. بیوه تروتسکی، «سه‌دوا» دریافت که «سخنرانی محرمانه» در واقع به معنی «اعاده حیثیت» غیررسمی تروتسکی است و فوراً یک روز بعد از سخنرانی در مقابل هیأت ریسه ۲۰-مین کنگره خواستار اعاده حیثیت کامل همسر فقید و همین‌طور فرزندش شد.^{۲۴۹} ولی امروز که تصویر مغرضانه استالین تروتسکی و تصویر جامعه

شوروی و سیاست آن زمان از سوی خروشچف را دیگر نمی‌توان تأیید کرد، یک بازنگری انتقادی ضروری به نظر می‌رسد.

ضعف‌های حل نشده سوسیالیسم در سیستم شوروی

البته ساده و به حق است که شخص خروشچف را مورد انتقاد قرار داد. او به میل خود حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی را تضعیف کرد، به این صورت که دروغ‌های عمدی در مورد استالین و تاریخ شوروی پخش کرد. ما هر چه هم که در مورد اوضاع تاریخی پیدا کنیم که خروشچف و دورانش ایجاد کردند، هیچ‌چیز نمی‌تواند او را از مسئولیت شخصی‌اش در رابطه با آنچه که کرد، تبرئه کند.

ولی اگر نسخه خروشچف از سوسیالیسم با تصویری که بسیاری دیگر از رهبران حزب از سوسیالیسم داشتند از زمین تا آسمان تفاوت داشت، او نمی‌توانست به عضویت دفتر سیاسی و هیأت ریسه حزب ارتقاء یابد. رشد و صعود خروشچف بدون شک ناشی از انرژی فوق‌العاده و ابتکارات او بود، کیفیت‌هایی که دیگر اعضای هیأت ریسه نشان نمی‌دادند. ولی او نمی‌توانست این‌چنین موفق باشد، اگر از طرف استالین و خبرگان حزبی به عنوان یک فرد دست راستی و یا یک کمونیست بد شناخته می‌شد. برنامه آنچه که بلشویک‌ها «سوسیالیسم» می‌نامیدند، از انقلاب به بعد تکامل یافت.

مالنکف، مولوتف و کاگانوویچ که ده‌ها سال همدم استالین بودند، هر چند با اکراه ولی «سخنرانی محرمانه» خروشچف را پذیرفتند. کاملاً روشن است که آن‌ها دسترسی به اسنادی که هم‌پیمانان خروشچف برای سخنرانی وی دستکاری کرده بودند، نداشتند. اشارات آن‌ها در آن زمان و همین‌طور بعدها نشان می‌دهد که آن‌ها به اعتبار بیانات خروشچف تردید نداشتند و حتی بیش از آن پی‌آمدهای سیاسی سخنرانی را هم پذیرفتند.

اگر مالنکف موفق می‌شد خروشچف را از رهبری حزب برکنار کند، «سخنرانی محرمانه» با تمامی جعلیات آن هرگز ایراد نمی‌گردید و تاریخ جنبش کمونیستی و همین‌طور روند تاریخ جهان تکامل کاملاً متفاوتی را تجربه می‌کرد. بسیاری از افراد به شکل مشابهی استدلال می‌کنند وقتی می‌گویند، اتحاد شوروی هنوز وجود می‌داشت، اگر «آندروپف» به عنوان رهبر حزب زنده مانده بود، و میخائیل گارباجف هرگز به قدرت نمی‌رسید. ولی «نقش فرد در تاریخ» حتی برای قوی‌ترین رهبر نیز امکانات نامحدود فراهم نمی‌سازد. اتحاد شوروی تحت رهبری آندروپف همان‌طور مانند گارباجف و یا اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۳ با بحران روبه‌رو بود.

خروشچف توانست قدرت را به دست بگیرد، توانست «سخنرانی محرمانه» خود را که مثل بمب ترکید ایراد کند و توانست «همه را به هم بچسباند». او توانست تأیید خبرگان شوروی و اکثریت مردم شوروی و فراتر از آن - با وجود خسارت‌های سنگین - تأیید اغلب کمونیست‌ها را در جهان جلب کند. این فاکت‌ها نیاز به توضیح دارد. و ریشه این وقایع باید در دوران گذشته تاریخ شوروی جست‌وجو گردد: در دوارن استالین، در دوران لنین، در شرایطی که به انقلاب روسیه و به پیروزی بلشویک‌ها انجامید.

ریشه‌های ایدئولوژیک و تاریخی سخنرانی خروشچف را باید در تاریخ شوروی جست‌وجو کرد. استالین کوشش کرد تحلیل‌های لنین را با در نظر گرفتن مناسبات موجود در روسیه و در جنبش جهانی کمونیستی به کار بندد. لنین به نوبه خود کوشش کرد نظرات مارکس و انگلس را به کار گیرد. لنین در آثار مؤسسین کمونیسم مدرن پاسخی برای مشکلات بحرانی در بنای سوسیالیسم در روسیه جست‌وجو می‌کرد.

استالین که هیچ‌گاه ادعا نکرد چیز نوینی کشف کرده، کوشش کرد تا آنجا که ممکن است دقیقاً دستورالعمل‌های لنین را به کار بندد. و هم‌زمان با آن تروتسکی، بوخارین و دیگر نیروهای اپوزیسیون نیز در آثار لنین تأییداتی برای تئوری‌های سیاسی و استراتژیک خود می‌دیدند. و همین‌طور خروشچف و

جانشینانش تا گارباجف، همگی از آثار لنین نقل قول می‌کردند تا کلیه طرف‌ها در سیاست خود را توجیه کنند و جلوه‌لنینی و «چپ» به آن ببخشند.

در نتیجه باید چیزی در آثار لنین و در آثار آموزگاران بزرگ لنین، مارکس و انگلس وجود داشته باشد که خطاهایی را ترویج کرد که جانشین صادق لنین، استالین با صداقت کامل مرتکب شد و به همین صورت به جانشین متقلب استالین، خروشچف امکان داد کلاهبرداری‌ها و خیانت خود را کتمان کند.

ولی این موضوع تحقیقات بیش‌تر و کتاب دیگری است.

ژانویه ۲۰۰۵ تا فوریه ۲۰۰۷. تصحیح و تکمیل ۲۰۱۰

Anmerkungen

[1] Der vollständige Text der Rede Chruschtschows ist verfügbar auf chss.montclair.edu/english/furr/research/kl/speech.html (deutsch: stalinwerke.de/sonstiges/geheimrede.de.vu).

[2] Khrushchew, Nikita S. *The New Leader. The Crimes of the Stalin Era*. Introduction by Anatol Shub, notes by Boris Nikolaevsky. New York: The New Leader, 1962.

[3] Hier einige Beispiele. Es war Beria und nicht Chruschtschow, der viele Inhaftierte freiließ, wenn auch nicht »Millionen«, wie Taubman behauptet. Die »Tauwetterperiode«, die er feiert, begann schon während der letzten Jahre Stalins. Chruschtschow **beschränkte** sie ausschließlich auf »rechts-gerichtetes«, antistalinistisches Material. Stalin hatte im Oktober 1952 versucht, zurückzutreten, war aber vom 19. Parteitag abschlägig beschieden worden. Taubman behauptet, Chruschtschow habe gesagt, er sei an den Repressionen »nicht beteiligt« gewesen, aber Chruschtschow hatte nicht nur nicht auf Stalins Drängen nach Mäßigung reagiert, sondern hatte **die Initiative ergriffen** und noch höhere »Quoten« bei den Repressionen gefordert, als die Leitung unter Stalin gewollt hatte. Taubman behauptete: »Chruschtschow bewahrte irgendwie seine Menschlichkeit.« Es wäre wahrheitsgemäßer, hier das Gegenteil zu sagen: Chruschtschow erscheint eher als ein Verbrecher und Mörder.

[4] Siehe die Zitate zu Kapitel 1 im Anhang – eine lange Liste von Stellungnahmen Stalins, die seine Abneigung gegen den »Kult« deutlich machen.

[5] Ikramow wurde am 3. Juni 1957 rehabilitiert. Siehe *Reabilitatsiia. Kak Eto Bylo. Febral 1956 – nachalo 80-kh godov*. Moskva: »Materik«, 2003 (im folgenden: *RKBE2*), 851. Siehe auch memo.ru/memory/communarka/chapter5.html

[6] Aimermakher, I., V. IU. Afiani, et al. eds. *Doklad Krushchewa o kulte lichnosti Stalina na XX sezd' KPSS. Dokumenti*. Moscow: ROSSPEN, 2002 (im folgenden *Doklad Krushchewa*) Razdel IV, Dok. Nr. 3, S. 610. Die Herausgeber dieser offiziellen Ausgabe bemerken, dass der Brief am oder nach dem 25. Februar datiert sein muss, weil sie ihn auf Chruschtschows Rede beziehen, die an diesem Tage gehalten wurde. Eine andere Möglichkeit wäre, dass Sedowas Brief als Reaktion auf Mikojans gehaltene Rede am 16. Februar vor dem Parteitag angesehen werden kann. Siehe Faksimile des Briefes an das Präsidium des 20. Parteitages: chss.montclair.edu/english/furr/research/sedovaltr022856.jpg

[7] V. A. Sacharow, »*Politicheskoe zaveschchanie*« V. I. Lenina: *realnostistorii i mify politik*. Moskau: Izdatel'stvo MGU (Moskauer Staatliche Universität), 2003.

[8] Ein Faksimile von Stalins Brief vom 23. März 1923 an das Politbüro ist enthalten in D. A. Wolkogonow, *Lenin. Politicheskii portret. V 2-kh gnigakh. Kn. II* Moskau: Novos-

ti, 1994, S. 384–385. Stalins Brief vom 23. März 1923 an das Politbüro wurde mit Kommentar reproduziert auf www.hrono.ru/libris/stalin/16–67.html und im Anhang des vorliegenden Buches.

[9] Diese Notiz wurde 1991 veröffentlicht und kann eingesehen werden auf www.hrono.ru/libris/stalin/16–9.html

[10] Wolkogonow, Dmitri. *Stalin*. Band I. M., 1992, Kap. 2, Abs. 156; zitiert auf militera.lib.ru/bio/volkogonov_dv/02.html

[11] V. S. Dridzo, »Vospominania.« *Kommunist* 5 (1989).

[12] L. Fotijewa. Zitiert in A. Bek, »K istorii poslednikh leninskikh dokumentov. Iz arkhiva pisatelja, besedovavshago v 1967 s lichnymi sekretarjami Lenina.« *Moskovskie Novosti* Nr. 17, 23. April 1989, S. 8–9.

[13] Zitiert in E. N. Gusliarow, *Stalin v zhizni. Sistematizirovannyi svod vospominanii sovremenikov, dokumentov zpokhi, versii istorikov*. Moskau: OLMA-Press, S. 237. Online: www.stalin.su/book.php?action=page&fr_page=6&fr_book_id=1. Auch zitiert in *Novoe Vremia* Nr. 46, 14. Nov. 2004.

[14] Diese und andere Zitate sind im Anhang aufgeführt.

[15] Diese Behauptung von Chruschtschow wird in Kapitel 9 behandelt.

[16] Bspw. von Yuri Schaopowal, »Proshchaniye s vlastiu«, *Zerkalo Nedeli* 23.–29. Okt. 2004. Siehe: www.zerkalo-nedeli.com/nn/print/48113/

[17] Roderick Macfarquhar, *The Origins of the Cultural Revolution*. Vol. 2, New York: Columbia University Press 1983, S. 194.

[18] Yuri Schukow fügt Robert I. Eiche dieser Gruppe blutigster Unterdrücker hinzu. Siehe »Podlinnaia istoriia Iosifa Stalina?« *Literaturnaja Gazeta* Nr. 8, 28. Februar 2007. Weiter

unten werden wir auf diese Frage zurückkommen.

[19] Wir kehren zu dieser Frage im letzten Kapitel zurück.

[20] Der »Pospelow-Kommissions-Bericht« oder auch »Pospelow-Bericht« ist mit dem 9. Februar 1956 datiert. Sein offizieller Titel lautet »Der Bericht der Kommission des ZK der KPdSU an das Präsidium des ZK der KPdSU zur Feststellung der Ursachen der Massenrepressionen gegen Mitglieder und Mitgliedskandidaten des auf dem 17. Parteitag gewählten ZK der KPdSU«. Der Bericht war von Pospelow, A. B. Aristow, N. M. Schwernik und P. T. Komarow unterschrieben. Für den russischen Text siehe *Doklad Khurshcheva* 185–230: *RKEB* 1 317–348. Enthält nicht die Anhänge, einschließlich Eiches Brief.

[21] Siehe Kapitel 4.

[22] Einiges hierüber siehe im Anhang zu diesem Kapitel.

[23] Siehe: membres.lycos.fr/jpmarat/jpmif.html

[24] Das letzte Mal vor der »Geheimrede«, dass Chruschtschow selbst diesen Begriff benutzte, war nur 11 Tage zuvor in seinem regulären Bericht an den 20. Parteitag. Siehe Iu. V. Emeljanow, *Krushcheva. Smutian v Kremlu*. Moskau: Veche, S. 32.

[25] Es gibt jetzt beachtliche Beweise, die die sowjetischen Behauptungen aus den 1930er Jahren stützen, dass Trotzki mit anderen Oppositionellen innerhalb der UdSSR an einer Konspiration zum Sturz der Regierung unter Stalin beteiligt war und dass er Verbindungen zu deutschen und japanischen Militärs hatte. Es gibt auch Beweise, dass trozkestische Geheimgruppen außerhalb und innerhalb der Partei bestanden, die an Sabotageakten und Spionage innerhalb der UdSSR beteiligt waren und Andere fälschlich des Hochverrats beschuldigten.

[26] Siehe Grover Furr, »Evidence of Leon Trotsky's Collaboration with Germany and Japan«. *Cultural Logic* (2009), auf: clogic.eserver.org/2009/Furr.pdf

[27] Siehe *Ustav Vsesoiuznoi Kommunisticheskoi Partii (bolshevikov)* ... Moskau 1945, S. 13.

[28] *Doklad Khrushcheva*, 152 n. 23.

[29] Weitere Entscheidungen des ZK-Plenums vom Januar 1944 werden in einem 1985 erschienenen Sowjettextbuch beschrieben: *Velikaia Otechestvennaia Voina i Otveti*. Herausgeber P. N. Bobylew et al. Moskau: Politizdat, 1985. Auf: <http://www.biografia.ru/cgi-bin/quotes.pl?oaction=show&name=voyna083>

[30] Siehe Kapitel 10 zur Diskussion dieser und anderer Kategorien von Chruschtschows Verfälschungen.

[31] Cr. *Reabilitatsiia. Kak Eto Bylo. Dokumenty Preziuma TsK KPSS i drugie materialy*. V 3-kh tomakh. Tom I. Mart 1953 – Fevral 1956. Moskau: Mezhdunarodnyi Fond Demokratii, 2000, S. 317–348. Siehe: www.alexanderyakovlev.org/almanah/inside/almanah-doc/55752

[32] *Op. cit.* Wir haben auch zwei weitere Bände von »Rehabilitationsmaterial« studiert, aber weil dieses Material Vorgänge nach dem 20. Parteitag behandelt, haben diese keinen direkten Einfluss auf Chruschtschows »Geheimrede«.

[33] In *Izvestiia TsK KPSS*, Nr. 12, 1989, S. 82–113.

[34] Wolkogonows Photokopie zeigt, dass Stalin und Molotow mit der Veröffentlichung der Entscheidung einverstanden waren, die dann an Jenukidse zurückgesandt wurde, worauf dessen Unterschrift mit dem Datum 2. Dezember 1934 ein zweites Mal erscheint, um darauf hinzuweisen, dass es an die Zeitungen gesandt worden war. Siehe: chss.

montclair.edu/english/furr/research/12_01_34_law.pdf

[35] Für alle diese Hinweise siehe Grover Furr, »Stalin and the Struggle for Demokratic Reform« (in zwei Teilen) in *Cultural Logic* (2005), auf clogic.eserver.org/2005/furr.html und clogic.eserver.org/2005/furr2.html (deutsch: www.offen-siv.net/2014/14–04_Stalin.pdf).

[36] *Lubianka. Stalin i VchK-GPU-OGOU-NIKVD. Ianvar 1922 – dekabr 1936*. Moskau: IDF, 2003, Nummern 481 und 482, S. 575–577. Siehe Grover Furr, *The Murder of Sergei Kirov: History, Scholarship and the Anti-Stalin Paradigm*, Erythros Press, 2013

[37] Getty, *Origins*, Kapitel 5; Getty, »The Great Purges Reconsidered«. Unveröffentlichte Dissertation, Boston College, 1979, S. 326.

[38] Robert Thurston. *Life and Terror in Stalins Russia, 1934–1941*. (Yale University Press; 1998), S. 35; Marc Jansen, Nikita Petrow, *Stalins Loyal Executioner: Peoples Commissar Nikolai Ezhov, 1895–1940*. (Hoover Institution Press, 2002), S. 54.

[39] Arch Getty, »Trotsky in Exile: The Founding of the Fourth International.« *Soviet Studies* 38 Nr. 1 (Januar 1986), 28 und Nr. 19, S. 34; Pierre Broué, »Trotsky et le bloc des oppositions de 1932.« *Cahiers Leon Trotsky* 5 (1980), S. 5–37.

[40] J. W. Stalin, *Mastering Bolshevism* (New York: Workers Library, 1937), S. 30. Auf: www.marx2mao.com/Stalin/MB37.html

[41] Ebd., S. 60

[42] »Iakir I Bukharin: Spletni I Dokumenty« Siehe: delostalina.ru/?p=333 und ndern-orts. Es ist erneut gedruckt in Igor Pykhalov, *Velikii Obolgannyi Vozhd* (Moskau: Yauza, 2010), Kapitel 6, 355–366.

[43] Nachkorrigierte Mitschrift von Stalins Rede am 22. April 1929 auf dem gemein-

samen Plenum des ZK und der ZKK der KpdSU(b). In *Kak lomali NEP. Stenogrammy Plenumov TsK VKP(b) 1928–1929 gg. V 5 tomakh 4.*, Moskau: MDF, 2000, S. 655.

[44] Siehe *Lubianka. Stalin i Glavnoe upravlenie gosbezopasnosti NKVD 1937–1938*. Moskau: MFD 2004 (im folgenden *Lubianka 2*) Nr. 17, S. 69 ff. Es handelt sich um einen Bericht von Jeschow an Stalin vom 2. Februar 1937, betreffend ein Verhör des Asranfian über rechts-linksgerichtete Organisationen in der Ukraine, die im Untergrund mit Trotzkisten und Nationalisten kollaborierten. Im Transkript von Asranfians Aussagen vom 14. Januar 1937 kreiste Stalin den Namen Karpows ein und schrieb auf den Seitenrand »Wer ist das?« – S. 71–2.

[45] Getty, A. und Oleg V. Naumow, *The Road to Terror. Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks 1932–1939*. New Haven: Yale University Press, 1999 (im folgenden *Getty & Naumow*), 517; vgl. 533 ff. Das Dokument, das den Ausschluss und Arrest Postyschews bestätigt, ist auf S. 514–516 reproduziert.

[46] *Stalinskoe Politbiuro v 30-e gody. Sbornik dokumentov*. Moskau: AIRO-XX. 1995, S. 167

[47] *Getty & Naumow*, 512.

[48] Der Brief wurde in *Doklad Khrushcheva*, S. 225–229 veröffentlicht, jedoch ohne archivalische Identifizierungsmerkmale. Das Original des Briefes und wahrscheinlich vieles weiteres aus Eiches Untersuchungsakte wird bis heute von den russischen Behörden als »streng geheim« unter Verschluss gehalten. Sogar den Herausgebern der offiziellen Veröffentlichung wurde es nicht gestattet, den exakten Ort in den Archiven anzugeben. In Kapitel 11 haben wir den Brief übersetzt und mit Anmerkungen versehen.

[49] *RKEB 1*, S. 328.

[50] Siehe Mironows Notiz vom 17. Juni 1937 an Jeschow, gedruckt in Jeschows »besonde-

rer Kommunikation« vom 22. Juni 1937 an Stalin, in Wladimir Kaustow und Lennard Samuelson, *Stalin, NKVD i repressii 1936–1938 gg.* (Moskau: ROSSPEN, 2009) 332–333. Mironow erwähnt explizit den Namen Eiches in dieser Notiz.

[51] *Lubianka. Stalin i NKVD-NKGB-GUKR »Smersh«. 1939 – mart 1946*. Moskau: MDF, 2006, Dok. Nr. 37, S. 52–72, und Dok. Nr. 33, S. 33–50 (im folgenden *Lubianka 3*).

[52] Eiche bestätigt einen dieser Besuche mit Jewdokimow bei Jeschow im Brief an Stalin. Vgl. *Doklad* S. 228.

[53] *Lubianka 3*, S. 38.

[54] Ebd.

[55] M. Jansen, N. Petrow, *Stalins Loyal Executioner: Peoples Commissar Nikolai Ezhov. 1895–1940*, Hoover Institution Press, 2002, S. 91.

[56] Stalin wollte, dass Wahlen zum Obersten Sowjet abgehalten werden, mit drei Kandidaten für eine gegebene Position. Kandidaten sollten nicht nur von der KpdSU (B) vorgeschlagen werden, sondern auch von unionsweiten sozialen Organisationen. Als Beweis veröffentlichte Schukow einen Musterstimmzettel für die Wahlen vom Dezember 1937, auf welchem geschrieben steht: »Lassen sie den letzten Namen EINES Kandidaten, für den sie stimmen möchten, auf diesem Stimmzettel. Streichen sie den Rest durch.« Es ist die sechste Abbildung nach S. 256 in Schukow, J. *Inoi Stalin*. Moskau: Vagirus, 2003. Auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/sample_ballot_1937.html

[57] *Lubianka 2* Dok. Nr. 26, S. 378–395.

[58] A. S. Iakovlev, *Tsel Zhizni*. Moskau: Polizdat, 1973, S. 264. Dieses Buch ist auch online erhältlich: mltera.lib.ru/memo/russian/yakovlev-as/20.html

[59] *Lubianka 3*, 45.

[60] *Doklad Khrushcheva*, S. 229.

[61] Die englische Übersetzung des Textes aller Mitschriften von Jeschows Verhören, veröffentlicht 2010 in Grover Furr: »*Interrogations of Nikolai Ezhov, former People's Commissar for Internal Affairs*«. Auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/ezhovinterrogs.html

[62] Siehe Zitate im Anhang zu diesem Kapitel.

[63] Siehe *RKEB 1*, S. 308–9 und Anhang zu diesem Kapitel.

[64] *RKEB 1*, S. 294–5.

[65] F. I. Chuev. *Molotov: Poluderhavnyi Vlastelin*. Moskau: OLMA-PRESS, 1999, S. 484.

[66] *RKEB 1*, S. 328.

[67] *RKEB 1*, S. 294–5.

[68] *Lubianka 2*, Nr. 92, S. 202 ff. Über Rudsutak im Besonderen siehe S. 204–5.

[69] Ebd., S. 537.

[70] *Lubianka 3*, S. 84–90, 92–93.

[71] Chuev. *Molotov*, S. 483–5.

[72] In der Biografie *Imperiia Stalina* von Zalesky über Sakowski wird letzterer als »einer der engsten Mitarbeiter von N. I. Jeschow« bezeichnet. Siehe: www.hrono.ru/biograf/zakovski.html

[73] A. M. Rosenblum laut Pospelow-Bericht vom 9. Februar 1956 – siehe *Doklad Krushcheva*, S. 193, 865; *REKB 1* 323. Zur Zeit seiner Verhaftung war Rosenblum Leiter der politischen Abteilung der Oktober-Eisenbahn. Chruschtschow bezog sich in seiner Rede nicht auf Rosenblums Strafsachenakte, sondern auf seine Stellungnahmen vor der Kommission des ZK der KPdSU im Jahr 1955.

[74] *Jansen & Petrow*, 151. *Lubianka 3*, S. 45. Vgl. Text auf: chss.montclair.edu/furr/research/frinovskiyeng.html

[75] James R. Harris. *The Great Urals: regionalism and the evolution of the Soviet system*, Ithaca NY: Cornell University Press, 1999, S. 163 in Anmerkungen 78 und 81.

[76] *RKEB 1*, Dok. Nr. 52, S. 280; Vgl. Pospelow-Bericht, S. 323.

[77] *Jansen & Petrow*, S. 75.

[78] *Lubianka 2*, Dok. Nr. 276, S. 463.

[79] *Lubianka 3*, S. 57.

[80] *RKEB 1*, S. 219.

[81] Ebd., S. 251.

[82] F. I. Chuev. *Kaganovich. Shepilov*. Moskau: OLMA PRESS, 2001, S. 117.

[83] Chuev. *Molotov*, S. 486–7.

[84] *RKEB 1*, S. 326.

[85] *Lubianka 3*, S. 590.

[86] Einige dieser Artikel behaupten beharrlich, Kosarew habe niemals ein Geständnis abgelegt, trotz der Tatsache, dass Rehabilitationsmaterial der Chruschtschow-Ära bestätigt, er sei in ein Geständnis »hineingetrickt« worden, während der Ulrich-Brief definitiv angibt, dass er gestanden hatte. Ohne weitere Beweise aus den Verhören und dem Verfahrensmaterial können wir nicht mehr darüber sagen.

[87] A. I. Mgegladse. *Stalini. Kakim ia ego znal. Straitsy nedavnog proshlogo*. 2001, S. 165, 172.

[88] *Sovetskoe Rukovodstvo. Perepiska 1928–1941*. Moskau: Rosspen, 1999, Neudrucke dieser Briefe von Andrejew und Schdanow.

[89] E. V. Taranov, *Partiinii gubernator Moskvyy Georgii Popov* (Moskau: Idz-vo Glavarkhiva

Moskvy, 2004), S. 12–14 und Anmerkung 17, S. 104.

[90] *Zhertvy politicheskogo terrora v SSSR. Na 2-kh diskakh. Disk 2. Stalinskierastrelnye spiski*. Moskau: Zvenia, 2004. Auf: www.memo.ru/history/vkvs/

[91] Auf: www.memo.ru/history/vkvs/images/intro1.htm

[92] »Nicht alle Mitglieder des Politbüros, sondern nur die engsten Mitglieder um Stalin beteiligten sich an der Revision (in Wirklichkeit: Mitunterzeichnung) der Listen«. Auf: www.memo.ru/history/vkvs/spiski/pg02049.htm

[93] »In 8 Listen finden wir die Unterschrift von Jeschow (nachweislich war er hier nicht als der Volkskommissar für Innere Angelegenheiten tätig, sonder als ein Sekretär des ZK)«, ebd.

[94] Vgl. www.memo.ru/history/vkvs/spiski/pg02049.htm

[95] Am 11. August 1937 wurde Wolkow als Erster Sekretär des ZK der Kommunistischen Partei (B) in Weißrussland ausersehen, und von Oktober 1938 bis Februar 1940 hielt er den Posten des Ersten Sekretärs der KPdSU (B) des Bezirks Tschuwasch. Soweit wir sagen können, verstarb Wolkow 1940 oder 1941. Eine detaillierte Darstellung über Wolkow wurde in der Zeitung *Sovetskaia Belorussia* vom 21. April 2001 veröffentlicht. Vgl. sb.by/article.php?articleID=4039

[96] Vgl. www.mosoblproc.ru/history/prokurors/7/ und www.mosoblproc.ru/memory/donskoe/d39.htm

[97] Vgl. www.mosoblproc.ru/history/prokurors/8/ und mos.memo.ru/shot-63.htm

[98] Jansen & Petrow, S. 84, 148.

[99] *RKEB* 3, S. 660.

[100] Getty & Naumow, 498–512.

[101] Robert Thurston. *Life and Terror in Stalins Russia, 1934–1941*. Yale University Press; 1998, S. 109, 112; siehe auch Teil 4 dieses Buches.

[102] Chruschtschow, *Vremia, Lindi, Vlast. Kn. 1, chast 1*. Moskau: Moskovskie Novosti, 1999, S. 172–3.

[103] Jansen & Petrow, S. 84, 148.

[104] Thurston, S. 118–119.

[105] *RKEB* 1, S. 317. Vgl. www.alexanderyakovlev.org/almanah/inside/almanah-doc/55752

[106] Siehe die Anmerkung von Ochotin und Rosiniki in Danilow, V., et. al. Ausgabe *Tragediia Sovotkoi Derevni*, Band 5, Nr. 2, Moskau: ROSSPEN 2006, S. 517. Ebenso Mark Junge, Gennadii Bordiugov, Rolf Binner, *Vertikal Bolshoge Terrora* (Moskau: Khronograf, 2008), S. 490 n. 55.

[107] *Komsomolskaia Pravda*, 3. Dezember 2002. Arch Getty, »Excesses are not permitted: Mass Terror and Stalinist Governance in the Late 1930s«. *The Russian Review*. Band 61, Januar 2002, S. 127.

[108] *Lubianka* 3, Nr. 8, S. 14–15.

[109] Molotov, Malenkov, Kaganovich, 1957. *Stenogramma iunskogo plenuma TsK KPSS I drugie dokumenty*. Ed. A. N. Iakovlev, N. Kovaleva, A. Korotokov et. al. Moskau: MDF, 1998, S. 121–2.

[110] Getty, »Excesses« S. 114 n. 4.

[111] J. Schukow, »Zhupel Stalina«, Teil 3. *Komsomolskaia Pravda*, (12. Nov. 2002), Nikita Petrow, *Ivan Serov*, Moskau 2005, S. 157–162; Mark Junge und Rolf Binner, *Kak Terror Stal Bolshim*. Moskau, 2003, S. 16, n. 14.

[112] Nikita Petrow gibt an, dass Rodos am 5. Oktober 1953 verhaftet wurde, zur glei-

chen Zeit, als Andere von »Berias Bande« unter Arrest waren und verhört wurden. N. Petrow, *Pervyi predsdatel KGB Ivan Serov*. Moskau, 2006, S. 393.

[113] *RKEB* 1, S. 411, Anm. 13. Die Untersuchungsakte über Rodos ist bisher nicht deklassifiziert worden. Zwei Dokumente über Rodos wurden auf der Ausstellung »1953 god. Mezhu proshlym i budushchim« (2004) in der Ausstellungshalle des Bundesarchives in Moskau zu Schau gestellt. Siehe Katalog der Ausstellung auf www.rusarchives.ru/evants/exhibitions/stalin_sp.shtml,

Nrn. 269 und 270. Offensichtlich existiert Rodos' Untersuchungsakte noch.

[114] Pawel Sudoplatow, *Spetsoperatii. Lubianka i Kreml 1930–1950 gody*. Moskau: Sovremennik, 1997. Das infragekommende Kapitel auf www.hrono.ru/libris/lib_s/beria1.php

[115] 1941 god. Dokumenty. V. 2-kh. Kn. 1. Moskau, 1998, S. 661–664. Das Dokument heißt: »Ukazanie Shtaba Operativnogo Rukovodstva O Meropriятиakh Dezinformatsii«. Ich habe es online aufgeführt: chss.montclair.edu/english/furr/research/germandisinfo.html

[116] Wenngleich Chruschtschow die Frage nicht direkt anspricht, möchten wir jedoch anführen, dass nunmehr hinreichende Beweise veröffentlicht wurden, die belegen, dass General Dmitri Pawlow, Kommandeur der Westfront, wo die Rote Armee völlig unvorbereitet war und die größten Verluste erlitt, wo die Deutschen nach dem 22. Juni am Weitesten in die UdSSR eindringen konnten, tatsächlich der Verschwörung schuldig war, die zur Niederlage und zum Vorteil der Deutschen führte. Einige Zitate und die Bibliographie zu dieser Frage sind im russischen Abschnitt zu diesem Punkt enthalten.

[117] 1941 god v 2-kh knigakh. *Kniga pervaiia*, Moskau: MDF, 1998, S. 154.

[118] »22 iunia 1941 goda. Moglo li vse bytpo-inomu?« (»22. Juni 1941: Hätte es anders sein können?«), *Krasnaia Zvezda*, 16. Juni 2001. Online auf www.redstar.ru/2001/06/16_06/4_01.html

[119] Ich habe diesen Artikel online aufgeführt: chss.montclair.edu/english/furr/research/liskowpravda062741.pdf

[120] Ich habe diese Verhöre der Geständnisse von Jeschow online aufgeführt: chss.montclair.edu/english/furr/research/ezhov042639eng.html.

Russischer Text: .../ezhovru.html). Die vollständigen bibliographischen Angaben befinden sich dort.

[121] Es bestehen umfangreiche Beweise, dass Tuchatschewski und die anderen Kommandeure, die mit ihm verurteilt und hingerichtet wurden, im Sinne der Anklage schuldig waren. Wladimir L. Boborow bereitet über die Frage der vollständigen »Tuchatschewski-Affäre« eine längere Studie vor.

[122] Diese sind reproduziert auf www.hrono.ru/libris/stalin/16-13.html. Eine geeignete Quelle für diese Informationen ist der Artikel »Did Stalin Fall into Prostration?« (»Fiel Stalin in Niedergeschlagenheit?«) in Kapitel 10 des Buches von Igor Pykalow, *Velikaya Obolgannaya Voina* (Der Große Verleumdete Krieg), auch auf: militera.lib.ru/research/pyhalov_i/10.html. Faksimiles der originalen Archivkopien sind auf chss.montclair.edu/english/furr/research/stalinvisitors41.pdf. Die Seiten von Istoricheskii Arkiv Nr. 2, 1996 sind reproduziert auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/stalinvisitors41_istarkh96.pdf

[123] *The Diary of Georgi Dimitrov*, Ausgabe Ivo Banac (Yale U. P., 2003), S. 166.

[124] R. Medwedew, Z. Medwedew. *The Unknown Stalin* (Woodstock, NY: The Overlook Press, 2003), S. 242.

[125] Dennoch war Schukow sehr verärgert über Stalin – Stalin degradierte ihn für den Diebstahl deutscher Kriegsbeute. Dies ist in *Vornnie Arkhivy Rosii*, 1993, S. 175 ff. dokumentiert; zu Schukows Aussagen siehe S. 241–44. Chruschtschow wusste das, verwarf aber alles – zweifellos, um Schukow auf seine Seite zu ziehen.

[126] Vadim Kozhinov, *Rossija. Vek XX (1939–1964)*. Moskau: Algoritm, 1999, S. 75. Juri Emeljanow sagt ziemlich das Gleiche in »Mif XX Sezda«. Slovo Nr. 3. Vgl. stalinism.new-mail.ru/emelian2.htm

[127] Die Einzelheiten wurden in einer obskuren, aber offenbar offiziellen Zeitschrift, *Voenniye Arkhivy Rossii* 1, 1993, S. 175–245, veröffentlicht. Es gab niemals eine andere Ausgabe dieser Zeitschrift. Eine Reproduktion dieser Seiten kann heruntergeladen werden auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/zhukovtheft4648_var93.pdf

[128] N. F. Bugai und A. M. Gonow, *The Forced Evacuation of the Chechens and the Ingush*. Russian Studies in History. Band 41, Nr. 2, Frühjahr 2002, S. 43–61, auf S. 59.

[129] Juri Schukow, *Stalin: Tainy Vlasti*. Moskau: Vagirus, 2005, S. 432–3.

[130] Der Wissenschaftler J. Otto Pohl, ein extrem antikommunistischer Autor, hat aus deutschen Quellen gefolgert, dass sich nicht alle diese Männer mit den deutschen Truppen verbunden hatten (siehe *The False Charges of Treason against the Crimean Tartars*, International Committee for Crimea, Washington DC 18 May 2010). Doch selbst wenn es wahr sein sollte, macht es keinen Unterschied. Die Sowjets konnten das nicht gewusst haben; Fahnenflucht war ohnehin ein ernsthaftes Vergehen; und die meisten Männer würden sich antisowjetischen Partisanen- oder Banditengruppen angeschlossen haben.

[131] In der Tat gibt es hinreichende Beweise, dass auch in der »Leningrader Affäre« keine Fälschung vorlag, aber wir werden in dieser komplizierten Frage hier keine Untersuchung vornehmen.

[132] *Politbiuro TsK VKP(b) I Sovet Ministrov SSSR. 1945–1953 gg.* Moskau 2002, S. 350–352.

[133] Für den Text siehe Anhang und Faksimiles der Seiten von ebd., 349–354 auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/mingrelianres.pdf

[134] Petrow, Nikita, *Pervyi predsdatel KGB. Ivan Serov*. Moskau: Materik, 2005, S. 114.

[135] Siehe Faksimiles der Beria-Berichte in *RKEB* 1 auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/mingrelianres.pdf

[136] Alle Quellen werden im Anhang zu diesem Kapitel zitiert und ausgewiesen.

[137] In *The unknown Stalin*, einer Sammlung von Essays aus verschiedenen Zeiten, bezichtigen Roi und Schores Medwedew Stalin, Antisemitismus angestachelt und aber dann die Pressekampagne und die Vorbereitung des Prozesses in der »Ärzte-Verschwörung« entschieden unterbunden zu haben. Das heißt, diese beiden antistalinistischen Autoren haben entschieden, dass es Stalin war, der der »Ärzte-Verschwörungskampagne« ein Ende bereitete. *The Unknown Stalin*, Woodstock and New York: Overlook Press, 2004, S. 32

[138] Lavrentii Beria. 1953. *Stenogramma iul'skogo Plenuma TsK KPSS i drugie dokumenty*. Moskau: MDF, 1999, S. 315.

[139] Siehe auch Felix Chuev, *Kaganovich. Ispoved stalinkogo apostola*. Moskau, 1992, S. 66.

[140] *Beriia: Konets karery*. Ausgabe V. F. Nebraslo. Moskau: Politidat, 1991, S. 320–325; 323. Dieses tendenziöse und mangel-

haft dokumentierende Buch enthält nichtsdestotrotz interessantes Material.

[141] Siehe www.memo.ru/memory/communarka/chapt10.htm#_KMi_2450

[142] *Lubianka* 2, Nr. 334, S. 545, N. V. Petrow, K. V. Schorkin. *Kto rukovodil NKVD. 1934–1941. Spravochnik*. Moskau: Zvenia, 1999, 107. Vgl. www.memo.ru/history/NKVD/kto/biogr/gb42.htm

[143] *Organy gosudarstvennoi bezopasnosti SSSR v Velikoi Otechestvennoi voine. T. 2 Nachalo. Kn. 2, 1 sentjabria – 31 dekabria 1941 goda*. Moskau: Rus, 2000, S. 215–6 und Anm. auf S. 215. Die Sachverhalte in diesen Dokumenten sind von Wlozimirski und Kobulow während der Untersuchung der »Beria-Affäre« bestätigt worden; siehe A. V. Suchomlinow, *Kto vy, Lavrentii Beriia?* Moskau: Detektiv Press, 1993, S. 153 und 219–220. Hier gibt es mehr Informationen über Kedrow. Es ist fast sicher, dass er während eines Prozesses tatsächlich zum Tode verurteilt wurde. Siehe Text im Anhang zu diesem Abschnitt. Der Hinweis möge genügen, dass Chruschtschow all dieses Material zu seiner Verfügung hatte und über Berias Anteil daran log.

[144] Khevniuk, Kapitel 12–13; vgl. O. V. Khevniuk, *Stalin i Ordzhonikidze. Konflikty v Politbiuro v 1930-e gody*. Moskau: Rossiia Molodaia, 1913, S. 115. Die englische Version von Chruschtschows Buch weicht vom russischen Original ab.

[145] Wladimir L. Bobrow, *Taina smerti Ordzhonikidze*, auf: vif2ne.ru/nvz/forum/archive/328/238967.htm; russische Version vollständig mit Fußnoten auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/bobrov-ordzhon08.html

Englische Übersetzung: chss.montclair.edu/english/furr/research/bobrov-ordzhon08eng.html

[146] Vergleiche den Anfangsabschnitt der Version von 1963 von Dubinski-Mukadze, *Ordzhonikidze* mit der »zweiten korrigierten Ausgabe« von 1967 (beide Ausgaben Moskau: Molodaia Gvardiia).

[147] Vgl. russische Version, S. 77.

[148] Vgl. russische Version, S. 80.

[149] Vgl. russische Version, S. 116–129.

[150] J. Arch Getty, *The Politics of Repression Revisited*, S. 131 und n. 64, S. 140. In Ward, Chris, Ausgabe *The Stalinist Dictatorship*. London, New York: Arnold, 1998.

[151] L. V. Maximenkow, *Kult. Zametki o slovakh-sivolakh v sovetskoi politicheskoi kulture*, *Svobodnaia mysl*. Nr. 10 1993, auf: www.situation.ru/app/j_artp_677.htm

[152] Z. B. Robert Service. *Stalin. A Biography*, Harvard University Press, 2005, S. 654, Anm. 1 zu Kapitel 50.

[153] Maximenkow, *Kult*.

[154]

I. V. Stalin v rabote nad »Kratkim kursom istorii VKP(b)«. «Publitskatiia, kommentarii i vstuptelnaia staia M. V. Zelenova. «Voprosy Istorii Nr. 11–12, 2002, Nrn. 3–4 2003.

[155] *Istoricheskii Arkiv* Nr. 1, 1997, S. 24.

[156] Ein Fotografie dieses Unterschriftstempels kann eingesehen werden auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/stalinsigstamps51.jpg

[157] Diese Seiten der Besucher von Stalins Kremlbüro können eingesehen werden auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/istarkh197.pdf

[158] »V chi ruki vruchim estafetu nashego velikogo dela?« *Neopublikovannaia rech I. V. Stalina na Plenum Tsentralnogo Komiteta KPSS 16 oktiabria 1952 goda (po zapisi L. N. Efremova)*. Sovetskaka Rossiia, 13. Januar

2000. Auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/stalinoct1652.pdf und auch auf: grachev62.narod.ru/stalin/t18/t18_262.htm

[159] Juri Schukow, *Tainy Kremli. Stalin, Molotov, Beria, Malenkov*. Moskau: TERRA, 2000, S. 549. Vgl. auch Quellen zu Anm. 7 oben. Stalins Denkmal wurde errichtet, aber während Chruschtschows Zeit wieder abgebaut und später durch ein Lenin-Denkmal ersetzt. Siehe Stalindenkmal: elefantmuller.users.photofile.ru/photo/elefantmuller/2911172/xlarge/115411211.jpg. Siehe Lenin-Denkmal: foto-fleet.users.photofile.ru/photo-fleet/95172224/xlarge/115411831.jpg

[160] Es ist wahrscheinlich, dass die Unterbrechung und Beendigung der Verleihung des Leninpreises mit der Schließung der Kommunistischen Akademie zusammenhängt, der die Kommission für die Verleihung des Leninpreises angeschlossen war. Die Frage der Schließung der Kommunistischen Akademie »im Hinblick auf die Unzumutbarkeit von zwei parallelen Akademien, die Akademie der Wissenschaften und die Kommunistische Akademie,« war nach Anfang 1935 eine Angelegenheit, die diskutiert wurde. Die Lenin-Preisverleihung hörte zur gleichen Zeit auf. Siehe Erlass »Betreffend die Auflösung der Kommunistischen Akademie« des ZK und des Rats der Volkskommissare, datiert vom 7. Februar 1936. Reproduziert auf: www.ihst.ru/projects/sohist/document/an/181.htm

[161] Der Erlass des Rates der Volkskommissare (Sownarkom) der UdSSR vom 20. November 1939 über die Einrichtung eines Preises und Auszeichnung zu Ehren Stalins wurde vom Vorsitzenden des SNK W. M. Molotow und vom Generalstabschef M. D. Chlomow (*Pravda*, 21. Dezember 1939) unterschrieben. Diese Auszeichnungen betrafen anfänglich nicht die Bereiche der künstlerischen und gestalterischen Schöpfung und der Kritik. Anfang 1940 wurde ein

ähnlicher Erlass mit dem Titel »Betreffend der Einrichtung eines Stalinpreises für Literatur« verabschiedet. Dieser wurde ebenfalls von Molotow und Chlomow unterzeichnet (*Pravda*, 2. Februar 1940). Siehe: feb-web.ru/feb/sholokh/critics/nos/nos-486-.htm

[162] A. I. Mikojan, *Tak Bylo*. Moskau: Vagirus, 1999, Kap. 46, S. 559–568.

[163] Ebd., S. 553.

[164] Zumindest nicht als eigenständige Publikation. Alle offiziellen Reden während des Parteitages wurden im Oktober 1952 in der *Pravda* veröffentlicht. Wahrscheinlich ist das alles, was es dazu gibt.

[165] Vgl. den biographischen Eintrag über Andrejew auf hrono.ru/hrono.info: www.hrono.ru/biograf/andreev_aa.html

[166] Entsprechend den Anmerkungen von L. N. Jefremow über das Plenum, veröffentlicht in *Sovetskaja Rossia*, 13. Januar 2000. Auf chss.montclair.edu/english/furr/research/stalinoct1652.pdf und auch auf grachev62.narod.ru/stalin/t18/t18_262.htm

[167] Konstantin M. Simonow, *Glazami cheloveka moego pokoleniia*. Moskau: Novosti, 1998, S. 246.

[168] In seinen Memoiren, zuerst im *Life* Magazin und dann als Buch veröffentlicht, gibt Chruschtschow zu, dass die »Zuhörerreaktionen« eine Lüge waren. »Die Delegierten hörten in absoluter Stille zu. Es war so still in der riesigen Halle, du könntest eine Fliege summen hören.« *Life*, 11. Dezember 1970, S. 63; Strobe Talbot (übersetzt und veröffentlicht), *Khrushchev Remembers*. (Boston: Little Brown, 1974), S. 494.

[169] In dem von der offiziellen Zeitschrift *Izvestiia*, *TsK KPSS*, Nr. 12 (1989), S. 86 veröffentlichten Bericht wird die Zahl der Delegierten mit 97 (44+53) und nicht mit 98 angegeben. Natürlich ändert das nicht den Kern der Sache.

[170] Ausgenommen die eine mit »Keine Kenntnis« markierte.

[171] Das Statement, das hier zitiert wird, ist einer meiner drei »Speziellen Fälle«.

[172] Solschenizyns verschiedene Werke, besonders sein berühmtestes: *Der Archipel Gulag* in seinen verschiedenen Ausgaben, sind streng genommen keine historischen Werke. Solschenizyn verlässt sich in diesen Werken fast ausschließlich auf Gerüchte und unveröffentlichte Memoiren. Kritische Untersuchungen der Quellen sind ihm nahezu unbekannt. Solschenizyn macht absichtlich weitgehend falsche Angaben, einschließlich viele über sein eigenes Leben. Tatsache ist weiterhin, dass das Buch *Der Archipel Gulag* nicht vollständig von ihm verfasst wurde. Um glaubwürdig zu sein, müsste untersucht werden, bis zu welchem Grad auch das Leben Solschenizyns »konstruiert« und verfälscht worden ist. Für eine sehr detaillierte und weitestgehend dokumentierte Studie über die Probleme mit Solschenizyn und seinen Werken siehe Alexander V. Ostrowsky, *Solzhenitsyn: proshchanie s mifom* (»Solschenizyn: Der Abschied von den Märchen«). Moskau: Iauza, 2004.

[173] Mark Grimsley, »Noam Chomsky« (1928–). Auf: people.cohums.ohio-state.edu/grimsley1/h582/2001/chomsky.htm

[174] Tatsächlich gibt es gute Gründe anzunehmen, dass Chruschtschow, neben Anderen, diese Ansicht von Trotzki übernahm. Er übernahm allerdings auch andere Anti-Stalin-Geschichten von Trotzki, zum Beispiel die, dass Stalin in die Ermordung des Sergei Kirow im Dezember 1934 verwickelt gewesen sei.

[175] Siehe in *Lubianka* 3, Nr. 33, S. 33–50 das veröffentlichte Statement von Frinowski; meine Übersetzung auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/frinovskiyeng.html. Siehe auch das Transkript von N. I. Jeschows

Geständnis, ebd. Nr. 37, S. 52–72; meine Übersetzung auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/ezhov042639eng.html.

[176] Zum Beispiel in *Doklad Khrushcheva* (oben zitiert), S. 185–230.

[177] Beziehungsweise »Stalin« – das Dokument selbst ist von zweifelhafter Authentizität, wie ich separat in Kapitel 4 erkläre.

[178] *Reabilitatsia. Kak Eto Bylo. Dokumenty Prezidiuma TsK KPSS I Drugie Materialy. V 3-x tomakh. T. 1. Mart 1953 – Fevral 1956 gg.* (»Rehabilitation. Wie es sich ereignete. Dokumente des Präsidiums des ZK der KPdSU und anderes Material. In drei Bänden. Band 1. März 1953 – Februar 1956«) Moskau: MDF, 2000. Hiernach *RKEB 1*. Der Pospelow-Bericht auf S. 317–348, online auf: www.alexanderyakovlev.org/almanah/inside/almanah-doc/55752

[179] *RKEB 1*, 322–3. Siehe J. Arch Getty, *Trotsky in Exile: The Founding of the Forth International*. *Soviet Studies* 38, Nr. 1 (Januar 1986), S. 28 und Anmerkungen 18–21, S. 34; Pierre Broué, *Trotsky et le bloc des oppositions de 1932*, *Cahiers Léon Trotsky* 5 (Januar-März 1980), S. 5–37.

[180] Naumow, W. W. *Istorii sekretnogo doklada N. S. Khrushcheva na XX sezd KPSS, Novaia i Noveishaia Istoriia*, Nr. 4 (1996); auch auf: vivovoco.rsl.ru/VV/PAPERS/HISTORY/ANTIST.HTM

Rogowin, Wadim. *Prilozhenie I: Iz istorii razoblacheniastalinskikh restupleniy. Partia rass-treliannykh*. Auch auf: web.mit.edu/people/fjk/Rogovin/volume5/pi.html. Naiverweise wiederholt Rogowin Chruschtschows eigen-nützige Version der Ereignisse. Naumow ist ein wenig kritischer über Chruschtschows und Mikojans Erinnerungsdarlegungen, stellte aber nie die Beweiskraft des Prozesses selbst in Frage, angefangen mit den Rehabili-tationsberichten.

[181] Arch Getty und Oleg W. Naumow, *The Road to Terror. Stalin and the Self-Destruction of the Bolsheviks, 1932–1939*. New Haven: Yale University Press, 1999, S. 5, Tivel wird auf S. 1–5 behandelt.

[182] Getty & Naumow, S. 1.

[183] *Bericht über Gerichtsprozesse im Falle des antisowjetischen trotzkistischen Zentrums ... Wortgetreuer Bericht*. Moskau: Volkskommisariat der Justiz der UdSSR, 1937, S. 162–3, 165

[184] Wir wissen, dass die vorgerichtlichen Untersuchungen stattfanden, weil ein kurzer Abschnitt eines Verhörs von Sokolnikow 1991 in *Reabilitatsia: Politicheskije Protessy 30-x – 50-x gg.*, Moskau 1991, S. 228–9 veröffentlicht wurde.

[185] *Stenogramma ochnykh stavok v TsK VKP(b). Dekabr 1936*. Voprosy Istorii Nr. 3, 2002, S. 3–31, auf S. 6.

[186] In *Voprosy Istorii*, 5/6, 1995. Das von Chruschtschow in betrügerischer Absicht gebrauchte Postyschew-Zitat befindet sich auf Seite 4.

[187] Ein Grund dafür ist der Absatz eines merkwürdigen Gesetzes, wonach die Hinterbliebenen der Verurteilten und Hingerichteten ihre Zustimmung geben mussten, bevor derartige Material veröffentlicht werden kann. Postyschews Sohn Leonid, ein bekannter Wirtschaftswissenschaftler, hat einige Interviews gegeben, in denen er sich warmherzig an seinen Vater erinnert und dabei stillschweigend voraussetzt, dass dieser unschuldig war. Die Rehabilitierung war vorteilhaft für die Familien der »Rehabilitierten«, weil es verschiedene formale und informale Wege gab, auf welche die Familienmitglieder der wegen Hochverrats Hingerichteten Diskriminierungen erleiden mussten. Es scheint, dass es in den meisten Fällen Familienmitglieder waren, die die Rehabilitierung ihrer hingerichteten Verwandten

ersuchten, jedoch in Postyschews Fall wurde sie wahrscheinlich von Chruschtschow selbst initiiert.

[188] *RKEB* 1, 325.

[189] Unterzeichnet von Präsidiumsmitgliedern: S. 203, 207, 217, 220, 227, 229, 231, 233, 236, 237, 251, 260, 261, 263. Adressiert an Chruschtschow: S. 192. In einigen Fällen waren die Berichte nicht speziell an Chruschtschow adressiert, aber Anmerkungen darin machen deutlich, dass sie direkt an ihn gingen. Siehe S. 188, 191, 208, 233, 236, 237, 264. Einige waren entweder erst an Malenkow oder Bulganin gesandt worden, oder es waren Kopien, die in den Archiven gefunden und gedruckt wurden.

[190] *RKEB* 1, 218–220. Datiert auf den 19. Mai 1955.

[191] Neben den bereits erwähnten Präsidiumsmitgliedern (Chruschtschow, Bulganin, Molotow, Kaganowitsch, Mikojan) war die einzige weitere Person, die ZK-Mitglied vor 1939 und auch 1956 war, Schwernik, ein enger Verbündeter von Chruschtschow. Marschall Semjon Budjonny war 1934 und nachweislich auch 1939 und 1956 Mitglieds-kandidat. Bulganin war 1934 Mitglieds-kandidat.

[192] Wir wissen aus einem Brief vom 16. März 1939 von Ulrich an Stalin, dass Postyschew unter denjenigen war, die während des Prozesses gestanden hatten. Ulrich wird zitiert auf stalin.memo.ru/images/intro1.htm. Siehe das Faksimile des betreffenden Briefes auf stalin.memo.ru/images/ulrih-39.jpg oder eine besser lesbare Kopie auf chss.montclair.edu/english/furr/research/ulrih-39.jpg.

[193] *RKEB* 1, 233–4. Der vollständige Rehabilitierungsbericht über Postyschew befindet sich auf chss.montclair.edu/english/furr/research/postyshevrehab.html.

[194] *RKEB* 1, 234 Der russische Text von Frinowskis Stellungnahme ist online auf chss.montclair.edu/english/furr/research/frinovskiyru.html, der englische Text auf chss.montclair.edu/english/furr/research/frinovskiyeng.html.

[195] Von Tserpento wird zitiert, dass seine Aussagen leicht von Postyschew und Bubnow – ein anderer der Festgenommenen – bestätigt werden können, wenn mit ihnen gesprochen würde (*RKEB* 1, 219). Es ist auch möglich, dass Postyschew bereits hingerichtet worden war, Tserpento dies jedoch einfach nicht wusste.

[196] *RKEB* 1, 166–168.

[197] *Proekt doklada O kulte lichnosti I ego posledstviiakh*, predstavlennyi P. N. Pospelovym I. A. B. Aristovym. 18 fevralia 1956 g. *Doklad N. S. Khrushcheva o Kulte Lichnosti Stalina na XX Sezde KPSS. Dokumenty*. Ed. K. Aimermakher et. al. Moskau: ROSSPEN, 2002, S. 120–133; ebenfalls in *RKEB* 1, 365–379.

[198] *Dopolneniia N. S. Khrushcheva k proektu doklada »O Kulte lichnostoi i ego posledstviiakh«*. *Doklad Khrushcheva*, S. 134–150; ebenfalls in *RKEB* 1, 365–379.

[199] Chruschtschow, N. S. *Vremia, Liudy. Vlast* (Zeit, Volk, Macht). Moskau: Moskovskie Novosti, 1999. I, Kap. 11, S. 119. Vorhanden auf: kursk1943.mil.ru/kursk/arch/books/memo/hruschev_ns/11.html

[200] Rudzutak und Tuchatschewski wurden in derselben Resolution des Politbüros benannt, in der sie am 24. Mai 1937 der Beteiligung an einer antisowjetischen rechtsergisch-trotzkistischen Verschwörung und der Spionage für Deutschland beschuldigt und am 25.–26. Mai 1937 durch das Plenum des Zentralkomitees ausgeschlossen wurden (*Lubianka* 2, Nrn. 86 und 87, S. 190).

[201] Stalins Rede ist abgedruckt in *Istochnik* Nr. 3, 1994, *Lubianka* 2, Nr. 92, S. 202–209 und häufig reproduziert, z. B. auf grachev62.narod.ru/stalin/t14/t14_48.htm.

[202] *RKEB* 1, 294–5.

[203] *RKEB* 1, 328–329.

[204] *RKEB* 1, 300–1, 14. Januar 1956.

[205] Über Rychagow siehe *RKEB* 1, 165. Über Jagoda siehe seine Stellungnahme auf dem Moskauer »Bucharin-Prozess« vom März 1938; englischer Text in *The great purge Trial*. Veröffentlicht mit Anmerkungen von Robert C. Tucker und Stephen F. Cohen. Mit einer Einleitung von Robert C. Tucker. New York: Grosset & Dunlap, 1965, S. 675. Russischer Text auf: magister.msk.ru/library/trotsky/trotskyud.htm

[206] Die Augenzeugenaussage besagt, dass Ruchimowitsch von Meschnik geschlagen wurde. Meschnik war später ein Mitarbeiter von Beria und wurde mit anderen im Dezember 1953 exekutiert. Der Rehabilitierungsbericht über Rudzutak benennt Yartsew als Fälscher einer der Aussagen Rudsutaks und merkt an, dass Yartsew später für solche Fälschungen (S. 295) exekutiert worden war. Yartsew wurde im Juni 1939 festgenommen und mit Jeschow und vielen NKWD-Männern hingerichtet – unter Beria. Das bedeutet, dass die Beschuldigungen gegen Meschnik und folglich gegen Beria falsch sind. Siehe Nikita Petrow und K. V. Schorkin, *Kto rukovodil NKVD 1934–1941. Spravochnik* (Moskau, 1999). Auf: www.memo.ru/history/nkvd/kto/biogr/gb572.htm

[207] *Reabilitatsia. Kak Eto Bylo. Fevral 1956 – Nachalo 80-kh godov*. Ausgabe Artisow et. al. Moskau: Materik, 2003, S. 16–18. Hiernach *RKEB* 2. Siehe S. 18–19 für die Resolution des Präsidiums, mit der sie rehabilitiert wurden.

[208] Pismo R. I. Eike I. V. Stalinu (R. I. Eiches Brief an J. W. Stalin), Doklad Khrushcheva 225–229.

[209] Die folgenden Bemerkungen sollen nicht vorgeben, eine vergleichende Studie dieses sehr wichtigen Dokumentes zu sein.

[210] Petrow und Schorkin, a. a. O., www.memo.ru/history/nkvd/kto/biogr/gb355.htm. Beide, Nikolajew und Uschakow, sind wie Jeschow auf derselben »Liste« vom 16. Januar 1940; siehe *Stalinskie rassstrelnye* (»Stalins Erschießungsliste«) auf stalin.memo.ru/spiski/pg12117.htm und die Folgen.

[211] *Neveroiatno levatskii zagib. Mikoian, Tak Bylo*, Kap. 46; »Am Abend und während des 19. Parteitages: Stalins letzte Tage.«

[212] Juri Schukow, *Krutoi povorot ... nazad* (»Eine scharfe Wendung ... zurück«), *XX Sez. Materialy konferentsii k 40-letiiu XX sezda KPSS. Gorbachev-Fond*, 23 fevralia 1996 goda. Moskau: April 85, 1996, S. 31–39; Zitat auf S. 39. Das war die einzige Stellungnahme, zu der Gorbatschow selbst persönlich in scharfer Meinungsverschiedenheit antwortete. Ebenfalls auf: www.gorby.ru/activity/conference/show_553/view_24755/

[213] Ich bin auf diese Hypothese ausführlicher eingegangen in »*Stalin and the Struggle for Democratic Reform*«, *Cultural logic* 2005. Auf: clogics.eserver.org/2005/2005.html (deutsch: www.offen-siv.net/2014/14-04-Stalin.pdf).

[214] Tatsächlich kann gesagt werden, dass das »Post-Stalin-Tauwetter« bereits während Stalins Lebzeit begonnen hatte, zumindest was die Kultur betrifft. Diese These stammt von dem verstorbenen Historiker Wadim Kotsinow in Kapitel 8 in *Rossia: Vek XX (1939–1964)*. Moskau: EKSIMO / Algoritm, 2005, »Über das sogenannte Tauwetter«, S. 309–344.

[215] Vor 1952 war der Parteiname Kommunistische Partei der Sowjetunion (Bolschewiki) (WKP(B)).

[216] Siehe Anm. 213.

[217] Chruschtschow, N. S., *Vremia Liundi, Vlast Vospominania* (Times, People, Power. Memoirs). (Moskau, 1999), Buch 2, Teil 3, S. 192. Anastas Mikojan, *Tak Bylo* (»Wie es gewesen ist«). Moskau: Vagrius, 1999. Kapitel 49, »*Khrushev u Vlasti*« (Chruschtschow an der Macht), gedruckte Version, S. 611.

[218] Grover Furr und Wladimir I. Bobrow, *Nikolai Bukharins First Statement of Confession in the Lubyanka*, *Cultural Logic* 2007. Auf: clogics.eserver.org/2007/Furr_Bobrov.pdf. Dieser Artikel wurde erstmals in der russischen historischen Zeitschrift *Klio* 1 [36], 2005 veröffentlicht. Ich habe die russische Version online platziert auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/furrnbobrov_bukharin_klio07.pdf

[219] *Reabilitatsionnoe mochenichvesto*, in Grover Furr und Wladimir Bobrow, 1937. *Pravosudie Stalina. Obzhalovaniu ne podlezhit!* (Moskau: EKSIMO, 2010). Glava 264–84.

[220] *Lubyanka* 3, S. 47.

[221] Siehe Jeschows Geständnis vom 4. August 1939 in Nikita Petrow, Mark Jansen, »*Stalinskii pitomets*« – Nikolai Ezhov. Moskau: ROSSPEN, 2008, S. 367–369. Englische Übersetzung auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/ezhov080439eng.html

[222] Bucharins Brief an Stalin vom 10. Dezember 1937 wurde im selben Jahr in zwei bedeutenden russischen historischen Zeitschriften veröffentlicht. Für den angeführten Absatz siehe *Poslednoe pismo*, *Rodina* 2, 1993, S. 52, Sp. 2; »*Prosti menia, Koba ...*« *Nevestnoe pismo N. Bukharina*, *Istochnik* 0, 1993, S. 23, Sp. 2. Übersetzt in Getty & Naumow, *Road to Terror*, S. 556 ff; zitiert auf S. 557.

[223] Für ein Beispiel siehe Grigori Tokajew, *Comrade X*. London: Harvill Press, 1956.

[224] Juri Schukow, *Zhupe! Stalina ... Chast 3*. Komsomolkaia Pravda, 12. November 2002; Nikita Petrow, *Pervyi pretsdatel KGB Ivan Serov*. Moskau: Materik, 2005 S. 157–162; Mark Junge und Rolf Binner, *Kak terrorstal »Balshim«*. *Sekretnyi prikaz No. 00447 i tekhnologiya eto ispolneniia*. Moskau: AIRO-XX, 2003, S. 16. Der Zweckdienlichkeit halber habe ich die Hinweise in meinen Ausführungen in Nr. 28, »Das Foltertelegramm« platziert.

[225] A. N. Ponomarew, *Aleksandr Shcherbakov. Stranitsy biografii*. M: Izd. Glavarkhiva Moskau 2004, S. 49.

[226] Ponomarew gibt speziell das Beispiel der Entscheidungen der NKWD-»Toika« an, gegen die Einspruch erhoben und die im April 1939 verhandelt wurden. Von den 690 Protesten wurden 130 im April 1939 von den Richtern überprüft und alle außer 14 wieder eingesetzt – also etwa 90 %.

[227] Ponomarew, S. 51–2. Popow ist in späteren Jahren nicht von Chruschtschows Wut verschont geblieben, wie er in sehr starken negativen Worten über Chruschtschow in seinen Memoiren schrieb. Siehe Taranow, »*Partiinii gubernator Moskvyy Georgii Popov*«. Moskau: Izd. Glavarkhiva Moskvyy, 2004.

[228] Chruschtschow, N. S. *Vremia. Liundy. Vlast*. Kn. 2 Chast, III, S. 41.

[229] Ponomarew, S. 204–5. Die Behauptungen erscheinen auch aus anderen Gründen fragwürdig. Während des Krieges war Schtscherbakow Politbüro-Mitgliedskandidat, agierte als Stalins Ersatz im Verteidigungskomitee, war politischer Kommissar der Roten Armee und war zuständig für alle Organe der Kriegspropaganda. Unter Stalins Augen musste er lange Stunden arbeiten. Beeinträchtigungen seiner Fähigkeiten durch

Trinken wären schlichtweg nicht toleriert worden.

[230] Das sind die Worte, die von Chruschtschow über Schtscherbakow benutzt wurden. Siehe Chruschtschow, a. a. O., S. 39.

[231] Ponomarew, S. 207, n. 32, Mikojan zitierend, *Tak Bylo*. Ich habe diese Zitate in der digitalen Version von Mikojans Memoiren nachgeprüft.

[232] Schtscherbakow behandelt Aussagen gegen Snegow in einem Brief vom 18. Juni 1937 an Schdanow. Siehe Nr. 206, S363 in *Sovetskoe Rukovostvo. Peregiska. 1928–1941*. Moskau: ROSSPEN, 1999. Adschubei, *Kruschenie Iliuzii*, Moskau: Interbuk, 1991, S. 162–167. Nach Chruschtschows Amtsenthebung wurde Snegow wegen der Verbreitung von trotzkistischen Ideen sogar durch die Partei diszipliniert. Siehe *RKEB* 2, Abschnitt 6, Nr. 23, S. 521–525.

[233] Als Erster Sekretär in der Ukraine führte Chruschtschow Massenrepressionen in der Ukraine wie zuvor in Moskau durch. Er verblieb für 12 Jahre bis 1949. Er hatte sehr viel Zeit, seine Spuren dort zu verwischen und die Partei in der Ukraine in sicheren Händen zu lassen.

[234] Ponomarew, S. 275 und S. 277 n. 20, gibt an, die Ärzte hatten gegen Schtscherbakows Reise, die ihn dann umbrachte, »nichts einzuwenden«. Das heißt, Ponomarew wirft die Frage der inkompetenten oder kriminellen Entscheidung der Ärzte auf. Er verfolgt sie aber nicht.

[235] I. I. Ettinger, *Eto nevozmozhno zabyt. Vospominaniia*. Moskau: Ves Mir, 2001, S. 87. Auf: saharov-center.ru/asfct/auth/_pages.xml?Key=10153&page=78&print=yes. Ruimins Brief an Stalin vom 2. Juni 1951, von dem diese Details schließlich kommen, ist in Übersetzung abgedruckt in Jonathan Brent und Wladimir Naumow, *Stalins Last Crime: The Plot against the Jewish Doctors, 1948–*

1953. NY Harper Collins 2003, S. 115–118. Das Buch selbst ist schrecklich unzuverlässig. Aber die **Dokumente** mögen wohl echt sein, da sie von Naumow kommen, der, als prominenter Archivar, sicherlich Zugang zu diesen hatte. Er hat die russischen Originale niemals verfügbar gemacht. Ponomarew untersucht die Vorwürfe des Antisemitismus gegen Schtscherbakow und kommt zu dem Schluss, dass alle falsch sind; siehe S. 212–3; ff.; 227–8.

[236] Die Unterlagen zu Jagodas Verhören und Gegenüberstellungen finden sich in *Genrihkh lagoda. Narkom vnutrennikhdel SSR, Generalnyi komissar gosudarstvennoi bezopasnosti ... Sbornik dokumentov*, Kazan 1997, S. 218–223. Die erste der zwei Mitschriften der Verhöre von Jenukidse, die vom 30. Mai 1937, ist hier ebenfalls veröffentlicht (S. 218–223). In dieser verweist der NKWD-Ermittler auf ein früheres Verhör des Jenukidse vom 27. April 1937, welches jetzt in *Lubianka 2*, Nr. 60, S. 144–156 veröffentlicht worden ist. Diese letzte Veröffentlichung des Jakowlew-Fond hat einen halboffiziellen Status und bestätigt deshalb glaubwürdig die Echtheit der ersten Veröffentlichung. Über Kontakte zwischen Lewin und Jenukidse siehe ebd., S. 222.

[237] *RKEB 2*, S. 135.

[238] *V sesoiuznoe soveshchanie o merakh uluchsheniia podgotovki nauchno-pedagogicheskikh kadrov po istoricheskim naukam*, 18–21 dakabria 1962 g. Moskau: Nauka, 1964, S. 298. Juri Felschtsinski, ein weithin bekannter russischer trotzkistischer Wissenschaftler, beansprucht, dass Pospelow sagte, dies »fasse das offizielle Ergebnis der geheimen Forschung zusammen, die vom geeigneten Organ des ZK der KPdSU durchgeführt wurde«. Siehe J. G. Felschtsinski, *Razgovory s Bukharinym. Kommentarii k vospominaniem A. M. Larinoi (Bukharinoi) »Neazbyvaemoe« s prlozheniami.* Moskau: Izd. Gumarnitarnoi

literatury, 1993, S. 92. Es gibt keinen Grund anzunehmen, dass dies der Wahrheit entspricht, da der vollständige Sinnzusammenhang der ist: »Ich kann erklären, dass es ausreicht, die Dokumente des 22. Parteitag gewissenhaft zu studieren, um zu sagen, dass weder Bucharin noch Rykow Spione oder Terroristen waren.« Wir wissen, dass auf dem 22. Parteitag heillose Verfälschungen als Tatsachen ausgegeben wurden – Schelepins fehlerhafte Verlesung des Briefes von Jona Jakir wird unten als Beispiel erwähnt. Deshalb gibt es keinen Grund anzunehmen, dass Pospelow hier die Wahrheit sagte.

[239] *Molotov, Malenkov, Kaganowich*. Moskau 1998, S. 39.

[240] *RKEB 2* (2003), 688; *Voenno-Istoricheskii Arkiv, Vypusk 1*. Moskau 1997, S. 194. Ebenfalls in *Voennye Arkivy Rossi*, Nr. 1, 1993, S. 50. Dies war die erste Veröffentlichung des »Schwernik-Berichts«. Aber diese Zeitschrift, deren einzige Ausgabe äußerst mysteriös ist, ist sehr schwierig zu finden. Es gab nachweislich keine andere Ausgabe, und diese, die vom Jahr 1993 datiert, wurde wahrscheinlich nicht bis zum folgenden Jahr veröffentlicht.

[241] Auf dem 22. Parteitag 1961, auf dem Chruschtschow und seine Unterstützer einen sogar noch böseren Angriff auf Stalin führten als 1956, wiederholte Alexander Schelepin dieselben Verzerrungen, verlas laut Jakirs Brief, während er die Teile ausließ, in welchen Jakir seine Schuld eingestand. Sokolow, B. W., *Mikhail Tukhachevskii. Zhizn i Smert »Krasnogo Marshala«*. Smolensk 1999; auch auf militaria.lib.ru/bio/sokolov/09.html; Leskov, Valentin. *Stalin i Zagovor Tukhachevskogo*. Moskau: Veche, 2003, n. 171, S. 461. Die wirkliche Mitschrift von Schelepins Rede auf dem 22. Parteitag der KPdSU ist in der *Pravda* vom 27. Oktober 1961 abgedruckt. Schelepins verlogene Zitate aus Jakirs Brief befinden sich auf S. 10, Spalten 3–4. Sie befinden sich auch im offiziellen Transkript:

XXII sezd Kommunisticheskoi Partii Sovetskogo Soiuza. 17–31 oktiabria 1961 goda. Stenograficheskii otchoit. Moskau: Gos. Izd. Politicheskoi Literatury, 1962, 399–409.

[242] Matthew Lenoe schließt ebenfalls ein, dass Chruschtschow wichtige Dokumente vor Molotow und anderen geheim hielt. Siehe *The Kirov Murder and Soviet History* (New Haven: Yale U. P. 2010), S. 592. Ich erstelle dort eine detaillierte Überprüfung dieses extrem fehlerhaften Buches.

[243] *The History of the Gulag*. Yale U. P. 2004, S. 287.

[244] Sie sind eine Hauptquelle für den jetzt bekannten Artikel von Getty, Rittersporn und Zemskow, *Victims of Soviet Penal System in the Prewar Years: A First Approach on the Basis of Archival Evidence*, AHR, Oktober 1993, 1017–1049.

[245] Vorsichtige Studenten haben schon seit langem den historischen Wert von einigen dieser Werke infragegestellt, etwa von Roi Medwedews *Das Urteil der Geschichte*. (Russischer Titel: *K sudu istorii*) oder Alexander Solschenizyns *Der Archipel Gulag*.

[246] *Bukharin and the Bolshevik Revolution*, 1973.

[247] Ein Artikel von Wladimir Bobrow und mir beweist mit Zitaten aus Dokumenten der ehemals sowjetischen Archive, dass jede von Cohen aufgestellte Behauptung im abschließenden Kapitel seiner Biographie über Bucharin falsch ist. Alles basiert auf Quellen aus der Chruschtschow-Ära nebst ein paar eingeworfenen Emigrantengerüchten. Siehe

V krivoi zerkale antistalinskoi paradigmy in 1937. Pravosudie Stalin. Obzhalovaniiu ne podlezhit, Moskau: EKSIMO 2010, S. 195–333. Eine englische Version dieses Artikels ist für die Veröffentlichung in *Cultural Logic* geplant.

[248] Das Transkript des Plenums vom Oktober 1964, auf dem Chruschtschow beseitigt wurde, ist in *Istoricheskii Arkhiv 1*, 1993, S. 3–19 veröffentlicht worden.

[249] *Doklad Khrushcheva*, S. 610. Ich habe ein Faksimile von Sedowas Brief online platziert auf: chss.montclair.edu/english/furr/research/sedovaltr022856.jpg

[250] Die trotzkistischen Herausgeber dieses Bandes setzen hier Markierungen um Trotzki's Namen, um anzudeuten, dass er diese Dokumente schrieb und unterzeichnete, auch wenn er nicht seine wahren Gedanken äußerte. Die Herausgeber scheinen nicht zu bemerken, dass dies Trotzki aussehen lässt, als sei er der prinzipienlose Selbstdarsteller, als der er von seinen politischen Opponenten immer hingestellt wird.

[251] Eigene Übersetzung; die Übersetzung von Mark Kramer in der H-HOAC-Liste vom 27. Februar 2005 auf tinyurl.com/bqp6j, die häufig reproduziert wird – zum Beispiel im Marxist Internet Archiv – ist inakkurat.

[252] *Tsel byla spasti zhizn bolnogo. Pisma Lidii Timashuk v svoiu zashchitu*, (»Die Zielsetzung ist, das Leben des Patienten zu retten. Lidia Timaschuks Brief zu ihrer Selbstverteidigung«) *Istochnik*, 1997, Nr. 1, S. 3–16.